



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عَيْنُ أَخِي الرِّضَا

تأليف شيخ صدوق (رض)

جلد (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

صدوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۲	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است	۸
باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السلام در علل احکام آمده است	۱۲۳
باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السلام در پاسخ مسائل محمد بن سنان از علل احکام نوشت	۱۵۱
باب ۳۴ علی که فضل بن شاذان ذکر کرده است	۱۷۶
باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت	۲۳۲
اشاره	۲۳۲
از اخبار آن حضرت علیه السلام:	۲۴۹
باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السلام به نیشابور، و ذکر خانه و محله ای که در آن وارد شد	۲۵۹
باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود	۲۶۲
باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت	۲۶۶
باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو	۲۶۶
باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند	۲۷۲
باب ۴۱ طلب باران حضرت- بدرخواست مأمون- و نشان دادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیت او علیه السلام	۳۳۶
باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السلام و کوچک نمودن او آن جناب را و نفرین حضرت در باره او	۳۵۰
باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است	۳۵۴
باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت- علیه السلام-	۳۶۴
باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علی علیه السلام بر دیگران	۳۷۹
باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السلام در باره ادله امامت ائمه علیهم السلام و ردّ غالبان و قائلین تفویض آمده	۴۲۱
باب ۴۷ ذکر اخباری که دلالت بر امامت آن حضرت دارد	۴۳۴
باب ۴۸ اثبات حجّیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بَنّار بن عبد الله بن مصعب» که بدو ستم کرده بود	۴۷۴

- باب ۴۹ اثبات حجّیت آن حضرت در پیشگویی او که: بغداد را نمی بیند و بغداد هم او را نخواهد دید ..... ۴۷۵
- باب ۵۰ اثبات حجّیت آن حضرت به اجابت دعایش در حقّ آل برمک ..... ۴۷۶
- باب ۵۱ اثبات حجّیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفنش بجنب هارون ..... ۴۷۸
- باب ۵۲ اخبار آن حضرت- علیه السلام- به کشته شدنش با سمّ و دفن شدنش در کنار قبر هارون ..... ۴۷۹
- باب ۵۳ صحّت فراست آن حضرت- علیه السلام- و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را ..... ۴۸۰
- باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السلام به جمیع لغات و زبانها ..... ۴۸۰
- باب ۵۵ باب حجّیت آن حضرت علیه السلام بپاسخهائی که قبل از سؤال به حسن بن علی و شاء داد ..... ۴۸۱
- باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قزه دوست جاثلیق ..... ۴۸۴
- باب ۵۷ سخنان آن حضرت- علیه السلام- در موضوع امامت با یحیی بن ضحاک نزد مأمون ..... ۴۸۵
- باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان ..... ۴۹۰
- باب ۵۹ علی که بموجب آن مأمون حضرت رضا- علیه السلام- را با زهر بقتل رسانید ..... ۵۰۳
- باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا- علیهما السلام- بجانشینی خود ..... ۵۱۰
- باب ۶۱ وفات حضرت رضا- علیه السلام- با زهری که مأمون با حيله به او خوراند ..... ۵۱۰
- باب ۶۲ ذکر خبری دیگر در وفات آن حضرت- علیه السلام- از طریق شیعیان ..... ۵۱۲
- باب ۶۳ آنچه ابو الصلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا- علیه السلام- با انگور زهر آلود گفته است ..... ۵۱۴
- باب ۶۴ خبر هرثمه بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار ..... ۵۲۳
- باب ۶۵ بعضی مرثیاتی که در باره حضرت رضا- علیه السلام- سروده اند ..... ۵۳۴
- باب ۶۶ ثواب زیارت امام علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- ..... ۵۴۲
- باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السلام ..... ۵۷۱
- باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ..... ۵۷۱
- اشاره ..... ۵۷۱
- زیارت وداع ..... ۵۷۳
- زیارت دیگری برای حضرت علی بن موسی الرضا و جمیع ائمه- علیهم السلام- ..... ۵۷۴
- زیارت وداع ..... ۵۸۶
- باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجاب دعا در آن بقعه ..... ۵۸۸
- درباره مرکز ..... ۶۰۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی: عیون اخبار الرضا(ع). فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام/تالیف صدوق ابن بابویه ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ ترجمه حمیدرضا مستفید، علی اکبر غفاری

مشخصات نشر: تهران: نشر صدوق، -۱۳۷۳

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۴۰۰۰ ریال؛ ج. ۱ ۹۶۴-۶۲۴۷-۴۸-۲؛ ج. ۲ ۹۶۴-۶۲۴۷-۷۹-۰؛ ۲۴۵۰۰ ریال (دوره دو جلدی)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

عنوان دیگر: عیون اخبار الرضا علیه السلام

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳-؟ - ۲۰۳ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده: غفاری، علی اکبر، ۱۳۰۳-۱۳۸۳، مترجم

شناسه افزوده: مستفید، حمیدرضا، ۱۳۴۰-، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ع۲ ۹۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۱۱۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

### باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است

(۱) ۱- پدرم علی و استادم ابن ولید به سند مذکور متن از حسن بن جهم روایت کرده اند که گفت: شنیدم ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود:

دوست هر کس عقل اوست و دشمن او جهل و نادانی و حماقت اوست.

(۲) ۲- علی بن احمد دقاق و محمد بن احمد سنانی، و حسین بن ابراهیم مکتب- رحمهم الله- به سند مذکور متن از محمود بن ابی البلاد روایت کرده اند که گفت: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام می فرمود: هر کس که پاس نعمت خویش از مخلوق را ندارد، خداوند عز و جل را شکر نکرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴

(۱) ۳- و به همین سند از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده است که امام هشتم فرمود: مؤمن به خدا کسی است که چون نیکی کند از خود مسرور باشد، و چون بدی از او سرزند پوزش طلبد، و مسلمان آن کس است که مسلمانان از زبان و دستش سلامت باشند، و فرمود: از ما نیست کسی که همسایه اش از شرّ و بلاهای او در امان نباشد.

(۲) ۴- ابو الحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مروزی در مرو در خانه خود برای ما روایت کرد از محمد بن عبد الله نیشابوری و او از عبد الله بن احمد بن عامر طائی و او از پدرش به سال ۲۶۰ و او از حضرت رضا علیه السلام به سال ۱۹۴، و همچنین ابو منصور احمد بن ابراهیم اهل خور نیشابور روایت کرد از ابو اسحاق ابراهیم بن



هارون خوری از جعفر بن محمد بن زیاد خوری از احمد بن عبد الله هروی شیبانی از علی بن موسی الرضا علیه السلام و همچنین ابو عبد الله حسین بن محمد اشنانی رازی در بلخ روایت کرد از علی بن محمد بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵

مهروه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که پیامبر فرمودند: چهار طائفه را من در قیامت شفاعت خواهم کرد: کسی که ذریه ام را محترم بدارد، و کسی که حوائج آنان را برآورد، و آنکه در هنگام اضطرارشان بهر وجه یاریشان کند، و آنکه بدل و زبان هر دو، آنان را دوست بدارد.

(۱) ۵- و به همین اسناد از آن حضرت از پدرانش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: اسماء بنت عمیس مرا گفت: فاطمه علیها السلام مرا فرمود: هنگامی که به فرزندم حسن حامله گشتم و او را زائیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و به اسماء گفت:

فرزندم را بیاور، اسماء حسن را که در پارچه زردی پیچیده بودند تسلیم وی نمود، پدرم پارچه را کنار انداخت و در گوش راستش اذان گفت، و در گوش چپش اقامه، سپس به علی فرمود: فرزندم را چه نام گذارده ای؟ گفت: یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶

رسول الله من بر شما در نامگذاری پیشی نگرفته ام، (۱) ولی

دوست داشتم نام او را «حرب» گذارم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من نیز در نام او بر خدایم سبقت نجویم، آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای مُحَمَّد خداوند عَلِيِّ أَعْلَى تو را سلام می رساند و می گوید: «عَلِيٌّ» نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، و رسولی بعد از تو نیست، فرزندی را همنام پسر هارون کن، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: نام فرزند هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: زبان من عربی است (و این لغت عبری) جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار، اسماء گوید: پس پیامبر نام کودک را «حسن» نهاد، چون روز هفتم شد دو گوسفند خاکستری رنگ برای او عقیقه کرد، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن آن نقره تصدق داد و با گرد زعفران سر او را ملون نمود، و به اسماء گفت: مالیدن خون به سر نوزاد از رسوم جاهلیت است.

اسماء گوید: در سال بعد حسین علیه السَّلام متولد شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سراغ او آمد و فرمود: ای اسماء فرزندی را بیاور، اسماء حسین را در حالی که در پارچه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷

سفیدی پیچیده شده بود به دست آن حضرت داد، (۱) و ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در گوش راست او علیه السَّلام اذان و در گوش چپش اقامه خواند، آنگاه او را در آغوش گرفت و گریست، اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، گریه

برای چیست و از چه رو میگریی؟ حضرت فرمود: بر حال این فرزندم می‌گیریم، عرض کردم یا رسول الله هم اکنون به دنیا آمده است؟! حضرت فرمود: ستمکاران او را پس از من شهید می‌کنند، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند، آنگاه فرمود: ای اسماء این خبر را (که او را می‌کشند) به فاطمه نرسانید، زیرا او تازه فارغ گشته است، آنگاه رو به علی کرده فرمود: نام فرزندم را چه نهاده‌ای؟ گفت: من بر شما سبقت در نام نجویم یا رسول الله، اما دوست داشتم نامش را «حرب» گذارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز بر خدایم عز و جل سبقت نخواهم گرفت، در این حال جبرئیل نازل گشت و گفت: یا محمد! علی اعلی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: چون علی نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، این فرزندت را به نام پسر هارون به نام، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید نام فرزند هارون چه بود؟ گفت: «شیر» حضرت فرمود: این به زبان عبری است و من عربی زبانم؟! جبرئیل گفت:

او را «حسین» بنام، چون یک هفته گذشت رسول خدا دو گوسفند خاکستری رنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸.

برای او عقیقه کرد و یک ران از آنها را با یک دینار به قابله عطا فرمود، و سر طفل را تراشیده و به وزن موهایش (نقره) تصدق دادند، و سرش را با زعفران سرخ گون نمودند، و فرمودند: ای اسماء! خون مالیدن به سر نوزاد از رسوم زمان جاهلیت است.

شرح: «اسماء بنت عمیس اشتباه است و صحیح آن یا اسماء بنت ابی بکر است

یا سلمی بنت عمیس، چون اسماء بنت عمیس در آن هنگام در حبشه بوده، و مؤلف سه روایت را در این خیر جمع کرده و این که امیر علیه السّلام در نظر داشته است نام فرزندش را «حرب» گذارد از ساخته های مخالفین است و این نوع از روایات متعلق به احمد بن عامر طائیس و وی غالباً روایت را خلط و به صورت داستان نقل می کرده همچنان که از ضمائرفقالت کذا به صیغه غائب و قلت کذا به صیغه متکلم پیداست و از این رو وی چندان مورد اعتماد نیست».

(۱) ۶- و به همین اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به محشر می آید در حالی که با او پیراهنی خونین است و یکی از پایه های عرش را همی گیرد و می گوید: ای دادگستر! تو خود میان من و قاتل فرزندم داوری کن، بعد فرمود: به پروردگار کعبه قسم که خداوند متعال به سود فاطمه حکم و داوری می فرماید، و به راستی که خداوند عزّ و جلّ به غضب فاطمه غضب می کند و به رضای او راضی می شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹.

(۱) ۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آن شب که مرا به آسمان (معراج) بردند جبرئیل دست مرا گرفت و بر یکی از فرشهای بهشتی نشانید و یک دانه «به» به من داد، و من آن را در دست میگردانیدم که ناگاه حوریّه ای از آن خارج شد، چندان زیبا بود که بهتر

از او ندیده بودم گفت: السّلام علیک یا محمّد! پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من راضیّه مرضیه ام که خداوند جبار سه بخش وجود مرا از سه چیز آفرید، بخش زیرین از مشک و وسط از کافور، و اعلاّی من عبیر، و با آب حیات مرا خمیر کرد و خداوند جبار مرا گفت می باش! پس من وجود یافتم، مرا برای برادرت و پسر عمّت علی بن اُبی طالب آفرید.

شرح: «این خبر در سندش یکی دو تن عامّی است و در خبری که در باب ۲۸، ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده این بود که در اخبار مناقبی که عامّه برای ما نقل می کنند بیندیشید که گاهی از روی غرض سو آنها را جعل کرده اند. و این خبر را اگر با صورت برزخی یا ملکوتی مخلوقات تعبیر نمائیم ممکن است و الّا امیر المؤمنین علیه السّلام چندان عشقی به حوریّه نداشت و جز تقرب به خدا هیچ چیز او را خرسند نمی ساخت و علاقه ای به غیر خدا از خود نشان نمی داد».

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰

(۱) ۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: فرزند ریحانه (دلبنده) است، و حسن و حسین دو دلبنده منند.

(۲) ۹- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علیّ تو قسم بهشت و دوزخ می باشی، و توئی که کوبه باب بهشت را می زنی و بدون محاسبه (مناقشه در حساب و چون و چرا) داخل آن می شوی.

(۳) ۱۰- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس تخلف نمود در آب غرق و در آتش پرت شد.

(۴) ۱۱- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خشم خدا و رسولش شدت یافته بر آن کس که خون [ذریّه-خ ل] مرا بریزد، و در باره عترتم ستم کند و مرا بیازارد.

(۵) ۱۲- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرشته ای به نزد من آمد و گفت: یا محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علی تزویج کردم پس تو وی را به عقد او در آور، و من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱

درخت طوبی را فرمان داده ام تا درّ و یاقوت و مرجان ببار آورد، و به راستی که اهل آسمان از این وصلت خوشحال و مسرور گشتند، و به زودی از این دو، دو پسر که آقای جوانان بهشتینند به وجود آیند، و به سبب آن دو تن، اهل بهشت زینت یابند پس ای محمد! مژده باد تو را، آری تو هستی بهترین فرد پیشینیان و آیندگان.

(۱) ۱۳- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شش چیز از مردانگی و انسانیت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر، اما آن سه که در حضر است: اول

تلاوت کتاب خدا (قرآن مجید)، دوم آباد کردن مساجد خدا (به پر کردن جمعیت در آن جهت عبادت خدا)، و سوم، یافتن دوستانی در راه خدا، و اما آن سه چیز که در سفر است (عبارتند از) اول انفاق از توشه، دوم نیک خلقی، و سوم بذله گوئی در غیر معاصی.

(۲) ۱۴- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

ستارگان ثوابت و سیارات امان اهل آسمانند، و اهل بیت من امان امّت می باشند.

شرح: «مراد آن است که خداوند به واسطه بودن اهل بیت من در میان امّت بر آنها رحمت می کند، و در صورت نافرمانی و ارتکاب معاصی عذاب بر ایشان نازل نمی فرماید، چنان که نفس شریف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تا در میان امّت بود عذاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲

نازل نمی شد، خداوند می فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (تا تو در میان اینان هستی خداوند عذاب نازل نخواهد کرد- سوره انفال: آیه ۳۳).

(۱) ۱۵- و به همین اسناد از آن حضرت به نقل از جدّش امام صادق علیه السلام آمده است که آن جناب فرمود: بر مهر (نگین انگشتی) پدرم محمّد بن علیّ الباقر علیه السلام این رباعی نقش شده بود (ترجمه): گمانم به خدا نیکو است و همچنین بر رسول مؤتمنش، و به وصیّ نظر بلند و پر احسانش، و به حسین و حسنش.

(۲) ۱۶- و به همین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در معنی آیه شریفه أَكَاوُنَ لِلشُّحْتِ (خورندگان حرامند- مائده ۴۲) فرمودند: مراد شخصی است که حاجتی از برادر

مؤمنش بر آورد و آنگاه هدیه او را بپذیرد.

(یعنی به طمع مال، حاجت روا کند و رشوه خواری نماید).

(۳) ۱۷- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده که فرمود: «ایمان» اقرار به زبان است، و شناخت قلبی، و عمل طبق آن به اعضاء و جوارح.

(۴) ۱۸- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت نموده است که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم! تو با من بانصاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳

رفتار نکردی، من با ارزانی داشتن نعمت بر تو، با تو دوستی کردم، و تو به نافرمانی و ارتکاب معصیت با من دشمنی می نمائی، خوبیهای من به سوی تو سرازیر شد، و شرّ و بدیهای تو به سوی من همواره بالا آمد، پی در پی در هر روز و شب فرشته ای گزارش صدور عمل قبیحی را از تو به من اطلاع می دهد، ای فرزند آدم چنانچه کارهای تو را از دیگری به تو خبر می دادند (که فلانی چه کرده و چه کرده) و تو وی را نمی شناختی، در دشمنی او شتاب می نمودی.

(۱) ۱۹- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت نموده که آن حضرت فرمود:

فرزندان خود را در روز هفتم ولادتشان ختنه کنید، زیرا آن برای آنان پاکتر باشد و موجب سرعت رشد آنان است.

(۲) ۲۰- و به همین اسناد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده که فرمود: بهترین اعمال در پیشگاه خداوند ایمانی است که شکّ و دو دلی در آن راه نداشته باشد، و جهادی که خیانت



به غنیمت در آن نباشد، و حجّ خانه خدا که پذیرفته شده باشد، و اوّلین کسان که وارد بهشت شوند شهید در راه خدا، و بنده ای که به نیکی، فرمان صاحبش را اطاعت نماید، و با او اخلاص ورزد، و مرد عیالمنند پاکدامنی است که عفتّ به خرج دهد، و اوّلین کسان که داخل دوزخ گردند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴

فرمانروای مسلّطی باشد که به حقّ رفتار نکند و عدالت ننماید، و ثروتمندی است که حقوق واجبه مال را ادا نکند، و بینوایی که فخر فروشی کند.

(۱) ۲۱- و به همین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: شیطان پیوسته از شخص با ایمان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمان که آن را ضایع گذارد و اهمّیت به اوقات آن ندهد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می افکند.

(۲) ۲۲- و به همین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس نماز فریضه خود را انجام دهد پس از هر نماز یک دعای او مستجاب می شود.

(۳) ۲۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: علم و دانش همانند خزینه ها (گاو صندوقها) است، که کلیدهای آنها پرسیدن است، پس برسید!- خداوند به شما رحمت کند-، زیرا در این امر چهار طائفه دارای اجر باشند: پرسنده، آموزنده، شنونده و پاسخ دهنده.

(۴) ۲۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده

که فرمود: خداوند عزّ و جلّ دشمن دارد مردی را که اجنبی بدون اذن در خانه اش داخل شود و او دفاع نکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵

(۱) ۲۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیوسته امت من در طریق صلاح و خیر و رفاه است مادامی که با یک دیگر دوستی می کنند و به هم تحفه می فرستند و ارمغان می دهند و امانت را ادا می کنند، و از حرام اجتناب و دوری می نمایند، مهمان را گرمی می دارند و نماز جماعت را بر پای می دارند، و حقوق مالی زکات را می پردازند، و چنانچه در این امور سستی کنند و انجام ندهند به خشکسالی و گرانی و تنگی معیشت مبتلا می گردند.

(۲) ۲۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند (در معامله خیانت کند، و او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حيله و تزویر عمل نماید.

(۳) ۲۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی توجه به گناه خویش نسازد، و نیز نعمتهای خداداد مردم، تو را از نعمتهائی که بر تو ارزانی داشته غافل ننماید، و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که در حقّ خود بدان امیدواری.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶

(۱) ۲۸- و به

همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از سه چیز پس از مرگم بر امت خود ترسانم: گمراهی پس از هدایت یافتگی و شناخت حق از باطل، و فتنه های گمراه کننده، و شکمخوارگی، و زیاده روی در لذات جنسی.

(۲) ۲۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر نام فرزندی را «محمد» نهادید، پس باید او را محترم شمارید، و در محافل برایش جا باز کنید، و با او ترش روئی ننمائید.

(۳) ۳۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ جمعی نیستند که مجلس شورا داشته باشند و در میان آنان کسی به نام محمد و احمد [و یا حامد و محمود] باشد و او را داخل کنند. و رأیش را جزء آراء به حساب آورند جز اینکه آن مشورت برای آنان نیکو نتیجه دهد.

(۴) ۳۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ سفره طعامی نگسترند که در میان حاضرین فردی به نام احمد و یا محمد باشد مگر اینکه آن منزل روزی دو بار تقدیس، یعنی پاکیزه و تطهیر شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷

(۱) ۳۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ما اهل بیت (خصوصیاتی داریم)؛ گرفتن صدقه بر ما حرام است، و ما مأمور شده ایم که وضو را با تمام آداب، رعایت واجب و

مستحب آن را بنمائیم، و اینکه خر را بر اسب نجیب نجهانیم (کنایه از اینکه دختر فهمیده و مؤمن و با کمال را به مرد احمق و نفهم و بی دیانت ندهیم).

(۲) ۳۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مثل شخص مؤمن در نزد خداوند عزّ و جلّ همانند فرشته مقرب در گاه است، و به راستی که فرد مؤمن مقامش در نزد خداوند از آن هم بالاتر است، و هیچ چیز در نزد خداوند محبوبتر از مرد مؤمن توبه کار و یا زن مؤمنه توبه کار نخواهد بود.

(۳) ۳۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس در معامله با مردم ستم نکند، و در سخن گفتنش با آنان دروغ نگوید، و در وعده هایش با ایشان خلف نکند، پس وی از کسانیست که مردانگی و انسانیتش به حدّ کمال رسیده، و عدالتش آشکار گشته، و دوستی و برادری با وی لازم آمده، و غیبت او حرام شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸

(۱) ۳۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السلام فرمود: یا علیّ! من از خدایم در باره تو پنج چیز درخواست کردم و همه را عطا فرمود، امّا اول آنها این بود که من نخستین کسی باشم در وقتی که زمین بر او بشکافد، سر از قبر بر آرم و خاک را از سر و روی بیفشانم و تو با من باشی، پس این،

مورد قبول واقع شد، دوم اینکه درخواست نمودم چون مرا برای حساب نزد میزان عمل در قیامت برند، تو آن هنگام با من باشی، این را نیز عطا فرمود، سوم آنکه تو در آن روز پرچم مرا که لواء اکبرش گویند و بر آن این عبارت نوشته شده است که

«المفلحون هم الفائزون بالجنّة»

(رستگاران آنانند که به بهشت دست یافتند) بدوش تو باشد و تو حامل آن باشی، خداوند این را نیز پذیرفت، چهارم این بود که از خدایم خواستم که تو ساقی حوض کوثرم باشی و قبول فرمود، و اما پنجم این بود که تو سوق دهنده و جلودار امت من به فردوس جنان باشی و عطا فرمود، پس خدای را ستایش می کنم از اینکه به من منت نهاد و حاجاتم را روا فرمود.

(۲) ۳۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹

فرمود: فرشته ای بر من وارد شد و گفت: یا محمّد! پروردگارت عزّ و جلّ تو را سلام می رساند و می فرماید: چنانچه مایل باشی بیابان مکه را برای تو طلا کنم، امام گوید: حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده گفت: پروردگارا! من روزی سیرم و تو را سپاس می گویم، و روزی گرسنه ام و از تو طلب روزی می نمایم.

(۱) ۳۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السلام فرمود: یا علیّ! چون روز قیامت شود تو و فرزندان (یعنی ائمه معصومین) بر اسبان ابلقی که به درّ و یاقوت آراسته اند سوار باشید، و خداوند فرمان

صادر کند که شما را به بهشت برند، در حالی که مردم همه به شما می نگرند.

(۲) ۳۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: دخترم فاطمه محشور گردد در حالی که حله کرامت که به آب حیات سرشته شده در بر دارد، و تمام خلائق به آن نظر کنند و از آن تعجب نمایند، سپس از حله های بهشتی هزار حله که بر هر یک با خط سبز نوشته شده است:

«دختر محمّد را به بهشت برید و داخل گردانید با کمال شکوه و بهترین صورت و حسن منظر»، پس هفتاد هزار کنیز موکل او کردند و او را به سوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰

بهشت بدرقه کنند مانند یک عروس.

(۱) ۳۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت بر پا شود از میان عرش ندایم در دهند که یا محمّد! پدرت ابراهیم نیکو پدری بود، و برادرت علی بن ابی طالب نیکو برادری.

(۲) ۴۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: گویا مرا خوانده اند و من پذیرفته ام و مرگم فرا رسیده، و براستی که در میان شما امّت، دو چیز گرانها را واگذاردم یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا- که ریسمان کشیده ای است از آسمان به سوی زمین-، و عترت و خاندانم- اهل البیت- پس شما نظر کنید که با این دو پس از من چگونه رفتار خواهید نمود.

(۳) ۴۱- و به همین

اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بر شما باد به حسن خلق (اخلاق پسندیده) زیرا حسن خلق بدون چون و چرا در بهشت است، و پرهیزد از تند خوئی که آن نیز لا محاله و بی تردید در دوزخ خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱

(۱) ۴۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس هنگامی که وارد بازار و محلّ کسب می شود این کلمات را بگوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدير»

، به عدد تمام خلائق تا روز قیامت بدو اجر دهند.

(۲) ۴۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: براستی که خداوند عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن عمود (ستون) زیر عرش و پایه اش در گرده ماهی در زیر زمین هفتم است، و هر گاه بنده اش

«لا اله الا الله وحده لا شریک له»

گوید، عرش بلرزد و عمود به حرکت آید و ماهی بجنبند و خداوند عزّ و جلّ خطاب به عرش گوید: ای عرش من آرام گیر، در جواب گوید: پروردگارا چگونه آرام گیرم در حالی که تو گوینده این ذکر را نبخشیده ای، خداوند تبارک و تعالی در پاسخ فرماید: ای ساکنین آسمانهایم شاهد باشید که من گوینده این کلمات را بخشیدم. «۱»

---

(۱) اقول: لا

يخفى على الناقد الخبير، أنّ هذه كلّها من باب التشبيه و التمثيل في المعنويات.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲

(۱) ۴۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: به حقیقت که خداوند عزّ و جلّ دو هزار سال قبل از خلقت آدم مقدّرات را تقدیر و مدبّرات را تدبیر فرموده بود.

(۲) ۴۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود بنده را به درگاه بخوانند، و نخستین سؤالی که از او بکنند نماز است، پس اگر آن را با شرائط به جای آورده باشد رها گردد و آلا او را در آتش افکنند.

(۳) ۴۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: نماز خود را ضایع نسازید، زیرا هر کس نمازش را ضایع گزارد (بدان اهمّیت ندهد) با قارون و هامان (وزیر فرعون) محشور گردد، و خداوند را حقّ و سزاوار است که او را با منافقین به دوزخ فرستد، پس وای بر آن کس که محافظت نکند بر نماز (غافل از آن باشد) و بر کسی که سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت ننماید (نماز جماعت را ترک کند).

(۴) ۴۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: موسی علیه السّلام از خدایش عزّ و جلّ در خواست کرده گفت: پروردگارا! مرا

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳

از امتّ محمّد صلی الله علیه



و آله قرار بده، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد که ای موسی این فیض، نصیب تو نخواهد شد. (یعنی در زمان او نباشی) (۱) ۴۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمانها می بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می نگردد و سر خویش را می جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است.

(۲) ۴۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند، براق که از مرکبهای سواری بهشت است را رام من گردانید، آن نه چندان کوتاه بود و نه چندان بلند، و اگر خداوند به او اجازه می داد همه دنیا و آخرت را با یک گام طی می کرد، و آن از تمام حیوانات سواری خوش رنگتر می بود.

(۳) ۵۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت به پا شود خداوند عزّ و جلّ ملک الموت را فرمان دهد و به او خطاب نماید ای فرشته مرگ به عزّت و جلال و بلندیم، جسم تو را نیز (که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴

قابض الارواحی

( به طعم مرگ خواهم چشائید، همان طور که تو، به بندگانم طعم آن را چشاندی.

(۱) ۵۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه

و آله روایت کرده که فرمود: چون این آیه *إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ* یعنی (تو خواهی مرد و آنان نیز می میرند- زمر: ۳۰) نازل گشت، به خدا عرض کردم: آیا مردمان همه می میرند و فرشتگان زنده می مانند؟ این آیه نازل شد که *كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ* یعنی (هر نفسی چشنده مرگ است سپس به سوی ما بازگشت خواهید نمود- عنکبوت: ۵۷).

تذکر: «در پاره ای نسخه ها به جای «و یبقی الملائکه»، و «یبقی الأنبیاء» ثبت شده و به نظر می رسد تحریف باشد».

(۲) ۵۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهشت را بر دوزخ ترجیح دهید و آن را بپسندید و اختیار کنید، و اعمال خویش را فاسد نسازید که موجب شود در آتش افکنده شوید و در آن مدام بمانید.

شرح: «خلود به معنی دوام است نه ابد، چنان که از آیات دانسته می شود مانند *خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ* یا *خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا* که با ابد مقید شده و امثال ذلك».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵

(۱) ۵۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند مرا به دوستی چهار تن فرمان داده اول: علی، دوم: سلمان فارسی، سوم: ابو ذر، چهارم: مقداد بن الأسود.

توضیح: «ابا ذر» در متن فوق در نسخه ها به حالت نصبی ثبت شده، ولی صحیح آن «أبی ذر» مجرور است به اضافه».

(۲) ۵۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بال

پرنده ای در هوا نجنبید جز آنکه ما بدان آگاهی داریم.

(۳) ۵۵- به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت بر پا گردد منادیی آواز دهد: ای مردم چشم های خود را فرو بندید تا فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگذرد.

(۴) ۵۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین هر دو آقا و بزرگ جوانان بهشتی هستند و پدرشان از آن دو بهتر.

(۵) ۵۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت که بر پا گردد خداوند عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خویش تجلّی کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶

و او را بر گناهان خود یک یک آگاه سازد، سپس معاصی او را بپوشاند و پاک گرداند به قسمی که احدی از این عمل اطلاع نیابد، نه فرشته مقربّی و نه پیامبر مرسلّی، و آنچه را که بنده خویش ندارد که کسی بر آن مطلع شود خداوند می پوشاند، و به گناهان او فرمان می دهد که به حسنات مبدّل شوید.

مصنّف کتاب- رحمت خدا بر او باد- گوید: معنی تجلّی خدا بر بنده اش، نمودن نشانه هائی است که وی بداند خدا با او مخاطب است.

شرح: «این امر در باره کسانی است که به شرائط ایمان عمل کرده و از خداوند پروا داشته باشند، لکن در اثر عللی از قبیل سوء تربیت، یا زندگی در محیط آلوده به معصیت، یا غفلت و یا جهل و نادانی دچار پاره ای

از گناهان گشته اند، نه آن کس که از معصیت پاک نداشته است، دلیل این مطلب در خود این حدیث است که می فرماید:

«و یستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد»

از این جمله پیداست که این شخص معصیت علنی نداشته بلکه حفظ ظواهر می کرده و حاضر نبوده که احدی از گناهی که از وی در اثر غفلت سر زده آگاه شود، و از گناهش بی درنگ پشیمان بوده و از خدا طلب مغفرت می کرده و خدا در این باره می فرماید: وَ مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (آنان که از معصیت و گناهی که در اثر غلبه شهوات حیوانی از آنان صادر شده پشیمانند، و توبه کرده و به ایمان بازگشته اند و آن را جبران نموده، اینانند که ما، عمل سیئه شان را به توبه و بازگشت به سوی حقّ و ایمان فرجام داده، تبدیل به حسنات می کنیم- فرقان: ۷۰).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷

(۱) ۵۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر آن کس که مؤمنی را برای تنگدستی و بینوائیش کوچک شمارد و او را تحقیر کند روز رستاخیز خداوند او را به همه خلائق حاضر در محشر معرفی می کند سپس به گناهی که از او سر زده رسوایش می نماید.

(۲) ۵۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: تا روز قیامت مؤمنی نبوده و نخواهد بود جز آنکه همسایه و همدمی دارد که پیوسته او را می آزارد.

(۳) ۶۰- و به همین سند از رسول

خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: خداوند- عزّ و جلّ- آمرزنده همه گناهان است، جز از آنکه دینی را اختراع کند، [یا مهریه زوجه اش را انکار نماید] یا مزد مزدوری را به ستم نپردازد یا آن کسی که فرد آزادی را به رقیبت بفروشد.

(۴) ۶۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در معنی این آیه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ (روزی که هر قومی را به نام امامشان پیش خوانیم- اسراء: ۷۱) فرمود: هر طائفه و قومی را به امام زمانش و کتاب پروردگارش و سنت پیغمبرش می خوانیم.

شرح: «مراد آن است که هر جمعیت با امام و کتاب و سنتی که پیرو آن بوده محشور خواهد شد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸

(۱) ۶۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که مؤمن در آسمان شناخته شده همان طور که مرد، فرزندان و خاندانش را می شناسد، و نیز او نزد خدا گرامی تر از ملک و فرشته مقرب است.

(۲) ۶۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مؤمنی یا مؤمنه ای بهتان زند یا افترائی بندد به آن چه که در او نیست، در روز قیامت خداوند او را بر تلی از آتش نگه می دارد تا اینکه از عهده کلامی که بر وی بسته بیرون آید.

(۳) ۶۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: جبرئیل از جانب خداوند نزد من آمده می گفت: خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: مؤمنین را که عمل صالح کرده اند و به تو و به اهل بیت تو مؤمن بوده اند به بهشت بشارت ده، به راستی که از برای ایشان نزد من جزائی بسیار نیکوست و به زودی به جنت وارد خواهند شد.

(۴) ۶۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: بهشت بر کسانی که به اهل بیت من ستم کردند و بر آنان به جنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹

برخواستند حرام گشته، و هم چنین بر کسانی که ستم کاران را یاری کردند و اهل بیت مرا ناسزا گفتند، اینان هیچ نصیبی از خیر در آخرت ندارند، و خداوند در قیامت با ایشان صحبتی ندارد و نظر رحمتی نخواهد کرد و از آلودگی به گناه پاکشان ننماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

(۱) ۶۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: خداوند از جمیع مردم در قیامت حساب می کشد جز از کسی که برای خدا شریک قائل باشد که حسابی ندارد و یکسره به دوزخش روانه می سازد.

(۲) ۶۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: زنان احمق را به دایگی و شیر دادن نوزاد نگیرید، و همین طور زنان عمشاء (زنی که چشمش کم دید است و ریزش اشک مدام دارد) زیرا شیر تأثیر دارد و ممکن است

به طفل سرایت کند و کم خرد شود یا نابینائی پیدا کند.

(۳) ۶۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ریزه های نان ریخته شده در اطراف سفره مهریّه حور العین است (یعنی هر کس از آنها استفاده کند و نگذارد دور ریخته شود جزایش در آخرت حور العین است لذا باید آن را اهمّیت داد و تبتذیر نمود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰

(۱) ۶۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ شیری از شیر مادر برای نوزاد بهتر نخواهد بود.

(۲) ۷۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فهمش نیکو باشد برای او حسنه ای است.

(۳) ۷۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه ترید، طعام شما بود از کنار ظرف بخورید، زیرا برکت در وسط ظرف است.

(۴) ۷۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین خورش سرکه است، و هر خانه ای که در آن سرکه باشد هیچ گاه اهل آن بی خورش یا طعام نیستند.

(۵) ۷۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! در صبح روز شنبه و پنج شنبه به اّمّت من برکت عنایت فرما.

(۶) ۷۴- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با روغن بنفشه خود را خوشبو کنید، زیرا در تابستان سرد و خنک عیون اخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۳۱ باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ..... ص: ۳

عیون اخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱

است و در زمستان گرم.

(۱) ۷۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توحید و اقرار بیگانگی خداوند نیمی از دین است، و روزی خود را با دادن صدقه فرود آرید.

شرح: «در پاره ای از نسخه ها بجای لفظ «توحید» «توّد» آمده یعنی مهربانی کردن با مردم نیمی از دین است، و بنظر می رسد که «توحید» صواب باشد، زیرا از این آیه شریفه که در باره دوزخیان می فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ\* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ\* إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ\* وَلَا يَحْضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَشْكِينِ، این عذاب سلسله را نیمی توحید بر میدارد و نیم دیگر را صدقه، و در تفسیر کشاف آمده که ابو درداء کارگزاران خود را گفت: هر هفته طعامی تهیّه و به فقراء بخورانید، زیرا نیم این زنجیر را به توحید و ایمان به خدا از گردن خود برداشتیم و نیم دیگر را باید به سفارش باطعام مساکین از خود دور کنیم».

(۲) ۷۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکی را عمومیت ده، و خیر خود را به اهل و نااهل برسان، و چنانچه



کسی که مورد مهر واقع می شود اهلّیت آن را نداشته باشد شما خود اهل آن هستی.

(۳) ۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲

فرمود: مهربانی کردن با مردم اولین فرمان عقل پس از ایمان است، و همچنین نیکی و دوستی کردن با مردمان چه نیکشان و چه بدشان.

(۱) ۷۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین و بالاترین خوراکی ها چه در دنیا و چه در آخرت گوشت است، و بهترین آشامیدنی در این دنیا و آن دنیا آب است، و من خود آقای فرزندان آدمم و فخری نمیکنم.

(۲) ۷۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین خوراکی در دنیا و آخرت گوشت است، پس از آن برنج.

(۳) ۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در میان میوه جات از انار استفاده کنید که جبه ای از آن نیست که وارد معده شود مگر اینکه قلب را صفا و نور می بخشد، و شیطان را تا چهل روز لال یا دور می کند.

شرح: «سلامت فکر بستگی به سلامت خون دارد و انار خون را صاف می کند».

(۴) ۸۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳

فرمود: بر شما باد به روغن زیتون، زیرا معده را پاک می کند، بلغم

را زدوده، و اعصاب را تقویت می کند، و بیماری فرسوده کننده را از بین میبرد، اخلاق را نیکو ساخته، و روح را آرامش می دهد، و اندوه و غم را میزداید.

(۱) ۸۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انگور را حبه حبه بخورید زیرا که این لذیذتر و گواراتر است.

(۲) ۸۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شفا باشد پس در بیشتر حجامت کننده، و در شربت ساخته از عسل است.

(۳) ۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادات امت من انتظار فرج و گشایش در امور مسلمین از جانب خدا است.

شرح: «معنی انتظار فرج الهی؛ خود را آماده و مهیای آن نمودن است، و کوشش و خودسازی برای آمدن آن مانند کسی که انتظار وقت نماز، یا وقت افطار، یا آمدن مسافرش را می کشد، نه اینکه بدون هیچ گونه اقدامی دست روی دست بگذارد، و بگوید: هر چه شدنی است خواهد شد، انتظار فرج آل محمد- علیهم السلام- را کسانی دارند که در راه تحقق آن شبانه روز می کوشند و خود و جمعیت خود را برای آن آماده می سازند، و باید دانست که تا مردمی خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴

صد در صد آماده و مهیای آن نمایند، امکان ندارد که بدان دست یابند، و هر- گاه ما خود را برای تحقق و پذیرش آن آماده ساختیم، خداوند یک شبه کار

را تمام می کند و رحمت خود را شامل ما خواهد گردانید، و در غیر این صورت محال است، و بحسب روایات مستفیضه این جمعیت در جهان پیدا خواهند شد و سعادت دیدار محبوب را خواهند یافت و به مطلوب خواهند رسید».

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست (۱) ۸۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنان که کسی برای شما شربت عسل به هدیه آورد، دست او را رد نکنید و عطایش را بپذیرید.

(۲) ۸۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه غذا می پزید کدو حلوائی را زیاد مصرف کنید، زیرا کدوی پخته، قلب محزون را مسرور می نماید. و یا بنا بر نسخه ای «تقویت می کند».

(۳) ۸۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می افزاید.

(۴) ۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از نظر نیروی جسمی در بجای آوردن نماز شب و همبستری با عیال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵

ناتوانی پیدا کردم (در این حال) دیگچه ای غذا از آسمان فرود آمد و از آن قدری خوردم و ناتوانیم بر طرف شد و قدرت چهل مرد را در حمله و در آویختن و جماع را پیدا کردم و آن هریسه «۱» بود.

شرح: «این روایت بنظر ساختگی

میرسد زیرا هیچ گونه فائده ای برای امت ندارد، چون از آسمان برای امت دیگچه هریسه ای نخواهد آمد تا چنانچه ضعف جسمی پیدا شد خود را بدان معالجه کنند، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر قدرت چهل مرد را در جماع پیدا کرده بود با اینکه خود فرموده:

«تناكحوا تناسلوا»

پس چرا خود از آن استفاده ننمود، و بنظر حقیر این گونه اخبار در کتب اصحاب حضرت رضا علیه السلام از ناحیه دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله «دس» و افزوده شده و مشایخ حدیث بدون اطلاع و توجه نقل کرده اند، با اینکه در سلسله سند این اخبار احمد بن عامر طائی که خود را از اصحاب امام هشتم معرفی کرده مجهول الحال است، و هم چنین احمد بن عبد الله شیبانی، مهمل و ناشناخته است، و همین طور علی بن مهرویه و داود بن سلیمان فراء که این دو دارای کتابند و اخبار حضرت رضا علیه السلام را در کتابی جمع آوری کرده اند ولی در عین حال هر دو مجهول و حالشان معلوم نیست، و اساسا رسول خدا که باحیاطترین مردم است چه معنی دارد که ناراحتی و سستی کمر خود را برای دیگران نقل کند و بشارت دهد که من اکنون قوت چهل مرد را برای گلاویز شدن و جماع با زنانم پیدا کرده ام، نه برای نماز شب و تهجد که خداوند بر من واجب ساخته، و ممکن است کسی بگوید: نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتن خاصیت هریسه بوده نه چیز دیگر، گوئیم: این ممکن است لکن مانند اخبار قبل به گفتن تنها فائده هریسه بسنده

می کرد، نه آنکه این طور وضع مستور خود را آشکار سازد، همان طور که گفته شده جماعتی حجج الهی را با خود قیاس می کنند و آن

---

(۱) هریسه یا حلیم است و یا آش بلغور با گوشت که دارای ادویه باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶

ناراحتی که داشته اند و بسببی برطرف شده به این و آن می گویند و این را فخر می شمارند، و فکر میکنند که پیامبر عظیم الشان که باحیاترین مردم است چنین امور را بر ملا میکرده، خداوند ما را از شرّ خبرسازان و خوش باوران محفوظ و در امان بدارد».

(۱) ۸۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خداوند منفورتر و مکروهتر از پر خوری نیست.

(۲) ۹۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی از بزرگواری شخص مؤمن در نزد خداوند یکی اینست که: هیچ گاه فرصتی به او نمی دهد که حادثه آفرینی کند، و همین که به این فکر (حادثه آفرینی) بیفتد فرمان مرگ او را صادر می کند و قبض روحش می نماید، و آن حضرت از جدش امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: از حادثه سازی اجتناب بورزید تا عمر شما زیاد گردد.

(۳) ۹۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه نماز گزار نتواند ایستاده نمازش را بجای آورد، نشسته بخواند، و چنانچه نشسته هم نتوانست به پشت بخوابد در حالتی

که پای او رو بقبله باشد (آنگاه) به ایما و اشاره در رکوع و سجود نماز بخواند. (به هر حال ساقط نیست)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷

(۱) ۹۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای تمرین و یا ثواب، روز جمعه را روزه بگیرد، ثواب ده روز نورانی و روشن که مانند روزهای دنیا نیست به او بدهند.

(۲) ۹۳- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از برای من یک چیز را تعهد کند من برای او چهار چیز را ضامن می‌شوم، اگر صله رحم کند من ضامنم که خداوند او را دوست می‌دارد، و در روزیش وسعت می‌دهد، و عمرش را افزون می‌نماید، و به بهشت که وعده اش داده است داخل می‌گرداند.

(۳) ۹۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود:

«اللّٰهُم ارحم خلفائی»

(پروردگارا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده)، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنت مرا به مردم بیاموزند.

شرح: «مراد ائمه معصومین علیهم السّلام میباشند، نه روات احادیث از اصحاب و تابعین که خود دانش آموزند نه آموزگار، و از لفظ خبر، آموزگاران فهمیده می‌شود نه آموزندگان».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸

(۱) ۹۵- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دعا خود اسلحه و ابزار کار مؤمن و ستون دین و روشنی آسمانها و زمین است. [پس بر شما باد به دعا کردن و در آن اخلاص ورزید].

(۲) ۹۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بد اخلاقی و درشتخوئی اعمال را فاسد می کند هم چنان که سرکه شیرینی عسل را.

(۳) ۹۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که بنده به واسطه حسن خلقش به درجه روزه داری که شبها نیز به عبادت مشغول است خواهد رسید.

(۴) ۹۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز در میزان عمل از حسن خلق سنگین تر نیست.

(۵) ۹۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از امت من چهل حدیث که مردم از آن فائده برند حفظ کند، خداوند در قیامت او را فقیه و دانشمند از خاک برانگیزاند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹

(۱) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه مسافرت می کرد، و می فرمود: در چنین روز اعمال بالا می رود و عقد ولایت بسته می گردد.

(۲) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما در سفر به نماز ایستاد و در رکعت اول سوره قُلْ

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کرده، آنگاه فرمودند: برای شما ثلث قرآن را و ربع قرآن را قرائت نمودم.

(۳) ۱۰۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره إذا زُلزِلت را چهار بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را ختم کرده باشد.

(۴) ۱۰۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: اعتکاف صورت نپذیرد مگر با روزه.

(۵) ۱۰۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰

فرمود: بهترین شما از نظر ایمان به حق نیکو ترین شما از نظر اخلاق می باشد.

(۱) ۱۰۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از گنجهای نیکی نمودن: پنهان داشتن عمل نیک، مقاومت و پایداری در سختیها، و عدم اظهار آن است.

(۲) ۱۰۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نیک خوئی بهترین همدم است و ندیم.

(۳) ۱۰۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند چه چیز بیشتر باعث و سبب بهشت رفتن است؟ فرمود: پرهیزکاری و از خدا پروا داشتن و نیکخوئی. [و باز پرسیدند چه چیز بیشتر موجب رفتن به دوزخ می شود؟ فرمود: شکم و فرج] شرح: «یعنی از این دو راه است که شیطان، انسان را به



دوزخ می کشاند».

(۴) ۱۰۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در قیامت نزدیک ترین شما به من از نظر مقام و جایگاه خوشخوترین شما است، و خوبترین شما [بهترین شما] آن کس است که با خانواده خود به نیکی و مهربانی رفتار نماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱

(۱) ۱۰۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین مردم از نظر ایمان خوشخوترین و نیک رفتارترین آنان است به خانواده اش، و من از تمام شما نسبت بخانواده ام نیک رفتارتر هستم.

(۲) ۱۱۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امیر مؤمنان علیه السّلام از معنی «نعیم» در آیه شریفه *ثُمَّ لَتَشِيْتُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ* سؤال کردند، فرمود:

مراد خرمای تازه و آب سرد است.

شرح: «نعیم جمع نعمت است و لفظی عامّ است که شامل هر نعمتی می شود، چه نعمتهای مادی چه معنوی، و امام در اینجا همان نعمت فراوانی که در اختیار سائلین بوده تذکر داده که آن را بی اهمیّت نشمارند، ولی در احادیث دیگری در جواب به این آیه مراد از نعیم را ائمه اهل البیت گفته اند و هر دو بجای خود صحیح است».

(۳) ۱۱۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سه چیز قدرت حافظه را می افزاید و بلغم را میزداید: قرائت قرآن، و خوردن عسل، و جویدن کندر.

(۴) ۱۱۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس میخواهد باقی بماند- در حالی که بقاء برای

کسی نیست - پس صبح

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲

بامدادان بکار پردازد و از خانه بدر آید و کفش راحتی بپای کند، و عبای سبک بدوش کند، [و کمتر با زنان همبستر شود].

شرح: «مراد از «رداء را سبک نمودن» دیون را کم کردن است، یعنی خود را زیاد زیر بار دین نبرد تا آسوده باشد و عمرش طولانی گردد».

(۱) ۱۱۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ابو جحیفه (و هب بن عبد الله سوائی) خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آروغ می زد، حضرت به او فرمود: جلوی آروغ را بگیر، (یعنی کمتر بخور) زیرا بیشتر آنان که در دنیا پر می خورند در قیامت گرسنگی می کشند، امام فرمود: ابو جحیفه پس از آن هیچ گاه از طعام سیر نخورد تا بخدا پیوست.

(۲) ۱۱۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علی علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از تناول طعام دعا می کرد و می گفت:

«اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه»

، یعنی: (خداوندا! برای ما در این طعام برکت فرما و بهتر از این روزی ما گردان) و چون لبن (شیر) و یا ماست می خورد می گفت:

«اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا منه»

، یعنی: (خداوندا! در این طعام بر ما برکت ده و از آن روزی ما گردان).

(۳) ۱۱۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سه چیز است که شخص روزه دار شما، خود را در معرض آن نباید قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳

دهد: حَمَام، حجامت، و زن زیبا

(از هر سه اینها باید اجتناب کند).

(۱) ۱۱۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زن دارای ده چیز پنهان کردنی است، چون شوهر اختیار کرد یکی از آنها را پنهان نموده، و چنانچه بمیرد، هر ده امر ناگفتنی را پنهان کرده است.

(۲) ۱۱۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره زنی سؤال کردند که گفته اند وی زنا داده، زن اظهار می داشت که باکره است، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که زنان را امر کنم که او را بنگرند و حال و وضعش را مشخص کنند، زنان بکرش یافتند، پیغمبر فرمود: من بر کسی که مهر خدائی بر اوست حدّ نخواهم زد، و شهادت زنها را در مثل چنین مقامی پذیرفت و صحیح دانست.

(۳) ۱۱۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر از زن فاجره پرسند: چه کسی با تو این عمل زشت انجام داده و او بگوید فلان کس، دو حدّ بر او جاری می شود، یکی برای افترائی که بدان شخص زده است، و دیگری برای اقراری که بر علیه خود نموده.

شرح: «مطلق افترا موجب حدّ نیست، بلکه در صورت شکایت متّهم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴

عدم اثبات مدعی است».

(۱) ۱۱۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در هیچ کجای قرآن نیست که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده باشد، جز آنکه همان در تورات بلفظ «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده

است، و در خبر دیگری

«یا ایها المساکین»

ذکر شده است.

(۲) ۱۲۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعتش را می دید که چگونه بدو رو کرده، آرزو را دشمن می داشت و طلب دنیا را رها می کرد.

(۳) ۱۲۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حسن و حسین شبی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بازی بودند تا بیشتر شب گذشت، حضرت فرمود: بنزد مادرتان باز گردید، ناگهان برقی بجست و تاریکی شب بر طرف و راه روشن شد تا هر دو بر مادرشان فاطمه وارد شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روشنائی و برق را مشاهده می کرد و می گفت:

سپاس خداوندی را که ما خاندان را گرامی داشت.

(۴) ۱۲۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵

فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کتاب به میراث بردم، یکی کتاب خدا (یعنی قرآن) و دیگر کتابی که در کیسه چرمی بغلاف و نیام شمشیرم آویخته ام، گفتند:

یا امیر المؤمنین! آن کتابی که در غلاف شمشیر است چیست؟! فرمود: در آن مکتوبیست که کسی که غیر قاتل خود را بکشتن دهد، یا غیر زننده خود را بزند، لعنت خدا بر او باد.

شرح: «مراد آن است که در این امور دقت بسیار لازم است، مبدا بی تقصیری مقصیر شناخته شود، و این از دستورات جدی پیغمبر اسلام است، و در کیسه ای از چرم بغلاف شمشیر آویخته بودن بما می فهماند که شمشیر باید در اجرای

عدالت بکار رود، و در حقیقت، موارد اجرا و بکار بردن شمشیر در آن نامه ثبت شده بود، و امام علیه السّلام به اجمال بدان اشاره فرمود.»

(۱) ۱۲۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ما در حفر خندق در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه آمد و پاره نانی بهمراه داشت و به رسول خدا داد و آن حضرت علیه الصّیلاه و السّیلام فرمود: این پاره نان از کجاست؟ عرض کرد گرده نانی برای فرزندانم حسن و حسین بیختم و قدری از آن را برای شما آوردم، حضرت فرمود: بعد از سه شبانه روز این اولین لقمه ای است که به گلوی پدرت رسیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶

(۱) ۱۲۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: برای پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی آوردند، حضرت انگشتی در آن فرو برد و آن را سخت گرم یافت، فرمود: آن را رها کنید تا سرد شود، زیرا آن برکتش افزونتر است و خداوند طعام گرم روزی ما نفرموده (بلکه گرم کردن آن بدست خود ماست).

(۲) ۱۲۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

اگر کسی از شما حاجتی دارد پس اوّل بامداد روز پنجشنبه بسراغ آن رود، و چون از منزل خارج شود آیه آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*، و امّ الكتاب را قرائت کند، زیرا در این آیات قضاء حوائج دنیا و آخرت حتمی است.

شرح: «آیه آخر آل عمران: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ است، و مراد از ام الكتاب سوره شريفه حمد است».

(۳) ۱۲۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

بوی خوش، حرز (دعای بازوبند) است، و سوارکاری، و شستشوی نیز، حرز است، همچنان بدشت و دمن نگریستن حرز است. (اعصاب را آرامش می بخشد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷

(۱) ۱۲۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

شرابی که منقلب به سرکه شده (را میتوانید) بیاشامید، زیرا آن کرم معده را میکشد، و نیز فرمود: سرکه خمر منقلب به سرکه را بخورید که مسکر بودنش از بین رفته، نه آن آب انگوری که خود مسکر ساخته اید.

(۲) ۱۲۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: [حسن بن] علیّ علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو دست مبارک خویش گل سرخی را بمن داد، چون آن را به بینی خود نزدیک نمودم فرمود: این گل سرخ بعد از برگ درخت «مورد» از سید گلهای بهشت است.

(۳) ۱۲۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

شما را بخوردن گوشت سفارش می کنم، زیرا عضلات را فربه می کند، و هر کس چهل روز خوردن گوشت را ترک کند بد خلق می شود.

(۴) ۱۳۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت از گوشت و چربی بمیان آمد، آن حضرت فرمود: هیچ لقمه ای از گوشت یا دنبه وارد معده نگردد

مگر آنکه در جای خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸

شفا حاصل کند و درد را از میان ببرد.

(۱) ۱۳۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله قلوه نمی خورد بدون آنکه آن را حرام کند، و این از آن جهت بود که دستگاه تصفیه بولند.

(۲) ۱۳۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

طلحه بن عبید الله بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله یک «به» بود و آن را به طلحه داد و فرمود: ای ابو محمد این را بگیر که قلب را راحت و تقویت می کند. مترجم گوید: «سفر جل بگلابی نیز گویند».

(۳) ۱۳۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

هر کس ناشتا بیست و یک دانه کشمش سرخ بخورد، دیگر در بدن خویش ناخوشی نیابد.

(۴) ۱۳۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خرما می خورد هسته آن را در پشت دست نهاده بدور می انداخت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹

(۱) ۱۳۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: بر شما باد به خوردن خرما برنی، زیرا آن بهترین نوع خرما است، شما را به خدا نزدیک و از آتش دور میکند.

شرح: «برنی» معرب «برنیک» فارسی است، یعنی نیک بار، و اما مقرب

بودن آن بخدا و مبعّد بودن آن از دوزخ اطلاق ندارد و مقید به ایمان و ولایت و عمل صالح است، و الا بعضی از قاتلین حضرت سید الشهداء هم خرمای برنی خورده اند، اگر همه نخورده باشند».

(۲) ۱۳۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله [بمن] فرمود: بر شما باد بخوردن عدس، زیرا آن مبارک و پاکیزه است، قلب را رقیق و اشک چشم را زیاد میکند، و هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم علیه السلام است در باره برکت آن دعا کرده اند.

(۳) ۱۳۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: بر شما باد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می افزاید. (در رقم ۸۷ گذشت).

(۴) ۱۳۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی علی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰

علیه السلام را دعوت کرد، امام فرمود: دعوت را می پذیرم بشرطی که سه خصلت را برای من تعهد کنی، مرد پرسید آن سه کدام است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

برای من چیزی از بیرون تهیه نکنی (یعنی بزحمت نیفتی)، و در خانه چیزی را از من دریغ نکنی، و بخانواده ات برای این دعوت اجحاف نکنی (یعنی مورد مشقت قرار ندهی و به ایشان تنگ نگیری)، مرد گفت همه را پذیرفتم یا امیر المؤمنین؛ آنگاه حضرت دعوتش را اجابت فرمود و بمنزل او رفت.

(۱) ۱۳۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: طاعون مرگی است ناگهانی.

(۲) ۱۴۰- و بهمین اسناد



از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: من از این ترسانم که شما در آینده دین را کوچک و بی اهمیت شمارید و بدان بی اعتنائی کنید، و در مورد حکم رشوه گیرید و منصب قضاء و داوری را خرید و فروش نمائید، و قطع رحم کنید، قرآن را آلت لهو و لعب قرار دهید و با قرائت آن مجلس انس آوازخوانی و نوازندگی تشکیل دهید، و بالاخره در نماز جماعت کسانی را مقتدا قرار دهید که در دین از شما بالاتر نیستند.

شرح: «لفظ متن در مورد دوم که «بیع الحکم» است در پاره ای از نسخ در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱

هامش «منع الحکم» ثبت کرده، و کدام صحیح و صواب است معلوم ما نشد».

(۱) ۱۴۱- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد بروغن زیتون، از آن بخور و موی خود را بدان چرب کن، زیرا که هر کس که از آن بخورد و موی خود را بدان چرب کند تا چهل روز شیطان گرد او نگردد. (نظیر این خبر گذشت).

(۲) ۱۴۲- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: یا علی بر تو باد به نمک، زیرا آن شفای هفتاد بیماری است که کوچکترین آنها جذام و پیسی و دیوانگی است.

(۳) ۱۴۳- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه

السَّلام روایت کرده که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هندوانه و خرما آوردند، حضرت از هر دو تناول کرد و فرمود: این هر دو پاک و گوارایند (خرما گرم و هندوانه سرد میباشد).

(۴) ۱۴۴- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السَّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در هنگام خوردن غذا بنمک آغاز کند، خداوند هفتاد بیماری را از او ببرد که کمترین آنها جذام باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲

(۱) ۱۴۵- و بهمین اسناد از آن حضرت از امام مجتبی از پدرش علیهما السَّلام روایت کرده که فرمود: روز هفتم فرزندم را حسن نامیدند و از نام حسن نام حسین مشتق گردید، و فرمود که ما بین آن دو بیش از یک مدّت حمل طول نکشید.

(۲) ۱۴۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السَّلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السَّلام فرمود: شنبه از آن ماست، و یک شنبه از آن شیعیان ما، و دوشنبه از آن بنی امیّه، و سه شنبه از آن پیروان آنها، و چهارشنبه از آن بنی عباس، و پنج شنبه از آن شیعیان آنها.

شرح: «این گونه اخبار با فرض صحّت صدور (چون راویان آن چندان مورد اعتماد نیستند) محمول است بر رمز و کنایه، یعنی «شنبه» کنایه از اهل البیت است، و از «یک شنبه» طرفدارانشان و همین طور تا آخر خبر.

و با فرض عدم صحّت صدور که چندان بعید هم نیست، نباید گفت که چرا مؤلف خبری که احتمال صدورش بسیار ضعیف است نقل کرده، زیرا بنای قدما این نبوده که آنچه را

نقل می کنند قطعاً الصّیدور باشد، بلکه آنچه را بدان احتجاج و تمسّک می کنند باید قطعاً الصّیدور باشد، مثلاً کلینی - رضوان الله علیه - در کافی بالاخصّ در فروع آن باخباری که نزد او صدورش قطعی بوده احتجاج میکند و اما آنچه در بابهای نادر آورده عمل نمیکند، و همچنین صدوق - رحمه الله علیه - در کتاب من لا - یحصره الفقیه چنان که خود در مقدمه آن تصریح کرده، و همین طور شیخ طوسی در تهذیب در بخشی که بعنوان شرح مقنعه شیخ -

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳

مفید - علیه الرّحمه - آورده احتجاج میکند نه به تمام اخباری که در بخش زیادات هر کتاب آورده زیرا خود پاره ای را ردّ میکند، پس صرف نقل خبر دلیل بر قبول آن نیست، آری اگر بیقین میدانستند خبری مجعول است نقل آن را جایز نمی دانستند مگر در مقام ردّ آن، و اگر کسی جز این بیندیشد سخت در اشتباه است، زیرا اهل فنّ میدانند که مثلاً صدوق - رضوان الله علیه - اخباری در علل الشرائع، یا امالی، یا خصال نقل کرده که متضمّن حکمی از احکام است، ولی آن خبر را در «فقیه» نیاورده، و در هدایه و مقنعه هم که دو رساله اوست به احکامی که در آن اخبار است فتوا نداده بلکه بعکس آن رأی داده است، و نیز اخبار بسیاری نقل کرده که صراحت دارد قرآن تحریف شده است، ولی می بینیم در کتاب اعتقاداتش تصریح کرده که قرآن بی کم و کاست همین قرآنی است که در ید مسلمین است، پس بر مؤلّف در نقل اخباری که احتمال صدور در آنها هست و میتوان بنحوی آن را توجیه کرد اشکالی وارد نیست،

و طول کلام برای این جهت است که علماء جرح و تعدیل اهل سنت مانند ابن حبان بر حضرت رضا علیه السلام خرده گرفته و میگویند: «یأتی عن آبائه بالعجائب» و این قبیل اخبار را در پی آن ذکر کرده است.

و آن حضرت علیه السلام را بدین سبب (بقول خودشان) جرح کرده اند، لکن پاره ای از آنان مانند ابن السیمعانی قدری انصاف بخرج داده و نسبت جعل را به روات از آن حضرت داده اند، و آن جناب را تبرئه کرده و مدح نموده اند به تهذیب و التهذیب و موضوعات ملأ علی قاری و حافظ مقدسی رجوع شود.

(ادامه ترجمه) و جمعه برای عموم مردم، و در آن سفر نباید کرد زیرا خداوند تعالی می فرماید فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ - جمعه: ۱۰ (چون از نماز فارغ گشتید در پی کار خویش، در روی زمین پراکنده شوید) مراد روز شنبه است.

شرح: «چون غالباً با وضع کاروانان آن عصر که صبح و بامدادان قافله ها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴

حرکت میکرد، لذا ناچار انتشار در زمین روز شنبه میشده، و الا پس از انجام نماز جمعه مسافرت آزاد است».

(۱) ۱۴۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: چون حسن بن علی علیهما السلام تولد یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوشش اذان نماز خواند.

شرح: «سرّ و راز گفتن اذان در گوش نوزاد بحرکت در آوردن و آشنا کردن صماخ و پرده های گوش طفل است به کلمه شهادتین قبل از هر صوت دیگر، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره فرزند دلبندهش حسن علیه السلام این عمل را

بطریق اوفی و اتم انجام داد، و باید دانست طفلی که پرده های گوش و سیمهای گیرنده او از آغاز بتوحید و شهادت به نبوت پیغمبر آشنا شد، شیطان باسانی نمیتواند او را منحرف سازد».

(۲) ۱۴۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

پدرم عطری طلبید و سر و روی خود را بدان بیالائید، من عرض کردم این چه عطری بود که استعمال نمودید؟ فرمود: روغن گل بنفشه، گفتم: این چه برتری دارد؟ فرمود: پدرم از جدّم حسین از پدرش علیّ علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فضل و برتری روغن گل بنفشه بر سائر عطرها همانند برتری اسلام است بر سائر ادیان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵

(۱) ۱۴۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که اطاعت کند مخلوق را در نافرمانی خالقش.

(۲) ۱۵۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: انار را با پیه آن بخورید زیرا پاک کننده معده است.

(۳) ۱۵۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش علیهما السلام نقل کرده فرمود: عبد الله بن عباس می گفت: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله یک دانه انار تناول میکرد با کسی شریک نمیشد، و میفرمود: در هر اناری یک دانه از دانه های بهشتی است.

شرح: «بعضی گفته اند این را بدان جهت فرمود که نگذارند دانه ای از آن تلف شود مبدا همان دانه بهشتی باشد».

(۴) ۱۵۲- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده

که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علیّ علیه السّلام وارد شد در حالی که علیّ تب داشت، آن حضرت او را بخوردن سنجد امر کرد.

(۵) ۱۵۳- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده که گفت: حسین بن علیّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶

علیهما السّلام فرمود: دو تن مرافعه ای را نزد علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بردند، یکی از آن دو بدیگری شتری را باسثناء سر و پوست فروخته بود، سپس تصمیم گرفت آن را نحر کند (سر برد)، حضرت حکم فرمود که آن مرد بقدر سر و پوست با او شریک است.

شرح: «یعنی فروشنده پس از فروش، رأیش بر این قرار گرفت که شتر را نحر کند و کرد، امام فرمود: تنها در پوست و سر آن حیوان با مشتری شریک است و باید فرض کنیم که این شتر نحر شده، سر و پوستش را جدا کنند و قیمت نمایند و گوشت آن را قیمت نمایند و نسبت میان دو قیمت را بنا بر چند چندم بدست آورند، شتر زنده را قیمت کنند و بهمان نسبت سهم هر یک را از قیمت نکشسته معین سازند این یک معنی، و ممکن است دعوا برای این بوده که مشتری میخواسته شتر را نحر کند و بایع که سر و پوست را نفروخته مانع میشده و بیع هم لازم بوده، حضرت فرموده که شتر از آن مشتری است و مختار است، و تنها سر و پوستش مربوط به بایع است».

(۱) ۱۵۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام داخل مستراح

شد و لقمه ای افتاده بوده آن را به غلامش سپرد و گفت: چون من بیرون آمدم مرا متذکر نما، غلام آن را خورد، و وقتی امام بیرون شد فرمود: ای غلام آن لقمه کو؟ غلام گفت: آن را خوردم ای مولای من! حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، مردی پرسید: سرور من آیا او را آزاد نمودی؟ فرمود: آری از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷

جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: هر کس لقمه نانی دور افکنده بیابد و آن را برداشته با دست پاک نماید و یا بشوید و بخورد هنوز از گلوی او پائین نرفته حقّ تعالی او را از آتش دوزخ آزاد نماید [بعد فرمود: من حاضر نیستم کسی را که خدا او را آزاد کرده در قید رقیت نگهدارم].

شرح: «لفظ مستراح در این خبر شاید بمعنی آسایشگاه باشد که در این صورت نکارتی و اشکالی ندارد، ولی چنانچه بمعنی بیت الخلا- باشد از نظر آلودگی و بهداشت مورد تأمّل است، و باید گفت: بی شکّ آلودگی- در آن حدّ که پرهیز از آن واجب باشد- نبوده، و الاّ آن حضرت او را زنهار میداد».

(۱) ۱۵۵- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پنج چیز (از دستورات) است که هر چه در پی آنها بگردید و لو سواره، مانندشان را نخواهید یافت: بیم و هراس نداشته باشد بنده ای جز از گناه خودش، و امید نداشته باشد مگر پروردگار خودش، و کسی که چیزی را نمیداند اگر آن را از او پرسند خجالت نکشد از اینکه بگوید نمی دانم، و نیز

ننگ نداند کسی که چیزی را نمیداند آن را از آنکه میدانند یاد گیرد، و صبر و پایداری نسبت بایمان مانند سر است نسبت به بدن، و ایمان نخواهد داشت کسی که صبر ندارد.

(۲) ۱۵۶- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸.

فرمود: بحقیقت، اعمال این امت در هیچ بامدادی نیست مگر بر خداوند سبحان عرضه می شود.

(۱) ۱۵۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: هر کس خوشحال و مسرور می شود که عمرش طولانی شود و مرگش بتأخیر افتد و روزیش افزون گردد، پس صله رحم بجای آورد.

(۲) ۱۵۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: در زیر دیوار شهری از شهرها لوحی بدست آمد که در آن نوشته بود:

«من معبود یکتایم، معبودی جز من نیست، و محمّد پیامبر من است، و عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحال است؟ عجب دارم از کسی که بتقدیرات الهی ایمان دارد چگونه محزون است؟ و عجب دارم از کسی که دنیا را دیده و آزمایش کرده چگونه بدان دل بسته؟ و عجب دارم از کسی که بحساب (فردای قیامت) یقین دارد چگونه گناه میکند؟»

(۳) ۱۵۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السّلام از زیارت قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند فرمود: پدرم برای من گفت: هر کس قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام را زیارت کند و عارف بحق او باشد (یعنی او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه



امام مفترض الطاعة بدانند) خداوند نام او را در علین ثبت فرماید (یعنی از اهل علین خواهد شد)، سپس فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السلام هفتاد هزار فرشته ژولیده مو و غبار آلود اجتماع کرده اند و بر آن حضرت میگریند تا روز قیامت.

(۱) ۱۶۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کمترین مرتبه عاق گشتن «اف» گفتن پیدر و یا مادر است، زیرا اگر خداوند چیزی کمتر از آن میدانست (در کتاب عزیزش) از آن نهی میفرمود.

شرح: «در قرآن کریم این آیه شریفه آمده که فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ حَقَّ نَدَارِي پیدر و مادر حَتَّىٰ این کلمه «اف» را بگوئی».

(۲) ۱۶۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: أسماء بنت عمیس «۱» گفت: من نزد فاطمه علیها السلام بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد- در حالی که بر گردن فاطمه گردنبند زر بود که علی علیه السلام از سهمیه غنائم خود برای او تهیه کرده بود- پیامبر صلی الله علیه و آله رو به فاطمه نموده فرمود: ای فاطمه! این طور نباشد که مردم بگویند فاطمه دختر محمّد به زنی جباران رفته و لباس آنان را در بردارد، بی درنگ فاطمه آن را از گردن باز کرد و بفروخت و بقیمت

(۱) اسماء بسال ۴۰ در ایام شیرخوارگی امام سجّاد علیه السلام از دنیا رفته است. (شرح آن در حدیث ۵ همین باب گذشت)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰

آن بنده ای خرید و آزاد کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل

(۱) ۱۶۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام راجع به آیه شریفه لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ در باره یوسف، فرمود: زلیخا زن عزیز برخاست و پارچه ای بر روی بت افکند، یوسف پرسید: این کار را برای چه کردی؟ گفت: از اینکه این بت، ما را ببیند شرم دارم، یوسف بدو گفت: آیا تو از چیزی که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمیخورد و نمی آشامد (مجدّمه ای بیش نیست) شرم میکنی، و من خداوندی را که انسان را آفریده و به او آموخته، آزرم نداشته باشم؟! اینست معنی گفتار خداوند که فرموده: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ یعنی چنانچه این برهان رب را ندیده بود (مراد آنست که همین که دید برای او کافی بود).

(۲) ۱۶۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه بیماری که صحت و سلامتی خود را بازیافته بود مشاهده می کرد، می فرمود: گوارا باد ترا این پاک شدن از گناهان! (۳) ۱۶۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموخته و فرا گرفته اند: صبر را از ایوب علیه السلام،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱

و شکر و سپاس را از نوح علیه السلام، و حسد را از پسران یعقوب علیه السلام.

(۱) ۱۶۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از پدرم محمد بن علی علیهما السلام راجع به نماز در سفر پرسیدند، پاسخ داد که پدرش در

سفر نماز را شکسته بجای می آورد.

(۲) ۱۶۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: در چهل مرد اصلح (کسی که موی پیش سرش ریخته) شخص بدی نمی یابی، و در میان چهل کوسه فرد درستکاری نخواهی یافت و اصلح بد بهتر از کوسه خوب است.

(۳) ۱۶۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دیدم که بر حمزه پنج تکبیر گفت، و بر شهداء دیگر بعد از حمزه پنج تکبیر، پس بر حمزه هفتاد تکبیر رسید.

شرح: «یعنی پس از اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر جنازه ایشان با پنج تکبیر نماز میت را خواند دسته ای از شهدا را کنار حمزه مینهادند و رسول خدا نماز بر جنازه ایشان با پنج تکبیر میخواند و آنان را میبردند و دسته ای دیگر را کنار جنازه حمزه مینهادند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر ایشان نماز میگذارد تا اینکه جنازه شهدا با آخر رسید رسول خدا بر حمزه هفتاد بار تکبیر گفته بود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲

(۱) ۱۶۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام برای ما خطبه ای خواند و در ضمن سخن فرمود:

روزگاری برسد که غنیّ بدان چه در دست دارد بخل ورزد و از مستحقّ آن دریغ دارد با اینکه حقّ ندارد چنین کند و امر بدان نشده است، خدای تعالی فرموده است: «وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» (۱) - الآیه (فضل و احسان را در میان خود

فراموش نکنید زیرا خداوند بآنچه می کنید آگاه است) و زمانی خواهد آمد که مردم اشرار را در کارهای اجتماعی و حکومتی جلو می اندازند، و نیکویان و شایستگان را کنار میزنند و عقب میرانند، و با مضطرّ و بیچارگان و کسانی که چاره ای جز خرید یا فروش ندارند معامله می کنند در صورتی که رسول خدا از معامله اضطراری نهی فرموده، و همچنین از بیع غرر و مغیون کردن طرف معامله، پس بترسید ای مردم و اصلاح نمائید خود و جمعیت خود را، و مرا هم در خانواده ام حفظ کنید. (منظور از «بیع الغرر» مغیون ساختن طرف معامله میباشد) (۲) ۱۶۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل کرده که فرمود: از امام سجّاد علیه السّلام پرسیدند: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب پدر و مادر هر دو یتیم شد؟ فرمود: برای اینکه هیچ مخلوقی را حقّ

---

(۱) سوره بقره آیه ۲۳۷.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳

فرمان، بر آن حضرت نباشد (چون اطاعت پدر و مادر واجب است در غیر محرمات).

(۱) ۱۷۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: فاطمه علیها السلام از برای هر کدام از فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار برای قابله فرستاد.

(۲) ۱۷۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین از پدرش از جدّش امیر مؤمنان علیهم السلام بازگو کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر آن کس را که خداوند نعمتی بدو بخشیده

باید خداوند متعال را سپاس گوید، و هر کس روزیش را دیر و بسختی می یابد استغفار کند، و هر کس را که امری او را اندوهگین بنماید بگفتن کلمه شریفه «لا حول و لا قوه الا بالله» تمسک جوید.

(۳) ۱۷۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السلام فرمود: مردی از یهود به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: آگاه ساز مرا از آنچه برای خداوند متعال نیست، و آنچه نزد او نیست و آنچه را که علم بدان ندارد؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اما آنچه را که خدا نمی داند آن گفتار شما ملت یهود است که میگویند: «عزیر ابن الله» (عزیر فرزند خداست)، و خداوند فرزندی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴

برای خود نمی داند، و اما آنچه گفتمی برای خدا نیست، پس شریکی برای او نیست، و آنچه نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است که چنین چیزی نزد خدا نیست، یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله».

(۱) ۱۷۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بدون دانش و آگاهی برای مردم فتوا دهد فرشتگان آسمان و زمین بر او لعنت کنند.

(۲) ۱۷۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دخترم را فاطمه نام نهادم زیرا که خداوند عزّ و جلّ او و تابعان و دوستان او را از آتش دوزخ باز میدارد.

(۳) ۱۷۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

موسی بن عمران از پروردگار خود- عزّ و جَلّ- پرسید: پروردگارا آیا تو از من دوری تا بفریاد بخوانمت؟ یا نزدیکی که برای سخن گویمت؟ خداوند متعال بدو وحی فرستاد که: ای موسی! من همنشین آن کسم که مرا یاد کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵

(۱) ۱۷۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

خداوند تعالی هر آینه غضب نماید به غضب فاطمه و خشنود گردد به خشنودی فاطمه (علیها السّلام).

(۲) ۱۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

بدا بر حال ستمکاران بر خاندان من، گویا مینگرم جایگاه آنان را با منافقین در درک اسفل (طبقه زیرین) دوزخ در روز قیامت.

(۳) ۱۷۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

براستی که قاتل حسین بن علیّ در تابوتی آتشین خواهد بود، و نیمی از عذاب همه اهل دنیا بر اوست، در حالی که پا و دستهایش را با زنجیرهایی گداخته از آتش بهم بسته اند و واژگون در دوزخ معلق می‌رود تا بقعر جهنّم رسد، و دارای بوی گند و ناراحت کننده ای است که همه دوزخیان از شدّت بوی تعفن او بخدایشان پناه می‌جویند، و وی در آن همیشه ماندنی است و از عذاب دردناک آن چشیده با همه آن کسان که با او در کشتن حسین علیه السّلام همکاری کردند، و هر آنچه پوستشان بسوزد خداوند از نو برآورد تا اینکه مرتّب آن شکنجه و آزار پردرد را بچشند و آنی ایشان

را رها نکند، و چون اظهار تشنگی کنند از حمیم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶

(که گنداب جهنم است) بر حلقشان ریزند، پس وای بر ایشان از عذاب [خداوند متعال در] آتش.

(۱) ۱۷۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: موسی بن عمران از پروردگار خود درخواست کرده که: خداوندا! برادرم هارون مرده است، او را بیامرز، ایزد متعال به او وحی فرستاد که ای موسی! اگر برای اولین و آخرین گذشتگان و آیندگان از من طلب مغفرت بنمائی خواسته ات را می پذیرم و همه را مورد عفو قرار میدادم مگر قاتلین حسین بن علی بن ابی طالب را، که از قاتلان او انتقام خواهم گرفت.

شرح: «البته غفران در باره معصومین علیهم السّلام ترفیع درجه است نه پاک شدن از آلودگی گناه، چون گناهی ندارند تا آمرزیده شوند».

(۲) ۱۸۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

انگشتی عقیق در دست کنید، زیرا که آن تا در دست کسی باشد غم و اندوه نخواهد دید.

(۳) ۱۸۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

هر کس در آخر الزّمان با ما به ستیز برخیزد و بجنگد، مانند آنست که در لشکر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷

دجال با ما بجنگ برخاسته باشد.

(۱) ۱۸۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

یا علی! بدرستی که خداوند متعال تو و خاندانت، و شیعیان و دوستداران شیعیانت، و دوستداران دوستان شیعیانت، جمله را مورد غفران

و آمرزش خویش قرار داده، پس مژده باد ترا، آری توئی «انزع بطن»، از شرک جدائی و از تو کاملاً دور گشته، و قلبت مملوّ و پر است از دانش و معرفت.

(۲) ۱۸۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بمردم در باره عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر کس که من سرور او هستم علی بعد از من آقا و سرور اوست، آنگاه دعا کرده گفت: بار خدایا! هر کس عَلِيَّ را دوست دارد تو او را دوست بدار، و هر کس با عَلِيَّ دشمنی می کند تو با او دشمن باش، و هر کس او را یاری کند خداوند تو نیز او را یاری فرما، و هر کس عَلِيَّ را رها کند و یاری و پشتیبانی ننماید، تو او را خوار گردان.

(۳) ۱۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

شخص مغبون نه مورد پسند حقّ است و نه اجری میرد.

شرح: «یعنی باید انسان کوشش کند که در معاملات مغبون نشود، نه غبن مالی و نه غبن اخلاقی، یعنی نه در معاملات فرصت دهد که کسی او را مغبون کند، و نه خود از غفلت دیگری سوء استفاده نماید و او را مغبون سازد که آخرت خود را خراب و اجر خود را پایمال کرده باشد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸

(۱) ۱۸۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

در صبحگاه و در حال ناشتائی خرما بخورید زیرا آن کرم معده را نابود می کند.

مؤلف گوید: مراد حضرت تمام



خرماهاست غیر از «برنی»، زیرا خوردن «برنی» در هنگامی که معده خالی است موجب فلج میگردد.

(۲) ۱۸۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: حناء بستن پس از نوره کشیدن موجب جلوگیری از مرض جذام و پیسی است.

(۳) ۱۸۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

شرح: «یعنی بواسطه وجود تو بود که مؤمنین به حقّ از غیر مؤمنین شناخته شدند».

(۴) ۱۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ براستی که تو را سه چیز داده اند که به احدی پیش از تو داده نشده بود، عرض کردم پدر و مادرم فدایت چه چیز داده شده ام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹

فرمود: پدر زنی همچو من داری، و دیگر اینکه زوجه ای همچو فاطمه داری، و همچنین خداوند فرزندان تو چون حسن و حسین به تو عنایت فرموده است.

(۱) ۱۸۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ در روز قیامت سواری غیر ما نیست و ما چهار تن باشیم، پس مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم بفدایت، آن چهار تن کیانند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من یکی از آنانم که بر استر خدا «براق» سوام، و دیگر برادرم صالح است که

بر

ناقه خدا که او را پی کردند سوار است، و سوم عموم حمزه سید الشهداء است که بر ناقه عضباء (دارای علامت مخصوص در گوش یا کوتاه دست) سوار است، و برادر علی است که سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالتی که لواء حمد (پرچم عبودیت) بدوش دارد و به آواز بلند

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

می گوید، مردمان گویند: این نداکننده نیست مگر فرشته ای مقرب در گاه خداوند، یا پیامبری فرستاده شده، یا اینکه از حاملان عرش است، فرشته ای از درون عرش پاسخ دهد که ای گروه انسانها این فرد نداکننده فرشته مقرب و یا نبی مرسل نیست، و نیز از حمله عرش نیز نیست، بلکه او صدیق اکبر است و او علی بن ابی طالب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰

علیه السلام میباشد.

(۱) ۱۹۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: گویا می بینم قصرهای بلندی را که در کنار قبر (فرزندم) حسین بنا گردیده، و نیز می بینم محمل هائی را که از کوفه بسوی قبر حسین خارج گشته، و چندان شب و روزی نمیگذرد که از اطراف و اکناف عالم بسوی قبر حسین محملها در راهند- و این در انقراض دولت بنی امیه صورت گرفت.

(۲) ۱۹۱- حسن بن محمد هاشمی بواسطه مذکورین در متن از محمد بن یعقوب نهشلی روایت کرده که علی بن موسی بواسطه پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل روایت کردند که خداوند- جلّ جلاله- فرمود: منم معبود یکتا، خدائی جز من نیست، بقدرت خود مخلوقات

را آفریدم، و از میان ایشان انبیاء خود را برگزیدم، و از میان همه انبیا محمّد را دوست و محبوب و منتخب گردانیدم، و او را برسالت بسوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۱

مخلوقاتم فرستادم و علی را برای معاونت او برگزیدم، و وی را برادر و وصی و وزیر و اداکننده مأموریت بسوی خلق پس از وی قرار دادم، خلیفه و مأمور از جانب خود گردانیدم، تا کتابم را برای آنان بیان کند، و دستوراتم را در میان ایشان انجام دهد، و او را نشانه هدایت و راهنمای بندگانم از گمراهی نمودم، و باب تقرب و راه ورود به مرضیات و خانه و درگاهم قرار دادم، آن خانه ای که هر کس در محیط آن گام نهد از آتش عقوبتم در امان خواهد بود، و نیز او را همانند قلعه و بارویم گردانیدم که هر کس بدان پناه جوید از گزند هر ناروایی چه دنیائی و چه اخروی او را در امان خواهد داشت، و همچنین او را صوب و جهت خود نمودم آنچنان که هر کس بدو رو کند من از وی روی نگردانم، و او را حجت خود در آسمانها و زمینها بر همه کسان از مخلوقاتم که در آن زندگی می کنند ساختم، عمل هیچ عمل کننده ای را از ایشان بدون اقرار بولایت او و نبوت رسولم نخواهم پذیرفت، و اوست دست گشوده من بر سر بندگانم، و اوست نعمتی که بر آن بندگانم که دوستشان دارم ارزانی داشتم.

پس هر کس از بندگانم را که دوست داشته و او را میخواستم، ولایت و شناخت علی را باو آموختم، و هر کس از بندگانم را که

دشمن داشتم بدان جهت بود که او از شناخت و ولایت علیّ روی گردانید، پس به عزّت و جلالم قسم یاد کرده ام که دوست ندارد علیّ را بنده ای از بندگانم جز اینکه آتش را از وی دور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۲

گردانم و به بهشتش داخل کنم، و نیز دشمنش ندارد احدی از بندگانم و رو نگرداند هیچ کس از دوستیش مگر آنکه بر او غضب کرده و او را به آتش در افکنم و این، بدعاقبتی خواهد بود.

(۱) ۱۹۲- حسین بن احمد بن ادریس با واسطه افرادی که در متن ذکر شده از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السلام پرسیدم و گفتم فدایت شوم حدّ توکل بخدا چیست؟ فرمود: آنکه تا تو با خدا باشی از احدی نهراسی، گوید: عرض کردم حدّ تواضع چیست؟ فرمود: آنکه از جانب خود بمردم ببخشی مانند آنچه را که دوست داری آنان بتو بخشند، گوید: عرضه داشتم فدایت کردم دوست داشتم بدانم من در نزد شما چگونه ام فرمود: بنگر من در نزد تو چگونه ام (یعنی دل بدل راه دارد، همان قدر که تو مرا دوست داری همان اندازه نیز من تو را دوست میدارم).

(۲) ۱۹۳- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از احمد بن محمد سیّاری از علیّ بن نعمان نقل کرده که گفت: من به امام هشتم عرضه داشتم فدایت کردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۳

من زگیل بسیاری در بدن دارم که اسباب ناراحتی من شده از شما میخواهم چاره ای برای رفع آن بمن یاد دهی که مفید باشد، فرمود: برای هر کدام از آنها هفت دانه جو برگیر و بر

هر یک هفت بار إذا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - را تا جمله - هَبَاءٌ مُّبْتَأًا، و آیه مبارکه وَ يَسْتُلُونَكَ مِنَ الْجِبَالِ فَكُلٌّ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لا تَرى فِيهَا عِوَجًا وَ لا أَمْتًا (سوره طه ۱۰۴ الی ۱۰۷) را قرائت کن و بدان بدم، آنگاه دانه دانه بگیر و هر یک را بر زگیلی بسای، سپس همه را در پارچه نشسته ای بریز و آن را بسنگی ببند و در جای تاریکی بیاویز، علی بن نعمان گفت: من این دستور را عمل کردم و روز هفتم نگریستم چیزی باقی نبود و مثل کف دستم صاف شده بود، و سزاوار است این کار را در آخر ماه که محاق است - یعنی ماه در هیچ جای زمین پیدا نیست انجام شود.

شرح: «هر چند راوی خبر که احمد بن محمد سیاری است چندان احادیثش قابل اعتماد نیست، مذهبش فاسد و خودش ضعیف و روایاتش تو خالی است، لکن دعا اثر دارد، ولی نباید آن را مانند دارو دانست».

(۱) ۱۹۴ - محمد بن ماجیلویه بسندی که در متن مذکور است از حسین بن خالد روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آبائش از علی علیهم السلام نقل کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۴

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مسلمانست نباید مکر و حيله بکار برد، زیرا من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که می گفت: مکر و خدعه (نیرنگ) در آتش است، سپس آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی رندی و نادرستی کند، و از ما نیست کسی که با مسلمانی خیانت ورزد، آنگاه گفت:

جبرئیل روح الأمين از

جانب حقّ تعالی بر من نازل شد و گفتم: یا محمد! بر تو باد به نیک خلقی، زیرا آن خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد، و بدانید که بدون شکّ شبیه ترین شما بمن نیکوترین شما است از جهت اخلاق.

(۱) ۱۹۵- محمّد بن موسی بن المتوکل بسند مذکور در متن از احمد بن عبد الله روایت کرده که گفت: از امام ابو الحسن الرضا علیه السّلام پرسیدم: «ذو الفقار» شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا بود؟ فرمود: آن را جبرئیل علیه السّلام از آسمان برای آن حضرت آورد، و آن دارای زیوری از نقره خام بود و اکنون نزد من است.

(۲) ۱۹۶- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السّلام فرمود: نظر کردن به ذریه ما عبادت است،

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۵

گفتند: یا ابن رسول الله آیا مراد نظر کردن به ائمه معصومین از شما است، یا نه جمله بر جمیع ذریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: بله نظر کردن به تمام ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است، البتّه مادامی که از صراط او منحرف نشده و خود را بمعاصی نیالوده باشند.

(۱) ۱۹۷- پدرم- رحمه الله علیه- با دو واسطه مذکور در متن از احمد بن- محمّد همدانی از امام جواد از علی بن موسی الرضا علیهما السّلام و آن حضرت از پدرانش از علی بن ابی طالب سید اوصیاء علیهم السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به بسیاری نماز و روزه و

حجّ و انفاقات و زمزمه های آنان در تاریکی شب ننگرید، بلکه براستگویی و اداء امانتشان نظر کنید.

شرح: «یعنی تنها حسن ظاهر در خوبی شخص دخیل نیست بلکه ایمان به مبدء و معاد و روز حساب اساس سلامت شخص است.»

(۲) ۱۹۸- تمیم بن عبد الله قرشی بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۶

روایت کرده که گفت: در روز جمعه آخر شعبان بود که بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم، فرمود: ای ابا صلت ماه شعبان بیشترش گذشت و این جمعه آخر آن است، پس آنچه از اعمال خیر که در این ماه در انجام آن کوتاهی کرده ای در این چند روزی که باقی مانده تدارک کن، و بر تو باد به انجام آنچه بحال تو مفید است و ترک آنچه برای تو فائده ای ندارد، و دعا و استغفار و تلاوت قرآن را افزون کن، و از گناهان و نافرمانیهای بسوی خدا باز گرد و توبه نما، تا این ماه خدا بتو رو کرده باشد در حالی که تو با خدایت - عزّ و جلّ - اخلاص ورزیده باشی، و امانتی بر گردن خود باقی مگذار مگر آنکه آن را ادا کنی، و نیز در دلت کینه هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه آن را از دل بیرون کنی، و هیچ گناهی را که مرتکب بوده ای و امگذار مگر آنکه آن را رها کرده و از آن دوری گزینی، و از خداوند پروا داشته باش، و در امور نهان و آشکارت بر او توکل و اعتماد کن، و هر کس بر خدا توکل کند همانا خداوند او را کافی است، زیرا خداوند رساننده

است کار خود را، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است، و در باقیمانده این ماه زیاد این ذکر را بگوی:

«اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه»

(یعنی: پروردگارا! اگر تاکنون در این ماه که بسر نرسیده

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۷

است ما را نبخشیده ای، پس از تو میخواهیم که در باقیمانده این ماه ما را ببخشی و بیامری) زیرا خداوند تبارک و تعالی در این ماه مردم بسیاری را از آتش آزاد می کند بجهت احترام ماه مبارک رمضان.

(۱) ۱۹۹- مفسّر جرجانی بسند مذکور در متن از امام عسکری از پدرانش از جدّش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که از امام صادق علیه السّلام پرسیدند که زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: آن کسی که از حلالش اجتناب کند برای گرفتاری حساب آن و حرامش را ترک کند از بیم آتش عقوبت آن.

(۲) ۲۰۰- و بهمین سند از آن حضرت از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

امام صادق علیه السّلام مردی را دید که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکند، (پس از دیدن این منظره) حضرت به او فرمود: ای مرد آیا برای مصیبت کوچک این طور بیتابی میکنی و از مصیبت بزرگتر غافل غافل شده ای، اگر تو قبلا خود را آماده برای داغ فرزندت مینمودی این مقدار این مصیبت برای تو سنگین نمی نمود، پس مصیبت به عدم آمادگی و مهیا بودن برای دیدن داغ فرزند بالاتر و عظیمتر است

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۸

از دردمندی تو نسبت بفقدان پسر.

(۱) ۲۰۱- حسین بن ابراهیم بسند مذکور در متن از



ریان بن صلت روایت کرده که امام هشتم از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از علیّ علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز پیروان علیّ رستگارانند.

(۲) ۲۰۲- حسین بن احمد بن ادريس بسند مذکور در متن از فضل بن کثیر روایت کرده که علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: هر کس بمسلمان فقیری سلام کند بر خلاف آن نحو که بر ثروتمندان سلام میکند، خداوند را ملاقات کند در قیامت در حالی که بر او خشم گرفته است.

شرح: «مراد از ملاقات خدا، ملاقات جزای الهی است و مراد از خشم پروردگار عذابی است که شخص در قیامت با آن رو برو می شود».

(۳) ۲۰۳- علیّ بن احمد بن محمد بن عمران از دو تن مجهول بنامهای محمد بن هارون صوفی و او از عبید الله رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام جواد از علیّ بن موسی از آباء گرامش از جدّش علیهم السّلام روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۹

فرمود: سلمان، ابو ذر را به خانه اش دعوت کرد و برای پذیرائی او دو گرده نان آورد، ابو ذر آنها را برداشت و گردانید و نظری به پشت آن انداخت، سلمان از او پرسید برای چه این کار را کردی؟ ابو ذر گفت: خواستم بینم نبادا درست پخته نباشد، سلمان سخت بخشم آمده و گفت: چقدر پر جراتی که این دو گرده نان را میگردانی که بدانی پخته است یا خمیر، بخدا سوگند در این نان آبی که در زیر عرش بوده فعالیت داشته و همین طور فرشتگان کار کرده اند تا

آن را به باد رسانیده و آن باد آن را به ابرها رسانده و ابرها کوشش کرده اند تا آن را بزمین رسانده اند، و رعد و برق و مأمورین از ملائکه جملگی همه در کار بوده اند تا آن را به جایهای خود در زمین پخش نموده اند، و زمین نیز در روی آن فعالیت کرده و همچنین چوب و آهن و حیوان و آتش و هیزم و نمک- و آنچه را که ذکر نکردم بیش از این است که بدان اشاره کردم- همه و همه در کار بوده اند تا این نان بدست آمده، پس تو چگونه خواهی توانست که شکر این را بجای آری؟ ابو ذر گفت: من بسوی خدا توبه مینمایم و طلب مغفرت مینمایم و از شما عذر میخواهم از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۰

کاری که از من سرزد و تو آن را ناپسند دانستی و آن را ناخوش داشتی.

(۱) حضرت فرمود: روزی سلمان، ابو ذر را مهمان کرد و از انبان خود قطعه ای نان خشک بیرون آورد و آن را از کوزه خود آب زد، ابو ذر گفت: چقدر خوب بود این نان اگر با آن نمکی میبود، سلمان برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه خود را گرو گذارد و نمکی تهیه کرد و بخانه آورد و نزد وی نهاد، پس ابو ذر لقمه ای از آن نان بر میگرفت و بر آن نمک می افشاند و میخورد و میگفت: سپاس خدائی را که قناعت را روزی ما کرد، پس سلمان باو گفت: اگر تو قناعتی داشتی کوزه من بگرو نمی رفت.

شرح: «باید دانست که اشکال سلمان به ابو ذر وارد نیست، زیرا همه آسمان

و زمین و کائنات همگی در کار بوده اند تا نانی بدست آید، لکن در اثر اهمال بشر در پختن آن زحمت همه کارکنان را بیاد داده است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است چنان که از سند آن پیداست».

(۲) ۲۰۴- و بهمین سند مجهول از عبد العظیم حسنی روایت کرده که به ابو جعفر امام نهم علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله! برای من حدیثی از پدران خود علیه السلام باز گوی، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش - علیهم السلام - که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیوسته مردم بخیر و خوبی زندگی میکنند تا آن زمان که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۱

با هم از حیث عقل و علم و سلیقه و تنگدستی و فراخی متفاوتند، و اگر در این امور مذکوره با هم مساوی بودند (از بار مسئولیت شانه خالی کرده و) هلاک میگردیدند، عرضه داشتم برایم بیفزائید، فرمود: پدرم از جدّم از آبائش علیهم السلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چنانچه هر کدام شما از عیب و نقص پنهان دیگری اطلاع میداشت، هر آینه بر وی نمی پوشانیدید، و (در نتیجه) اسرار همه فاش می شد.

راوی گوید: بحضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله اضافه بفرمائید، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شما که هرگز توان آن ندارید که خیر مالی به مردم برسانید پس با اخلاق خوش و روی باز و برخورد عالی با آنان روبرو شوید، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: شما که نمی توانید با مال بدیگران کمک کنید

پس با خلق نیک با مردم رفتار نمائید.

راوی گوید: گفتم ای فرزند پیغمبر برایم بیشتر بفرما: حضرت فرمود:

پدرم از جدم از آبائش علیهم السلام برایم حدیث کرد که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

هر کس روزگار را مورد سرزنش قرار دهد و نکوهش کند خود همواره مورد عتاب و سرزنش واقع خواهد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۲

شرح: «روزگار و زمان، نیکی و بدی بالاراده ندارد، بلکه مردم هر زمانند که با افعال ارادی خود، بدی و شرّ و فساد در زمان و روزگار ایجاد می کنند، و زمانه را مسئول دانستن از کمال بی توجهی است، و این مردمند که موجب تیرگی و فشار و سختی و ناملایمی زمانه میشوند و عتاب را با مقصّر و بانی شرّ و فساد انجام میدهند نه با ظرف زمان و مکان».

(۱) راوی گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله برایم بیفزا؟ امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همنشینی با مردم بد و فاسد موجب تهمت و بدگمانی شخص بمردم آبرومند است (یا آنان به انسان) گفتم: ای فرزند رسول خدا زیاده از این برایم بگو، امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا بسیار بد توشه ای است از برای سفر آخرت.

گفتم: بیشتر برایم بفرمائید ای فرزند رسول خدا، حضرت فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ارزش هر فردی باندازه دانش و آن عملی است که نیک انجام میدهد.

عرضه داشتم باز هم برایم بفرمائید، حضرت همان

طور از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شخصیت و باطن هر فرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۳

در زیر زبانش نهفته و پنهان است.

(۱) گفتم: یا ابن رسول الله برایم بیفزایید، حضرت بهمان طریق از پدرانش علیهم السّلام نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که قدر خود را شناخت هرگز هلاک نخواهد شد.

عرضکردم برایم افزون کن، امام علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دقت قبل از کردار و عاقبت اندیشی پیش از انجام کار، انسان را از پشیمانی و ندامت دور و در امان میدارد.

گفتم بیشتر بفرمائید، امام علیه السّلام از پدرش از جدّش از اجدادش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که به روزگار تکیه کند زمین خواهد خورد (یعنی چرخ روزگار گردنده است و تکیه بر آن نتوان نمود).

راوی گوید: عرضکردم یا ابن رسول الله برایم بیفزا، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آن کس که به رأی خود اعتماد کند و خویش را از مشورت با دیگران بی نیاز بیند جان خود را بخطر انداخته است.

باز گفتم: یا ابن رسول الله! بیش از این برایم بگو، حضرت فرمود: (با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۴

اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کم عیالی یکی از فراخی است (مراد از دو یسار: بی نیازی و حاجت نداشتن به چیزی و بی نیازی بداشتن آن مورد حاجت).

(۱) عرضه داشتم: یا ابن رسول الله برایم افزون

نما، امام گفت: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس که خودستائی در او راه یافت هلاک گردد.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله برایم افزون نما، امام گفت: (با اتصال سند به حضرت علیه السلام) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که یقین دارد انفاق مال در راه خداوند جایگزین دارد، (بالتیجه) در بخشش دست باز است و براحتی مال را صرف راه حق میکند.

برای بار آخر گفتم: یا ابن رسول الله بیش از این برایم بگو، امام فرمود: (با اتصال سند به حضرت علیه السلام) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس تنها به سلامت بودن خویش از سوی زیر دستان بسنده کند، سلامت ماندن خود را از جانب بالاتران و زبردستان غنیمت برده است، راوی گفت: عرض کردم همین قدر کافی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۵

(۱) ۲۰۵- و بهمین سند از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کرده که گفت: از محمد بن علی امام جواد علیه السلام راجع به فرموده خداوند عز و جلّ أُولَى لَكَ فَأُولَى سؤال کردم، فرمود: خداوند میفرماید: از خیر دنیا دور گردی [چنان دور گشتنی] و نیز از خیر آخرت دور گردی. «سوره قیامت آیات ۳۴ و ۳۵» (۲) ۲۰۶- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفی روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم شخصی خود را تطهیر می کند و انگشتی در دست دارد که نقش آن «لا إله إلا الله» است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: آن را مکروه دارم، عرضه داشتم فدایت شوم آیا این طور نیست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر یک از پدران (گرامی) شما این کار را میکرد و انگشتریش را در دست داشت؟ فرمود: آری، و لکن انگشترشان بدست راستشان بود، بعد فرمود: از خدا بپرهیزید و در باره خود فکر کنید، گفتم:

نقش نگین خاتم امیر المؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: چرا از کسان قبل از وی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۶

نپرسیدی؟ گفتم اینک می پرسم (نقش خاتم «۱» آدم علیه السلام چه بود؟) (۱) فرمود: نقش خاتم آدم علیه السلام »

لا اله الا الله، محمد رسول الله

« بود و با همان بزمین هبوط کرد، و نوح علیه السلام هنگامی که بر کشتی سوار میشد خداوند بدو وحی فرستاد که ای نوح اگر از غرق هراس داری پس هزار بار »

لا اله الا الله

« بگویی، سپس از من نجات بخواه، و بدین سبب تو و همراهانت را از غرق شدن در امان میدارم. چون نوح با همراهانش بکشتی نشست و لنگر و طناب کشتی را آزاد کرد و آن را براه انداخت و طوفان باد شروع شد و آنان را گرفت، نوح را مهلت گفتن تهلیلات نداد، نوح خود و یارانش را از غرق شدن در امان ندید، و بزبان سریانی گفت:

«هیلولیا هزار هزار یاماریا یاماریا آرام گیر»، موج فرو نشست و کشتی آرام گرفت و نوح گفت: کلامی که خداوند مرا بدان از غرق نجات داد سزاوار آن است که از من جدا نگردد، لذا بر نگین انگشتریش کلمه »

لا اله الا الله ألف مژه یا رب أصلحنی»

را نقش نمود.

بعد امام فرمود: و ابراهیم علیه السلام هنگامی که وی را در منجنیق

گزاردند جبرئیل علیه السّلام بر آشفتم، و خداوند بدو وحی فرستاد: ای جبرئیل چه چیز تو را بر

(۱) مراد از خاتم، انگشتری است که در آن روزگار نگین آن را نقش کرده و بجای مهر و امضای امروزی از آن استفاده می کردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۷

آن داشت که غضب نمودی؟ (۱) جبرئیل عرضه داشت: پروردگارا! این دوست تو است که جز او کسی تو را در زمین عبادت نمی کند، اکنون دشمن خود و او را بر وی مسلط ساختی، خداوند بدو وحی فرستاد، آرام گیر، شتاب کار بنده ای است که از مرگ میهراسد مانند تو، امّا من، پس او را بنده خود میدانم و هر گاه اراده کنم او را در می یابم، امام فرمود: در اینجا نفس جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد، و بسوی ابراهیم علیه السّلام روان گردید، و از وی پرسید آیا در این حال حاجتی داری؟ ابراهیم فرمود: امّا بتو خیر، (جبرئیل پیام را رسانید) و خداوند او را بزمین فرستاد و انگشتری که در نگینش شش کلمه نقش شده بود بهمراه داشت و کلمات آن این بود »

لا اله الا الله محمد رسول الله، لا حول ولا قوة الا بالله، فوّضت امری الى الله، اسندت ظهري الى الله، حسبي الله

« و خداوند پیام فرستاد که این خاتم را در دست کن و من آتش را بر تو سرد و سلامت میگردانم.

امام فرمود: در نگین انگشتری موسی علیه السّلام دو کلمه نقش شده بود که از تورات گرفته شده بود:

«اصبر توجر، اصدق تنج»

یعنی: پایداری کن تا اجر بری، راست گوی تا نجات یابی.

امام فرمود: و نقش خاتم سلیمان علیه السّلام



این بود

«سبحان من الجَمِّ الجَنِّ بكلماته»

(پاک و منزّه است خدائی که با کلمات خود جنّ را مهار کرد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۸

(۱) و نقش خاتم عیسی علیه السّلام: دو جمله بود که آن را از انجیل گرفته بود:

«طوبی لعبد ذکر الله من اجله، و ویل لعبد نسی الله من اجله».

و نقش خاتم محمّد صلی الله علیه و آله، »

لا اله الا الله، محمّد رسول الله

« بود، و نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السّلام

«الملك لله»

و نقش خاتم حسن بن علیّ علیهما السّلام

«العزّه لله»

بود و نقش خاتم حسین بن علیّ علیهما السّلام »

إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ

«، و علیّ بن الحسین علیهما السّلام خاتم پدرش حسین را بدست میکرد، و همچنین امام باقر علیه السّلام، و نقش خاتم جعفر

بن محمّد علیه السّلام

«الله ولیّی و عصمتی من خلقه»

و نقش خاتم موسی بن - جعفر علیهما السّلام

«حسبی الله»

بود.

حسین بن خالد گوید: آنگاه حضرت دست مبارک خود را پیش آوردند و انگشتان را باز کردند و انگشتری پدرش در دست مبارکش بود و نقش آن را بمن نشان دادند.

و در خبر دیگر غیر از این حدیث آمده است که نقش خاتم علی بن الحسین علیهما السلام این جمله بود

«خزى و شقى قاتل الحسين بن علی»

علیهما السلام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۸۹

(۱) ۲۰۷- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علی بن اسباط روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیهما السلام از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باقی نمانده است میان مردمان از گفتار پیامبران راستین علیهم السلام جز همین جمله مشهور که

«اکنون که شرم نمیکنی پس هر چه خواهی و مایلی انجام ده.»

(۲) ۲۰۸- احمد فرزند علی بن ابراهیم قمی بسند مذکور در متن از حسین بن - خالد روایت کرده است که علی بن موسی الرضا از پدرش از نیای گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل امین از جانب رب العالمین بمن خبر داد که خداوند عز و جل فرمود: علی بن ابی طالب حجت من است بر خلقم، و قاضی و حاکم و نگهدارنده دین منست، از نسل او پیشوایانی را برآورم که بر قوانین من استوار و پابرجایند، مردمان را براه مستقیم من میخوانند، بسبب ایشان بلاها و گرفتاریها را از بردگان و کنیزانم دفع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۰

مینمایم، و بوجود آنان از رحمتم بر جهانیان نازل میسازم.

(۱) ۲۰۹- جعفر بن محمد بن مسرور بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که به علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرضه داشتم: قرآن در نظر شما چگونه است و در باره آن چه میفرمائید؟ آن حضرت فرمود: قرآن کلام خداست، از آن نگذرید، (قدم فراتر ننهید) و از غیر آن راه مجوئید که گمراه خواهید گشت.

شرح: «از الفاظ روایت چنین پیداست که ریّان بن صلت نظر آن حضرت را در باره مسأله نوظهوری که در آن عصر در محافل علمی مورد بحث بوده میخواست، و آن این بوده که آیا قرآن مجید حادث است یا قدیم، و امام علیه السلام در پاسخ این سؤال هشدار میدهد که بدانید قرآن کتاب هدایت و عمل است و باید از

قرآن پیروی کرد و از انوارش منور شد، و با اصول اعتقادی معتمد و بدستورات عملی عامل بود، اما اینکه حادث است یا قدیم این مطلبی نیست که به درد دنیا یا آخرت بخورد، و صرف پندار و وهم و خیال و بافتن است یا از جانب دوست نادان و احمق و یا دشمن دانای نابکار- که میخواهد از این راه مسلمانان را از تعلیمات قرآن دور و راه فهم کتاب خدا را بسته و مسلمانان را منحرف سازد- القاء شده است».

(۲) ۲۱۰- محمد بن ابراهیم بن اسحاق از ابن عقده از علی بن فضال از پدرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۱

حسن روایت کرد که گفت: علی بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: مائیم که در دنیا سرور و آقائیم و در عالم آخرت دارای قدرت و سلطنت هستیم.

(۱) ۲۱۱- محمد بن علی ماجیلویه و احمد فرزند علی بن ابراهیم و حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از محمد بن علی تمیمی روایت کرده اند که گفت: علی بن موسی علیهما السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر کس خوشدرد بر شاخه ای از نهال یاقوت سرخی که خداوند آن را با دست قدرت خویش کشته [و بخواهد بدان چنگ زند] پس باید تولّای علی و اولادش ائمه (طاهرین) را در دل داشته باشد، زیرا آنان برگزیدگان خداوند عزّ و جلّ میباشند و خالصان و منتخبان اویند، و آنانند معصوم و مصون از هر خطا و لغزشی.

(۲) ۲۱۲- حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از ریّان بن

صلت روایت کرده که گفت: علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار به این لفظ

«استغفر الله و اسأله التوبه»

طلب آمرزش کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۲

خداوند متعال برات آزادی از آتش دوزخ را برای او می نویسد و نیز پروانه عبور از پل صراط را، و او را بمنزلگاه قرار که بهشت است وارد می کند.

(۱) ۲۱۳- ابو علی احمد بیهقی در فید- منزلیست در راه عراق بمکه- هنگام برگشتنم از حج بسال ۳۵۴ قمری بسند متن از داود بن سلیمان برایم روایت کرد که علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش از آباء بزرگوارش علیهم السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود حسابرسی شیعیان ما بما واگذار می شود، پس هر کس مظلومه و بدهی و گناهش میان او و خداوند است ما داوری کرده و هر چه حکم کنیم خداوند امضاء می فرماید، و هر کس مظلومه اش میان او و مردم است، ما از مردم تقاضا میکنیم او را ببخشند، و آنان می بخشند، و هر کس مظلومه اش میان او و ما اهل بیت است ما سزاوارتر از همه کس به بخشش و عفو و گذشت می باشیم.

شرح: «سند خبر از نظر صحت و ضعف هر چه باشد این مقام حسابرسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۳

و داوری در قیامت برای ائمه معصومین از مسلمات است که در بسیاری از روایات که در حدّ مستفیض بلکه تواتر است آمده، و نیز بخشش آنان حقّ خود را مطلبی است موافق عقیده ما شیعیان در

بارہ آنان، چون ایشان را معدن رحمت، و منتهی الحلم، و اصول کرم، و اولیاء نعم، و رحمت موصولہ میدانیم و اقتضای این صفات همانست کہ فرمود».

(۱) ۲۱۴- محمّد بن عمر جعابی «۱» از حسن بن عبد اللہ رازی روایت کرده گفت: آقایم علی بن موسی الرضا از پدرش از نیای گرامش از علی بن ابی طالب علیہ السّلام نقل کرد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: هر کس از مسلمانان بمیرد و تابع امامی از ائمہ اولاد من نباشد (امام زمان خود را نشناسد) بمرگ در حال جاهلیت مرده است و اعمال او پذیرفته نیست، و همه را باید حساب پس دهد چه زمان جاهل بودنش، و چه پس از آن کہ اسلام آورده.

(۲) ۲۱۵- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: من و این مرد- یعنی علی بن ابی طالب- در روز قیامت مانند این دو انگشت باشیم،

---

(۱) سماعی گفته است کہ محمّد بن عمر جعابی از محدّثین مشهور است، و مذهبش تشیع بوده و به ابن الجعابی یا ابو بکر التیمیّی شهرت یافته، وی دارای تصانیف بسیار است زمانی در موصل بمنصب قضا نشسته و در بارہ جدّ اعلایش کہ آیا سلم است یا سلام و یا سالم اختلاف است، و نجاشی در کتاب رجالش او را از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم دانسته و بیش از ده کتاب او را نام برده است.

عیون أخبار الرضا علیہ السلام/ترجمہ، ج ۲، ص: ۹۴

آنگاه دو انگشت شہادت- کہ عربی آن را سبّابہ گویند- را کنار هم آورد و فرمود:

پیروان ما نیز با ما باشند، و

همچنین هر کس ستم کشیده و مظلومی از ما خاندان را یاری کند او هم با ما خواهد بود.

(۱) ۲۱۶- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که بدستاوینز محکمی چنگ زند پس باید بدوستی و ولای علی و اولادش که اهل بیت منند چنگ زند.

(۲) ۲۱۷- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

امامان و پیشوایان (پس از من) همگی از فرزندان حسین میباشند، و هر کس ایشان را فرمان برد خدای را اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی آنان کند خدای را عز و جلّ معصیت کرده است، و ایشانند چنگاوینز محکم و دستگیره استوار، و اینانند راهنمای بسوی خداوند عز و جلّ.

(۳) ۲۱۸- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو با دو فرزندت (حسن و حسین) برگزیدگان خدا از خلق میباشید.

(۴) ۲۱۹- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۵

(۱) ۲۲۰- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند متعال روز رستاخیز او را در حال امن و سلامت و دل آرامی محشور میگرداند.

(۲) ۲۲۱- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی! هر کس تو را دوست بدارد در قیامت با پیمبران راستین

و در درجه آنان خواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که دشمن میدارد تو را، باکی بر او نیست و ابائی ندارد، که یهودی از دنیا برود یا نصرانی.

(۳) ۲۲۲- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ یعنی: (آنان را باز دارید اینان بازپرسی باید بشوند- صافات: ۲۴) فرمود: از ولایت علیّ پرسش خواهند شد.

(۴) ۲۲۳- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و عباس بن عبد المطلب و عقیل فرمود: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ میباشم، و با هر کس که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت میباشم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرّحمه) گوید: ذکر عقیل و عباس در این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۶

حدیث غریب است و من اضافه این دو تن را در این حدیث از کس دیگر غیر از محمّد بن عمر جعابی نشنیده ام.

شرح: «مؤلف- رضوان الله تعالی علیه- اخبار این کتاب (یعنی عیون الاخبار) را چنان که از سیاق پیداست از نسخه های کتبی که از پیشینیان بجای مانده و مشایخش به او اجازه روایت آنها را داده اند استخراج کرده، و چون در آن زمان چاپ نبوده و کتابها همه نسخه خطی و دست نویس بوده، این احتمال می رود که پاره ای از کتب که نسخه اش متواتر نبوده توسط بعضی از منحرفین تصرف شده و چیزی را کم یا اضافه نموده باشند، و اخباری که



محمد بن عمر جعابی در کتبش روایت کرده دیگران نیز روایت کرده اند و صدوق- علیه الرحمه- در کتب دیگر غیر از کتاب محمد بن عمر جعابی در کتاب دیگر این اضافه را ندیده و در اینجا تذکر داده است و این تذکر احتمال تصرف و اضافه نمودن را در مصدریکه جعابی از آن نقل کرده تقویت میکند».

(۱) ۲۲۴- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که علی علیه السلام گفت: مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو از منی و من از تو.

(۲) ۲۲۵- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو بهترین افراد بشر هستی و کسی در باره ات شک نکند جز کافر.

(۳) ۲۲۶- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۷

جز بفرمان حق تعالی فاطمه دخترم را به شوهر ندادم.

(۱) ۲۲۷- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من ولی امر او هستم علی پس از من ولی امر او خواهد بود، پروردگارا! دوست بدار هر کس علی را دوست داشته و ولی خود می‌شمارد، و دشمن بدار هر کس با علی دشمنی کرده و در ستیز است، و یاری نما کسی را که او را یاری کرد، و کمک نما هر کس را که او را مدد نمود، و خوار و بیمقدار گردان دشمن علی را، و کفایت کن او و فرزندان او را، و عاقبت امرشان را ختم بخیر بفرما، و در آنچه بدیشان

ارزانی داشتی برکت ده، و آنان را بروح القدس - فرشته حامل وحی - مؤید فرما، و به هر کجای زمین که رو کنند نگهدارشان باش، و منصب پیشوائی را در آنان قرارده، و کسانی را که از ایشان پیروی می کنند جزای نیکو عطا کن، و مخالفان و نافرمانان آنان را هلاک گردان، براستی که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

(۲) ۲۲۸- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علیّ نخستین کسی بود که از من پیروی کرد (یعنی بمن ایمان آورد) و همو اوّلین کسی باشد که در قیامت با خداوند جزا دهنده روبرو خواهد شد.

(۳) ۲۲۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۸

فرمود: یا علیّ! تو ذمه مرا بری خواهی کرد، و توئی خلیفه و جانشین من بر اتمم.

(۱) ۲۳۰- و بهمین اسناد از جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قیامت بر پا نشود تا قائم بر حقّ ما قیام کند، و آن هنگامیست که خداوند او را اذن دهد، و هر کس او را متابعت کند نجات یابد، و هر کس از وی روی گرداند هلاک خواهد شد، خدا را، خدا را بیاد آورید، ای بندگان خدا! بسوی او روید هر چند بروی یخ و برف باشد، زیرا که او نماینده خداوند و جانشین من است.

(۲) ۲۳۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علیّ علیه السلام را در

دست داشت فرمود: هر کس ادعاء نماید که

مرا دوست دارد، اگر علی را دوست نداشته باشد دروغ میگوید.

(۳) ۲۳۲- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت منبری برای پیروان من و شیعیان اهل بیتم- آنان که در محبت ما اخلاص میورزند- در اطراف عرش بر پا میدارند و خداوند عز و جل بندگان را فرمان میدهد که بسوی من بشتابید تا کرامتم را بر شما پخش کنم، چرا که شما در دنیا (راه حق را با اخلاص پیمودید و در آن) رنجها و آزارها دیدید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۹۹

(۱) ۲۳۳- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو از شجره و نهالی آفریده شده ای که من نیز از آن خلق شده ام، و من اصل و ریشه آنم و تو تنه آن و حسن و حسین شاخه های آن و دوستان ما برگهای آنند، و هر کس بهر کجای این شجره بیاویزد خداوند او را به بهشت خواهد برد.

(۲) ۲۳۴- و بهمین اسناد جعابی از امام مجتبی علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، از انصار (صحابه اهل مدینه) کسی تو را دشمن ندارد مگر آن کس که در اصل یهودی باشد.

شرح: «چون در میان انصار کسانی هستند که یهودی بودند و بعد مسلمان شدند- که در اصل پدر و مادرشان یهودی بودند- و اینان که با علی علیه السلام دشمنی میورزیدند یا از مشرکین بوده که در واقع ایمان نداشته و بطاهر کلمه شهادتین را بر زبان

می آوردند تا جان و مالشان در امان باشد، و یا یهودی زاده ای بودند که بر همان دین یهود در باطن باقی مانده و در ظاهر اسلام را پذیرفته اند و مانند منافقین کفر خود را پنهان میداشته اند، و الا کسی که متدین بدین اسلام باشد محال است که با علی علیه السلام دشمن باشد، و سرّ اینکه تنها در- باره انصار این چنین فرموده نه مهاجرین آنست که مهاجرین اهل مکه اند و با یهود بیگانه بودند زیرا یهود در مکه زندگی نمی کردند، بلکه در مدینه و با انصار میزیستند».

(۳) ۲۳۵- و بهمین اسناد جعابی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۰

رسول درس ناخوانده- که درود خدا بر او باد- با من این چنین سخنی داشت که من را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

تذکر لازم: «این خبر بیان خبر پیش را در معنی اصل تأیید می کند».

(۱) ۲۳۶- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برای هیچ کس جائز نیست که با حال جنابت از این مسجد (یعنی مسجد النبی) عبور کند جز برای من و تو و فاطمه و حسن و حسین و هر کس از اهل من باشد، زیرا که آنان از منند.

شرح: «مراد از «یجنب»، «یجتاز» است چنان که بزرگان طریقین سنی و شیعه أمثال: أبو نعیم طحّان، ضرار بن صرد تیمی کوفی عامی مذهب، و سلطان العلماء آملی شارح لمعه معنی کرده اند، و پنج تن نامبرده همگی اهل بیت پیغمبرند که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده و هر کس از اهل بیت پیامبر- صلی الله

علیه و آله- دارای عصمت باشد ملحق بآنان است، و معنی «اجنب» نکاح نیست، زیرا در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله با زوجاتش که آیه تطهیر شامل آنها نیست تصوّر ندارد، پس ناچار مراد اجتياز و گذر کردن است نه نکاح، و خبری که در علل الشرائع آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لا ینکح فی هذا المسجد

- الخ» همین خبر است که راوی، معنای آن را نفهمیده و نقل بمعنا کرده است، و ترمذی در جامع خود صدر این خبر را بلفظی نقل کرده تا امیر مؤمنان علیه السلام؛ و فاطمه و حسنین علیهم السلام را نیاورده و گفته است که این حدیث حسن است، همچنین محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی ص ۷۷ آن را بدین صورت آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی لا یحلّ لأحد أن ینجب فی هذا المسجد غیری و غیرک»

مانند ترمذی تقریباً.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۱

(۱) ۲۳۷- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدن برهنه مرا هنگام غسل و تجهیز میت هیچ کس جز علی ننگرد، مگر کافر (یعنی ایمان ندارد آن کس که عمداً نظر افکند).

(۲) ۲۳۸- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی پیروان تو در قیامت می آیند سیراب و بدون تشنگی، ولی دشمنانت می آیند در غایت تشنگی، و آب طلبند و کسی بآنان آب ننوشاند.

(۳) ۲۳۹- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

دشمنی با علی کفر است، و دشمنی با بنی هاشم نفاق.

شرح: «بنو اُمّیه هر چند بظاهر ایمان آورده بودند، ولی بواسطه کینه ای که با بنی هاشم داشتند پس از اظهار ایمان هم با بنی هاشم سازش درستی نداشتند، بلکه غالباً دشمنی مینمودند، با اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» لذا دشمنی کردن آشکار با بنی هاشم بدون هیچ مجوزی صد در صد نفاق و بی دینی است.»

(۴) ۲۴۰- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من دعا کرده گفت: «پروردگارا! دلش را روشن ساز و سینه اش را باز و پر حوصله و صابر و بردبار فرما و زبانش را ثابت و قوی بدار و از گرما و سرما نگهدارش.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۲

(۱) ۲۴۱- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من مأمور شدم که با عهدشکنان (اهل جمل) و جائران و ستمگران (لشکر صفین) و بیرون رفتگان از آئین حق (اهل نهروان) بمبارزه پردازم.

(۲) ۲۴۲- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا پناه برید از جبّ حزن.

شرح: «جبّ بمعنی چاه است و حزن بمعنی اندوه، و اصل خبر در سنن ترمذی کتاب «زهد» بعد از باب «ما جاء فی الرؤیا» چنین است که پیامبر فرمود:

«تعوذوا بالله من جبّ الحزن، قالوا: یا رسول الله و ما جبّ الحزن؟ قال:

واد فی جهنّم يتعوذ منه جهنّم کلّ یوم مائه مرّه....»

. یعنی: پناه ببرید به خدا از «جبّ الحزن»، پرسیدند: ای رسول خدا! جبّ الحزن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چاهی است در دوزخ که روزی صد بار جهنم از آن بخدا پناه میبرد، پرسیدند: چه کسی در آن می افتد؟ فرمود:  
قرّاء ریاکار».

(۳) ۲۴۳- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تعهدات و دیون مرا ادا نمی کند جز علی، و نیز بوعده هایم وفا نمیشود جز بیاری علی.

(۴) ۲۴۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۳

صلی الله علیه و آله به بنی هاشم فرمود: شما پس از من مستضعف خواهید شد.

شرح: «مستضعف در اینجا مراد کسی است که حقش را به ستم بگیرند و او را از آن محروم گردانند».

(۱) ۲۴۵- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین ثروت انسان و ذخیره هایش صدقه است.

(۲) ۲۴۶- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زکات انواع اسب ها و بردگان را بر شما بخشودم.

شرح: «مفهوم بخشیدن اینست که حضرت می توانسته نبخشد و بنا بر اخذ زکات بوده، اما حضرتش به مصلحتی آن را بخشیده است، و باید توجه داشت که بر طبق آیه شریفه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً بِرِوَالِيٍّ امْرَأَتِ كَرِهَ لِمَنْ يَصْرِفُهُمْ بِسُوءِ مَقْصِدٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَصْرِفُونَ» و باید توجه داشت که بر طبق آیه و سیاق آیه و شأن نزولش زکاتی معین کند و آن را بستاند و در مواردی که قرآن کریم معین نموده به مصرف رساند، و سیاق آیه و شأن نزولش راهنمایی می کند که مراد از اموال آن مالی است که تراکم ایجاد می کند و به فرموده قرآن: «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» می شود، و این پیشوای مسلمین است که باید در هر

زمانی بر حسب اوضاع و شرایط اموالی را که موجب تراکم ثروت می شود مشخص سازد، و نصاب لازم زکات را در آنها تعیین نماید.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اموالی که موجب تراکم ثروت و در نتیجه ناهماهنگی نظام اقتصادی جامعه می شد منحصر در نه چیز - غلات اربعه (گندم و جو و مویز و خرما) و انعام ثلاثه (شتر و گاو و گوسفند) و درهم و دینار (همان نقره و طلا) - بود، بنا بر این زکات اسب ها و بردگان مورد عفو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۴

واقع شد زیرا که در آن زمان پرورش اسب در حجاز گسترش قابل ملاحظه ای نداشت، و خرید و فروش بردگان هم رونق خود را از دست داده بود.

اما بر اثر گذشت زمان و فتوحات جدید مسلمین در کشورهایمانند عراق و ایران و مصر و شامات که در نتیجه به ثروتشان چیزهای دیگری غیر از آن (۹) نه چیز اضافه گردید، اهالی مسلمان شده آن ممالک می بایست موافق اموالشان به نصاب معین زکات پرداخت کنند.

و در حدیث است که امیر مؤمنان علیه السلام در زمان خلافت ظاهریش بر خیل و عتاق (یعنی اسب و یابو) زکات قرار داد، چنان که در کتاب شریف کافی باب (ما يجب علیه الصدقه من الحيوان - کتاب زکات) آمده است و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الرقيق الذي تبغى التجاره فانه من المال الذي يزكى»

یعنی بر بردگانی که برای تجارت و خرید و فروش تهیه شده اند زکات تعلق می گیرد، و در خبر دیگر نصاب آن را تعیین فرموده اند.

در کتاب شریف وافی نیز بابی بعنوان «زکاه الرقيق و الخيل» و بابی



بعنوان «زکاه مال التجاره» وجود دارد و احادیث بسیاری در آن باب از کتب اربعه نقل شده است، بعنوان مثال در کافی و دیگر کتب اربعه از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«البزّ و الشعیر و الذرّه و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسّم کلّ هذا یزکی و اشباهه»

یعنی: باید زکات گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و سلت (جو بی پوست) و عدس و کنجد و امثال اینها پرداخت شود.

لیکن فقهای عظام همه آن روایات را حمل بر استحباب می کنند چون از روایاتی که مثل روایت متن است تعارض فهمیده اند و بنا بر این آنها را حمل بر استحباب کرده اند.

اما این بنظر صحیح نمیرسد، و با اصل وجوب زکات سازگار نیست زیرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۵

در زمان حال در بسیاری از ممالک اساساً شتر آنهم بصورتی که در بیابان به چرا برود وجود ندارد، و در بسیاری از سرزمینها بجای کشت گندم و جو هزاران هکتار زمین، زیر کشت ذرت بوده و زراعت گندم و جو بسیار اندک و غیر قابل ملاحظه است (مقصود این است که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیه زکات نازل شد اگر وضع حجاز آن گونه بود که کشت و قوت غالب، ذرت می بود (مسلماً) پیغمبر زکات را بر آن قرار میداد) و نیز در اغلب نقاط دنیا پول مسکوک رایج نیست، بلکه اساساً سکه و اموال زکوی دیگر از آن نه (۹) چیز آرام آرام از میان رفته و جای خود را به اموال دیگر داده است، اما مستحقین زکات

روز بروز بیشتر می شوند و نمی توان گفت زکات که برای جلوگیری از فقر و تنگدستی مسلمین مقرر شده منحصر به همان اموالی است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله موضوعیت داشته و در این دوران که درآمد کارخانجات و مؤسسات تجاری و صنایع مرتباً رو به افزایش است در این اموال سهمی برای فقرا و مستمندان قرار داده نشده ولی هنوز هم اگر کسی نخلستانی داشته باشد با شرایطی که عموماً امکان تحقق ندارد باید زکات آن را بپردازد و الاً نیازمندان بی نصیب خواهند ماند!؟

قرآن کریم صریحاً می فرماید: *خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً* و «اموال» اطلاق دارد و هر چیزی را شامل می شود لیکن در هر زمان باید رهبر جامعه مسلمین خود، یا شورای متخصصین مسائل اقتصادی، اموال پر درآمد را که در آن زمان موجب شدت اختلاف طبقاتی و تراکم ثروت می شود، مشخص کنند و به تناسب زمان و مکان سهمی بعنوان صدقه که عرفاً آن را زکات می گویند در آن معین کرده و به نفع تهیدستان و از کار افتادگان جامعه بستانند تا به آیه شریفه عمل شده باشد».

(۱) ۲۴۷- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۶

بهترین برادرانم علی است، و بهترین عموهایم حمزه و عباس [بن عبدالمطلب]، برادران پدرم میباشند.

(۱) ۲۴۸- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو تن و از آن بیشتر جماعت محسوب می شود (یعنی در نماز).

(۲) ۲۴۹- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اذان گویان در قیامت از دیگران بلند قامت ترند.

(۳) ۲۵۰- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن با نور خدا مینگرد.

(۴) ۲۵۱- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال روز خود را با دادن صدقه آغاز کنید، و هر کس چنین کند دعایش رد نخواهد شد.

(۵) ۲۵۲- و جعابی بهمین اسناد آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو فرزندم حسن و حسین بهترین فرد اهل زمین هستند پس از من و پس از پدرشان علی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۷

و مادرشان نیز بهترین زنان عالم است.

(۱) ۲۵۳- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنانی که بر شتر می نشینند زنان قرشی هستند که با شوی خویش مهربانند.

(۲) ۲۵۴- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آمد و خواست میان امت پراکندهگی ایجاد کند و امر جامعه را غاصبانه از روی استبداد بدون مشورت با دیگران بدست گیرد او را بکشید، خداوند عز و جلّ بدان اذن داده است (ریختن خونس بر دیگران لازم است).

(۳) ۲۵۵- و جعابی بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً (کسانی که اموالشان را در شبانه روز انفاق می کنند، نهان و آشکار انفاق می کنند)

در باره علی نازل گشته.

(۴) ۲۵۶- و جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ «۱» یعنی: (آن را می پذیرد و حفظ میکند گوش شنوا و در برگیرنده) فرمود: از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد.

---

(۱) سوره الحاقه آیه ۱۲.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۸

(۱) ۲۵۷- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ندیدم من کسی را که چهارشانه تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

(۲) ۲۵۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که از بنده سؤال می شود دوستی ما اهل البیت است.

(۳) ۲۵۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما باقی میگذارم و آن کتاب خدا و عترت من است، و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بمن باز گردند.

(۴) ۲۶۰- بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عید قربان دو گوسفند خاکستری رنگ شاخدار قربانی میکرد.

(۵) ۲۶۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من دعا کرد که خداوند مرا از سرما و گرما حفظ فرماید.

(۶) ۲۶۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۰۹

بنده

خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و کسی جز من این ادعا نکند مگر کذاب (دروغ زن).

(۱) ۲۶۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی (یعنی وزیر من میباشی).

(۲) ۲۶۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بمن فرمود: در تو مثلی از عیسی هست و آن اینست که نصاری آنقدر در دوستی او افراط کردند که کافر گشتند، و یهود آنقدر با او دشمنی کردند که کافر شدند.

(۳) ۲۶۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه دامن خویش پاک داشت و خداوند ذریه پرورده آن دامن را بر آتش حرام ساخت.

شرح: «پاره ای پنداشته اند که مراد آنست که همه ذریه فاطمه بر آتش حرامند، ولی روایتی در همین کتاب در اول باب ۵۸ آمده که حضرت رضا علیه السلام به زید بن - موسی علیه السلام فرمود: روایت راویان کوفه تو را مغرور نکند مراد تنها فرزندان بطن اویند

«و ما ذاک الا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصه»

(این نیست مگر برای حسنین علیهما السلام و دیگر فرزندان خود او).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۰

(۱) ۲۶۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من [و دشمن من دشمن خداست].

(۲) ۲۶۷- جعابی بهمین اسناد

از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر.

(۳) ۲۶۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختانی مختلفند، و من و تو از یک درختیم.

(۴) ۲۶۹- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتی خود را در دست راست میگرد.

(۵) ۲۷۰- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمار یاسر را جمعیت تجاوزگر خواهند کشت.

(۶) ۲۷۱- جعابی بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بغیر مولایان خود، خود را نسبت دهد، یا غیر اربابان خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۱

ارباب گیرد، و یا برده ای که بغیر صاحبانش بیوندد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

شرح: «شاید مراد کسی باشد که غیر از امامان منصوص از جانب خدا امامی برای خود فرض کند و فرمان او را بر خود لازم الاجرا داند».

(۱) ۲۷۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از همبستری و مباشرت با زنان باردار تا زمانی که وضع حمل کنند.

(۲) ۲۷۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان همگی از قریشند.

(۳) ۲۷۴- جعابی بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آخرین کلامش درود بر من و علی باشد وارد بهشت خواهد شد.

(۴) ۲۷۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

مورد تعرض واقع خواهید شد که، از من بیزاری جوئید. مبادا از من تبری جوئید، برستی که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم.

(۵) ۲۷۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۲

اصحاب با وفای پیغمبر صلی الله علیه و آله که کلمات او را بیاد دارند میدانند که اهل صفین را خداوند بر زبان رسولش ملعون شمرده و لعن فرموده است و بی بهره است هر کس دروغ بندد.

(۱) ۲۷۷- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: هیچ راهی را تو برای سیر اختیار نکنی و گام بر نداری و جاده ای را بر نگزینی و قدم ننهی، جز اینکه شیطان بر خلاف تو در راه و جاده دیگری رود.

(۲) ۲۷۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین را تبه‌کارترین فرد این امت خواهد کشت، و بیزاری میجوید از فرزندانش (یعنی ائمه) کسی که بمن کافر می شود.

(۳) ۲۷۹- محمد بن عمر جعابی از حسن بن عبد الله تمیمی از پدرش عبد الله روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین بن علی و او از مادرش فاطمه علیهم السلام دخت رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که پدرش فرمود: هر کس که من سرور اویم علی سرور اوست، و هر کس را که من پیشوای او هستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۳

علی پیشوای او است.

(۱) ۲۸۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر علم را به من سپرد، و من از جنگ روی نگرداندم تا خداوند قلاع خیبر را بدست من فتح نمود.

(۲) ۲۸۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا بگویند «لا إله إلا الله» و چون این کلام را بر زبان آوردند جان و مالشان بر من حرام است.

شرح: «این روایت با این لفظ موافق عقیده بسیاری از اهل سنت میباشد، و با ظاهر قرآن مخالف است. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبرش می فرماید: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ يَعْنِي: [آیا تو می خواهی مردم را به زور مؤمن گردانی؟] و آیات شریفه و مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ آیات دیگری بدین مضمون همگی به این معنا هستند که وظیفه انبیاء مرسل تنها ابلاغ دعوت الهی و عرضه دین است و جنگ و قتال هنگامی جائز می شود که مخالفین اقدام به جنگ کنند و جان و مال پیامبر و گروندگان به او را در خطر اندازند، چنان که آیات شریفه أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ



بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَلَا يُزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَإِنِ اسْتَهْوُوا فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ همه مورد جنگ را دفاع از حوزه اسلام و مسلمین معین می دارند، و خداوند به رسول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۴

گرامیش میفرماید: **إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** و او را تنها پیام آور و بیم دهنده میدانند، و برای او تکلیف قتال و پیکار نکرده است، و هر کس با قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و حقیقت سیره رسول گرامی صلی الله علیه و آله بدرستی آشنا باشد می داند که آیات جهاد همه بیانگر جهاد دفاعی بوده و هیچ یک آیه شریفه **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** را نسخ نکرده است، و نسخ آن، عقیده اهل سنت و مقلدین آنان از شیعه است.

اما در اینجا آنچه به نظر میرسد این است که لفظ «اقاتل» در خبر تحریف یا نقل به معنا شده و در اصل «امرت ان اجاهد الناس» بوده و راوی توهم کرده که معنی «اجاهد»، «اقاتل» است و این طور روایت کرده است و اگر خبر را به ظاهرش معنا کنیم با آیه مبارکه **قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** سازگار نیست که می فرماید: با آن کسان از اهل کتاب که به خدا و قیامت ایمان ندارند و حرام خدا و رسولش را

حرام نمی دانند و به دین و آئین حقّ نمی گروند بجنگید تا با کمال خواری حاضر به پرداخت جزیه شوند» یعنی چون پرداخت جزیه را پذیرفتند آنها را رها کنید هر چند به خدا و قیامت ایمان نداشته باشند. باری تا آنگاه که قدم به پیکار با مسلمین پیش نگذاشته اند مورد تعرّض واقع نخواهند شد و همین حکم باقی خواهد بود ولی چون با مسلمین در افتند و دشمنی ورزند جان و مالشان بر مسلمین مباح می گردد و مسلمین وظیفه دارند که با ایشان پیکار کنند، ولی بهر حال باید مرتّب آنها را به حقّ دعوت نمود و با سعی و تلاش بسیار، حقیقت دین را به ایشان عرضه کرد تا آرام آرام نقص عقیده خویش و کمال اسلام را دریابند و به آئین اسلام در آیند و آیه شریفه **إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ** مؤید این گفتار است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۵

(۱) ۲۸۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمانی که از دنیا رفت سه روز پی در پی از نان گندم خالص سیر نخورد.

(۲) ۲۸۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

(۳) ۲۸۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابو ذر صدیق این امت است.

شرح: «صدیق یعنی نیکوکار، درست کردار، با وفا، مخلص، راستگو، و پایدار».

(۴) ۲۸۵- جعابی بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ماری را بکشد بتحقیق کافری را کشته است.

شرح: «کافر در این خبر بمعنی عدو است زیرا تشبیه بمار شده است و مار را همه دشمن دانند».

(۵) ۲۸۶- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: ای علی اگر بی قصد نظرت بر زنی نامحرم افتاد، آن را با قصد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۶

تکرار مکن زیرا برای تو همان نگاه اول مانعی نداشت.

(۱) ۲۸۷- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرا بسوی فرمانداری یمن فرستاد فرمود: هر گاه داوری بنزد تو آوردند و از کسی شکایت کردند، پیش از آنکه از طرف مقابل او قضیه را بشنوی حکم مکن، امام علیه السلام فرمود: پس از آن دیگر در هیچ مورد داوری شکی برایم پیدا نشد.

(۲) ۲۸۸- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند متعال لعنت کرده است کسانی را که با مؤمنین در باره دین خدا مخاصمه می کنند، و اینان بلسان رسول خدا نیز ملعونند.

شرح: «جدال بمعنی مخاصمه در مسائل اعتقادی یا عملی در آئین مقدس اسلام ممنوع است و باید در دعوت بحق مطابق آیه شریفه ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْرُوفِ الْحَسَنِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ باشد، یعنی مردم را براه راست و طریق پروردگارت با برهان و پند نیکو بخوان و اگر نیاز بمجادله شد بطریق هر چه نیکوتر آن را

انجام ده، یعنی: از مسلمیات عقلی مخالف استفاده برای اثبات مطلوب خویش بنما.

مرحوم مؤلف شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمة در آخر کتاب توحیدش بابی بعنوان «باب نهی از کلام و جدال و مرأ در باره خدا» باز کرده و در آن بیش از سی حدیث ذکر کرده است.»

(۳) ۲۸۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۷

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در باره من نازل گشت و نیز فرمود: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ هم در باره من نازل شد.»

(۱) ۲۹۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آیه الکرسی را یک صد بار بخواند همانند کسی باشد که تمام عمر خدا را عبادت کرده است.

(۲) ۲۹۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرد شما کسی است که سخنش را پاکیزه کند، و سفره اطعامش را گسترده بدارد، و شب را که همه در خوابند بعبادت خدا پردازد.

(۳) ۲۹۲- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که علی علیه السلام سخن از کوفه بمیان آورد و فرمود: کسانی بلا را از آن دور کنند همچنان که از سراپرده های رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع میکردند و دشمن را دور مینمودند.

(۴) ۲۹۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را منکر باشد و تکذیب کند مشمول آن نخواهد بود (یعنی

منکر شفاعت پیغمبر شفاعت نمی شود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۸

(۱) ۲۹۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزگار سپری نشود تا آنکه رجلی از اولاد حسین قیام کند و چتر عدالت را در سراسر جهان بر سر همه جهانیان بگستراند بهمان طوری که پرچم ظلم و ستمکاری همه جا را تیره و تار ساخته بود.

(۲) ۲۹۵- جعابی بهمین اسناد روایت کرده که علی علیه السلام ایستاده آب آشامید، و بعد فرمود: این چنین دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می نمود.

(۳) ۲۹۶- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

علم و دانش گمشده مؤمن است.

(۴) ۲۹۷- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با مسلمانان در مشورت، بفریب و نیرنگ رفتار کند من از او بیزاری میجویم.

(۵) ۲۹۸- جعابی بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هیچ کس با ما اهل بیت پیغمبر قابل قیاس نیست، زیرا در بیت ما قرآن نازل گشته است، و کیان رسالت و نبوت در خاندان ما (آل ابراهیم) است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۱۹

(۱) ۲۹۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است [پس هر کس طالب علم است از همان در باید وارد شود].

(۲) ۳۰۰- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: خداوند عز و جل بر زمین سری کشید و مرا در میان بندگان اختیار نمود، سپس بار دوم نظری افکند و تو را بعد از من برگزید، آنگاه تو را سرپرست امت من پس از من قرار داد، و هیچ کس بعد از ما همانند ما نخواهد بود.

(۳) ۳۰۱- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که «جوار منشآت» در آیه کریمه ۲۴ سوره الرحمن وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ منظور کشتیهاست.

(۴) ۳۰۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمار یاسر بر دین حق است، روزگاری که در میان دو گروه کشته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۰

می شود که یک گروه بر دین و آئین من میباشند و گروهی دیگر کسانی هستند که از دین حق بیرون رفته و مرتد گشته اند.

(۱) ۳۰۳- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تمام درهائی که از منازل بمسجد باز است ببینید جز باب علی را.

(۲) ۳۰۴- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چون من درگذرم کینه های درونی با تو از سینه های گروهی آشکار می گردد و همگی پشت به پشت یک دیگر داده و تو را از رسیدن به حق مسلّم مانع میشوند.

(۳) ۳۰۵- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست علی دست من است. یعنی بیعت با علی

بیعت با من است.

(۴) ۳۰۶- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

ما منافقین را در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شناختیم مگر با علامت بغض و دشمنی با علیّ و اولادش علیهم السّلام.

(۵) ۳۰۷- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بهشت آرزوی دیدار تو، و عمّار و سلمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۱

و ابو ذرّ و مقداد را دارد.

(۱) ۳۰۸- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: امت من بزودی با تو حيله و خیانت می کنند و این خیانت را خوب و بد مردم پیروی مینمایند. عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱۲۱۲ باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ..... ص: ۳

(۲) ۳۰۹- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علیّ را دشنام دهد بی تردید مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد بتحقیق خداوند را دشنام داده است. سبحانه و تعالی.

(۳) ۳۱۰- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علیّ! تو در بهشت باشی و شرق و غرب آن در اختیار تو است.

(۴) ۳۱۱- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که روزی پدرم امیر المؤمنین برای ما خطبه ای خواند و در آن فرمود: از آیات

قرآن از من بپرسید تا بشما بگویم در باره چه کسی و در کجا نازل شده است.

(۵) ۳۱۲- جعابی بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: بحقیقت من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و ناخوش دارم برای تو آنچه را که برای خویش ناخوش دارم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۲

(۱) ۳۱۳- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السلام روایت کرده که فرمود:

بریده برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را فرمان داد که پیدرت بعنوان امیر المؤمنین سلام کنیم.

شرح: «مراد بریده بن الحصبی سلمی است که از طرفداران سابق امیر مؤمنان علیّ علیه السلام بوده».

(۲) ۳۱۴- جعابی بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلیّ فرمود: شیعیانت را بشارت ده که من شفیع آنانم در روز رستاخیز، روزی که هیچ چیز (مال و فرزند) در آن سودی نخواهد داشت مگر شفاعت من.

(۳) ۳۱۵- جعابی بهمین اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرکز بهشت از آن من و اهل بیت منست.

(۴) ۳۱۶- جعابی از ابو جعفر محمّد بن عبد الله علویّ از پدرش عبد الله (که فرزند علیّ بن حسین بن زید بن علیّ بن حسین علیهما السلام است) از حضرت رضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه



روایت کرده که گفت: خداوند متعال گفته است: هر کس با دوستان من دشمنی کند بی شک با من به ستیز برخاسته است، و هر کس با اهل بیت پیغمبرم بجنگد برخیزد پس عذاب و کیفرم او را فرا گیرد، و هر کس غیر ایشان را سرپرست گزیند پس بی چون و چرا خشم من بر او فرو ریزد، و هر کس غیر ایشان را بجای ایشان عزیز بدارد پس بی تردید مرا آزار کرده است، و هر کس مرا بیازارد کیفرش آتش دوزخ باشد.

(۱) ۳۱۷- جعابی از جعفر بن محمد حسینی از عیسی بن مهران از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: علی بن موسی از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین از علی علیهم السلام نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نتواند ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز بخواند، و هر کس نشسته هم نتواند نماز بجای آرد، به پشت خوابیده در حالی که دو پایش رو قبله باشد نماز گزارد و رکوع و سجده اش را به ایما و اشاره انجام دهد.

تذکر: «اینجا نقل مؤلف از کتاب محمد بن عمر جعابی بغدادی پایان رسید و اکنون از کتاب ابو بکر محمد بن احمد بغدادی و زاق معروف به ابن زریق، احادیث حضرت رضا علیه السلام را می آورد، و ابن زریق در تاریخ بغداد عنوان شده ولی چون در بغداد نمانده و بخراسان رفته و در ایران وفات کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۴

تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است.»

(۱) ۳۱۸- ابو بکر محمد بن احمد معروف به ابن زریق بغدادی از علی بن - محمد بن عنبسه غلام هارون الرشید از دارم

بن قبیصه نهشلی که در سامرا برای من روایت کرده از علی بن موسی الرضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احسان را بر اهلش و غیر اهلش انجام ده، پس اگر گیرنده اهل باشد که بجا بوده و سخنی نیست، و اگر نابجا بود و گیرنده اهلیت نداشت تو خود که اهلیت احسان را داری.

(۲) ۳۱۹- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قدرتمندی را خشنود کند به چیزی که خدا را خشمگین میسازد از دین خدا بیرون شده است.

شرح: «باید دانست که مراد از خشمگین نمودن خدا، یا راضی ساختن او، اینست که بمحیط غضب حق رود یا بمحیط رضای او، زیرا خداوند محلّ حوادث نیست که کسی بتواند در او تأثیر کرده او را خشنود کند یا بغضب آورد».

(۳) ۳۲۰- ابن زریق بهمین اسناد از حضرت رضا از پدرش از جدّ والایش علیهم السلام از جابر انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه ای که از پوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۵

تهیه شده بود تشریف داشتند، من بلال را دیدم که از نزد آن حضرت بیرون آمد و باقیمانده آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت، (با دیدن این منظره) اصحاب گرد او را گرفتند و هر کس از آن آب چیزی با دست بر میگرفت و بر چهره خویش می کشید، و هر کس که نصیبی نداشت از نم دیگری استفاده میکرد و

بصورت خود میمالید، و همین کار را با باقیمانده وضوی امیر مؤمنان علیه السلام میکردند.

(۱) ۳۲۱- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دست و روی فرزندان را از چربی و بوی طعام بشوئید و پاکیزه کنید زیرا شیطان بوی چربی را میشنود و در خواب، کودک را بوحشت می اندازد و فرشتگان موکل او آزار می بینند.

(۲) ۳۲۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای چهل روز را با اخلاص بسر نیاورد جز آنکه چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.

(۳) ۳۲۳- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن را با صوت نیکو قرائت کنید، زیرا خوش صوتی حسن قرآن را برای شنونده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۶

می افزاید، و این آیه: *يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ* را تلاوت فرمود.

(۱) ۳۲۴- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از حقوق میهمان آنست که تا آنجا که او را از حریمت خارج می کنی مشایعتش نمائی.

(۲) [۳۲۵- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکوکاران ابرار نامیده شدند، زیرا که به پدران و فرزندان و برادران خود نیکی کردند].

(۳) ۳۲۶- ابن زریق بسند مذکور از علی علیه السلام روایت کرده فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: انگشتری عقیق بدست کنید، زیرا آن اولین کوهیست که

عیون أخبار الرضا

بتوحید و واحدیت حضرت حقّ و نبوت من و وصیّ بودن تو یا علیّ اقرار نمود [و همچنین برای شیعیانیت به بهشت].

(۱) ۳۲۷- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از مرگ که قاطع لذات است بسیار یاد کنید.

شرح: «زیرا غفلت از مرگ برای بیشتر ما رسوائی ببار می آورد».

(۲) ۳۲۸- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را برای فقر و تهیدستی او کوچک شمارد، خداوند در روز قیامت سر پل صراط او را رسوا میگرداند.

(۳) ۳۲۹- ابن زریق بسند مذکور در متن از فاطمه دختر حضرت رضا علیهما السلام روایت کرده که گفت: از پدرم شنیدم که از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل می کرد که آن حضرت فرمود: جائز نیست برای هیچ فرد مسلمانی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۸

مسلمانی را بترساند.

شرح: «در نسخه های موجود در نزد ما در سند همه «فاطمه بنت علی بن - موسی» است و این درست نیست زیرا حضرت رضا اصلاً دختری نداشته است و تنها دارای یک فرزند بنام «محمد بن علی» است که امام جواد علیه السلام است و «سمعت ابی علیا» در متن باید «سمعت اخی علیا» باشد تا صواب باشد و «بنت علی» باید «اخت علی» باشد، ولی خود متن حدیث درست است.

(۱) ۳۳۰- و باز بهمین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند عذابش را از او بگرداند، و هر کس اخلاق خود را نیکو کند

خداوند بدرجه روزه دار شب زنده دار او را رساند.

(۲) ۳۳۱- ابن زریق از علی بن محمد بن عبسه غلام هارون از نهشلی از علی بن موسی الرضا علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت از پدرانیش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رؤیت هلال خطاب بماه کرده میفرمود: ای مخلوق مطیع و فرمانبردار، دائم الحركه و سریع، ای که در صحنه پهناور عالم ما جولانت تقدیر گشته، خدای من و تو الله است- سپس دعا کرده عرضه می داشت- بار الها! این ماه را با امن و امان و سلامت و اسلام و نیکوئی بر ما نوساز، و همچنان که بما عمر بخشودی که آغاز آن را درک کردیم بما دیدار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۲۹

انجام آن را عطا فرما، و آن را ماه پر برکتی برای ما قرار ده که گناهانمان را از نامه عملمان زدوده و حسنات و کارهای نیک بجای آن ثبت گردانی و در این ماه درجات کمال ما را بالا ببری ای آنکه خیرات بزرگ و عظیم است!.

(۱) ۳۳۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون ماه شعبان میشد سه روز از اوّل و سه روز از وسط و سه روز از دهه آخر آن را روزه می گرفت و دو روز بماه رمضان مانده روزه نبود، آنگاه بروزه واجب میپرداخت.

(۲) ۳۳۳- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ماه رجب ماه خدا است که در آن صوت

اسلحه بگوش نمی خورد،- یعنی از چهار ماه حرام است- و در آن رحمت الهی بر بندگان پیوسته با انبوهی ریزش میکند، و ماه شعبان که در آن انواع خیرات بطور پراکنده شیوع یابد، و در شب اول ماه رمضان لشکریان ابلیس زنجیر شوند، و در هر شب هفتاد هزار تن گناهکار آمرزیده گردند، و چون شب قدر در آید، خداوند بعدد آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن وقت آمرزیده است در آن شب بیخشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۰

مگر آن کس را که میان او و برادر دینی و رفیقش عداوتی باشد، که فرشتگان را دستور فرماید آنان را مهلت دهید تا با یکدیگر صلح و سازش کنند.

شرح: «در پاره ای از نسخ بجای «شهر الله الأصم» «شهر الله الاصب» نسخه بدل ذکر شده و اصم یعنی کر و ناشنوا، و اصب یعنی پر ریزش».

(۱) ۳۳۴- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سبحان به فرشتگان گماشته بر انسان که از آنان به «الکرام البرره» تعبیر می کنند وحی فرستاد که بر بندگان و کنیزان من پس از نماز عصر زلّتی و لغزشی ننویسید.

شرح: «مراد افراد روزه دارند، و «ضجر و عثرت» بمعنی تندخوئی و کم حوصلگی است، و پر واضح است که شخص روزه دار پس از نماز عصر خسته است و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرده و اختیارش را ربنوده است، پس از روی عمد ناروایی انجام نمی دهد بلکه تا حدی نرمخوئی خمود را از دست داده و تند شده است و لذا خداوند بر

او نمی گیرد و فرمان ثبت نکردن صادر می فرماید».

(۲) ۳۳۵- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ را خروسی است که تاجش در زیر عرش و پایش در مرکز طبقه هفتمین زمین است، و چون ثلث آخر شب شود آن خروس بصدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۱

در آید و خدا را تسبیح کند به آواز و صوتی که همه خلایق جز جنّ و انس بشنوند، و خروسان این جهان بنوای او بصدا در آیند.

شرح: «معلوم نیست ظاهر این خبر مراد باشد، زیرا این خروس عرشی باید همه اوقات آواز دهد، چون هر آنی ثلث آخر شب است برای قطعه ای، لذا باید گفت: مراد ارتباط جهان ظاهر است با عالم ما وراء و ملکوت».

(۱) ۳۳۶- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوفه خرما را با پیه درخت خرما با خود خرما را با هم تناول می کرد، و می فرمود: شیطان را خشم بالا میگیرد و غضبش بر بنی آدم افزون می شود و میگوید: تازه و کهنه را با هم می خورد.

(۲) ۳۳۷- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من در کنار کعبه نشسته بودم که شخصی پشت خمیده که از شدت پیری ابروانش بر روی چشمانش ریخته و در دست عصائی داشت و کلاهی سرخ بر سر نهاده و لباسی پشمینه در برداشت، و برسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد- در حالی که حضرت پشت بدیوار کعبه داده بود- و

گفت: یا رسول الله! برای آمرزش من دعا کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای پیرمرد کوشش تو بی ثمر است، و عمل تو نادرست و گمراه، پس چون پیرمرد روی بگرداند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید یا علی آیا او را شناختی؟ عرض کردم نه بخدا سوگند، فرمود این شخص شیطان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۲

لعین بود، علی علیه السلام گوید: من او را بسرعت پی کردم و دویدم تا خود را باو رساندم، او را گرفته بر زمین کوفتم و بر بالای سینه اش نشستم و دست زیر گلوی او برده تا او را خفه کنم، پیرمرد گفت: یا علی این کار را مکن زیرا من از مهلت داده شدگانم تا روز معینی، و بخدا سوگند یا علی من تو را دوست دارم، و هیچ کس ترا دشمن ندارد جز اینکه من در انعقاد نطفه او دخالت داشته ام، و او از این جهت ولد حلال نیست، پس من خندیدم و او را رها کردم.

(۱) ۳۳۸- ابن زریق بهمین سند از امام هشتم و فرزندش محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: از مأمون الرشید شنیدیم که از پدرش هارون، و او از پدرش مهدی، و او از منصور و او از پدرش از جدش نقل میکرد که ابن عباس بمعایه گفت: آیا میدانی که چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ معایه گفت:

نمیدانم، ابن عباس گفت: برای اینکه او و شیعیانش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند، من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود.

(۲) ۳۳۹- ابن زریق با سندی که در متن مذکور است از



عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۳

کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی من از خداوند هیچ چیز نخواستم مگر اینکه برای تو نیز آن را خواستم الا مقام نبوت، زیرا که خداوند فرموده: نبی پس از تو نخواهد بود و تو خاتم پیغمبرانی و علی خاتم اوصیاء است.

(۱) ۳۴۰- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و در دست آن حضرت یک «به» بود، و شروع کرد بخوردن و بمن هم میخورانید، و میفرمود: بخور ای علی! این هدیه و تحفه خداوند جبار است بسوی من و تو، فرمود: من در آن (به) همه لذتها را یافتم، بعد گفت: یا علی! هر کس سه روز ناشتا «به» بخورد ذهنش صفا یابد، و دلش از بردباری و دانش لبریز گردد، و از شر ابلیس و حيله او و لشکریانش مصون بماند.

(۲) ۳۴۱- ابن زریق بهمین اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! هر گاه چیزی (برای خیرات) پختی آبگوشت زیاد پز، چرا که آن یکی از دو غذای گوشتی است، و بیشتر میتوان برای همسایگان برداشت، چون اگر گوشت بانان نرسید، آب گوشت بایشان خواهد رسید.

(۱) ۳۴۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرمود: یا علی! مردم از درختهای مختلفی آفریده شده اند، ولی من و تو از یک درخت،

که من ریشه و اصل آنم و تو تنه آن، و فرزندان حسن و حسین شاخه ها، و شعیانیت برگهای آن درختند، پس هر کس به ترکه ای از شاخه های آن چنگ زد، خداوند او را به بهشت داخل خواهد کرد.

(۲) ۳۴۳- ابن زریق بسندی که در متن مذکور است از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من گنجینه علمم و علی کلید آن، و هر کس بخواهد از گنجینه استفاده کند باید بسراغ کلید آن برود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۵

(۱) ۳۴۴- ابن زریق بسندی که در متن ذکر شده از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین چیز پیشکشی و هدیه است، و آن کلید کارگشائی میباشد.

(۲) ۳۴۵- ابن زریق بهمین سند از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیشکشی و هدیه موجب از بین بردن کینه ها از دلها است.

(۳) ۳۴۶- ابن زریق به سند متن از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیر را در نزد گشاده رویان بجوئید، زیرا انتظار خوش عملی از آنان سزاوارتر است از ترش رویان و مردمان اخمو.

(۴) ۳۴۷- ابن زریق به سند خبر پیش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من خاتم پیمبران و علی خاتم اوصیاء است.

(۵) ۳۴۸- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۶

صلی الله علیه و

آله فرمودند: روز جمعه را تنها از ایام هفته برای روزه گرفتن مخصوص نکنید.

(۱) ۳۴۹- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

کسی که از گناهی که از او سر زده است توبه کند چنانست که گناه نکرده است.

(۲) ۳۵۰- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در موقع خواب در شب چراغ را خاموش کنید مبادا حیوانات موزی شعله آتش را بدیگر سوی کشند و همه جا را آتش بزنند.

(۳) ۳۵۱- ابن زریق بهمین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که: ترنجبین از «من» بنی اسرائیل است که بر آنها فرود آمد- یعنی «من و سلوی»- و فرمود: آن شفای چشم است، و خرمای برنی که عجوه اش گویند از بهشت است و معالج سم.

(۴) ۳۵۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

من شخص خنثی را از مخرج بول تمیز داده و ارث او را معلوم میدارم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۷

## **باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السلام در علل احکام آمده است**

(۱) ۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور متن از حسن بن - فضّال نقل کرده که گفت: من به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم یا ابن- رسول الله، چرا خداوند مخلوقات خود را یکنوع نیافرید و آنها را (از نظر صورت) گوناگون خلق فرمود؟ امام علیه السلام در پاسخ من گفت: برای اینکه فکر نکنند خداوند عاجز است، و صورتی بذهن ملحدی خطور نکند جز آنکه خداوند مانند آن صورت مخلوقاتی دارد، و نیز کسی نگوید: آیا خدا میتواند بفلان صورت و شکل

موجودی بیافریند، مگر اینکه مثل آن را در آفریدگان خداوند تبارک و تعالی بیابد، و با توجه به انواع گوناگون خلقت دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

(۲) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی ابو الصلت روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۸

عرض کردم یا ابن رسول الله، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح علیه السلام غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟ فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی گناه را بعد از گناهکار معذب دارد، و اما جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای رضایتشان بود بتکذیب کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است.

(۱) ۳- پدرم- رحمه الله- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرده که گفت از امام هشتم شنیدم از پدرش علیهما السلام نقل کرد که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل نوح را گفت: این پسر از اهل تو نیست چون وی با نوح مخالف بود، و خداوند هر کس که از پیروان او بود اهل وی میدانست. راوی گوید: امام از من پرسید،

مخالفین، این آیه را چگونه در باره پسر نوح قراءت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۳۹

میکنند؟ عرض کردم: دو وجه، یکی إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ، و وجه دیگر إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ، امام فرمود: دروغ می گویند، او پسر نوح بود، لیکن خداوند عزّ و جلّ او را از نوح نفی کرد چون با دین او مخالف بود و با پدر هم عقیده نبود.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم از پدرش علیهما السلام حدیث کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزید زیرا هیچ حاجتمندی را بدون انجام خواسته اش ردّ نمی کرد، و از کسی هم جز خداوند عزّ و جلّ حاجتی نمی خواست.

(۲) ۵- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از اسماعیل بن همام روایت کرد که امام هشتم علیه السلام راجع به آیه قَالُوا إِنَّ يَسِيرًا فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (گفتند: چنانچه او بدزدد (بعید نیست) چرا که برادرش نیز پیش از او نیز دزدید، یوسف آن را پنهان کرد و بروی آنان نیاورد) امام علیه السلام فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که از پیغمبران بزرگ به او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۰

ارث رسیده بود، و آن نزد خواهر یعقوب بود و یوسف هم نزد او بود و به آن کودک سخت علاقه داشت، یعقوب بخواهرش پیام فرستاد تا یوسف را بفرستد، و فردا ویرا باز گرداند، عمّه یوسف فرستاده را گفت، باز گرد و بگو اجازه دهید

امشب یوسف نزد من بماند و فردا او را میفرستم، امام میفرماید:

چون صبح شد (کودک را برهنه نمود و پیراهن از پیکرش بیرون آورد و) آن کمر بند را در زیر بر تهیگاه او بست سپس پیراهن بر تن او کرد و بنزد پدرش فرستاد، و چون یوسف از نزد او بیرون شد، بظاهر در جستجوی آن کمر بند برآمد، و گفت، آن سرقت شده، و آن را در بر یوسف یافتند، و رسم این بود که اگر کسی سرقتش ثابت میشد، خود او را ببردگی بصاحب مال می دادند.

(۱) ۶- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیهما السلام میفرمود: قضاء و داوری در بنی اسرائیل این چنین بود که هر گاه کسی چیزی میدزدید کیفرش این بود که بنده صاحب مال می شد، و یوسف نزد عمه خود بود و طفل بود، و عمه اش او را دوست میداشت، و اسحاق علیه السلام کمر بندی داشت که آن را بیعقوب پوشانیده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۱

بود، و آن بعدا نزد دختر اسحاق عمه یوسف بود، و یعقوب یوسف را از خواهرش که عمه یوسف بود خواست، او بدین جهت ناراحت شد و پیغام فرستاد که اکنون واگذار او نزد من بماند، من خود او را خواهم فرستاد، و هنگامی که او را میفرستاد کمر بند را در زیر لباس و جامه یوسف بست و او را فرستاد، چون یوسف نزد پدر آمد، عمه اش در پی او رسید و اظهار داشت که کمر بند گم شده، یوسف را واری نمودند و آن را زیر پیراهن او یافتند، و

بهمین جهت بود که برادران یوسف هنگامی که یوسف پیمانۀ گندم را در جوال برادرش پنهان کرده بود گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز قبلاً دزدی کرد، یوسف پرسید بگوئید: حکم آن کس که پیمانۀ در جوال او یافت شده چیست؟ گفتند:

خودش جزای آن دزدی است، چنان که رسم ما بر آنست، «و این بود که شروع نمود بجستجو در جوال آنان و پس از همه به ظرف برادرش پرداخت، آنگاه از ظرف او پیمانۀ را بیرون آورد» بدین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز پیش از او دزدی کرد، مرادشان آن کمر بند بود. «و یوسف آن را در دل نگهداشت و به روی ایشان نیاورد».

(۱) ۷- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری بسند متن از ابراهیم بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۲

محمد همدانی روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم برای چه خداوند عزّ و جلّ فرعون را با اینکه ایمان آورد و به یکتائی او اقرار نمود غرق کرد؟ فرمود: برای اینکه او هنگامی که عذاب را بعینه مشاهده کرد ایمان آورد، و ایمان پس از روبرو شدن با کیفر پذیرفته نخواهد بود، و این حکم خدای تعالی است در باره گذشتگان و آیندگان چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا (چون عذاب ما را مشاهده کردند گفتند: ما ایمان آوردیم بخدای واحد و کافر شدیم بآنچه برای او شریک می آوردیم، اما ایمانشان در این هنگام که عذاب را بعینه دیدند سودی بحالشان نبخشید- مؤمن: ۸۴

و ۸۵) و در کلام دیگر فرموده یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا (روزی که پاره ای از عذاب پروردگارت بیاید هیچ کس در آن روز که عذاب آید، ایمان آوردنش - در صورتی که قبلاً ایمان نیاورده بوده یا در ظرف مدت ایمانش کار خیری از او سر نزده - فائده ای بحالش نخواهد داشت - انعام: ۱۵۸) و نیز در باره فرعون زمانی که غرق می شد قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (گفت ایمان آوردم باینکه معبودی نیست مگر همان که بنو اسرائیل بدان ایمان آورده اند و من از مسلمانان شدم) بدو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۳

گفته شد (۱) آلآن؟! وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ \* فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً .... (اکنون اظهار ایمان میکنی؟! در حالی که پیش از این سخت طغیان داشتی و از تبهکاران بودی \* ما امروز پیکر بی روح را نجات میدهیم تا برای آیندگان موجب عبرتی باشد - یونس ۹۰ الی ۹۲).

با اینکه فرعون از سر تا قدم غرق اسلحه بود، و زره آهنین بر بدن داشت، خداوند او را پس از آنکه غرق شده بود بر زمین بلندی انداخت تا برای آیندگان نشانه ای باشد، و او را با همه سنگینی آهن آلات بر آن زمین مرتفع بنگرند و خاصیت هر چیز سنگین فرو رفتن در آب است نه بالا آمدن، و این خود آیه و نشانه ای بود.

و برای علتی دیگر خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - فرعون را غرق ساخت: زیرا فرعون بموسی پناه برد که از عذاب خدا



او را برهاند، و به خود خدا پناه نجست، خداوند بموسی وحی فرستاد که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی چون او را خلق نکرده بودی، اگر بمن پناه برده بود نجاتش می دادم.

(۲) ۸- عبد الله بن محمد قرشی بسند متن از داود بن سلیمان غازی روایت کرده که از علی بن موسی علیهما السلام شنیدم از پدرش موسی از جدش جعفر بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۴

محمد علیهم السلام روایت کرد که در آیه فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا میفرمود:

هنگامی که آن نمله (مورچه) گفت: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحِطُّمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (ای گروه نمل بخانه هاتان بروید تا سلیمان و لشکرش پایمالتان نکنند آنان توجه بزیر پا ندارند- النمل: ۱۸) امواج هوا این صدا را بگوش سلیمان رسانید- در حالی که در هوا در حرکت بود و باد آن را میبرد- ایستاد و مورچه را خواست، چون او را آوردند، سلیمان باو گفت: آیا نمی دانی که من پیامبر خدایم و ظلم و ستم به احدی روا نمی دارم؟ نمله گفت:

آری، سلیمان گفت: پس از چه رو آنها را از ظلم من ترسانیدی، و گفתי به لانه هایشان روند؟ نمله گفت: ترسیدم به جاه و جلال یا زر و زیور تو بنگرند و شیفته تو گردند و از ذکر خدای تعالی غافل مانند، سپس از سلیمان پرسید: آیا تو مقامت بالاتر است یا پدرت؟ سلیمان گفت: پدرم داود، نمله گفت: چرا حروف اسم تو یک حرف از حروف اسم پدرت افزون است؟ سلیمان گفت من بدان آگاهی ندارم، نمله گفت: زیرا پدرت داود «داوی جرحه بود» یعنی (داود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

دوا میکرد زخمش را بدوستی (پس حروف اسم تو از حروف اسم او افزونی ندارد و وجه نامگذاری داود این بوده) و تو ای سلیمان امیدوارم به پدرت برسی.

(۱) سپس مورچه مزبور پرسید: آیا میدانی چرا باد از میان همه چیز این ملک مسخر تو شد؟ سلیمان اظهار بی اطلاعی کرد، مورچه گفت: خداوند عزّ و جلّ میخواست تا بتو بیاموزد که اگر جمیع مملکت را برای تو مسخر میکردیم زوال همه مانند زوال باد می بود، و چون باد، از دست تو میرفت. از گفتار این مورچه سلیمان را خنده گرفت.

شرح: «باید دانست که این گونه روایات بعینه و بلفظه معلوم نیست از امام معصوم علیه السّلام صادر شده باشد زیرا امام هشتم علیه السّلام که با زبردست ترین علماء مذاهب و دانشمندان طبیعی مذهب عصر خود بحث کرده و همه را ساکت و مفحم میکند، میدانسته که اشتقاق کلمه عربی از کلمه عبری درست نیست و لفظ «داود» عبری است و «داوی جرحه» عربی است و نام داود را دیگران برای او نام گذاری کردند نه خود او، و نیز مورچه نمیشود چیزی را بداند که پیامبر که حجّت خدا بر خلق است نداند، و البته سلیمان زبان طیور را میدانسته و شاید زبان همه حیوانات را از جمله مورچه را، اما نه آنکه مورچه هم زبان سلیمان را میدانسته است، و از این گونه مطالب که در خبر است پیداست که امام علیه السّلام مطالبی گفته و مثالهایی بیان کرده و راوی هر چه خود فهمیده تحریر کرده لذا نباید در این گونه اخبار اگر مطلبی ناصواب بچشم میخورد بحساب امام گذاشته و اشکال کرد، و

سند خبر هم عامی و مجهول است و روات آن نه در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۶

عامه و نه در خاصه شناخته نشده اند، پس خبر واحد است و راویان آن از افراد ناشناس میباشند.

و آوردن صدوق- رحمه الله- آن را در کتاب دلیل صحت آن برای مردم مؤمن به اصول مقرره در صحت و سقم حدیث نیست چون صرف نقل دلیل قبول نیست، زیرا اخبار تحریف قرآن را صدوق (ره) در کتبش نقل کرده ولی در اعتقاداتش بصراحت آنها را رد کرده است، و ناگفته نماند که فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ معنایش این نیست که قالیچه سلیمان را باد به این طرف و آن طرف میبرد، این طرز فکر عوام الناس است، بلکه در آن زمان از نیروی باد استفاده علمی کردند و کشتی بادبان دار که حرکتش با باد بود اختراع شد که «غُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ» (بامدادش طی یکماه راه بود، و شبانگاهش یکماه)، همچنین وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ در زمان داود علیه السلام که درست هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام است بشر توانست خود سنگ آهن را ذوب کند، وَ «أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ» و مس نیز در آن زمان کشف شد، و گاهی بعضی از آراء تفسیری که بصورت حدیث از معصوم علیه السلام نقل کرده اند افسانه مانند و رمان است و نتیجه اش مبتذل کردن کتاب الهی و اولیاء معصومینش علیهم السلام است، به خدا پناه باید برد».

(۱) ۹- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت: ابو الحسن الرضا علیه السلام از من پرسید آیا میدانی چرا اسماعیل را صادق الوعد

خواندند؟ عرض کردم: خیر، پس حضرت فرمود: با مردی وعده گذاشته بود و تا یک سال در انتظار او مراقبت نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۷

(۱) ۱۰- ابو العباس طالقانی- رضی الله عنه- بسند متن از حسن بن علی بن- فضال روایت کرده که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرضه داشتم چرا حواریون را حواریون نامیدند؟ فرمود: اما در نزد مردم حواریون نامیده شدند چون لباسشو بودند و چرک و آلودگی لباسها را می شستند. و (دیگر اینکه) آن اسمی است که از خبز حواری گرفته شده و آن نانی است که از آرد الک شده خمیر کرده باشند، و اما نزد ما به این نام نامیده شدند زیرا که خود و دیگران را از آلودگی گناه بوسیله پند و نصیحت پاک مینمودند، گوید: عرض کردم، نصاری را چرا نصرانی گفتند؟ فرمود: چون اهل قریه ای بودند که ناصره نام داشت و از شهرهای شام بود و مریم و عیسی علیهما السلام پس از آنکه از مصر بازگشتند در آنجا نزول کرده منزل گزیدند.

(۲) ۱۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که امام هشتم علیه السلام فرمود: مزاجها چهار قسم اند، از آنها یکی بلغم است و بلغم دشمنی سخت است، و دیگری از آنها دم (خون) است و آن مانند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۸

غلام زنگی است و بسا می شود که غلام صاحبش را بکشد، و دیگری باد است و آن سلطانی است که با رعیت میسازد و به نرمی رفتار می کند، و آن دیگر صفراء است که نجات از آن بسیار دور است چون مانند زمین است

هر گاه بلرزه در آید هر چه بر پشت دارد همه را می‌لرزاند.

(۱) ۱۲- جعفر بن محمد بن مسرور- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده که ابن سگیت به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت:

برای چه خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران علیه السلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد، ولی عیسی علیه السلام را با معجزه طبّ و شفای امراض، و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه‌ها (یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است)؟ حضرت در پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهمّ تلقّی میشد سحر بود و لذا موسی از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر- که در قدرت اهل آن زمان عملی مانند آن نبود- حجّت آورد، و خدای تعالی عیسی علیه السلام را هنگامی فرستاد که دردهای مزمن و بی درمان شیوع داشت، و مردم نیاز شدیدی به طبّ و طیب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۴۹

داشتند، پس عیسی از جانب حق تعالی با معجزه ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پیسی باذن خدا بود. و حجّت را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را زمانی مبعوث فرمود که سخنرانی و کلام رایج می بود- فکر میکنم شعر را هم اضافه فرمود- (یعنی بلاغت)، پس آن حضرت با کتاب خداوند که حاوی مواعظ و احکام و ابطال مطالب مشرکین

و اثبات و صحّت موضوعات خود و اتمام حجّت بر آنها بود آمد.

ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند در این روزگار مانند تو هرگز ندیده ام، اکنون بگو امروزه حجّت بر خلق چیست و کیست؟ و حضرت فرمود عقل است، تا با آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کند، و دروغگوی بر خدا را بشناسد و تکذیبش کند، ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند جواب درست همین است.

شرح: «ابن سکّیت - بکسر سین و تشدید کاف - یعقوب بن اسحاق بن یوسف اهوازی است یکی از بزرگان علم لغت و ادبیات عرب و شعر است و از خواصّ امام نهم و دهم علیهما السّلام است، کتاب معروفش بنام اصلاح المنطق است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۰

بارها طبع و نشر شده، وی را در سال ۲۴۴ متوکّل عباسی بطرز فجیعی بقتل رسانید، و گویند سببش این بود که وی معلم مؤید و معتزّ فرزندان متوکّل بود، روزی متوکّل از او پرسید، این دو کودک در نزد تو بهترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟ ابن سکّیت بعضی از مناقب آن دو امام را گوشزد کرد، و بالاخره گفت، قنبر خادم علی علیه السّلام در نزد من بهتر است از تو و دو فرزندت، متوکّل غضب نموده امر کرد زبان او را از قفایش بیرون کشیدند و کشته شد، و بدین سبب او را ابن سکّیت گفته اند که بسیار سکوت می کرد و کمتر سخن می گفت تا مبادا زبان سرخ سر سبز را دهد بر باد، و از غرائب اینست که بالاخره همان لسان باعث قتل او شد».

(۱) ۱۳- محمّد بن ابراهیم طالقانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن

از ابن فضال روایت کرد که ابو الحسن الرضا علیه السلام فرمود: انبیاء اولو العزم را اولو العزم گفتند برای آنکه آنان صاحب شریعت و عزیمت بودند، و این چنانست که پیغمبران پس از نوح علیه السلام همه بر شریعت نوح بودند و دستورات و روش او را پیروی میکردند و پیغمبران بعد، کتاب او را تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام عمل می کردند، و اما پس از ابراهیم علیه السلام انبیاء بشریعت او (ابراهیم) عمل می کردند و سنت و روش مذهبی او مورد عمل پیغمبران و موخّیدین بود و کتاب و صحف او را بکار میبردند تا زمان موسی علیه السلام و پس از او همچنان انبیاء

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۱

بنی اسرائیل مطابق تورات رفتار می کردند و شریعت موسی را عمل مینمودند تا زمان عیسی علیهما السلام و هر رهبری که در زمان عیسی بود و پس از او همگی بر طریق او و شریعتش بودند تا زمان پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله، و این پنج تن پیغمبران اولو العزم هستند، که افضل انبیاء علیهم السلام میباشند. و محمّد صلی الله علیه و آله خاتم است که دیگر شریعتش نسخ نمی شود تا روز رستاخیز، و پیامبری پس از او نخواهد بود، پس هر کس پس از وی ادّعی نبوّت کند یا کتابی پس از قرآن بیاورد، برای هر کس که ادّعی او را بشنود خونش مباح است.

(۱) ۱۴- مظفر بن جعفر علوی سمرقندی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عیّاس بن هلال روایت کرده که علی بن موسی علیهما السلام از پدرش از نیای بزرگوارش از جدّش امیر

المؤمنين عليهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا هنگام مرگ پنج چیز را ترک نمی کنم: خوردن طعام، نشسته بر روی زمین با بردگان، و سوار شدن بر حمار با پالان، و دوشیدن شیر بز با دستهای خود، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۲

پوشیدن لباس پشمینه، و سلام کردن بر کودکان، که پس از من سنت گردد.

(۱) ۱۵- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رحمه الله علیه- بسند مذکور در متن از علی بن فضّال روایت کرده که گفت، به ابی الحسن الرضا علیه السّلام عرض کردم که چگونه بود که مردم از تبعیت علی دست برداشتند و مایل بغیر او شدند با اینکه برتری او را میدانستند و از سابقه او در اسلام آگاه بودند، و مقام او را نزد رسول خدا میشناختند؟! فرمود: جز این نبود که از علی دست کشیدند و به غیر او رو آورند، با اینکه از برتری او بر دیگران آگاهی داشتند، چون آن حضرت از پدران، اجداد، برادران، عموها، و خالوها و خویشانان که با خدا و رسولش دشمنی می نمودند بسیاری را کشته بود، و کینه شان در دل بر او از این جهت بود، و دوست نمیداشتند او بر آنان سرپرستی کند، و نسبت بدیگران چنین کینه ای در دل نداشتند، چون آن دیگری در غزوات مانند علی نبود و از او چیزی مانند عمل امیر المؤمنین در جنگها ندیده بودند، پس برای این جهت بود که از علی روی گردانیده بدیگری پیوستند.

(۲) ۱۶- محمّد بن ابراهیم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از هیثم بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۳

عبد الله رمانی روایت کرده



که گفت: به علی بن موسی علیهما السلام عرضه داشتم یا ابن رسول الله بگو بدانم چرا علی علیه السلام بیست و پنج سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه نشین بود، و با دشمنان خدا پیکار نکرد، و بعد از ایام حکومتش به پیکار دست گشود؟ حضرت فرمود: در این کار اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، چون آن حضرت نیز پیکار با مشرکین مکه را پس از بعثت سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه ترک کرد، این برای آن بود که یاورانش اندک بودند و قدرت بر علیه آنان نداشت، و همچنین علی علیه السلام مجاهده با دشمنان را کنار گذاشت برای نداشتن یاور بر علیه آنان، و چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدین ترک جهاد در سیزده سال مکه و نوزده ماه مدینه نبوتش باطل نمی شود، همین طور امامت علی علیه السلام با ترک جهاد بیست و پنج سال که هر دو مانعی داشتند باطل نخواهد شد، چون علت یکی بود.

(۱) ۱۷- علی بن احمد بن عبد الله برقی از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله از عبیدی از محمد بن ابی یعقوب بلخی روایت کرده که از حضرت رضا علیه السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۴

پرسیدم چرا امامت در اولاد امام حسین قرار گرفت نه امام حسن علیهما السلام، حضرت فرمود: برای اینکه خداوند عز و جل این طور قرار داد؛ امامت را در اولاد حسین علیه السلام معین فرمود، نه در اولاد حسن علیه السلام، و خدا مورد بازخواست واقع نمی شود.

(۱) ۱۸- پدرم - رضی الله

عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که ابو الحسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عائشه وارد شد و عائشه سطل آبش را در آفتاب نهاده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای حمیرا این چیست؟ گفت: آب را برای گرم شدن در آفتاب گذارده ام، فرمود: این کار را دیگر نکن زیرا موجب برص است (یعنی آبی که با آفتاب گرم شود باعث مریضی برص و پیسی میگردد).

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: می شود مراد از ابو الحسن در این خبر حضرت رضا علیه السلام باشد یا پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام زیرا ابراهیم بن عبد الحمید از هر دو امام روایت می کند، و این حدیث از مراسیل است.

شرح: «ظاهراً برای اینکه حضرت رضا علیه السلام مستقیماً (بدون ذکر پدرانش) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند از این رو مرسل است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۵

(۱) ۱۹- حسین بن احمد بن ادریس- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن نصر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام پرسیدم:

جماعتی در سفرند و مختصر آبی بهمراه دارند، و یکی از ایشان از دنیا رفت، و دیگری در حال جنابت است و آب برای غسل یکی از آن دو کافی است، کدامیک مقدم است؟ فرمود: جنب مقدم است، او غسل کند و میت وا گذاشته می شود، زیرا غسل جنابت فریضه است (یعنی نص صریح کتاب خدا است) و این (غسل میت) سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

(۲) ۲۰- محمد بن حسن

(ابن الولید) - رضی اللہ عنہ - بطریق مذکور در متن از حسن بن نصر روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چرا پنج تکبیر در نماز میت می گویند؟ فرمود: چنین روایت کرده اند که آن از پنج نماز شبانه روز گرفته شده، و البتہ این ظاهر حدیث است، ولی جهت دیگری نیز هست و آن اینکه خداوند عزّ و جلّ بر بندگان واجب ساخته (در شبانه روز) پنج فریضه: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت را، و برای میت از هر کدام از اینها یک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۶

تکبیر مقرر داشته، و هر کس که قبول ولایت کرده باشد، پنج تکبیر در نماز میت دارد، و هر کس نپذیرفته چهار تکبیر، و از این جهت است که شما شیعیان پنج تکبیر می گوئید و مخالفین شما چهار تکبیر.

(۱) ۲۱- علی بن احمد بن عمران دقاق - رضی اللہ عنہ - بسند مذکور در متن از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم تلبیه

(لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ)

و علت گفتن آن چیست؟ فرمود:

بندگان چون محرم شوند، خداوند آنان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: ای بندگان و بردگان من، هر آینه شما را بر آتش حرام کردم همان طور که شما برای من احرام بسته و چیزهایی را بر خود حرام کرده اید، پس می گوئید:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»

و دعوت پروردگار عزّ و جلّ را اجابت نموده و ندای او را پاسخ می دهید.

(۲) ۲۲- پدرم - رحمه اللہ علیہ - بسند متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم: یک (شتر) قربانی (در عید اضحی) از

عیون أخبار

چند نفر کفایت می کند؟ فرمود: از یکتن، عرض کردم: یک گاو؟ فرمود: از پنج تن در صورتی که همخرج باشند و سر یک سفره می نشینند، عرضه داشتم: چرا یک شتر جز برای یکتن کفایت نمی کند، اما گاو از پنج تن کفایت می کند؟

فرمود: زیرا در شتر آن علتی که در گاو هست، نیست، و آن اینکه آن کسان از قوم موسی که بنی اسرائیل را پرستش گوساله دعوت کردند پنج تن بودند، و همه اهل یک بیت بودند و سر یک سفره غذا می خوردند، و عبارت بودند از اذینونه و برادرش مبدونه و برادرزاده اش و دختر و همسرش بود (در نسخه من لا یحضره الفقیه: «اذینویه و مبدویه» است با یاء بجای نون) و اینان بودند که مردم را پرستش گوساله دعوت کردند، و اینانند که بقره ای را که خداوند تبارک و تعالی بقربانی آن امر کرده بود، ذبح کردند.

شرح: «کتاب خصال مؤلف - ره - روایتی از حسین بن خالد از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که مضمونش اینست که گوساله پرستان فقط پنج تن بودند، ولی در این خبر کسانی که قوم موسی را بعبادت گوساله فرمان دادند پنج تن گفته، و هر دو روایت با صریح کتاب خدا سازگار نیست زیرا قرآن سامری را سبب ضلال بنی اسرائیل میدانند و با صراحت می فرماید: وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وَ نَزَّاهُ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ وَ مِی فرماید فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ - الی قوله تعالی - قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى - الآیه که ظهور در آن دارد که همه یا بیشتر قوم گوساله پرست شدند.

و بنا بر خبر متن یا آنچه در خصال روایت شده سبب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۸

ضلال یا اضلال قوم پنج تن یا ضالین پنج تن بوده اند بخلاف آنچه در آیات مبارکه هست، و اساساً چگونه کار ضالین یا مضلین ملائک تشریح حکمی از احکام الهی می شود! آیا کار و سنت حسنه ای است گوساله پرستیدن یا گوساله سامری ساختن و مردم را گمراه کردن؟ تا بآن تأثیری شود، و باید مادر گوساله از پنج تن کفایت کند نه خودش و در خبر نیز بقره است نه عجل، این اشکالات خود خبر را تضعیف می کند، علاوه بر آنکه سند معتبر و سالمی نیز ندارد».

(۱) ۲۳- ابن الولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد از امام هشتم علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدم: چرا تا چهار ماه گناه حاجی را ثبت نمی کنند؟ فرمود: برای اینکه خداوند تعالی دخول حرم را چهار ماه بر مشرکان مباح کرد، چنان که میفرماید: فَسَيَحُومُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (توبه- ۲) و از این رو است که هر کس از مؤمنین که بحج رود تا چهار ماه گناهش نوشته نمی شود.

شرح: «مراد از نوشتن گناه مهلت دادن مرتکب برای استغفار است و أَلَا مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، یا اینکه مراد از «ذنوب» غفلتها و کارهای ناصوابست نه معاصی کبیره مثل ترک صلاه و ارتکاب محرمات».

(۲) ۲۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جعفر بن عیینه (یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۵۹

ابن عقبه) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از هجرت از

مکّه تا زمانی که خداوند عزّ و جلّ او را بجوار خود برد (وفات یافت) هیچ شبی را در مکّه بسر نبرد، گوید: بآن حضرت عرض کردم: از چه رو و برای چه؟ فرمود: خوش نداشت در سرزمینی که [رسول خدا صلی الله علیه و آله] از آن هجرت کرده است شب را در آنجا بسر برد، لذا نماز عصر را که بجای می آورد خارج میشد و در سرزمین دیگری شب را بسر میبرد.

(۱) ۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: چرا مهریه در «سنت» پانصد درهم است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خویش واجب فرمود که هیچ مؤمنی نباشد که صد بار

«الله اکبر»

و صد بار

«الحمد لله»

و صد بار

«سبحان الله»

و صد بار »

لا اله الا الله

« بگوید و صد بار بر محمّد و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند

«اللهم زوجنی من الحور العین»

جز آنکه خداوند حوری از حوران بهشتی بهمسری او در آورد، و این اذکار را مهریه او قرار دهد، و از این رو خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش وحی فرستاد که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت کند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق آن دستور عمل کرد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۰

آن را سنت نهاد.

شرح: «یعنی هر کس این پنج ذکر را هر کدام یک صد بار که مجموعه آن پانصد ذکر می شود بگوید بجای پانصد درهم است.»

(۱) ۲۶- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده

است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم چرا مهریه زنان پانصد درهم معادل ۱۲/۵ اوقیه مقرر شده است؟ فرمود: آری خداوند عزّ و جلّ بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی نباشد که خدای را صد بار تکبیر و صد بار تسیح و صد بار حمد و صد بار تهلیل گوید و صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند:

«اللهم زوّجني من الحور العين»

مگر اینکه خداوند حوریه ای بهمسری او در آورد، و از این رو مهریه زنان پانصد درهم مقرر شده است، و هر مؤمنی که از برادر دینی خود دختری خواستگاری بنماید، و بخواهد مهریه او را پانصد درهم قرار دهد، و او از وی نپذیرد و از دادن دختر باو امتناع ورزد، براستی که او را آزار کرده و رنجانیده، و مستحقّ آنست که خداوند او را از حوریه محروم سازد.

(۲) ۲۷- محمد بن ابراهیم طالقانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۱

حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم مطلقه عدی چرا تا شوهر دیگر نکند (و آن شوهر او را طلاق دهد یا بمیرد) بر شوهر اوّل حلال نشود؟ فرمود: بله خداوند تبارک و تعالی جز این نیست که دو بار اذن داده طلاق دهند چنان که می فرماید: الطّلاقُ مرّتانٍ فإمساکُ بمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ یا إحسانٍ یعنی طلاق دو بار است سپس باید یا درست و بخوبی زن را نگهدارید و با هم سازش کنید، یا با کمال خونسردی و نیکی او را رها کنید، که

دیگر نتواند او را بگیرد، و چون داخل شود در طلاق سوم که خداوند آن را ناخوش دارد، خداوند آن زن را بر وی حرام کرده، و دیگر بر او حلال نخواهد بود تا شوهری دیگر اختیار کند، این برای آنست که مردم مسأله طلاق را امری سهل و آسان و ساده تلقی نکنند، و آن را خفیف نشمرند، و بزنان آزار و اذیت و خسارت نرسانند.

شرح: «باید دانست که برای زوج دوم باید بقصد زوجیت دائم و همیشگی عقد خوانده شود نه صرف محرمیت، و نیز باید همخوابگی صورت گیرد نه تنها همنشینی و صحبت، و همچنین هر دو طرف، هم زن و هم مرد قصد ازدواج دائم داشته باشند نه آنکه از ابتدا هر دو قصد طلاق داشته باشند، و در صورت تحقق شروط اگر مرد از دنیا رفت یا نتوانستند با هم زیست کنند و کار بطلاق کشید و مرد زن را طلاق داد آن وقت است که محلل واقع شده، و اگر غیر این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۲

باشد بدیهی است که طلاق امری سهل و ساده تلقی شده و بر خلاف آنچه شارع خواسته که طلاق امری سهل نباشد، شده است.»

(۱) ۲۸- محمّد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد اشعری روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام راجع به گرفتن زنان سه طلاقه شده پرسیدم، فرمود: بدرستی که طلاق شما برای دیگران حلال نیست و طلاق دیگران برای شما حلال، زیرا که شما سه طلاق آنها را درست نمی دانید ولی آنان سه طلاق شما را درست می دانند.

(۲) ۲۹- محمّد بن ابراهیم طالقانی-



رضی اللہ عنہ- بسند مذکور در متن از ابن فضال روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السلام سؤال کردم و پرسیدم: چرا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ کنیه اش «ابو القاسم» شد، فرمود: برای اینکه آن حضرت فرزندی بنام قاسم داشت، و از این جهت او را ابو القاسم گفتند، گوید: عرضه داشتم یا ابن رسول اللہ آیا مرا اهل توضیح بیشتر می بینید؟ فرمود: آری آیا میدانی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: من و علیّ دو پدر این امتیم؟ گفتم: آری، و آیا میدانی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ پدر تمام امت، و علی علیه السلام نیز از ایشان است؟ گفتم: آری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۳

فرمود: آیا میدانی که علیّ قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ عرض کردم:

آری، فرمود: از این رو به او ابو القاسم گفته می شود چون پدر قسمت کننده بهشت و جهنم است، باو عرضه داشتم: معنی این کلام چیست؟ فرمود: مهر و شفقت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ نسبت به امتش، مانند شفقت و مهربانی پدران است نسبت بأولاد، و بهترین امت رسول خدا- صلی اللہ علیہ و آلہ- علیّ- علیه السلام- است، و پس از وی شفقت علیّ علیه السلام مانند مهر و شفقت او [رسول خدا] است، زیرا او وصیّ و خلیفه، و امام پس از او است، پس برای این بود که فرمود: من و علیّ دو پدر این امتیم، و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بمنبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی پس از خود باقی گذارد، دینش را من باید ادا، و عیالش را نیز

من باید نفقه دهم، و هر کس که مالی و ثروتی باقی گذارد، آن از آن ورثه او خواهد بود، و از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بود بمؤمنین از پدران و مادرانشان و همچنین از خودشان بخودشان، و از برای امیر مؤمنان علیه السلام همین طور پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این اولویت جریان داشت.

(۱) ۳۰- تمیم بن عبد الله قرشی بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که مأمون الرشید روزی بحضرت رضا علیه السلام گفت: یا ابا الحسن!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۴

بمن بگو چرا جدت امیر المؤمنین علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ گردید، و این بچه معنی است و چگونه اثبات می شود، و من زیاد در این باره فکر کرده ام؟

حضرت علیه السلام بدو گفت: ای امیر مسلمین! آیا از پدرت از اجدادت از عبد الله بن عباس روایت نکرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: دوستی علی ایمن است و دشمنی با او کفر؟ مأمون گفت: آری، امام فرمود: هر گاه دوستی او موجب بهشت است و دشمنی او جهنم، پس در این صورت او قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهد بود، مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! تصدیق میکنم که براستی تو وارث علم پیامبر خدائی صلی الله علیه.

ابو الصلت گوید: چون حضرت رضا علیه السلام بمنزل بازگشت من بخدمتش رسیدم و عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه نیکو مسأله امیر را پاسخ گفتی، امام فرمود: من از همان طریق که او آن را حجت

میدانست با او سخن گفتم (یعنی مجادله بالّتی أحسن)، از پدرم شنیدم از پدران‌شان علیهم‌السّلام روایت میکرد از جدّم امیر مؤمنان علیه‌السّلام که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده که فرمود: یا علی! توئی قسمت‌کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت، بآتش فرمان‌دهی که این فرد از من

عیون أخبار الرضا علیه‌السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۵

است (از او در گذر) و این فرد از تو است (او را بگیر).

(۱) ۳۱- احمد بن حسن قَطّان بسند مذکور در متن از حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه‌السّلام پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه‌السّلام پس از آنکه بخلافت نشست فدک را بصاحبش باز نگردانید؟ فرمود: بدین جهت که خداوند عزّ و جلّ خود ما اهل‌البیت را ولایت داده است و حقوق ما را جز خداوند از ستمکاران بر ما نگیرد، و ما اولیاء و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنانیم، و در حقوق آنان حکم می‌کنیم و از ستمکاران باز می‌ستانیم، اما برای خود حقوق غصب شده مان را باز نستانیم.

مؤلف گوید: من وجوه دیگری برای این مطلب در کتاب علل الشّرائع از اخبار و احادیث اخراج کرده‌ام و در این کتاب فقط بآنچه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده اکتفا کردم.

شرح: «ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان ذیل اسم ابو الفوارس حیص و بیص مطلبی نقل کرده که ذکرش در اینجا بسیار مناسب است.

از شیخ نصر الله بن مجلی که یکی از ثقات اهل سنت او را شمرده است نقل کرده که گفت: بخواب در عالم رؤیا امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را دیده‌ام از وی

عیون

پرسیدم چه شد که شما اهل البیت چون مکه را فتح کردید و بر دشمن کینه توز غالب آمدید (همه را بخشیده) و خانه ابو سفیان را محل امن قرار داده و گفتید:

«من دخل دار ابي سفیان فهو آمن»

، ولی آنان در طف (کربلا) با فرزندان آنچه که توانستند از ظلم انجام دادند؟ فرمود: آیا تو اشعار ابن صیفی [حیص و بیص] را که در این مورد سروده نشنیده ای؟ عرض کردم: خیر، حضرت فرمود: از خود او بشنو، من از خواب بیدار گشتم و خود را به حیص و بیص (ابن صیفی) رسانیده و بدو خواب خویش را گفتم، او در دم ناله ای از قلب کشید و سخت بگریه افتاد، آنگاه بخدا سوگند خورد که من هنوز نه از لبم برای کسی خوانده، و نه نوشته ام را بکسی فرستاده ام، و آن اشعار را بنظم نیاورده ام مگر همین شب گذشته و شروع بخواندن آن اشعار کرده که چنین است:

ملکنا فکان العفو منا سجیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح

و حللتم قتل الاساری و طالماغدونا علی الأسری نفعو و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بما فیه ینضح (زمانی که) ما بحکومت رسیدیم و قدرت را در دست گرفتیم، بخشش و گذشت (عفو) خوی و عادت ما بود، اما زمانی که شما بقدرت رسیدید خون سراسر صحرای ابطح را فرا گرفت.

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید، ولی بسیار گذشت که ما از اسیران در گذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم.

شما را همین تفاوت فیما بین ما و شما بس است در شناخت حق و ناحق، از کوزه همان

برون تراود که در اوست».

(۱) ۳۲- حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی الصّولی از ابی ذکوان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۷

قاسم بن اسماعیل روایت کرده که گفت: شنیدم ابراهیم بن عبّاس از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل میکرد که فرمود: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چیست که قرآن در مواقع نشر و درس جز تازگی و شادابی نمی افزاید؟ فرمود: زیرا که خداوند آن را برای زمان خاصّی نازل نفرمود، و همین طور برای مردم معینی نفرستاد، و آن در هر زمانی جدید و تازه است، و برای هر قومی تا قیامت نوآوری و خزّمی و شادابی دارد.

(۱) ۳۳- و بهمین سند از محمد بن موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرموده است:

«اصحابی کالتجوم

- الخ»، اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، بهر کدام اقتدا کنید راه یابید. و سخن دیگر ایشان که فرمود:

«دعوا لی أصحابی»

، اصحاب مرا بمن واگذارید؟ امام علیه السّلام فرمود: این درست است، (و در این احادیث) مراد کسانی هستند که پس از او تغییر حال پیدا نکردند و در دین تغییر و تبدیل ندادند، راوی گوید: به آن حضرت عرض کردند: از کجا دانسته شود که آنان تغییر یافتند و یا اینکه دین را تبدیل دادند؟ فرمود: از کجا که خود روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت مردانی از اصحاب من از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۸

حوض کوثر ممنوع میشوند، چنان که اشتران غریب را

از آبشخور میرانند و مانع میشوند، و من می گویم: پروردگارا! اصحابیم؟! اصحابیم؟، یعنی اینها یاران منند، من آنان را میشناسم، بمن پاسخ داده می شود که: تو نمیدانی پس از تو چه حوادثی ایجاد کردند. و ایشان را گرفته و رو به جانب چپ میرند (بسوی أصحاب الشمال)، و من میگویم:

«بعدا لهم و سحقا»

دوری باد آنان را و نابودی باد ایشان را. آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسی است که تغییر و تبدیل در دین نداده است؟ (۱) ۳۴- و بهمین سند از احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از پدرش روایت کرده که گفت: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود!- و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بود، فقهای آنجا و اطراف فتوا دادند که زنش مطلقه است- و از آن حضرت پرسیدند، فرمود: زنش مطلقه نیست. فقها جمعاً نامه ای نوشتند و بآن جناب ارسال داشتند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا؟! حضرت در کنار نامه آنان مرقوم فرمودند که: این را از روایتی که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه بکسانی که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۶۹

آن هنگام گرداگردش را فرا گرفته بودند و اظهار اسلام کردند و مسلمان شدند فرمود: شما از خوبانید و اصحاب

من نیز از نیکانند، و لیکن پس از فتح هجرتی نیست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید، و آنان را جزء اصحاب نگردانید، فقها چون جواب آن حضرت را دیدند از فتوای خود برگشته و قول امام علیه السلام را پذیرفتند.

(۱) ۳۵- ابو علی حاکم بیهقی بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام شنید که شخصی از شیعیانش میگفت: خداوند لعنت کند کسانی که با امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ برخاستند، امام باو فرمود:

بگو: «

إلّا من تاب و أصلح»

(یعنی) بغیر از کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند. سپس فرمود: گناه آنان که تخلف ورزیده و با او در دفع فساد و مفسدین همگامی نکردند بزرگتر است از گناه آن کسان که با او جنگیدند و بعد توبه نمودند. «و الله الموفق» توفیق توبه از جانب خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۰

### **باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السلام در پاسخ مسائل محمد بن سنان از علل احکام نوشت**

(۱) محمد بن علی ماجیلویه- رحمه الله علیه- باسناد مذکور در متن از محمد بن سنان روایت کرده که آن حضرت در جواب سؤالات او راجع به علل احکام نوشت:

علت غسل جنابت پاکیزگی و نظافت است، و پاک نمودن انسان است خود را از آنچه باو رسیده است از منی، و طاهر کردن جسم خود را؛ زیرا جنابت از تمام اعضاء جسد خارج می شود. پس از این رو تطهیر تمام بدن بر او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۱

واجب شده است.

و علت تخفیف طهارت در بول و غائط (یعنی عدم وجوب غسل) و کافی بودن مجرد شستن و وضو گرفتن برای عبادت اینست که هر

یک از اینها مکرر در شبانه روز برای انسان اتفاق می افتد، و آمدنش بدون اراده انسانست و انجام غسل در هر بار مشقت دارد، و نیز شهوتی در کار نیست، لکن جنابت بدون شهوت و لذت و اکراه نفس بر آن نیست و باختیار خود خویش را وادار بدان میکند.

و علت غسل عیدین و جمعه و دیگر غسلها آنست که در آنها بزرگداشت و تعظیم بنده پروردگار خود را است، و نیز توجه نمودن او پروردگار کریم و بزرگووار خود، و درخواست مغفرت و آمرزش گناهان است، و از برای آنکه روز عید از برایشان معروف باشد و در آن روز گرد هم آیند و اجتماع کنند برای ذکر خدای متعال، پس خداوند غسل آن روز را بزرگداشت آن روز قرار داد و آن را دلیل تفضیل آن روز بر سایر ایام و افزونی عبادت و مستحبات آن مقرر فرمود، و بجهت اینکه این غسل طهارت و پاکی بنده باشد تا جمعه دیگر.

(۱) و علت غسل میت اینست که او را غسل دهند تا پاکیزه شود و از آلودگیها (و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۲

میکروبها) و امراضی که داشته و آنچه باو رسیده است از انواع ناخوشیها پاک گردد، زیرا او با فرشتگان ملاقات میکند و با اهل آخرت همنشین میگردد، پس چه نیکو است که بر خدا که وارد می شود و پاکان را که ملاقات می کند و آنان با او تماس می گیرند و او با ایشان تماس حاصل میکند، با طهارت و نظیف باشد تا مورد درخواست رحمت و شفاعت واقع شود.

و علت دیگر آنکه آن منیی که از آن آفریده شده و در



هنگام مرگ از بدن او خارج می شود و جنب میگردد، پس غسل برای آنست.

و عِلّت غسل مسّ میت ظاهر شدن غسل دهنده است از آنچه بدو رسیده از چرک و پلیدیهای متوفی، چرا که شخص که از دنیا رفت و روح از او مفارقت نمود، بیشتر آنها در پیکر او باقی میماند، لذا باید پس از تماس با او، تطهیر کرد و او را نیز تطهیر نمود.

و عِلّت وضو که از برای آن مقرر شده شستن صورت و دو ذراع دست و مسح سر و پاها، بجهت ایستادن بنده است در مقابل خدا، و رو بخدا نمودن اوست با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود، و ملاقات او است با آن جوارح ظاهره که اعضای وضو است با فرشتگان و کرام الکاتبین، پس شستن صورت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۳

برای سجده است و خضوع در آن، (۱) و شستن دو دست بدان جهت است که آنها را بدرگاه حقتعالی بالا میبرد و بعد می افکنند، و با آن دو کف رغبت و رهبت و تبّئل «۱» انجام می دهد، و مسح سر و روی دو پا برای اینست که ظاهر و آشکار و برهنه است و در جمیع حالات نماز با این سه استقبال کند و رو بحق ایستد و در اینها خضوع و تبّئل همانند و بحدّ روی و ذراعین نیست.

و عِلّت زکات برای دادن قوت به بینوایان است، و نیز حفظ اموال ثروتمندان و اغنیاء (تا مسلک اشتراکی پیش نیاید) و خداوند تبارک و تعالی اهل صحت و سلامت را مکلف ساخته تا قیام بنیازهای آفت زدگان و بلادیدگان نمایند، چنان که میفرماید:

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ

وَ أَنْفُسِكُمْ (در اموال و جانها و نفسستان، مورد امتحان و آزمایش واقع خواهید شد- آل عمران ۱۸۶) در اموال بپرداخت زکات و در جانها بمهیا شدن برای صبر بر بلیات و ناگواریها، و با اینکه در پرداخت زکات أداء شکر نعمتهای پروردگار عزّ و جلّ و امید زیادت نعمت است، و نیز رأفت و رحمت بر پریشانحالان و مردم بینوا و کوخ نشین و ضعفا است، و همچنین تحریص بر مواسات و همدردی با فقرا و

---

(۱)- در کتاب دعای کافی کلینی- رضوان الله تعالی علیه- روایتی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: رغبت آنست که کف دو دست بآسمان بلند شود، و رهبت آنست که دستها بلند و پشت دو دست بآسمان شود و تبتل به انگشت اشاره کردن است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۴

اعانت ایشان بر امور دینی است، (۱) و این بینوایان خود موعظه و پندی باشند برای ثروتمندان که با دیدن بدبختیهای اینان در این دنیا، اغنیاء یاد بینوائی آخرت افتند و از این تهی دستی فقرا درس گیرند، به فقیری عالم قیامت و به بیچارگی و بی زادی در آن سامان پی برند، و تحریص شوند بدادن زکات بر شکرگزاری خداوند تبارک و تعالی که بآنها ثروت داده و آنان را بی نیاز فرموده است، و همچنین تحریص شوند بر دعا و تضرّع و بترسند از اینکه روزی مانند این بینوایان گردند، و در بسیاری از امور مانند اینها چون زکات و صدقه و صله رحم و احسان بدیگران و از این قبیل امور.

و علّت حجّ بجای آوردن، رفتن بسوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار، و بیرون شدن از

جميع گناهان که از انسان صادر شده است میباشد، و نیز برای اینست که از اشتباهات گذشته توبه کرده و پاک شده و اعمال آینده خود را از سر گیرد، چون حج موجب آموزش و کفاره گناهان گذشته او خواهد بود و مانند فردی است که تازه بحد بلوغ رسیده و مکلف شده گشته است، و نیز علت حج لوازم آنست از خرج کردن و بحساب رسیدن اموال و بتعب و زحمت و مشقت انداختن بدن و منع شدن از اعمالی شهوانی و بردن لذات، و تقرب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۵

بپروردگار عزّ و جلّ بسبب عبادات و خضوع و فروتنی، (۱) و کشیدن ذلت سفر مدّتی مدید در میان صحرا و درّه و دشت، در گرما و سرما، میان امن و خوف و خاطر جمعی و ترس، در زمانی بس طولانی و پیوسته، و آنچه در حج است از منافع برای جمیع مردم، و خواستن حاجت از خدا و ترسیدن از او، و رها کردن و دور شدن از صفت زشت بی رحمی و سنگدلی و بیباکی، و نیز از یاد نبردن خدا، و او را فراموش نکردن و از غیر خدا امید بریدن، و بعمل پرداختن، و بحقوق رسیدگی کردن، و جلوگیری نفس از فساد گرائی گرائی، و نفع رساندن یا بمنفعت رسیدن کسانی که در شرق یا غرب زمین زندگی می کنند، در صحرا یا دریا بسر میبرند، در حج شرکت کرده، یا نکرده اند، از تاجر و بازرگان، از واردکننده و فروشنده یا خریدار و مشتری، از کاسب و نیازمند، و همچنین برآوردن حاجات مردم اطراف و اکناف و آن مکانها که امکان اجتماع حاجیان

در آن هست، چنان که در آیه مبارکه فرموده است لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

و عِلَّتْ وَجُوبِ حَجِّ فِي مَدَّتِ عُمُرٍ يَكُ بَارٍ لِأَيِّنِّتِ كَيْ خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَمِّهِ وَاجِبَاتٍ وَفَرَائِضِ مَلَاظِمَةٍ كَمِ قَدْرَتِ  
تَرِينِ مَكْلَفِينِ رَا فَرْمُودَه اسْت، وَ يَكِي

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۶

از آن واجبات حج و زیارت خانه خدا است که وجوبش یک مرتبه در عمر است، آنگاه صاحب قدرت را بدان ترغیب کرده  
که مکرر بجای آورند.

(۱) و عِلَّتْ اَيْنَكِه مَحَلِّ بَيْتِ فِي مِيَانِغِينِ زَمِينِ وَضِعِ شَدِه بَرَا اَيْنِسْتِ كَيْ اَنْجَا مَوْضِعِي اسْتِ كَيْ زَمِينِ اَز زِيرِ اَبِ بِيْرُونِ اَمْدِه وَ  
هَمِّه بَادِهَا اَز زِيرِ رَكْنِ شَامِي اسْتِ وَ اَعَاذِ پِيْدَايشِ خَشَكِي اسْتِ وَ بَعْدِ اَرَامِ اَرَامِ خَشَكِيهَا اَز زِيرِ بَدَانِ پِيْوسْتِه اسْتِ وَ كَسْتَرْدِه  
شَدِه، وَ بَدَانِ جِهْتِ اَنْ فِي وَسْطِ قَرَارِ كَرْفَتِه وَ فَرَضِ سَاكِنِيْنَ رِبْعِ مَسْكُونِ فِي اَيْنِ بَارِه يَكْسَانِ اسْتِ تَا اَز اَطْرَافِ جِهَانِ شَرْقِ وَ  
غَرْبِ فَاصله اش بِيَكِ نَسْبِتِ بَاشَد. مَكَّه رَا مَكَّه نَامِيْدَنْدِ بَجِهْتِ اَنْكِه مَرْدَمِ فِي اَنْ سَوْتِ مِي كَشِيْدَنْدِ، وَ نِيْزِ كَسِي رَا كَيْ قَصْدِ  
اَنْ مِي كَرْدِ مِي كَفْتَنْدِ: سَوْتِ كَشِيْدِ، وَ اَز اَيْنِ رُوسْتِ كَيْ خَدَاوَنَدِ فِي كِتَابِ خُودِ فَرْمُودِه اسْتِ: وَ مَا كَانَ صَيِّ لَانَّهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا  
مُكَاةً وَ تَصَدِيَةً يَعْنِي: (وَ نِيْسْتِ نَمَازِشَانِ نَزْدِ اَنْ خَانِه مَكْرِ صَفِيْرِ وَ دَسْتِ زَدْنِ - اَنْفَالِ ۳۵)، پَسِ «مَكَاةً» سَوْتِ كَشِيْدَنْدِ وَ «تَصَدِيَةً»  
دَسْتِ زَدْنِ اسْت.

و عِلَّتْ طَوَافِ خَانِه اَيْنِسْتِ كَيْ خَدَاوَنَدِ تَبَارَكُ وَ تَعَالَى بِفَرَشْتِكَاَنْ فَرْمُودِ:

اِنِّي جَاعِلٌ - الْاَيَّة (مَنْ مِي خَوَاَهَمِ فِي زَمِينِ جَانِشِيْنِ قَرَارِ دَهَمِ، فَرَشْتِكَاَنْ عَرَضِه دَاشْتَنْدِ اَيَا قَرَارِ مِي دِهِي فِي زَمِينِ كَسِي رَا كَيْ اَفْسَادِ  
كَنْدِ وَ خُونِرِيْزِيْهَا نَمَايْدِ؟! ) وَ

عيون

این کلام را با حقتعالی گفتند (۱) اما بعد پیشیمان شدند و بعرش پناه برده و استغفار کردند، خداوند عزّ و جلّ دوست داشت که سایر بندگان و عبادت کنندگان، مانند ملائکه عبادت کنند، لذا در آسمان چهارم محاذی عرش خانه ای قرار داد که بدان ضراح می گفتند، سپس در آسمان دنیا خانه ای بنا نهاد که آن را بیت المعمور می گفتند و آن محاذی ضراح بود، آنگاه خانه کعبه را وضع نمود در برابر بیت المعمور و محاذی آن، و آدم ابو البشر را دستور داد تا بگرد آن طواف کند، و خدای عزّ و جلّ بر آدم گنااهش را ببخشد و این امر در اولاد آدم تا روز قیامت جاری گشت.

و علّت اینکه استلام و لمس یا بوسیدن حجر الأسود اینست که خداوند عزّ و جلّ هنگامی که از بنی آدم میثاق گرفت حجر الاسود آن را چون لقمه در کام گرفت، پس از این رو بنی آدم را مکلف نمود که این میثاق را حفظ کنند و پیمان خویش را وفا نمایند، از این جهت است که در نزد حجر الاسود میگویند: «امانتی اذیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه» (این امانت منست که آن را ادا کردم، و پیمان منست که آن را تجدید نمودم تا برای من بوفاکردنم شهادت دهی).

و از این رو سلمان- رحمه الله- گفته است: حجر الاسود در قیامت چون کوه

ابو قبیس حاضر گشته و با زبان و لب برای آنست که او را زیارت کرده است شهادت دهد.

(۱) و علّت اینکه «منی» را منی گفتند اینست که جبرئیل علیه السلام

بنزد ابراهیم علیه السّلام آمد و او را گفت: تمنا کن و آرزوی خود را از خدا بخواه، پس ابراهیم علیه السّلام از خدا خواست که بجای فرزندش اسماعیل، در قربانی، گوسفند (قوچ) قرار دهد و امر بذبح آن کند که فدای اسماعیل باشد، و خداوند حاجت او را داد.

شرح: «این جمله بنظر درست نیست زیرا در این صورت آزمایشی در کار نبوده، و حال آنکه قرآن میفرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (و این البته آزمایشی است بس آشکار).

و علت روزه گرفتن فهمیدن ناراحتی گرسنگی و تشنگی است به آنکه بنده در سختی و ناملایم افتد و رنج و ناراحتی آن را تحمل کند تا نزد خداوند اجر داشته و صبر و پایداریش را بحساب خداوند گزارد. و نیز این دلیلی باشد برای او از سختیهای عالم آخرت، علاوه بر اینکه روزه باعث درهم کوبیدن شهوات است برای او و پند دهنده است او را در دنیا و دلیل و علامت است برای آخرت، و دانسته می شود بدان مقدار سختی و شدت آن نسبت بدنیا، و نیز درک شدت رنج فقراء و تهیدستان در دنیا و آخرت (بدین معنی که چون شخص روزه دار سختی و شدت گرسنگی و فقر را در دنیا بچشد و حس کند، و مشقت احوال آخرت را درک کرده و از روزه پند خواهد گرفت، و خود را برای سختی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۷۹

آن روز مهیّا خواهد ساخت).

(۱) و خداوند قتل نفس را حرام کرده است برای اینکه اگر حلال کرده بود بشری باقی نمی ماند، و همگی در کمترین اختلاف بجان یک دیگر افتاده و نابود میشدند، و

تدبیر او نادرست و فاسد بود.

و عُلّت تحریم او عقوق والدین (نارضایتی پدر و مادر) را برای اینکه در عقوق رعایت فرمان باری تعالی باحترام فرزند از پدر و مادر خویش نشده، و نیز بزرگداشت آن دو از بین می‌رود و نعمت خداوند کفران می‌شود، و شکر و سپاسگزاری اساسش نابود می‌گشت، و آنچه را که میخواند بسوی قَلّت نسل و انقطاع آن ببار می‌آورد، زیرا در مخالفت والدین و ناراضی ساختن آنان احترامی برای پدر و مادر باقی نمی‌ماند، و حقوقشان شناخته نمی‌شود، و خویشی قطع می‌گردد، و والدین رغبتی بفرزند نخواهند داشت، و لذا در تربیت او کوششی نخواهند نمود، برای آنکه امیدی به نیکوئی او در عوض ندارند چرا که فرزند اطاعت آنان را رها کرده است.

و عُلّت حرمت زنا بجهت آن فساد است که در بر دارد از کشتار یک دیگر و در آمیختن نسب‌ها و بهم خوردن نسل و تبار، و ترک تربیت فرزندان، و بر هم خوردن میراث و فسادهایی که از این مقوله است و موجب تباهی و نابودی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۰

می‌گردد.

(۱) و عُلّت حرمت خوردن مال یتیمان به ستم بجهت بسیاری از وجوه فساد است که اولین آن اینست که هر گاه انسان مال یتیمی را از روی نابکاری و ستم تصرف کند بحقیقت که بر کشتن او اعانت کرده، زیرا یتیم فردی است نیازمند و عاجز و خود نمی‌تواند کار خویش را انجام دهد، و روزی خود را کسب کند، و کسی را هم ندارد که مانند پدر یا مادر برای او دلسوزی کند و به سرپرستی او قیام نماید، و نفقه اش را متکفل

گردد، پس اگر کسی مال او را بخورد، این مانند آنست که برستی او را کشته است، و بفقر و فلاکتش کشانیده است، با اینکه خدای تعالی از این عمل بیم داده و برای آن عقوبت در کتاب مبینش معین فرموده که وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّهُ ضِعَافًا - الآيه (باید بندگان از مکافات عمل خویش بیم داشته باشند (و با یتیمان نیکو رفتار کنند) مبادا پس از خود فرزندان صغیر و ضعیف بجای گذارند بر حال آنها بترسند، و باید از خداوند پروا کنند- نساء: ۹).

و نیز امام باقر علیه السلام فرموده است: «خداوند به دو کیفر در خوردن مال یتیم مردمان را تهدید فرموده، یکی در دنیا و دیگری در آخرت» پس در تحریم مال یتیم نگهداری یتیم و مستقل نمودن اوست نسبت بخویش که تا نیازی بغیر در مال نداشته باشد، و نیز سلامت نگهداشتن بازماندگان یتیم است تا گرفتار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۱

نشوند بمصیبتی که یتیم گرفتار شده است (۱) از ناحیه همان تهدیدی که خداوند بعقوبت دنیوی کرده است، و اضافه بر آن آنکه یتیم بزرگ خواهد شد و رشد خواهد یافت، و مال خود را طلب خواهد کرد، و کمر انتقام خواهد بست، و کینه توزی و دشمنی و خصومت میان آنان بیار خواهد آورد تا بالاخره همگی را بباد فنا و نیستی بسپارد.

و خداوند حرام فرموده فرار از میدان نبرد با مهاجم را از این جهت که سستی در دیانت پدید می آورد، و بجهت کوچک شمردن و کم ارزش دانستن و بی اهمیت انگاشتن امر پیمبران خدا و سروران الهی و امامان عادل علیهم السلام، و



یاری نکردن آنان در مقابل دشمنانشان، و موجب کیفر است زیرا که آن انکار دعوت باقرار به خداپرستی و آشکار نمودن عدالت اجتماعی و برکنار کردن جور و ظلم، و از میان بردن فساد و تباهی، و آنچه در آن از تجرّی دشمن و جسارتش بر مسلمانان، و آنچه در پی دارد از اسارت و کشتار مردم بی گناه و از میان بردن دین و آئین خداوند عزّ و جلّ و دیگر چیزهایی از فساد و ناامنی که در آنست.

و خداوند تعزّب بعد از هجرت را حرام فرموده، برای اینکه آن بازگشت از دین است به بی دینی، و یاری نمودن پیمبران و حجّتهای خدا علیهم السّلام، و آنچه در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۲

آنست از فساد، (۱) و نابود کردن حق هر ذی حقی (مانند قانون جنگل) نه تنها برای بیابان نشینی، چرا که اگر با حقّ و حقوق هم آشنا شد، و دین را کاملاً دریافت و شناخت، و باز حقّ ندارد با مردم عوام و بی فرهنگ و جاهل آمیزش داشته باشد، و این کار برای او خطرناک است، زیرا اطمینان نیست که کم کارش بدان جا کشد که آنچه میدانند زیر پا گذاشته و مانند مردمان جاهل و دور از فرهنگ رفتار کند و افراط هم بورزد.

و خداوند حرام کرده است ذبیحه ای که هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشود و بسم الله نگویند و یا بنام غیر خدا کشته شود، زیرا حقّ تعالی بر بندگانش واجب فرموده که بتوحید و یگانگیش اقرار کنند، و در هنگام ذبح حیوانات حلال گوشت (که برای مصرف خوراک و پوشاک است) نام او را برند

لا غیر، و برای اینکه مساوی نباشد میان چیزی که سبب تقرب باو عزّ و جلّ است و چیزی که باعث دوری از او و تقرب به بتان است و عبادت شیاطین است، زیرا در بردن نام خدا اقرار بر بوییت او و توحیدش میباشد، و در بردن نام غیر خدا شرک بخدا و تقرب بغیر او جستن است، پس بردن نام خدا در حین ذبح به بسم الله گفتن، و بردن نام غیر او در آن هنگام فارق بین حلال و حرام الهی خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۳

(۱) و خداوند خوردن گوشت درندگان طیور و وحوش را کلا حرام کرده، زیرا که لاش مرده و حرام گوشت میخورند و از مدفوع استفاده خوراک می کنند و از این چیزها، پس خداوند عزّ و جلّ علامات برای شناخت حلال و حرامش در وحش و طیر قرار داده تا تمیز داده شود حلال آن از حرامش چنان که پدرم (موسی بن جعفر علیهما السلام) فرموده: «هر صاحب نیش از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است، و هر پرنده ای که دارای سنگدان است حلال گوشت خواهد بود» و علامت دیگری که فرق میان حلال گوشت پرنده و حرام گوشت است، آنکه پدرم فرمود: «آن پرنده ای که هنگام پرواز مرتب بال میزند از گوشتش بخور و آنکه در پرواز گاهی بال میزند و بیشتر بدون حرکت بالهایش سیر می کند از گوشتش مخور».

و خداوند گوشت خرگوش را حرام کرده چون همانند گربه و سایر وحوش دارای چنگال است، لذا همان حکم که درندگان دارند در باره او جاری است بعلاوه که در نفس او نجاستی

هست مانند خون حیض (که از خون بدن پلیدتر است) چه او مسخ شده است.

---

(۱) - دو دندان که بعد از رباعیات و قبل از دندانهای کرسی است از بالا و پائین در دو طرف را چهار نیش گویند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۴

(۱) و علت تحریم ربای معاملی همان نهی خداوند است از آن، برای آن فسادی که نسبت به اموال در آن وجود دارد، زیرا انسان چنانچه یکدرهم را به دو درهم بخرد، قیمت یکدرهم یکدرهم است، و درهم دیگر تباه شده، پس خرید و فروش و معاملات ربوی همه خسارت و ضرر است در هر حال برای خریدار و فروشنده، پس از این رو خداوند تبارک و تعالی ربا را حرام کرده است برای فساد و تباهی اموال و ثروتها، همچنان که منع فرموده اموال سفیه و کم عقل و یا دیوانه را در اختیار او قرار دهند، چرا که بیم آنست که همه را تلف و نابود کند، تا زمانی که از او رشد عقلی دیده شود (که در آن وقت منع برداشته می شود) پس بدین سبب خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام فرموده است و بیع ربوی معامله کردن یک درهم به دو درهم است دست بدست.

و راز تحریم ربا بعد از دانستن حکم خدا در باره آن آنست که در آن کوچک شمردن حرامی است که خداوند آن را حرام فرموده است و شرعا حرمتش معلوم گشته و این بی اعتنائی بمحرّمات الهی و نادیده گرفتن آن، خود دخول در کفر است (نه تنها معصیت).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۵

(۱) و سرّ تحریم ربای قرضی آنست که کار خیر از

میان می‌رود و اموال تلف می‌شود، و مردم ببردن منفعت بی تلاش مایل میشوند، و دادن قرض الحسن از میان می‌رود، و قرض دادن از نیکوکاریها است، و از برای فساد و ستمی است که بقرض گیرنده می‌شود و نابودی و بباد رفتن ثروتها است (چنان که در دوران عمر ما، همه ربا دهندگان و رباگیرندگان خود آن را بچشم دیده اند).

و خداوند خوردن گوشت خوک را حرام گردانیده، چون زشت و قبیح است، و خداوند عزّ و جلّ آن را پند و عبرت برای بنندگان قرار داده، و آن را خلق فرموده تا دلیل و علامت باشد بر آنچه آن مسخ شده است، که باین صورت مسخ و تبدیل شده اند، چون خوراک آن قاذورات است که نجس ترین نجاسات است (و پلیدیش بر همگان آشکار) با علتهای بسیار دیگر.

و همچنین بوزینه را حرام فرموده از آن جهت که بوزینه نیز چون خوک مسخ گشته و مورد پند و اندرز برای خلق واقع شده، و علامت و دلیل است برای هر چیزی که بصورت و شکل او مسخ شده است، و خداوند در آن شباهتی از انسان قرار داده تا دلیل باشد بر اینکه آن از مخلوقات مغضوب علیهم است و مورد غضب الهی واقع بوده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۶

(۱) و گوشت مردار حرام گشته، زیرا که در آن چیزهایی (میکرب) است که موجب فاسد کردن، و آفت رساندن به ابدان است، و خداوند خواسته است که بردن نام مبارکش در هنگام ذبح حیوان سبب حلال بودن آن شود، و میته نام خدا بر آن برده نشده است، و نیز خواسته که این خود فرق بین حلال و

حرام باشد.

و خداوند خون را حرام کرده مانند حرام کردن میته، زیرا در آن نیز چیزهایی است که بدنها را فاسد می کند و تولیدکننده زرداب و صفرا است، و دهان را بد بو میکند، و بوی بدن را بوی گند می گرداند، و اخلاق را فاسد و موجب سنگدلی و بی رحمی و بی عاطفگی است چندان که خورنده آن باکی ندارد که پدر خود را یا رفیق و دوست خود را بکشد.

و خداوند طحال (سپرز) را حرام فرمود از این جهت که خون در آنست و همان علت که در حرمت خون و حرمت مردار است در آن نیز هست زیرا هر دو در یک مسیر هستند و در فساد شریکند.

و علت قرار دادن مهریه برای زنان و وجوب آن بر مردان که باید آنان بزوجاتشان پردازند نه زنانشان به آنان، برای اینست که بر مرد واجب است نفقه و مخارج زن، و زن بضع و اختیار همخوابگی خود را بمرد واگذار کرده است، و مرد مشتری است، و معامله بدون ثمن و قیمت معنی ندارد، چه فروش و چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۷

خرید، (۱) با اینکه زنان از خرید و فروش و کسب و کار کنار و محظورند، (برای وضعی که در هر ماه چندین روز دارند) و از آمدن بمحل تجارت و داد و ستد عذر دارند.

و علت اینکه مرد تا چهار زن میتواند تزویج کند، و حرام بودن زیاده از یک شوهر برای زن اینست که: در آن صورت که مرد چهار زن یا بیش از یک زن داشته باشد فرزند منسوب به اوست، اما اگر زن یک شوهر بیش داشت و حامله

شد شناخته نمی شود که فرزندش از کدام شوهر است، زیرا همه شوهران در همخوابگی با او برابرند، و در این صورت نسب ها بر هم خورده و میراث وضعش سامان نمی پذیرد، و شناخت پدر و فرزند بکلی از بین خواهد رفت.

و علت اینکه برده و عبد نمی تواند از دو زوجه بیشتر داشته باشد، برای اینکه او نیم مرد آزاد است؛ هم در نکاح و هم در طلاق، و خود مالک نفس خویش نیست، و مالک مالی نمیشود و از خود چیزی ندارد، نفقه خود او هم بعهده صاحبش میباشد، و این بدان جهت است که فرقی باشد میان او و شخص آزاد، و دیگر اینکه فعالیتش در باره زنان کمتر باشد و بکار اربابش برسد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۸

(۱) و علت طلاق که تا سه بار است برای اینست که در فاصله هر کدام تا آن دیگر مهلت داده شده که شاید رغبتی بزنی پیدا کند یا از نردبان غضب پائین آید، و نیز این تأدیب و ترسی باشد برای زنان و مانعی باشد که از مخالفت و نافرمانی شوهران خود دست بردارند، و اگر چنین نشد مستحق مفارقت و جدائی خواهد شد، زیرا کاری کرده که سزاوار او نبوده که آن مخالفت امر شوهرش می باشد.

و علت تحریم زن بر شوهر پس از نه طلاق که دیگر بهیچ وجه بر او حلال نمی شود، این خود عقوبتی است برای هر مرد که امر طلاق را شوخی و بازی نگیرد، و زن را زیر دست و ضعیف نپندارد، و چشم و گوش خود را باز کند و بنگرد و در کار خود بیندیشد با کمال هشیاری و

بیداری، دیگر اینکه از هم بعد از نه طلاق امید ببرند.

و عُلَّت طلاق عبد مملوک دو بار (که پس از بار دوم محتاج بمحلل است) اینست که عدّه طلاق کنیز نیم عدّه آزاده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق را دو بار قرار داد که در عدّه تمام سه ماه و «ثلاثه قروء» انجام شود بطور کامل، و همچنین در عدّه وفات، کنیز نیم آزاد عدّه باید نگهدارد، زن آزاد چهار ماه و ده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۸۹

روز، و کنیز دو ماه و پنج روز.

(۱) و عُلَّت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال، برای اینست که زنان غالباً در رؤیت ضعیفند و اینکه با یک دیگر دوستند (و طلاق را موجب سرشکستگی همگان خود میدانند و ممکن است بجانبداری از دوستشان در ادای شهادت تعلل کنند، بدین معنی که اگر مرد انکار طلاق کرد و قاضی شاهدان طلاق را احضار کرد و شهادت خواست، اعمال غرض کنند) پس از این جهات شهادت آنان مقبول نیست مگر در موقع ضرورت مانند شهادت قابله در زنده بدنیا آمدن طفل مثلاً، و چیزهائی که مرد حق نظر کردن بآن را ندارد، و این نظیر تجویز شهادت اهل کتاب است در وقتی که غیر اینها یافت نشود، زیرا در قرآن خداوند می فرماید: اِنَّ اَنْ اَثَانَ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ (مسلمین) \* اَوْ اَخْرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ شَهَادَتِ دَو تَن اَدَلِ اَز خُودَتَانِ يَا دَو تَن اَز غَيْرِ خُودَتَانِ، (یعنی از یهود یا نصاری یا مجوس) و این قضیه مانند شهادت کودکان نابالغ است در قتل هنگامی که غیر آنها از مردان کسی بالغ نباشد.

مترجم گوید: باید

دانست که مراد این نیست که اگر زنانی گفتند ما ماه را دیده ایم انسان باور نکند، بلکه مراد آنست که قاضی و حاکم نمیتواند بشهادت آنان حکم کرده و اول ماه و یا عید فطر و قربان را برای مسلمین تعیین کند، و یا بمطلقه بودن زن حکم کند، نه اینکه اگر زنانی ادعای رؤیت کردند، انسان نباید بپذیرد.

(۲) و عِلَّتْ لَزُومِ شَهَادَتِ چَهار نَفر مَرَدِ عَادِلٍ دَر شَهَادَتِ بَرنَا، و کَفَايَتِ دو نَفر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۰

در موارد دیگر، شدت حدّ - برای - زن یا مرد همسر دار است، زیرا در آن، حکم سنگسار و قتل است، پس از این جهت شهادت باید دو چندان باشد و دقیقتر، زیرا در آن قتل نفس، و بریدن خویشی فرزند از پدر است، بجهت فساد نسب در میراث.

و عِلَّتْ حَلَالُ بُوْدِنِ مَالِ فَرَزْنِدِ بَرَايِ پِدَرش بَدُوْنِ اذْنِ و اِجَازَه اُو و حَلَالُ نَبُوْدِنِ مَالِ پِدَرِ بَرَايِ فَرَزْنِدِ مَگَرِ بَا اِجَازَه اُو اَیْنِسْتِ کِه فَرَزْنِدِ خُوْدِ بَخْشِیْدَه شُدِه بَپِدَرِ اسْتِ، خِداوَنَدِ دَر کِتَابِشِ مِی فَرَمَایِد: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُوْرَ (به هر کس که بخواهد دختر می بخشد و بهر کس که اراده کند پسر - شوری: ۴۹) و اینکه فرزند مثنونه اش با پدر است چه صغیر و چه کبیر، و نسبتش به پدر است و منسوب به او است و بنام او خوانده و شناخته می شود، میگویند: فلان پسر فلان، و خداوند فرموده است که اَدْعُوْهُمُ لِآبَائِهِمْ هُوَ اَفْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ فَرَمَایِشِ رَسُوْلِ خِدا صَلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله کِه فَرَمُوْدَه:

«اِنَّتَ وَ مَالِکَ لَا یَبِیْکَ»

(تو و ثروت همه از آن پدرت هست)، ولی مادر این چنین نیست و



حَقَّ تَصَرَّفَ در مال فرزند را ندارد مگر به اذن و اجازه، زیرا پدر باید نفقه فرزند را بدهد و بدان مأخوذ است، ولی مادر این چنین نیست و نفقه فرزند بر او واجب نیست «۱».

---

(۱) - باید دانست که فقها این خبر مطلق را مقید دانند و طبق روایتی که صدوق از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار نقل می کند گویند: در مواقع اضطرار بدون زیاده روی میتواند بدون اذن فرزند باندازه قوتش تصرف کند و خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در همان خبر معنا شده حاکم میدانند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۱

(۱) و علت اینکه در کلیه مرافعات حقوقی آوردن دلیل و شاهد با شخص ادعاکننده است، و سوگند بر مدعی علیه جز قتل که بعکس است سوگند با مدعی است، و آوردن دلیل و شاهد بر مدعی علیه و متهم، و این بخاطر اینست که مدعی علیه منکر است و او را امکان شاهد آوردن نیست، چون انکار امری است مجهول، اما در قتل امری معلوم، و مسلمانان در آن احتیاط و دقت دارند و بدون رسیدن و آگاهی شهادت نمی دهند و خون هیچ کس نباید پامال شود، و این خود جلوگیری و مانع اینست که قاتلی مجازات نشود، لذا اگر کسی خیال کشتن کسی را داشته باشد باید بداند دیگران دشمنی او را با فلانی میدانند و اگر متهم بقتل او شد هیچ کس از آشنایان به براءت او شهادت نخواهد داد، و برای متهم، آوردن شاهد امری صعب بلکه محال است، لذا در صدد قتل بر نمی آید چون شهادی بر رفع اتهام پیدا نخواهد کرد

مگر بسیار بندرت.

امّا علّت قسامه (که آن سوگند یاد کردن اولیای مقتول است که فلان کس مقتول را کشته است، و اگر آنان از یاد کردن سوگند امتناع ورزیدند) از کسان مّتهم پنجاه تن قسم یاد کنند که ما قاتل را نمی شناسیم، مّتهم از آن بری است، و این بجهت آنست که سخت گیری باشد در امر قتل و احتیاط گردد که خونی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۲

هدر نرود.

شرح: «برای ثابت شدن جرم قتل سه راه موجود است: اول: اقرار قاتل؛ و آن با شرائطی که دارد یک بار کافی است. دوم: بینه دو شاهد عادل مرد اگر موجب قصاص باشد، و دوزن و یک مرد اگر موجب دیه باشد، سوم: قسامه؛ و آن در جایست که قرائن و امارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی مّتهم اقرار نکند، و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند، اما سابقه دشمنی و ارباب و بودن آلت قتل در دست مّتهم و خون آلود بودن جامه او و مانند آن که در شرع آن را «لوث» گویند موجود باشد و برای ولیّ مقتول از آن قرائن علم حاصل شود که قاتل کیست، ولی قاضی نمی تواند حکم بقصاص کند مگر با قسامه و آن چنانست که از اولیاء مقتول در قتل عمد پنجاه، و در خطا بیست و پنج نفر سوگند یاد کنند که قاتل همو است، آنگاه قاضی حکم را صادر می کند.

و چون غالباً میان قاتل و مقتول دشمنی وجود داشته، و خویشاوندان اطلاع از این دشمنی داشته اند، پس هر گاه قتل واقع شود قرینه ای هست که فلان کس او را کشته است، و نیز همه یا

بیشتر فامیل و دوستان از دشمنی قاتل با مقتول کم و بیش اطلاعی دارند و در مقام اثبات جرم بر قاتل حاضرند سوگند یاد کنند، و قاتل را قصاص کنند، در این صورت کسی که بخواهد دیگری را بقتل رساند میدانند که سابقه او با مقتول معلوم است، و این کار اگر عملی شود آن جماعت سوگند می خورند و او را محکوم و قصاص می نمایند، لذا این مسأله موجب می شود که اقدام بقتل نکند و مانع او باشد از ریختن خون».

(۱) و اما علت بریدن انگشتان دست راست در دزدی بدان جهت است که وی با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۳

دست راست مباشر این عمل بوده، و دست در بدن انسان منفعتش از سایر اعضا بیشتر و بهتر است، پس بریدن آن، موجب تنبیه و عبرت است افراد جامعه را که بترسند و بدین کار دست نیالایند، و عمده اینکه بیشتر با دست راست دزدی می شود، و خداوند غضب اموال و تصرف آن را بدون مجوز شرعی حرام فرموده است برای آنکه انواع فساد بر آن مترتب می شود، و فساد حرام است زیرا موجب فنا و نابودی و دیگر مفاسد است.

و حرمت دزدی از این جهت است که اگر جایز بود، همه اموال از دست میرفت و خونریزی و کشتار مردم یک دیگر را بوجود می آمد، و همه در معرض تلف واقع میشدند، زیرا برای غضب مال شخصی ناچار بقتل او یا منازعه و زد و خورد با او یا ایشان می گشتند، و بر یک دیگر حسد می بردند، و تجارت و کسب و صناعت تعطیل می گشت و هیچ کس بکار و کوشش و تلاش نمی پرداخت

و چون چنین شود آن مال که با کوشش فردی پیدا شده همه در اخذ آن همسان و مساویند. (و این پیداست که نادرست است) و عَلت اینکه زناکار را با سختی تازیانه بر بدنش زنند آنست که با آن پیکر مباشر این عمل زشت گشته است و همه وجودش از آن لذت برده، پس ضرب تازیانه بر جسد او عقوبت آن لذت حرام است و موجب عبرت است برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۴

دیگران که بدانند که یک صد ضرب (تازیانه) عقوبت بزرگترین گناهان است.

(۱) و عَلت اینکه هشتاد تازیانه زنند بکسی که بدیگری نسبت زنا یا عمل زشت دیگر دهد یا مسکری بیاشامد اینست که در آن نسبت نفی ولد و قطع نسل است و بر هم خوردن انساب است، و همچنین شارب خمر، زیرا شرابخوار هر گاه مست شود هذیان میگوید و بکلی عقل را از دست میدهد و بدیگران افترا می بندد، پس بر او نیز حدّ قذف است.

و عَلت اینکه در بار چهارم، پس از سه اقامه حدّ بر مرتکب زنا او را باید کشت، چه مرد باشد و چه زن آنست که وی بقانون خدا اهمّیت نداده و آن را نادیده گرفته، و عقوبت آن چندان برای او مهمّ نبوده، و خود را بطور کلی آزاد دانسته، و فکر کرده است این عمل مسأله ای نمی آفریند جز اینکه عقوبت صد ضربه تازیانه دارد و آنهم برای او امر مهمّی نیست و میتواند فعل شنیع را بجا آورد و غرامت آن را هم تحمّل کند. (و بدین سبب اگر جلوگیری نشود جامعه نابود می شود).

و عَلت دیگر اینکه کسی که بخدا و حدودش

وقعی ننهد و آن را سبک شمارد کافر است، و سزای کسی که کفر ورزد و از آئین حق بیرون رود قتل است، و این شخص بدین سبک شماری داخل در کفر شده و قتلش واجب می شود.

(۲) و علت حرمت همجنس بازی مردان با مردان یا زنان با زنان از این جهت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۵

است که خداوند آنان را بر نظامی آفریده که زن از آن مرد باشد و مرد از آن زن و در غیر این صورت انقطاع نسل پدید آید، و فساد تدبیر نظام خلقت، و خرابی دنیا در آن خواهد بود.

و خداوند گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال فرموده برای بسیاری و فراوانی و امکان وجود آنها، و سبب حلال نمودن گوشت گاو وحشی و امثال آن اینست که این حیوانات از خوراک سالم تغذیه میکنند و از مکروه و حرام نمیخورند، و غذایشان جملگی مباح است، و دارای هیچ گونه ضرری نه برای آنها و نه برای انسانها دارد، (لذا گوشتشان هم ضرری ندارد) و در وضع ظاهری آن حیوانات زشتی و قبحی دیده نمیشود.

و گوشت قاطر و بهیمه اهلی (استر و حمار) را مکروه کرده است چرا که این حیوانات مورد حاجت مردم اند و از آنها استفاده بارکشی می کنند، و در مباح دانستن گوشت آنها بیم نابودی آنان است، نه اینکه برای خباث خلقت آنها باشد یا پلیدی خوراکشان.

(۱) و حرام کرده است نظر کردن بموی زنانی که در حباله نکاح شوهرانشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۶

هستند و غیر آنان از دیگر زنان بجهت اینکه این دیدنها تحریک شهوت مردان کند و بحرکت آمدن شهوت بفساد

خواهد انجامید، و باعث دخول در عمل حرام و کارهای ناپسندیده و نامشروع می شود، و همچنین هر عضو دیگری غیر از موهایشان که باید بپوشانند، مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و فرموده که:

وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ (زنانی که از نظر سن و پیری از اولاد و دیدن حیض ایستاده باشند و امید نکاح نداشته باشند، پس باکی بر آنان نیست که جامه های خود را از روی سر بپفکنند و موی خود را برهنه نمایند در صورتی که خود را آرایش نکرده باشند، و نخواهند آرایش و زینت خود را بنمایند و غرض از برهنه کردن سر، نمایاندن زینت و آرایش خود نباشد) مگر لباس «روپوش» که در این صورت اشکالی ندارد به موی چنین زنان نگریستن.

و علت اینکه زنان نیم مردان ارث داده میشوند آنست که چون زن همسر اختیار کند مالی میستاند ولی مرد می پردازد، از این جهت است که درآمد مرد را افزون کرده اند.

و علت دیگری که مرد دو چندان زن ارث می برد آنست که زن عیال و نفقه خور مرد است و احتیاجات او را مرد عهده دار شده است که پردازد، اما زن نفقه دهنده مرد که نیست هیچ، نفقه خود را هم مکلف نیست، بلکه بعهده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۷

شوهر اوست، (۱) و از این رو خداوند سهم مرد را افزون قرار داده است و این گفته خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ - الآیه» یعنی: (مردان نفقه دهنده زنان هستند بدان چه خداوند آنان را

در ارث تفضیل داده است) و برای انفاق مالی که نسبت به عیال خود بر گردن دارند و باید پردازند.

و علت اینکه زنان از املاک مردانشان ارث نمی‌برند مگر قیمت ساختمان آن را برای اینست که ساختمان را نمیشود تقسیم کرد و نمی‌توان آن را از جایی بجای دیگر برد، و زن ممکن است اگر از شوهر اولش رهائی پیدا کرد بدیگری شوهر کند، پس تغییر و تبدیل زوجه ممکن است، ولی میان فرزند و پدر چنین نیست، زیرا ممکن نیست نسبتشان بیکدیگر قطع شود، در حالی که زن را ممکن است بجای او دیگری را آورد، پس آنکه تبدیلهش ممکن است و آمد و رفت او جایز است میراثش در آن چیز است که بتوان آورد و برد، چون شبیه یک دیگرند از این حیثیت، و امّا آنکه ثابت و مقیم است و حالش تغییر نمی‌کند میراثش هم در چیز است که جدائی پذیر نیست و بر جای خود باقی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۸

(۱) ۲- محمّد بن موسی بن متوکل - رحمه الله - بسند مذکور در متن از محمّد بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

خداوند خمر را حرام کرد برای آن فسادی که در آن است و فکر و اندیشه شارب خود را دگرگون میسازد، و وادار به انکار خدای عزّ و جلّ می‌نماید، و بافتراء بستن بر او سبحانه و پیمبران او می‌انجاماند، و دیگر فسادهایی که در آن موجود است از قبیل قتل، ناسزا گوئی و تهمت و زنا و سر باز نزدن از هر گناهی، و بدین سبب حکم کردیم بر حرمت هر مست کننده‌ای از نوشیدنیها

که حرام است چون در بر دارد آنچه خمر در بر دارد و می کشاند بهمان جایی که خمر میکشاند، پس هر کس بخدا و قیامت ایمان دارد و ولایت ما خاندان نبوت را داراست و دوستی ما را ادعا می کند، باید از آن و از هر نوع مست کننده ای که باشد بپرهیزد، زیرا میان ما و شرابخوار هیچ گونه رابطه ای برقرار نخواهد بود (یعنی شرابخوار امیدوار به ولایت و دوستی ما نباشد که در آخرت نجاتش بدهد، چون از شفاعت ما محرومند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۱۹۹

### **باب ۳۴ علی که فضل بن شاذان ذکر کرده است**

(۱) و در خاتمه آن یادآوری نموده که این علل را در مرور ایام یکی پس از دیگر در مجالس مختلف از حضرت رضا علیه السلام شنیده و ثبت کرده و پس از آن همه را در دفتری گرد آورده و به علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را بواسطه او از حضرت رضا- علیه السلام- داده است.

(۲) ۱- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری در شعبان سال ۳۵۲ نقل کرد که علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوری، و نیز حاکم جعفر بن نعیم بن شاذان از عموی خود محمد بن شاذان و او از فضل بن شاذان روایت کردند که او چنین نقل کرد که اگر سائلی پرسید: آیا می شود خداوند حکیم بنده خود را بکاری تکلیف کند بدون هیچ علت و سببی و معنائی؟ باو گفته می شود: نه، چنین چیزی جایز نیست، زیرا که او حکیم و درستکار است و عبث از او سر نمی زند و نادان هم نیست که بیهوده فرمانی دهد، و اگر گفتند:

عیون أخبار الرضا علیه



برای چه خلق را مکلف نموده؟ گفته می شود برای علت‌های بسیار.

(۱) پس اگر گفت: بگو آیا آن علت‌ها شناخته شده و موجود است یا نه خلق نشده، و معروف نیست؟ گفته می شود: نزد اهلش معروف و موجود است.

پس اگر پرسید: شما آنها را میشناسید یا نمی شناسید، گفته می شود: بلی پاره ای را میدانیم و برخی را نه، اطلاعی نداریم.

پس اگر بگوید: اولین واجب کدام است؟ پاسخش آنست که آن اقرار بخدا و وحدانیت او عزّ و جلّ و رسول او و حجّت‌هایی که از نزد او آمده است.

پس اگر پرسد چرا خلق مأمور باقرار بخدا و انبیاء و حجّت‌های او و دستورات نازل او شده اند؟ پاسخ داده می شود که برای علت‌هایی بسیار که از آن جمله اینست که: هر کس اقرار بخداوند عزّ و جلّ نداشته باشد و از نافرمانی او اجتناب نرزد و از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری ننماید و در آنچه شهوتش اقتضا می کند و لذّت می برد از کسی هراس نکند و همچنین از فساد کردن و ستمکاری، و چون مردم چنین مفاسدی را بی پروا انجام دهند و هر شخصی مرتکب اعمالی که شهوتش را ارضاء میکند و هوای نفس او آن را طلب مینماید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۱

بشود بدون اینکه برای خود مراقبی بیندیشد و پاسبانی بر خود در نظر بگیرد، (۱) در این صورت نابودی همه مردم است، و (بالتیجه) بر یک دیگر برجهند، و بزور و تزویر از زنان کام گیرند بحرامی، و اموال و ثروت را بتاراج ببرند، و ریختن خون دیگران، و بهره گیری از زنان غیر را مباح شمرند، و برخی برخی را بدون جرم و بناحق

بقتل رسانند، و در این خود خرابی دنیا و نابودی خلق، و فساد و تباهی کشته‌ها و نسلها است، و از جمله آن علل یکی اینست که خداوند عزّ و جلّ حکیم و درستکار است، و حکیم نباشد و وصف بحکمت نگردد مگر آن کس که از فساد منع کند و بصلاح و درستی امر نماید، و از ظلم و ستم جلوگیری، و از زشتکاریها نهی کند، و منع از فساد و امر بصلاح و درستی و جلوگیری از زشتکاریها ممکن نیست مگر پس از اقرار بخداوند عزّ و جلّ و شناخت و آگاهی از امرکننده و بازدارنده، و چنانچه مردم بدون اقرار و ایمان بخداوند عزّ و جلّ و شناخت او رها می شدند، امر بکار درست و نهی از اعمال نادرست ثابت نبود، زیرا امرکننده و باز دارنده ای که بشناسند در کار نبود، و نیز ما می یابیم که مردمی در نهانی و پنهان کارهای فاسد را دور از دیده دیگران انجام میدهند، پس اگر اقرار بی‌پرونده‌گاری عزّ و جلّ و ترس از او در نهان نباشد هر کس در خلوت و نهان بشهوترانی خود و هر چه هوایش طلب کند بدون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۲

مراقبت و ترس از احدی خود را اشباع می کند، و چون بداند کسی از او آگاه نیست، در هتک حرمت و ارتکاب گناهان کبیره تمادی مینماید، (۱) چون فعلش از دیده دیگران مستور است، و مراقبی ندارد، پس در آن هلاکت تمامی خلق خواهد بود، پس قوا و پا بر جایی خلق و صلاح ایشان ممکن نبود مگر به اقرار گرفتن از ایشان بوجود خداوند علیم و خبیر و

دانای پنهان و پنهانتر، امرکننده بدستکاری و بازدارنده از فساد و تبه کاری، و آنکه هیچ چیز نهانی بر او پوشیده نخواهد بود تا اینکه در این جلوگیری باشد از آنچه در پنهان مرتکب خواهند شد از هر گونه فساد و تباهی.

اگر پرسد پس از چه رو معرفت و شناخت پیمبران و اقرار باطاعت ایشان و سر نهادن بفرمان آنان واجب شده است؟ پاسخ گفته می شود: برای آنکه در ساختمان وجود بشری و قوای دماغی آنها آنچه را که بدان همه مصالح خود را بفهمد نهاده نشده است، و از جانب دیگر، خالقشان منزّه و مبرا است از اینکه با چشم دیده شود، و مخلوق عاجزند از اینکه او را بظاهر درک کنند ناچار بایستی فرستاده ای معصوم میان ایشان و خداوند باشد تا اوامر و نواهی او را بایشان برساند، و از دستورات او واقفشان نماید تا نفع و ضرر خود را بشناسند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۳

(۱) و چنانچه واجب نبود بر ایشان که خدای را بشناسند و طاعت او را گردن نهند در بعثت و آمدن پیغمبران فائده ای نبود، و حاجتی را بر نمی آورد و نیازی را برطرف نمی کرد، بلکه آمدن ایشان بیهوده و بدون سود و صلاح بود، و این از صفات حکیمی که همه چیز را در کمال اتقان و نظم آفریده است بدور است.

و اگر [کسی] پرسد: چرا اولی الامر قرار داد و طاعتشان را واجب فرمود؟

پاسخ گفته می شود: برای علت‌های بسیار، که از آن جمله آنکه: مردم همین که در قانون، حد معین و مشخصی برایشان معلوم شد، و مأمور بودند که از آن تجاوز نمایند تا بفساد کشیده

شوند، این امر مسلم و ثابت نشود و بوقوع نیبوندد جز اینکه فرد شایسته و امینی بر آنان گمارده شود تا وی ایشان را از تعدی و تجاوز از قانون جلوگیری باشد و نگذارد در ممنوعات داخل شوند و بفساد گرایند، زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذت خود را می یافت و منفعتی برای خویش در آن می دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست بر نمیداشت و خودداری نمی نمود، پس خداوند برای آنان قیم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلف عقوبت نماید و حدّ زند و احکام را برقرار دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۴

(۱) و دیگر اینکه ما هیچ گروه و هیچ جمعیت ملتی را نمی یابیم که بحیات و زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اموری که ناچارند از برپاداشتن آن چه در امر دنیاشان و چه در امر آخرتشان، پس در حکمت باری تعالی که حکیم و درستکار است جایز نیست که خلق را بدون رئیس و سرپرستی کاردان رها کند با اینکه میداند چاره ای از تعیین آن نیست و باید انتخاب گردد، و بقا و دوام برای بقای خلق بدون پیشوا میسر نیست، و با او و فرمانش دشمن را میرانند و اموال عمومی را قسمت می کنند، و نماز جمعه و عبادات اجتماعی را به امامت او انجام میدهند، و اوست که ستمکار را از ظلم بمظلوم باز می دارد.

و علمت دیگر اینکه اگر پیشوائی امین و حافظ و سرپرستی مورد اطمینان برای آنان قرار ندهد، ملتیت و آئین بکلی نابود میگردد،

و دین از بین می‌رود، سنت تغییر یافته و احکام تبدیل و جابجا و زیر و رو می‌شود و بدعتگزاران در آن دخل و تصرف نموده، و ملحدان از آن می‌کاهند و آن را بر مسلمانان مشتبه می‌کنند، و ما دیده ایم که مردم مستضعف و کم‌بینش و کوتاه‌فکرند، و کامل نیستند، به اضافه اختلاف فهم و هواها و تشّت آرائی که دارند، اگر بر آنها قیّم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۵

و سرپرست نگمارد که نگهدارنده آئینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب او آورده است باشد همگی بهمان نحوی که گفتیم و توضیح دادیم تباه خواهند شد، و شرایع و احکام و سنتها و اساس دین و ایمان همه تغییر پیدا خواهد کرد، و سرانجام بنابودی همه خلق میکشد.

(۱) و اگر [پرسنده ای] بگوید: چرا درست نیست در روی زمین در یکزمان دو نفر یا بیشتر پیشوا باشد، در پاسخش گفته می‌شود: برای جهات مختلفی که یکی از آنها اینست که یکتن فعل و تدبیرش یکی است و اختلاف ندارد، امّا دو تن افعال و تدبیرشان با یک دیگر مختلف است و یک رأی در تمام امور نخواهند داشت و چنان که ما تا کنون ندیده ایم که دو تن متصدی امری رایشان مختلف نباشد و خواسته هر دو بدون هیچ گونه اختلافی یکی باشد، و چون دو شخص امام یکزمان بودند و نظر و رایشان با یک دیگر اختلاف داشت، و هر دو طاعتشان واجب بود و اطاعت هیچ یک اولی بر اطاعت دیگری نبود، پس بی تردید امت میانشان اختلاف و تنازع و کشمکش ایجاد گشته و کار بفساد می‌انجامد،

و چون هیچ کس مطیع فرمان یکی از آن دو نمیتواند باشد مگر اینکه نسبت به آن دیگر نافرمان باشد، و به این حساب تمامی مردم عاصی و نافرمان خواهند بود، و در این صورت هرگز راهی بسوی طاعت و ایمان نخواهند داشت و این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۶

گرفتاری هم از جانب خالقشان است که خود باب اختلاف و مشاجره و فساد را باز کرده، چرا که آنان را بطاعت دو امام مختلف الرأی در یکزمان فرمان داده است.

(۱) و دلیل دیگر اینکه اگر دو پیشوا و ولی در کار بود، متخصصین بهر کدام که خود مایل بودند مراجعه می کنند و حکم هیچ کدام در حق آن دیگر نافذ نیست چون وی او را قبول نکرده و اطاعتش را بر خود واجب نمی داند، و هیچ کدام هم سزاوارتر از دیگری بحکومت نبوده اند، پس همه حقوق و احکام و حدود باطل و عاقل می ماند، و از جمله علتها اینست که هیچ یک از این دو امام و پیشوا به فرمان صادر کردن و داوری کردن و امر و نهی نمودن سزاوارتر از آن دیگر نیست، و اکنون که این چنین است بر هر دو لازم و ضروری است که شروع بنظر دادن کنند و بیان حکم را بنمایند، و هیچ کدام نیز حق ندارد از آن دیگر بگفتن کلامی سبقت جوید، چرا که هر دو در مقام مساویند و رجحانی بر دیگری ندارند، و چنانچه بر یکی از آن دو سکوت روا باشد، بر دیگری نیز سکوت جایز است، و چون بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام ضایع میماند، و حدود الهی باطل

میگردد، چنان می شود که گوئی مردم اساسا امام و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۷

سرپرستی ندارند.

(۱) پس اگر گوینده ای پرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس - یعنی خاندان - پیغمبر باشد، گفته می شود: برای علت‌های متعددی که از آن جمله اینست که چون امام طاعتش فرض است ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است، و وصیت و سفارش آشکارا، تا وی از غیر شناخته شود، و خوب بشخصه معرفی گردد.

و دیگر از علت‌ها اینست که چنانچه از غیر خاندان پیغمبر باشد، لازم آید که برتری یابد کسی که پیامبر نیست بر پیامبر، زیرا اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله تابع فرمان اولاد دشمنانش چون ابو جهل و عقبه بن ابی معیط واقع خواهند شد، زیرا باعتقاد ایشان امامت جایز است که انتقال پیدا کند از آنان بأولاد دشمنان اگر دارای ایمان باشند، پس نتیجه این می شود که فرزندان رسول خدا تابع و فرمانبر، و اولاد دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا متبوع، و فرمانده باشند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر و فضیلت سزاوارتر و شایسته تر است از دیگران.

(۲) و دیگر از علت‌های آن اینست که هر گاه مردم اقرار بر نبوت پیامبر کنند، و سر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۸

بطاعت فرمان او نهند، هیچ کس سر باز نمی زند از اینکه فرزندان و ذریّه او را اطاعت کند، و آن چندان بر کسی گران نیست که فرمانگزار اولاد پیامبرش باشد و اطاعت از ذریه رهبرش نماید، ولی اگر بعکس امامت در غیر فرزندان رهبر

باشد همه کس خود را ذی حقّ دیده بلکه شایسته تر از دیگران به سرپرستی و پیشوائی امت میدانند، و از این رو چنان کبر و نخوت و خودخواهی گریبانگیر آنان خواهد شد که دیگر زیر بار طاعت آن کس که او را کمتر از خود میپندارند نخواهند رفت، و این خود موجب فساد و نفاق و اختلاف خواهد شد.

و چنانچه فردی بگوید: چرا اقرار به یکتائی خداوند و شناختن وحدانیت او بر خلق واجب است؟ گفته می شود: بجهت مختلفی که از جمله آنها اینست که اگر بر آنها واجب نمی شد این اقرار و شناخت، ممکن بود که دو مدبر یا بیشتر برای عالم تصور کنند و اگر چنین چیزی جایز بود راه شناخت نبود و خالق حقیقی خود را از آن دیگر تمیز نمی دادند، زیرا هر انسانی نمی دانست که کدام یک از آن دو، خالق اوست، و کسی را که آفریننده او نیست او را اطاعت میکرد و بر هیچ کس معلوم نبود که کدامیک او را خلق کرده است و امر کدام را باید بپذیرد و اطاعت نماید، و از منهیّات کدام نهی کننده باید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۰۹

خودداری کنند، چرا که امرکننده و نهی کننده واقعی را تشخیص نمی دهند. (۱) و از جمله علل اینکه اگر ممکن بود که دو خدا باشد، هیچ کدام از آن دیگر سزاوارتر به پرستش و اطاعت نبود، و در جواز اطاعت و فرمان بردن از هر یک از آن دو شریک جواز فرمانبرداری از دیگر موجود بود و در این جواز عدم اطاعت «اللّه» مسلّم بود، و آن کفر بخداست و تمامی انبیاء و کتب آسمانی آنان، و



اثبات هر باطل و ترک اداء همه حقوق و حلال دانستن تمامی محرّمات، و تحریم همه مباحات، و ارتکاب کلّ معاصی و گناهان، و بیرون شدن از جمیع طاعات، و حلال کردن هر تباهی و فساد، و باطل نمودن هر حقّی امری مسلم بود، و دیگر اینکه اگر جایز باشد که خدا را یکتا ندانیم و غیر او را هم خدا بدانیم پس جایز است ابلیس ادّعا کند آن خدای دیگر منم تا با تمامی احکام با خداوند تعالی معارضه کند و مردم را بسوی خود بخواند، و در این، کفر عظیمتر و نفاق شدیدتر خواهد بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا واجب است بر آنان که اقرار کنند بخدا و به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۰

اینکه او را همانند نیست؟ (۱) جواب آنست که که علتهای بسیاری دارد که از جمله اینست که بدیگری جز او رو نیاورند و عبادت و اطاعت غیر او نکنند و امر پروردگارشان بر آنان مشتبّه نباشد و غیر را رازق خود گمان نبرند، و دیگر اینکه اگر ندانند که او مانند و انبازی ندارد ممکن بود نفهمند و بتها را صانع و خالق خود انگارند همان چیزهائی که پدرانشان برای خود معبود قرار داده بودند از خورشید و ماه و آتش، و این قبیل موجودات هر گاه که جایز باشد که خدا نظیری داشته باشد و امر بر آنان مشتبّه باشد، و در این وضع فساد و تباهی و ترک همه واجبات و ارتکاب کلّ محرّمات و گناهان تا آنجا که خبر آن ارباب و فرمانشان از امر و نهی به ایشان رسیده باشد.

دیگر اینکه اگر واجب نبود که

بدانند خداوند همتائی ندارد هر آینه جایز بود که فکر کنند که بر او جاری است همه آنچه بر مخلوق او جاری است مثل واماندن و ندانستن و تغییر پذیرفتن و نابود شدن، و دروغ پرداختن و ستم و تعدی نمودن، و هر کس چنین اموری بر او روا باشد امیدی به بقایش و اطمینانی بعدالت و درستیش نیست و گفتار و امر و نهی و وعد و وعید و ثواب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۱

و عقابش محقق نخواهد بود، و در این صورت آن موجب فساد عالم و ابطال و براندازی ربوبیت او خواهد بود.

(۱) پس اگر کسی گوید: چرا خداوند بندگان را امر و نهی فرموده؟ پاسخ او اینست که بقاء و دوامشان و صلاح و امتیثشان وابسته به امر و نهی و جلوگیری و بازداشتن از فساد و چپاول اموال بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا آنان را بعبادت و بندگی فرمان داد، جواب گفته می شود که تا او را از یاد نبرند، و آئین او را رها نکنند، و امر و نهی را ببازی نگیرند، زیرا در آن آرامش و دوام ایشان است، اگر آنان بدون دستور عبادات رها می شدند و روزگار بر آنان دوام می یافت، دلهایشان سخت شده و بیرحم و سنگدل می گشتند.

پس اگر فردی بپرسد: چرا بنماز مأمور گشتند: جواب آنست که در نماز اقرار بمالکیت خداوند است و این صلاح عموم است، زیرا در آن رها کردن معبودان دیگر و گذر کردن از همه آنها و رسیدن به پیشگاه خداوند جبار است با کمال کوچکی و اظهار ذلت نیازمندی و خضوع و خشوع، و اعتراف به بندگی

عیون أخبار الرضا

و طلب بخشش از گناهان گذشته، (۱) و نهادن پیشانی بر روی خاک هر روز و هر شب، تا اینکه بنده همیشه بیاد خدا باشد، و او را فراموش نکند، و در درگاه او خودباخته و پرهراس و کوچک و حقیر، و خواهنده و مایل به افزونی دین و دنیای خود باشد، بعلاوه انزجار از گناه و تباهی که در آن است، و این عمل مرتب برای او ادامه دارد در شبانه روز برای اینکه بنده مدبر و سرپرست و خالق خود را از یاد نبرد و بفراموشی نسپارد تا که به ناشکری و ناسپاسی افتد و طغیان و سرکشی کند، و برای اینکه همواره در سلک طاعت پروردگار خود باشد، و بوظائف بندگی در پیشگاه خدایش قیام کند، و این عبادات جلوگیری باشد او را از گناهان، و مانعی برای او باشد از گرایش بفساد و خرابکاری.

و باز اگر کسی بگوید: برای چه مأمورند که برای عبادت وضوء بگیرند و آغاز به آن شده است؟ در جواب گویند: برای اینکه بنده نظیف باشد هنگامی که در برابر خدای خود بر پا می ایستد، و از آلودگی معاصی و گناهان بسبب آن وضو پاک و طاهر گشته باشد، و در وقت مناجات با پروردگار خود مطیع او باشد در فرمانی که صادر کرده است، و از هر پلیدی و نجاستی بری و پاک و پاکیزه بدرگاه خداوند بایستد، بعلاوه که وضو ساختن خود آدمی را از کسالت و چرت زدن باز میدارد و دل را روشن و قلب را تمیز و خالص میگرداند و برای

جبار و سلطان حق و پرده پوش بندگان.

(۱) و باز اگر کسی بپرسد که از چه رو شستن صورت و دو دست و مسح سر و پا واجب شده است؟ گفته می شود: زیرا که عبد و بنده چون در پیشگاه حقّ بایستد، همه آنچه که شستن آن بر او واجب شده آشکار باشد، چنان که با این اعضا مباشر اعمال عبادت می شود، بر وی خود سجده [و استقبال خ-ل] میکند و خضوع می نماید، و با دو دست خویش از خداوند خود مسألت می نماید و رغبت و رهبت و تبّتل (حرکت دست که نشانه خوف و امید و طلب و عبودیت است) نشان می دهد، و با سر خود در رکوع و سجود استقبال میکند، و با دو پای خود برمیخیزد و می نشیند.

و باز اگر کسی بگوید: از چه جهت شستن روی و دو دست واجب شده، و مسح بر سر و روی دو پا و بر همه شستن یا بر همه مسح کردن واجب نشده است؟

گفته خواهد شد: برای چند جهت مختلف که از آن جمله اینکه عبادت و پرستش بزرگ و اعلی، رکوع و سجده است، و آن هر دو با روی و دستهاست نه با سر و پاها، و دیگر اینکه مردم همیشه آمادگی شستن سر و پاها را ندارند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۴

این کار برای آنان دشوار و رنج آور است در سرمای هوا، (۱) و در سفرها، و ایام بیماری، و پاره ای از اوقات شب و روز، و شستن صورت و دست در وضو آسانتر است از سر و پا، و هر گاه فرائض و واجبات در حدّ کم طاقت ترین

مردم سالم وضع شده باشد که (شده است) پس همه بقدر آن کم طاقت موظف می باشند چه قوی و چه ضعیف، و دیگر اینکه سر و روی دو پا همیشه آشکار و پیدا نیست مانند روی و دستها برای عمامه و کفشها و غیر آن از کلاه و کفش.

و باز اگر کسی پرسد: چرا مبطلات وضو فقط آنچه از دو مخرج بول و غائط خارج می شود و خوابیدن است نه غیر اینها؟ جوابش آنست که آن دو مخرج است که نجاسات را بیرون میدهد و راه آنست، و راهی برای انسان نیست که نجاست را بیرون دهد مگر این دو مخرج، پس مأمورند بطهارت هنگامی که نجاست از این دو آنان را را ملوث نمود.

و اما خواب، برای اینکه چون شخص خوابید و خواب بر او مسلط شد اختیار را از کف می دهد و اعضای او سست و گشوده می شود و بیشتر چیزی که از مخرج وی خارج می شود باد است، پس بالنتیجه باید تجدید وضو کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۵

(۱) و باز اگر شخصی پرسد که: چرا در این نجاست مأمور به غسل نشده اند چنان که در جنابت مأمورند؟ در جواب گویند: زیرا که این امری است دائمی و بی اختیار، و ممکن نیست برای همه مردم در هر بار غسل کردن، و خداوند تکلیف را در حدّ کمتر از طاقت قرار داده که با کمال راحتی مکلف مأموریت خود را انجام دهد، و جنابت امر همیشگی نیست، جز این نیست که هر وقت شهوت بر او غالب شد با اراده و اختیار، خود را جنب کند و تعجیل و تأخیرش در اختیار اوست،

سه روز یا کمتر یا بیشتر، بخلاف بول و غائط که چنین نیست.

و باز اگر کسی پرسد که چرا مأمور به غسل جنابت شده اند و مأمور به غسل در دفع مدفوع نشده اند با اینکه آن پلیدتر است؟ جواب آنست که جنابت از تمام بدن انسان است و از چیزی است که از جمیع اعضا است، ولی این بول و غائط ربطی بتمام اعضای پیکر ندارد و غذائیست که از یکطرف داخل شده و فضولاتش از راه دیگر خارج می شود.

باز اگر سائلی پرسد که: اذان را بگو چرا بدان مأمور گشته اند؟ در پاسخ گویند: برای علتهای بسیار، و از آن جمله یاد آوری است و هشیار دادن شخص

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۶

غافل است بنماز، (۱) و اعلان وقت است برای کسی که اوقات نماز را نمی داند، و اینکه این اذان خواننده ای باشد خلق را بسوی عبادت پروردگارشان، و مایلشان کند بترغیب و تحریص به نیایش، و باقرار در آورد آنان را بیگانگی معبود، و ایمان را ظاهر و علنی و اسلام را آشکارکننده، و اعلام نماینده ایست کسانی را که از آن غافل گشته اند، و جز این نیست که مؤذن را مؤذن گفته اند برای آنکه اعلام نماز میکند و برپائی آن را بگوش همه میرساند.

پس اگر کسی پرسد که: چرا در اذان آغاز بتکبیر و گفتن: «الله اکبر» میکنند پیش از آنکه کلمه توحید و «لا اله الا الله» گویند؟ پاسخ آنست که خداوند خواسته است ابتداء بذكر او شود، و در تکبیر «الله» در آغاز است ولی در «

لا اله الا الله

« نام او «الله» در آخر است، پس ابتدا بنام خود که «الله» است

فرمود تا حرف اوّل اذان و حرف آخر آن «اللّه» باشد.

و اگر فردی پرسد که: چرا هر جمله از اذان دو بار تکرار می شود؟ در پاسخ گویند: برای آنکه در گوش سامعان تأکیدی باشد، اگر ندای اوّل را غافل بود در بار دوم متوجه شود، و دیگر آنکه نماز دو رکعت دو رکعت است، لذا جملات اذان نیز دو بار دو بار است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۷

(۱) پس اگر پرسنده ای بگوید: چرا تکبیر (اللّه اکبر) در اوّل اذان چهار بار مکرّر می شود؟ در پاسخ گویند: برای اینکه آن بدون سابقه شروع می شود، و قبل از آن کلامی نیست تا مستمع را توجه دهد، لذا این تکرار برای بیداری و هشدار دادن مستمعان است برای گوش فرا دادن به جملات پس از آن.

و باز اگر پرسد که: چرا پس از تکبیر بلافاصله شهادتین مکرّر داشته است؟

در پاسخ گویند: زیرا ایمان خود توحید و اقرار بیگانگی پروردگار عزّ و جلّ است، و پس از آن اقرار بنبوت رسول او، و آنکه طاعت آن دو و شناخت هر دو با یک دیگر در ایمان مقرون است و آنکه اساس ایمان شهادت دادن است، و شهادتین در اذان مکرّر گشته همچنان که در دیگر امور حقوقی دو شهادت مکرّر گشته است، پس چون اقرار و اعتراف بیگانگی حق تعالی، و اقرار و اعتراف بنبوت پیامبر کرد، پس بجمله ایمان اذعان نموده، زیرا اصل ایمان همان اقرار بخدا و رسولش میباشد.

و اگر گوینده ای بگوید: چرا پس از اقرار و تصدیق به یکتائی معبود و شهادت به نبوت، دعوت به نماز آمده است؟ در پاسخ گویند: اساساً اذان برای دعوت بنماز

در مکان مخصوص است، و مؤذّن بگفتن «حیّ علی الصّلاه» (برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۸

پا داشتن نماز بشتابید) (۱) رسیدن وقت نماز را بعموم شنوندگان اطلاع داده و اعلام مینماید، و آن را در میانه چهار جمله پیش، و چهار جمله پس از آن ابلاغ میکنند، و چهار جمله مقدّم عبارت است از دو تکبیر مکرّر، و دو شهادت مکرّر بتوحید و نبوّت، و چهار جمله مؤخّر که عبارتند از «حیّ علی الفلاح» مکرّر، و «حیّ علی خیر العمل»، مکرّر بمعنی بشتابید برای رستگاری و سعادت‌مندی، و بشتابید برای بهترین اعمال که نماز است، سپس بسوی بهترین عمل خوانده است، در حالی که ترغیب کرده است در آن، و سپس بگفتن دو بار تکبیر و دو بار تهلیل، الله اکبر گفتن و لا اله الا الله، ندا دادن جملات بعد را مانند جملات قبل تکمیل می نماید و کلام را با ذکر و یاد «الله» که نام معبود یکتا است پایان میدهد همچنان که با یاد همان نام آغاز نمود. پس اگر شخصی بپرسد: چرا در آخر «لا اله الا الله» را قرار داد، و «الله اکبر» چنان که در اول آنست قرار نداد؟ گفته می شود: بدان جهت که در آخر جمله «لا اله الا الله» نام خدای تعالی است، و او خوشداشت که سخن بنام او پایان یابد، چنان که بنام او آغاز شد.

و اگر بگویند: چرا بجای «لا اله الا الله»، «سبحان الله» یا «الحمد لله» نیست، در حالی که نام خداوند در آخر این دو جمله نیز هست؟ گفته می شود: «لا اله الا الله»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۱۹

إِلَّا اللَّهُ» اقرار است بیکتائی خدا



(۱) و نفی همه انبازهایی که معبود گرفته شده و خدا نیستند و مخلوقند (و مخلوق شایستگی معبودی ندارد) و این اقرار اساس ایمان است و از تسییح و تحمید بالاتر است و اعظم از آن دو ذکر میباشد.

و چنانچه کسی پرسد: چرا در ابتداء نماز و پیش از هر رکوع و سجود و قیام و قعود باید تکبیر گفت؟ پاسخش همانست که در اذان گفتیم.

و چنانچه پرسد: چرا دعا در رکعت اول پیش از قراءت آمده، و در رکعت دوم قنوت و دعا پس از قراءت؟.

شرح: «مراد دعاهائست که در بین تکبیرات هفتگانه افتتاحیه خوانده می شود که پس از سه تکبیر متوالی اول این دعا خوانده می شود «اللهم أنت الملك الحق لا اله الا أنت، سبحانك إني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت» و در دو تکبیر دیگر این دعا خوانده می شود: «لبيك و سعديك، و الخير في يديك، و الشر ليس اليك، و المهدي من هديت، لا ملجأ [و لا منجأ] منك إلا اليك، سبحانك و حنانيك، تباركت و تعاليت، سبحانك رب البيت» و بعد از دو تکبیر دیگر که از این هفت تکبیر یکی را باید تکبیره الاحرام نیت کند این دعا خوانده می شود:

وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الأرض \* عالم الغيب و الشهاده حنيفا مسلما و ما انا من المشركين \* ان صلواتي و نسكي و محياي و مماتي لله رب العالمين \* لا شريك له و بذلك امرت و انا اول المسلمين و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۰

بعد آهسته گفتن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم».

(۱) به پاسخ گفته می شود: خوش داشته است که بنده قیامش را بدرگاه

خداوند و عبادت خود را با حمد و سپاس و تقدیس و میل و رغبت و ترس و خشوع آغاز کند، و بهمین صورت پایان برد، و نیز در قیام او در این رکعت برای خواندن قنوت طولی حاصل شود تا بجماعت برسد تا در رکعات فریضه، جماعت از او فوت نشود.

و اگر پرسد: چرا مأمور بخواندن قرآن در نماز شده اند؟ پاسخ گفته می شود: برای آنکه قرآن مهجور نگردد و قراءت آن را کنار نگذارند و آن را متروک و ضایع و رها نکنند، و آن محفوظ شود، و در قلبها و سینه ها باقی ماند و متلاشی و نابود نگردد و ناشناخته نماند.

و اگر بگویند: چرا مأمور شده اند که در ابتدای هر قراءت سوره حمد را بخوانند نه سوره های دیگر را؟ پاسخ اینست که: هیچ کجای قرآن آن مقدار که در سوره حمد از جمیع خیرات و دانشها جمع است، در هیچ یک از سوره ها نیست، و چنان است این کلام خداوند:

«الحمد لله»: اداء آنچه راست که حق تعالی از سپاس و شکر بر بندگان واجب ساخته است و شکر و سپاس از آنچه خداوند عبد و بنده خود را بدان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۱

توفیق داده از تمامی خوبیها و خیرات؛ (۱) و «رب العالمین»: تمجید و تحمید اوست و اقرار باینکه او آفریننده و مالک و رب همه مخلوقات است نه غیر او، و «الرحمن الرحیم»: جلب رضایت خداوند است و ذکر الطاف و نعمتهای او بر تمام مخلوقات و بندگانش؛ «مالک یوم الدین»: اقرار بر برانگیخته شدن و بازگشت و حساب و مکافات اعمال است، و ثابت دانستن مالکیت عالم آخرت تنها برای

او تعالی چنان که پادشاهی این جهان هستی از آن اوست. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»: رغبت و تقرب جستن بخداوند عزّ و جلّ و اظهار اخلاص و عبودیت است به او، نه دیگری: «و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: طلب افزونی توفیق و بندگی و درخواست دوام آنچه خدای تعالی مرحمت فرموده است و یاری او؛ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: طلب ارشاد و راهنمایی براه حق و صواب و آئین حق و درست، و چنگ زدن به ریسمان او، و درخواست افزونی شناخت و عرفان و زیادتی معرفت بی‌وردگار خود و بزرگیش و بعظمت و کبریائی او؛ «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»: تأکید است در سؤال و خواهش و رغبت، و ذکر و یاد کردنست نعمتها و تفضّلاتی را که او تعالی بر بندگانش عطا فرموده است، و درخواست همانند آنهاست برای خود؛ (۲) «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»: پناه جستن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۲

است بخدا از اینکه مبادا از نافرمانان و کوچک شمردگان دستورات او و معاندان و آن کسان که کفر ورزیدند (و حق را نپذیرفتند و مورد خشم و غضب واقع شدند) باشد؛ «و لا الضّالین»: دست بدامن شدن است از اینکه مبادا از گمراهان شود که از راه او بدون شناخت و معرفت خارج شدند و گمان میبردند که کاری نیکو انجام داده اند. پس در این سوره گرد آمده آنچه از تمامی خیر و دانش است از امور آخرت و امور دنیا آن مقداری که در هیچ چیزی آنچنان گرد نیامده است.

پس اگر بگویند: چرا در رکوع و سجود ذکر تسبیح آمده است؟ گوئیم:

برای علت‌هایی که از آن جمله است اینکه: بنده با کمال خضوع و خشوع و عبودیت

و پارسائی، و بینوائی و کوچکی و فروتنی و تقریبی که بسوی پروردگار خود داراست، تقدیس کننده باشد مر او را، و تمجیدکننده و تسبیح کننده و مطیع و منقاد، و بزرگ دارنده و شکرکننده باشد مر خالق و آفریننده و روزی دهنده خود را، و اندیشه اش منحرف نشود و آرزوها او را به بیراهه و سوی غیر او نبرد.

(۱) و اگر پرسید که: چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده و به پاره ای از نمازها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۳

یک رکعت اضافه شده است و بر بعضی دو رکعت و بر برخی چیزی افزوده نگشته است؟ گوئیم: برای اینکه اصل نماز یک رکعت بیش نیست، زیرا که اصل عدد، واحد و یک است، چنانچه از یک رکعت نقص یابد آن نماز نخواهد بود، و خداوند عزّ و جلّ میدانست که بندگان آن یک رکعت را که کمتر از آن محسوب نمی شود بتمام و کمال و حضور قلب بجای نخواهند آورد، لذا رکعتی با آن همراه و اضافه کرد تا آن نقص با رکعت دیگر کامل گردد، پس از این رو اصل نماز را خداوند عز و جلّ دو رکعت مقرر داشت، سپس پیامبرش رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دانست که بندگان آن دو رکعت را هم درست و کامل ادا نمی کنند چنان که بآن مامورند، پس بنماز ظهر و عصر و عشاء آخر شب دو رکعت افزود تا اینکه با آن دو رکعت اضافی آن دو رکعت اصلی اوّل اتمام پذیرد، آنگاه متوجه این بود که نماز مغرب در وقتی واجب است که اکثر بندگان که مشغول بکارند از کار خود دست کشیده

که آماده رفتن و بازگشتن بمنزل برای افطار و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن، و مهیای خواب گشتن هستند، پس در نماز مغرب یک رکعت افزود که برای ایشان آسانتر باشد، و تا اینکه رکعات نماز در شبانه روز فرد باشد، و نماز صبح را بحال خود رها کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۴

(۱) چرا که در هنگام صبح اشتغال مردم زیادتر است و باید بکار و شغل خود پردازند و نیازهای خود را در آن هنگام تهیه نمایند، و دلها در وقت نماز صبح نسبت بدیگر اوقات قبل آزادتر است، برای آنکه داد و ستد بسیار کم، و (بالتیجه) اقبال و توجه او بنماز بیشتر است از اوقات دیگر و خسته نیست چون در شب استراحت کرده و لذا در نماز صبح نیازی به بیش از این دو رکعت نیست.

و اگر پرسد که: چرا تکبیرهای هفتگانه در ابتدای نماز مقرر گشته؟

جواب آنست که بگوئیم: چون در رکعت اول نماز که اصل نماز است هفت تکبیر گفته می شود:

تکبیره الاحرام، تکبیر قبل از رکوع، و دو تکبیر سجده اول قبل و بعد آن، و تکبیر دیگری برای رکوع (لا بد قبل از «سمع الله لمن حمده» و هنگام سر برداشتن از رکوع مراد است، و الا هر رکعت بیش از یک رکوع ندارد ولی فقهاء عظام ذکری از این تکبیر ندارند- و العلم عند الله) و دو تکبیر دیگر برای سجده دوم قبل و بعد آن که جملگی هفت تکبیر می شود، و چون انسان در آغاز ورود بنماز هفت تکبیر بگوید همه تکبیرات صلاه را اداء کرده است، پس اگر سهوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

رخ داد و یا فراموش کرد نقصی ایجاد نمی کند.

مترجم گوید: «بنظر میرسد سهوی برای راوی خبر یا نویسنده آن رخ داده باشد، زیرا تکبیرات مستحبّه افتتاحیه شش تکبیر است و یک تکبیر اضافی تکبیره الاحرام است که واجب و جزء ارکان صلاه است و آن اگر نقصان یابد نماز باطل است، پس آن شش و این یک رویهم هفت تکبیر می شود، و چنانچه کسی تکبیرات افتتاحیه هفتگانه را بگوید شش تکبیر آن تکبیرات یک رکعت است اعمّ از واجب و مستحبّ و همه را ادا کرده است، و لکن این توجیه از ناچاری است و متن صحیح بنظر نمی رسد».

(۱) و اگر پرسد: که چرا هر رکعت یک رکوع و دو سجده دارد؟ گفته می شود:

زیرا رکوع نماز از افعال حال قیام است و سجده از افعال حال قعود و نشستن است، و نماز نشسته نیم نماز ایستاده است، لذا سجده دو بار مقرر شد تا با رکوع برابر باشد، و میان آن دو تفاوت نباشد، چرا که نماز رکوعست و سجود.

و اگر بگوید که: چرا تشهد بعد از ادای رکعتین مقرر گردید؟ گفته می شود: برای اینکه پیش از رکوع و سجود اذان (که دارای تشهد است) و دعا و قراءت قرار داده شد، پس همچنین امر گردید پس از انجام آنها (رکوع و سجود) بخواندن تشهد و حمد و ثنا و دعا.

و اگر بگوید: چرا سلام را کلمه خروج از نماز و تحلیل آن کرد، و بجای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۶

سلام تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگر قرار نداده است؟ (۱) گفته می شود: برای اینکه در هنگام ورود به نماز سخن با غیر خدا حرام

گشت و تمام توجه بسوی خدا باید باشد لا- غیر، تحلیل آن و حلال شدن گفتگوی با دیگران با کلام مخلوقین که وقتی بیکدیگر میرسند ابتدا بسلام میکنند آغاز شد.

و اگر پرسد که: چرا قراءت (خواندن حمد و سوره) در دو رکعت اول مقرر شد، و تسیحات در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق آنچه از نزد خداوند عز و جل واجب گشته است با آنچه رسول و پیامبرش از جانب خود افزوده مشخص باشد.

و اگر پرسد که: چرا نماز بجماعت قرار داده شده؟ در پاسخ گفته می شود:

برای آنکه اخلاص و توحید (یکتاپرستی) و اسلام و عبادت پروردگار علنی و ظاهر و مشهور و آشکارا باشد، زیرا که در اظهارش حجت است بر اهل شرق و غرب برای خداوند عز و جل، و برای اینکه منافق: آنکه بنماز اهمیت نمی دهد و آن را کوچک میشمارد ناچار بدان چه بآن اقرار کرده در ظاهر ادا کرده باشد و نماز اسلام را در میان جمعیت مسلمین بجای آرد و مراقب باشد تا که شهادت مسلمانان پاره ای در باره پاره دیگر ممکن باشد، با فوائد دیگری که در نماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۷

جماعت مسلم است مانند رسیدگی به بینوایان و یاری درماندگان، نیکوکاری و پرهیز از معاصی، و پیش گیری از وقوع بسیاری از گناهان و مناهی خداوند عز و جل که بوسیله نماز جماعت میتوان زائل ساخت.

(۱) و اگر پرسد که: چرا در بعض از نمازها بلند خواندن مقرر شد و در بعضی آهسته خواندن؟ گفته می شود: برای اینکه نمازهایی که به «جهر» خوانده می شود آن نمازهایی است که در اوقات تاریک بجای می آورند، لذا لازم

است که بلند خوانده شود تا کسی که عبور میکند بداند که در این مکان نماز جماعت بر پا است، و اگر بخواهد نماز گزارد با آنان شرکت کند، و برای اینکه اگر ندانست یا ندید جماعت را، صدایشان را بشنود و از راه چشم اگر ندید از راه گوش بشنود، و آن نمازهای دوگانه (ظهر و عصر) چون در روز انجام می شود و در وقتی است که هوا کاملاً روشن است، پس از راه بصر می بیند و لازم نیست بلند خوانده شود چون شخص می بیند.

و چنانچه پرسد که: چرا نماز در اوقات مخصوصی واجب شده است بدون تقدیم و تأخیر؟ گفته می شود: برای اینکه این اوقات برای همه مردم روی زمین معلوم و واضح است، و عالم و جاهل آن را بچهار وقت می شناسند: غروب آفتاب خود آشکار و معلوم است که در آن نماز مغرب واجب شده است، و فرو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۸

رفتن (شفق) سرخی آفتاب پس از غروب خورشید معلوم و مشهود است که آن وقت نماز عشاء است، (۱) و همچنین طلوع فجر روشن و آشکار است که آن وقت نماز صبح است، و زوال شمس نیز معلوم و واضح است، و در آن نماز ظهر واجب می شود، و برای عصر وقت مخصوص و معینی نیست مانند نمازهای دیگر و وقت آن پس از انجام نماز ظهر است که قبل از آن انجام شده است.

و علت دیگر اینکه خداوند عز و جلّ خوشداشته که بندگانش قبل از هر چیز و شروع بهر کاری بطاعت و عبادت او آغاز کنند، پس ایشان را در اوّل طلوع روز امر کرده است



که عبادتش پردازند سپس در زمین در پی کار و روزی خویش روند و امر دنیای خود را اداره کنند، پس در این وقت نماز صبح را بر ایشان واجب ساخت، و چون نیم روز شود از کار دست کشند، و آن وقتی است که مردم بجای خود بازگردند و لباس از تن بدر آرند و بیاسایند و بخوردن مشغول شوند و استراحت کنند، و در چنین هنگامی خداوند آنان را امر فرموده که ابتدا بذكر و عبادت او کنند، لذا نماز ظهر را بر ایشان واجب ساخته است تا بدان آغاز نمایند و سپس بکارهای دیگر پردازند و چون امور شخصی را انجام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۲۹

دادند، (۱) و خواستند پی کار و کسب خود روند باز دستور نماز عصر را داده که آن را انجام دهند و سپس بکاری که در نظر دارند رهسپار گشته و باصلاح آن امر دنیائی خود پردازند، و چون شب شد، لباس از تن بیفکنند و بجایگاه و منزل باز گردند، پیش از هر کار باید عبادت و ذکر پروردگارشان ابتدا کنند، و بعد بامور دیگر پردازند، لذا نماز مغرب را بر ایشان واجب فرمود، و چون وقت استراحت و خواب آید و از کار و کوشش فراغت یافتند خوشداشته است که در آغاز عبادت و طاعت او پردازند، سپس در پی اموری که میخواهند انجام دهند روند و آنچهنان باشند که ابتدا کرده باشند در هر فصلی از ساعات شبانه روز بطاعت و پرستش او، و از این جهت در این وقت نماز عشاء را واجب ساخت، پس چون این دستور را بکار بندند او را

فراموش نخواهند کرد و از او غافل نخواهند شد و در این صورت دلهاشان سخت نگردد و رغبتشان نکاهد.

و اگر بگویید: وقتی معین برای عصر نیست مانند اوقات نمازهای دیگر، چرا آن را بین ظهر و مغرب قرار داد و میان عشاء و صبح، یا میان صبح و ظهر قرار نداد؟ گفته می شود: برای آنکه هیچ وقتی برای مردم از ضعفاء و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۰

کار برکناران و اقویا و کارگزاران آسانتر و راحت تر و مناسبتر برای نماز عصر از این وقت معین نیست، (۱) زیرا مردم همگی از اوّل روز مشغولند به تجارت و معامله و آمد و رفت و کار و کوشش در رفع حوائج خود، و فعالیت بازارهای کسب، پس خداوند نخواست که آنان را از بدست آوردن روزی بکاری دیگر مشغول نماید و با مصالح دنیائی ایشان رفتار نادرستی بکند، و مردم همگی قادر به شب خیزی نیستند، و آن را درست هم درک نمی کنند، و در وقت آن- در نیمه های شب اگر شد- بیدار نمی شوند هر چند واجب باشد و امکانش هم برای ایشان بسیار کم است، پس خداوند بر آنان آسان گرفت آن نماز (یعنی صلاه عصر) را در سختترین ساعات شبانه روز مقرر نفرمود، بلکه وقت آن را در راحت ترین هنگام قرار داد چنان که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** - بقره: ۱۸۵.

و چنانچه پرسد که: چرا دستها را در هنگام تکبیر بلند می کنیم؟ گفته می شود: برای اینکه بلند نمودن دستها، نشان التماس، بی کسی، و زاری نمودن است، پس خداوند عز و جلّ دوست دارد

که بنده اش در وقت نیایش و یاد کردن او بحال اظهار درماندگی و عجز، و زاری و درخواست و التماس باشد، و از برای اینکه در بالا بردن دستها نوعی توجه و حضور قلب است بدان چه میگوید و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۱

قصده آن را دارد.

(۱) و اگر پرسد: چرا نمازهای نافله سی و چهار رکعت است؟ در پاسخ گفته می شود: برای اینکه نمازهای واجب (فریضه) هفده رکعت است، نماز نافله دو چندان آن قرار داده شده برای تمام و کمال بودن آن که اگر نقصانی یافته باشد بدان نوافل جبران شود.

و چنانچه بگوید: چرا نوافل در اوقات مختلف معین شده و در یکوقت واحد نیست؟ پاسخش آنست که بهترین اوقات سه وقت است: هنگام زوال خورشید (ظهر) و پس از آن مغرب، و هنگام سحر، پس خداوند خوشداشت که برای قرب باو در این اوقات سه گانه نماز بجای آورند، زیرا اگر نوافل زمانش در وقتهای متفرق شود، انجامش برای همه آسان و راحتتر است از اینکه در یکوقت محدود خاص معین شود، تا جمله را پی در پی در همان یک وقت بجای آورند.

و اگر بگوید: نماز جمعه را چرا اگر با امام و بجماعت بجای آورند دو رکعت است، و اگر بدون امام بود و یا شرایط جمع نبود و یا فرادی انجام دهند چهار رکعت است؟ جواب آنست که: علتهای بسیاری دارد؛ از جمله آنکه مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۲

از راه دور برای بجا آوردن نماز جمعه گرد می آیند، (۱) لذا خداوند عزیز دوست داشت که بر ایشان آسان گیرد و زحمتشان را کم کند و طی طریق و دوری

راه را منظور دارد لذا باین جهت چهار رکعت را دو رکعت قرار داد «۱»، و دیگر اینکه امام آنان را برای خطبه زمانی نگه می دارد و آنان انتظار نماز را میکشند، و هر کس انتظار نماز را کشد خود در نمازیست که در حکم تمام است، و دیگر اینکه اساسا نماز بجماعت و با امام بجای آوردن تامتر و کاملتر است برای علم و دانش و عدالت و برتری امام، و یکی دیگر اینکه روز جمعه روز عید است، و نماز عید دو رکعت است و شکسته نیست برای آن دو خطبه ای که در آنست.

و اگر بگویید: از چه رو خطبه در آن مقزّر شده است؟ جواب آنست که: چون نماز جمعه در مکانی منعقد می شود که مردم همگی در آن حاضر میشوند و شرکت می کنند، سببی باشد برای امیر و پیشوا، تا مردم را موعظه کند و بطاعت خداوند ترغیب نماید، و از معصیت و نافرمانی حضرتش بیم دهد، و آنان را بمصالح دین و دنیایشان آگاهی دهد، و از اموری که مربوط به حوزه امارت اوست، (چه سیاسی و چه اقتصادی) ایشان را مطلع سازد و آنان را به اوضاعی

---

(۱)- این پاسخ نباید از امام علیه السلام باشد چون خداوند همه نمازها را دو رکعت دو رکعت فریضه کرده است، و دو رکعت دیگر فریضه النبی صلی الله علیه و آله است و نیز در همین خبر و روایت دیگر آمده است که خطبه بجای دو رکعت است لذا شرائط طهارت و استقبال قبله و عدم انجام عمل منافی صلاه در آن هست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۳

که ضرر و زیان و

منفعتشان در آن است آگاه و دستورات لازم را گوشزد کند، (۱) پس اگر پیرسد: چرا دو خطبه تعیین شده است؟ پاسخش آنست که یکی برای انجام حمد و ثناء الهی، و تقدیس و تمجید او عزّ و جلّ باشد، و آن دیگر برای مطالب ضروری که باید تذکر داده شود، و اینکه کارهای انجام شده چه دلیلی داشته، و رفع نیازها، و ترسانیدن خلق از ارتکاب گناهان و مخالفت با قوانین رسمی حوزه حکومتش، و نیز دعا بدرگاه خداوند عزّ و جلّ، و ابلاغ اوامر که بصلاح همه است، و جلوگیری و نهی از کارهایی که بزیان همه و موجب فساد است، میباشد.

و اگر بگویید: چرا خطبه را در روز جمعه قبل از نماز مقرر داشته اند، و در دو عید (فطر و قربان) بعد از نماز؟ پاسخ آنست که جمعه امر دائم و مکرر است در هر ماه و در سال بسیار خواهد بود، و چون زیاد است اگر بعد از نماز انجام میشد مردم از آن گریزان می شدند و نماز را که بجا می آوردند، برای خطبه نمی نشستند و همه یا بیشترشان از محلّ خارج می شدند و متفرّق می گشتند، از این جهت پیش از نماز مقرر شده تا پراکنده نشوند و از محلّ خارج نگردند، و اما دو عید فطر و قربان در عرض سال دو بار بیش نیست، و آن عظمتش از نماز جمعه بیشتر است و کثرت جمعیت در آن افزون از نماز جمعه است زیرا مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۴

بدان راغبترند، و اگر کسانی هم از شنیدن خطبه صرف نظر کنند و بروند بیشتر مردم باقی میمانند، و آن زیاد

و مکرّر در هر ماه نیست تا اینکه ملال آور باشد و خسته شوند و آن را بی اهمّیت دانند و اعتنا نکنند.

(۱) مؤلف کتاب (شیخ صدوق - رحمه الله-) گوید: این خبر این چنین است (یعنی خطبه های جمعه را پیش از نماز گفته است) و لکن خطبه ها، هم در نماز عیدین و هم در نماز جمعه بعد از نماز است، زیرا آن بمنزله دو رکعت آخر است، و اوّلین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بن عفّان بود، و بواسطه کارهای نادرستی که انجام داد، مردم از او متنفر شده و برای شنیدن خطبه باقی نمی ماندند، و بمجرّدی که نماز پایان می یافت متفرّق و پراکنده می شدند، و با خود میگفتند: موعظه او چه فائده دارد، او هر چه خواست کرد، و رعایت فرمان خدا را ننمود. عثمان ناچار به جلو انداختن خطبه ها شد، تا (لا اقل) مردم برای انتظار نماز (هم که شده) باقی بمانند و متفرّق نگردند.

مترجم کتاب گوید: «باید دانست که برای مؤلف در اینجا سهوی در این موضوع رخ داده است، و عثمان خطبه های نماز عید را پیش انداخت، و روایت فریقین چه عامّه و چه خاصّه جملگی دلالت دارد بر اینکه خطبه های نماز جمعه قبل از نماز است، و خطبه های عیدین بعد از صلاه، و ظاهراً اشتباه از جهت خبری باشد که مؤلف از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

«أول من قدّم الخطبه على الصّلاه يوم الجمعة عثمان لأنّه كان اذا صلّى لم يقف النّاس على

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۵

خطبته....»

(اوّلین کسی که خطبه را بر نماز در روز جمعه مقدّم داشت عثمان بود،

زیرا همین که نماز را تمام میکرد مردم میرفتند و برای استماع خطبه نمی ماندند) ولی در این خبر تصحیفی و تحریفی رخ داده و «الجمعه» در اصل «العید» بوده، و مؤلف - رحمه الله علیه - متوجه تحریف یا تصحیف نشده است لذا این چنین گفته، و الا هیچ یک از دانشمندان شیعه خطبه نماز جمعه را پس از نماز نمی دانند. و السلام».

(۱) و اگر بگوید: چرا نماز جمعه بر آن کسان که در مسافت دو فرسخی تا محل اقامه آن هستند واجب شده نه بیشتر؟ پاسخ آنست که مسافتی که در آن قصر باید کرد و نماز را باصطلاح باید شکسته بجا آورد آن هشت فرسخ (دو برید) است یا چهار فرسخ (یک برید) رفتن و چهار فرسخ (یک برید) بازگشتن که رویهم هشت فرسخ خواهد شد، و نماز جمعه واجب شده است بر کسی که نصف برید (که دو فرسخ باشد) دور است، آمدن و رفتنش چهار فرسخ می شود، و بحد مسافتی که در آن نماز قصر می شود نمی رسد و نیم طریق مسافر است.

و اگر پرسد: چرا بر نوافل روز جمعه چهار رکعت افزوده می شود؟ (یعنی چرا بر هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که رویهم شانزده رکعت می شود و روز جمعه نافله اش بیست رکعت قبل از ظهر است این چهار رکعت اضافه در روز جمعه برای چیست؟) پاسخ آنست که: این برای عظمت روز جمعه و بزرگداشت این روز و فرقی با سایر روزها است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۶

(۱) و اگر پرسد: چرا نماز را در سفر باید قصر کرد؟ گفته خواهد شد که نمازهایی که در آغاز امر

واجب شده بود آنها ده رکعت در شبانه روز بود، و آن هفت رکعت زائد بعد بآنها اضافه شد، پس خداوند آن زیادت را بمسافر تخفیف داد برای سختی و رنج سفر و مشغولیتی که او نسبت بانجام کارهایش و زحمت کوچ کردن و فرود آمدن در منازل بین راه دارد، تا مبادا آن زیادی رکعات او را از کارهای لازم که برای آن سفر کرده است باز دارد، و این قصر صلاه رحمتی است از جانب خداوند عزّ و جلّ برای مسافران، و عطوفت او است بر آنان، جز در نماز مغرب که در آن تقصیر نیست و باید تمام بجا آورده شود زیرا آن خود یک بار قصر شده است.

پس اگر پرسد: چرا قصر در مسافت هشت فرسخ مقرّر شده نه کمتر و نه بیشتر؟ جواب آنست که هشت فرسخ حدّیست که همه مردم از پیاده و سواره و قافله و کاروان و حمل کننده متاع همه میتوانند در یک روز طیّ کنند (یعنی در یک روز معمولاً بیش از هشت فرسخ پیش نمی روند، و چون همه آن یک روز در راهند و لو رفتن و بازگشتن) لذا حدّ مسافت باندازه آن تعیین شده است.

و اگر پرسد: چرا در مسیره یوم (یعنی باندازه یک روز راه) مقرّر شده نه بیشتر از یک روز، گفته می شود: اگر در حدّ یک روز راه معین نمی شد، در حدّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۷

رفتن یک سال هم معین نمی شد، (۱) چون روزهایی که پس از امروز می آید همه مانند یک دیگرند اگر امروز گرفتاریش لحاظ نمی شد، هر روز هم مثل امروز، چون نظیر همدگرند و فرقی میانشان



نیست.

و اگر بگویید: رفتنها تند و کند است، از کجا هشت فرسخ را اختیار نمود در مدّت یک روز؟ جواب آنست که هشت فرسخ راهیست که معمولاً- شتران و قافله ها در یک روز طی میکنند و این همان مسافتی است که شترداران و کاروانها در یک روز میروند.

مترجم این اوراق گوید: «از این گونه روایات- چه آن را صحیح السّند بدانیم چه ندانیم- معلوم می شود که ملاک مسافت، یک روز راه است، و چون در آن زمان وسائل موتوری نبوده تصوّر مسیر بیش از هشت فرسخ با وسائل موجود آن زمان برای کسی نبوده، چنان که اگر این وسائل کنونی زمان ما بود، ملاک مسافت یک روز از روی این وسائل موتوری محسوب میشد، و چون اسلام احکامش تا روز قیامت باقی است و تغییر پذیر نیست حکم روی موضوع تغییر ناپذیر رفته و آن «مسیره یوم» است، و هشت فرسخ مربوط بزمانیست که امکان بیش از آن در یک روز نبوده، و امروزه هر کس تمام وقت یک روز را در سفر باشد، با هر وسیله ای که برود، و دیگر شرائط را نیز واجد باشد مسافر است، اگر پیاده و یا با شتر و یا گاری و امثال اینها که وسائل آن زمان میبوده چنانچه امروز هم با یکی از آنها مسافرت کند حکمش همان هشت فرسخ خواهد بود، ولی اگر با وسائل موتوری این روزگار مسافرت کند ملاک چنان که در روایات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۳۸

متعدّده صحیح السّند و معتبر آمده است

«مسیره یوم»

یا

«بیاض یوم»

میباشد، و لفظ

«بریدین»

یا

«ثمانیه فراسخ»

و یا

«اربعه و عشرون میلا»

که پاره ای از متاخرین از اطلاق آن هشت فرسخ فهمیده اند، اجتهاد نیست

بلکه صرف تصوّر و شاید تقلید قدما بدون تأمل است، زیرا همه آن مطلقاً، از اخبار دیگر مقید بودنشان ادراک می شود، چون سائل از امام علیه السلام می پرسد:

«کم ادنی ما یقصر الرجل؟»

امام در پاسخ میفرماید:

«فی مسیره یوم، و ذلک بریدان، و هما ثمانیه فراسخ»

یعنی مقدار مسیر یک روز راه که دو برید یا هشت فرسخ است، و در روایت صحیح دیگر راوی می پرسد:

فی کم یقصر الرجل

؟ امام میفرماید:

«فی بیاض یوم، او بریدین»

، چنان که ملاحظه می شود در هر دو خبر امام پاسخ را ابتداء از زمان سفر میدهد نه از مقدار مسافت، و بسیار روشن است که ملاک، زمان است، نه طول راه، و در خبر دیگر میفرماید:

«یجب التّقصیر فی مسیره یوم و ان کان یدور فی عمله»

و این نیز صراحت در مدّت دارد نه مسافت، و فقهای عظام - رحمه الله علیهم - در گذشته چون روایات هشت فرسخ و

«بریدین»

و

«مسیره یوم»

و

«بیاض یوم»

همه یک حدّ را بیان میکرده، لذا برای عموم هشت فرسخ را ملاک قرار داده اند، اما اکنون که مسیره یوم با خودروهایی موتوری حدّ اقلّ یک صد فرسخ است حکم و ملاک - چنان که از روایات فهمیده می شود - باید روی زمان رود نه بعد مسافت، و الّا هشت فرسخ که در کمتر از چهل دقیقه رفتن انجام می شود، مسافر عسر و حرجی در آن احساس نمی کند تا خداوند خواسته باشد زحمت او را کم کند، و افطار روزه را بر او واجب کند، و نماز واجب را از او قصر بخواند. وَ السَّلَامُ

عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

(۱) و اگر بپرسد: چرا مسافر نوافل روز را باید ترک کند ولی نوافل شب برقرار

عیون أخبار الرضا علیه

است؟ پاسخ آنست که هر نمازی که در سفر قصر نیست نوافل آنهم بر جای خود باقیست، و آن چنین است که نماز مغرب چون در سفر و حضر باید تمام بجا آورده شود نافله های بعد از آن تمامی برجاست و باید ادا شود، و همچنین نماز صبح چون تمام است نوافل ما قبل آن هم برجاست.

و اگر سؤال کند که چرا نماز عشاء که قصر باید خوانده شود نافله اش ساقط نیست، گفته می شود این دو رکعت از پنجاه رکعت فرائض و نوافل نیست، بلکه بر پنجاه رکعت فریضه و نافله اضافه شده تا در مقابل هر رکعت از فریضه دو رکعت نافله باشد.

و اگر بگویید: چرا برای مسافر و مریض جایز است که نماز شب خود را در اول شب بجای آورند؟ گفته می شود: برای اینکه مسافر مشغولیتی دارد، و بیمار هم ضعف و ناسلامتی دارد و در شب باید استراحت کنند، لذا در اول شب برای آنان ادای نوافل جایز شده است تا مریض استراحت کند و مسافر هم بکار خود که: تهیه اسباب و وسائل و پیمودن راه و طی طریق است برسد.

و اگر پرسد: چرا مأموریم که بر مردگان خود نماز بخوانیم گفته می شود:

برای اینکه بدرگاه خدا شفیع میت شوند و آمرزش او را از خداوند بخواهند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۰

چرا که هیچ وقتی از اوقات، فرد متوفی محتاج تر از لحظه پس از مرگ نیست که شفاعت شود و از برای او طلب مغفرت و آمرزش کنند.

(۱) و اگر پرسد: چرا پنج تکبیر در نماز میت مقرر شده نه چهار و نه شش؟

گفته می شود: که آن پنج تکبیر از

پنج نماز شبانه روز گرفته شده در مقابل هر نماز یک تکبیر.

و اگر بگویید: چرا رکوع و سجود ندارد؟ در جواب گوئیم: برای آنکه با این نماز خواسته شده که برای میت شفاعت شود چون آنچه داشته پشت سر نهاده و دیگر بحال او سودی ندارد و محتاج است بدان چه پیش فرستاده است.

و اگر پرسد: چرا امر بغسل میت فرموده است؟ گفته می شود: برای آنکه چون قبض روح شده آنچه بر پیکر او مستولی است پلیدی و مرض و چرک است، و دوست داشته است که وی چون با پاکانی از فرشتگان که با او همدم میشوند و با او تماس حاصل می کنند، ملاقات می کند خود طاهر و پاک باشد، و با طهارت او را رو بخدا برند، و هیچ کس از دنیا نرود مگر اینکه آن نطفه ای که اصل تکون او از آن بوده از وی خارج شود. و برای این واجب است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۱

او را غسل دهند.

(۱) و اگر پرسد: چرا امر به کفن کردن میت (و در میان خاک نهادن او) شده؟

در جواب گوئیم: تا پروردگار خود را با بدن پاک و ناآلوده بخاک دیدار کند، و نیز عورتش بر کسانی که او را بگورستان برای دفن می برند برهنه و آشکار نباشد، و بو و کیفیت نامطلوب جسد و زشتی پیکرش بر کسی ظاهر نگردد، چون بدن مبتلا ببعض بیماریها زیاد نگریستن، قساوت قلب بیار می آورد از جهت آفت و عیب و نقصی که در آن می بیند، و نیز در کفن می پوشانند که منظره آن بر دیگران خوشایند باشد، و اینکه مبادا پیکر لخت آفت زده او

را دوستش ببیند و از آن نفرت جوید و یاد او را بکلی فراموش کند، و از دوستیش دست بردارد، و از این رهگذر در حفظ آنچه از او باقیمانده سستی کند، و وصیت او را عمل ننماید، و آنچه بدان وصیت و سفارش کرده چه واجب و چه مستحب ترک کند.

و اگر پرسد: چرا امر بدفن میت شده است؟ گفته شود: تا بر مردم وضع فساد جسد، و بوی تعفن گرفتن او ظاهر نشود، و زندگان را آزار و رنج ندهد به بوی بد، و مواد مضرّی که از لاشه آن در حالت گندیدن و فاسد گشتن و متلاشی شدنش ناشی میگردد، و منظره ناهنجار و نامطلوبش از انظار دوستان و دیده دشمنانش پوشیده و پنهان باشد، تا نه دشمنش شاد شده و کسانش را شماتت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۲

کند، و نه دوستش محزون گردد و ناراحت شود.

(۱) و اگر پرسد: چرا امر کرده که غسل دهنده اش باید غسل مسّ میت کند؟

پاسخ آنست که: برای پاک شدن وی از آلودگی و مواد موزی و چرک زایی که در پوست متوفّی بوده و بدست و اعضای غسل دهنده سرایت کرده است، زیرا روح که از بدن انسان خارج می شود آلودگی آفت و مرض و آنچه بدان مبتلا بوده بر بدن باقی میماند (مراد بقول اطباء این زمان میکروبهای مسری که بر سطح بدن میت است، و هر کس قبل از انجام غسلهای سه گانه با آن بدن تماس حاصل کرد باید غسل مسّ میت بجا آورد، ولی پس از تغسیل لازم نیست، زیرا کافوری که در غسل بکار رفته خود از بهترین و ارزانتین میکرب کشها است،

و در ظاهر بدن میّت میکروبی باقی نمی گذارد تا سرایت کند لذا غسل لازم نیست).

و اگر پرسد: چرا در تماس با بدن مرده غیر انسان از پرندگان یا چرندگان یا درندگان هیچ یک غسل مسّ میّت لازم نیست؟ پاسخ آنست که: آنها در ظاهر پوست بدنشان دارای پر، پشم، مو، و یا کرک هستند، و همه اینها پاک میمانند و هیچ کدام دارای حیات آنچنانی نبودند تا بمرگ صاحبانشان بمیرند و تغییر کنند (یعنی: پر و مو و کلک و پشم نمرده اند)، و همان حال که در حال زنده بودن حیوان دارند پس از مرگ او نیز دارند، پس تماس با ظاهر بدن آنها تماس با چیزیست که در حال حیات و مرگ فرقی ندارد (لذا مسّ با موی میّت انسان معلوم نیست غسل مسّ میّت را واجب کند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۳

(۱) و اگر پرسد: چرا بدون وضو نماز میّت را جایز می دانید؟ پاسخ داده می شود که چون رکوع و سجود ندارد و جز دعا و طلب و درخواست نیست، و از خداوند طلب کردن و حاجت خواستن و خدا را خواندن جایز است بدون طهارت باشد، و وضو تنها برای نمازیست که رکوع و سجود از ارکان آن است.

و اگر پرسد: چرا نماز بر میّت را در وقت پیش از غروب و بعد از فجر هم جایز میدانید در حالی که در این اوقات از نماز منع شده است؟ پاسخ آنست که این نماز زمانش حضور جنازه است و علّت آن همان وجود آن است، و وقت خاصی ندارد و مانند دیگر نمازها نیست. و نمازیست که در هنگام روی دادن یک



رویداد انجام می‌شود، و در اختیار انسان نیست، و جز حقی که باید ادا شود چیز دیگری نیست، و حقوق را شخص در هر وقت میتواند ادا نماید زیرا که وقت مخصوصی برای ادا ندارد.

اگر بپرسد: چرا برای خورشید گرفتگی نماز وضع شده است؟ گفته می‌شود برای اینکه آن یکی از علامات و نشانه‌های پروردگار است و معلوم نیست که سرانجامش رحمت است یا عذاب، از این رو و رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که امتش در چنین هنگامی بخداوند خالقشان رو آورند و از آن به رحمت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۴

او پناهنده شوند، (۱) تا از عاقبت ناخوشایند آن در امان باشند و از گرفتاری که ممکن است بیار آید محفوظ و مصونشان بدارد، همچنان که قوم یونس علیه السلام در هنگام نزول عذاب بدرگاه خداوند پناه برده و زاری کردند و نجات یافتند.

و اگر بپرسد: چرا در نماز آیات ده رکوع تعیین شده است؟ گفته خواهد شد که: نمازی که در آغاز از جانب خدا فرض شده و از آسمان حکم آن بزمین آمد در شبانه روز ده رکعت بود که دارای ده رکوع است، و تمامی آن ده رکوع در این جا و این نماز که نماز آیات است جمع شده، و اینکه (چرا) در آن سجده واجب شده از برای اینست که نمیشود نمازی رکوع داشته باشد ولی سجده نداشته باشد، و برای اینکه بندگان نمازشان را با سجده و خضوع و تذلل و بندگی بدرگاه خداوند ختم کنند، و چهار سجده در آن معین شده، چنان که هر گاه یک سجده فراموش شود نماز

ساقط شود، برای اینکه کمترین فرض از سجود در هر نماز چهار سجده است (لذا در این نماز همان کمترین فرض واجب شده).

و اگر پرسد: از چه رو بجای رکوع سجده مقرر نگشت؟ گفته خواهد شد:

برای اینکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته، و شخص ایستاده گرفتن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۵

خورشید و باز شدن آن را می بیند، ولی در حال سجده نمی بیند.

(۱) و اگر پرسد: چرا ارکانش با نمازهای دیگر که خداوند واجب کرده تغییر داده شده است؟ گفته می شود: برای اینکه این نماز برای تغییری که در نظام عادی در امری از امور عالم رخ داده واجب شده است که گرفتن خورشید است، پس زمانی که علت تغییر میکند معلول نیز تغییر پیدا خواهد کرد.

و اگر پرسد: چرا روز فطر عید قرار داده شده است؟ گفته خواهد شد برای اینکه مسلمانان روزی داشته باشند که همگی در یک مکان گرد آیند، و در صحرائی باز جانب خداوند عزّ و جلّ آشکار شوند و او را برای انعام و لطفی که در باره آنان کرده و با عبادت یک ماهه که برایشان واجب کرده بود مقربشان ساخته حمد و سپاس گویند، و آن روز عید محسوب می شود و روز اجتماع همه مسلمین است، و روز افطار و روز پرداخت زکات و بخشش بفقراء، و روز رغبت و تشویق و روز ناله و زاری بدرگاه باری تعالی است، و برای اینکه آن روز اوّل و آغاز روزهای سال جدید است و در آن روز بخلاف روزهای یک ماهه پیش، روز خوردن و آشامیدن است، زیرا در نزد اهل حقّ، ماه رمضان اوّلین ماه سال

است، و خداوند چنان می پسندید که آن روز (فطر) را روز اجتماع مسلمانان قرار دهد تا در آن روز او را سپاس گویند و تقدیس و تکریم کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۶

(۱) و اگر پرسد: چرا تکبیر «الله اکبر» در آن بیش از نمازهای دیگر است؟

گفته می شود: «الله اکبر» بزرگداشت معبود و تمجید او است برای آنکه هدایت فرمود و عافیت بخشید و موفق ساخت بندگانش را بتقرّب و به ایمان او چنان که خود میفرماید: وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (برای آنکه مدّت معین را تمام کنید و آنکه خداوند را بزرگی یاد نمائید، چرا که شما را هدایت کرد، باشد که شما شکر او را بجای آرید- بقره ۱۸۵).

و اگر پرسد: برای چه در آن (نماز فطر) دوازده تکبیر قرار داده شد؟ گفته خواهد شد: چون برای اینکه چون در دو رکعت دوازده تکبیر می باشد، به همین جهت در آن دوازده تکبیر قرار داده شد.

و اگر پرسد: چرا هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم مقرر گشته است و هر دو رکعت عدد تکبیراتش یکسان نیست؟ گفته خواهد شد که چون عدد تکبیرات افتتاحیه نمازهای فریضه هفت است، از این رو رکعت اول در اینجا با هفت تکبیر آغاز می شود، و در رکعت دوم پنج تکبیر معین شده برای اینکه تکبیره الاحرام پنج نماز شبانه روز در هر نماز یکی است، و نیز اینکه در هر رکعت نماز عدد تکبیرات فرد باشد نه زوج.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۷

(۱) و اگر پرسد چرا روزه واجب شده است؟ پاسخ آنست که درد

گرسنگی و تشنگی را بدانند، و از این راه پی بفرور و بی زاد و کم توشه گی آخرت ببرند، و برای اینکه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی نماید و نیازمندی نشان دهد تا اجر برد و بحساب آورد کار خویش را و بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحقّ اجر و ثواب گردد، با فوائد دیگری که در آنست از قبیل جلوگیری از طغیان شهوات و کنترل هواها، و اینکه موجب عبرت و موعظه ای باشد ایشان را در این دنیا و تمرینی باشد برای آماده سازی آنان بانجام تکالیف، و راهنمایی باشد ایشان را به شدّت امر و مشقّت عالم دیگر، و نیز بدانند که بفقرا از گرسنگی و بینوائی در این دنیا چه میگذرد، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهی دستان واجب نموده ادا نمایند.

و اگر پرسد که چرا روزه فقط در ماه رمضان مقرّر شده است نه ماههای دیگر؟ گفته می شود: برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداوند در آن قرآن را نازل فرموده است، و در آن، میان حق و باطل، کاملاً جدائی افتاده، چنان که خداوند خود فرموده است: (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشته و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۸

آن برای هدایت مردم است و در آن علائمی از برای راهنمایی و جداکننده حق از باطل است- بقره: ۱۸۵) (۱) در این ماه به پیغمبر وحی شد، و در آن است شب قدر، شبی که از هزار ماه بهتر است، «در آن شب هر کار

محکم و برقرار می شود- دخان: ۴»، و آن اول سال قمری است، و رمضان ماهی است که در آن تقدیرات و مسائلی که در آن سال از نیکی و بدی، خیر و شرّ نفع و ضرر، سود و زیان، و زندگی و مرگ و بهره روزی هر فرد تعیین میگردد (در شب قدر که در این ماه میباشد) و بهمین جهت است که آن شب را «قدر» میگویند.

و اگر پرسد: چرا مأمورند بروزه ماه رمضان و بس، نه کمتر و نه زیادتیر؟

گفته می شود: برای آنکه این مقدار، حدّی است که از انجام آن، هم ضعیف بر می آید و هم قوی، و جز این نیست که خداوند فرائض و واجبات را باندازه ای که در امکان غالب افراد باشد تعیین فرموده، آنگاه ناتوانان را آزادی داده، بدین معنی که اگر خواستند با اینکه سخت است آن را انجام دهند مانعی نباشد، و نیز توانایان را ترغیب و تحریص کرده که اگر خواستند غیر ماه رمضان را هم با گرفتن روزه تقرب جویند، و چنان که بکمتر از این صلاحشان بود خداوند کمتر میفرمود، و اگر محتاج به بیشتر از این بودند بزیاده از این امر میفرمود.

و اگر پرسد: چرا زن که حائض می شود نماز و روزه از او ساقط می شود؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۴۹

گفته می شود: برای اینکه او در آن هنگام ناپاک است و خداوند نخواسته است عبادت شود مگر با طهارت، و برای اینکه روزه برای کسی که نمازی برای او نیست درست نیست.

(۱) و اگر پرسد: چرا باید روزه را قضا کند ولی نمازش قضا ندارد؟ گفته می شود که برای چند جهت: اول اینکه

گرفتن روزه او را از کارهای لازم زندگی خود باز نمی دارد و از خانه داری و خدمت بشوهرش و انجام فرمان او و اصلاح امور منزل و شستشو و نظافت مانع نمی شود، ولی نماز وقت را می گیرد و مانع از انجام همه امور دیگر می شود، زیرا نماز در شبانه روز مکرر واجب می شود، و زن قدرت آن را ندارد که هم نمازهای مدّت ناپاکی خود را بجای آورد، و هم نمازهای ایام پاکی، و هم کارهای لازم و ضروری زندگی زناشویی یا فردی خود را انجام دهد، ولی روزه این چنین نیست.

و یکی دیگر از علتهای آن اینست که نماز، خود زحمت نشست و برخاست و تحرّک و جنب و جوش لازم دارد، ولی در روزه از این امور نیست، و تنها نخوردن و خودداری کردن از مفطرات است نه حرکت و جنبش و فعالیت.

و دیگر اینکه در تمام مدّت شبانه روز هیچ وقت جدیدی نمی رسد مگر اینکه در آن نماز جدیدی واجب می شود، ولی روزه این طور نیست که هر روز که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۰

میرسد روزه اش بر او واجب باشد مانند نماز که هر وقت سر میرسد نمازی بر او واجب باشد.

(۱) و اگر بپرسد: چرا هر گاه کسی در ماه رمضان مریض یا مسافر بود و تا رمضان دیگر طول کشید و مریض صحت و سلامتی خود را باز نیافت، یا مسافر سفرش پایان نرسید و ماه رمضان سال دیگر رسید باید فدیّه بدهد برای رمضان گذشته و قضایش ساقط می شود، ولی اگر در بین سال شفا یافت یا مسافرتش تمام شد، و روزه را قضا نکرد باید هم روزه را قضا

کند و هم فدیة دهد؟ گفته می شود: در ماه رمضان آن سال روزه بر او واجب شده بود، ولی چون مریض یا مسافر بود زمانش به بعد موکول گردید، و چون در تمام این سال شرائط روزه که صحت (سلامتی بدن) و حضور در وطن (مسافر نبودن) است برای او موجود نشده، اساساً روزه از او ساقط می شود، و بجای آن بر او فدیة واجب میگردد؛ زیرا حَقَّعَالی مرض را بر او غلبه داده، و افاقه ای از مرض نیافته است، و خدا راهی از برای ادای تکلیف برای او قرار نداده، چون مریض قدرت روزه گرفتن را ندارد، و مسافر هم نباید روزه بگیرد، پس از این جهت روزه از او ساقط است، و همچنین است حکم در هر چیز را که خداوند بر او مسلط کند، مانند بیهوشی؛ که بفرض یک شبانه روز در حال بیهوشی بسر برد که در آن حال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۱

نماز بر او واجب نگشته و لذا قضا هم ندارد، (۱) چنان که امام صادق علیه السّلام فرموده «هر چیز را که خداوند بر بنده اش مستولی گرداند او را معذور داشته» چون وی در هنگام داخل شدن ماه مبارک رمضان معذور بوده و تا آخر سال عذرش بی وقفه باقی مانده پس بر او فدیة (که مقداری طعام بمسکین دادن است) واجب شده نه روزه، و او بمنزله کسی است که برای همیشه استطاعت روزه را نداشته باشد که بر او دادن فدیة مقرر گشته است، چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.... فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا (یعنی: دو ماه پی در پی

روزه است، و هر کس قدرت آن را ندارد شصت مسکین را طعام دادن است - مجادله: ۴) مترجم گوید: «آیه در مورد کفار ظاهر که نوعی طلاق جاهلیت بوده، میباشد، نه حکم مریض معذور. و راوی در اختیار آیه اشتباه کرده است».

و نیز در آیه دیگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ (پس فدیة آن روزه است یا صدقه یا قربانی - بقره: ۱۹۶) پس در این آیه صدقه را بجای روزه نهاده در صورتی که حاجی در مضیقه جانی باشد.

و اگر پرسد: اگر فرد مریض یا مسافر در آن وقت مکلف نبوده چون قدرت نداشته اکنون که دارای قدرت شده (یعنی در سال بعد)؟ گفته می شود: چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۲

عذرش باقی بود تا ماه رمضان دیگر رسید حکمش تبدیل بدادن فدیة می شود برای روزه قضا شده، (۱) زیرا او بمنزله شخصی می شود که بواسطه عملی روزه کفاره بر او واجب شده است و طاقت گرفتن روزه را ندارد پس از او روزه ساقط می شود و بجای آن فدیة لازم می گردد، و اگر برای او تا ماه رمضان دیگر افاقه و بهبودی حاصل شد و (با این حال روزه را) نگرفت، باید برای اینکه وقت را ضایع کرده و از آن برای انجام وظیفه استفاده نکرده فدیة دهد و قضای روزه ای را که دارد و بر ذمه اش تعلق گرفته بجای آورد چون میتواند است آن را انجام دهد.

و اگر پرسد: چرا روزه های مستحبی مقرر شده؟ گفته می شود: برای آنکه روزه های واجب را کامل سازد.

و اگر پرسد: چرا روزه های مستحبی در هر ماه سه روز است و در هر ده روزی یک روز؟



گفته خواهد شد: خداوند متعال میفرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (هر کس عمل نیکی انجام دهد ده برابر جزا و پاداش خواهد داشت- انعام: ۱۶۰) پس هر کس در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مانند اینست که همه ایام سال را روزه گرفته است، چنان که سلمان- رحمه الله علیه- میگفت: «روزه سه روز در هر ماه روزه دهر و تمام روزها بحساب می آید، پس هر کس غیر آن زمانی بیاید روزه بگیرد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۳

(۱) و اگر پرسد: چرا روزه (مستحبی) در پنجشنبه اول دهه اول و پنجشنبه آخر دهه آخر، و چهارشنبه دهه وسط هر ماه معین شده است؟ جواب آنست که:

اما پنجشنبه: امام صادق علیه السلام فرمودند: در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خداوند عزّ و جلّ عرضه میگردد، پس دوست داشته در هنگامی که عمل بنده بر او عرضه می شود وی در حال روزه باشد.

و اگر بگوید: چرا آخرین پنجشنبه ماه گفته شده است؟ جواب آنست که چون در دهه آخر، عمل هشت روز دهه آخر با حال روزه بودن بنده بخداوند عرضه شود بهتر است از اینکه عمل دو روز با روزه بخداوند عرضه شود، و امّا روزه چهارشنبه را برای این در دهه وسط ماه قرار دادند از جهت اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند آتش را در روز چهارشنبه خلق کرد و در روز چهارشنبه عذاب بر گنہکاران اّمتهای پیش نازل شد، و آنان را هلاک ساخت، و این روز، روز نحس مستمر یعنی یکپارچه شوم است، و خداوند خواسته است که در آن روز بنده اش نحسی آن را از

خود دور گرداند، بسبب روزه ای که بدان تقرب جسته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۴

(۱) و اگر پرسد: چرا در کفاره برای کسی که قدرت مالی ندارد که بنده آزاد کند روزه معین کرده است نه حج و نه نماز و نه غیر این دو از عبادات را؟ گفته می شود: برای اینکه نماز و حج و سایر عبادات واجبه مانع از کار و کوشش زندگی است و انسان را از امور ضروری معیشت باز میدارد، و همان علتها که در قضاء روزه حائض ذکر شد همه در اینجا هست که روزه اش قضا دارد، نه نمازش.

و اگر پرسد: چرا روزه دو ماه پی در پی در کفاره (قتل و ....) واجب شد، نه یکماه و نه سه ماه؟ جواب آنست که خداوند در سال روزه یکماه را واجب کرده و آن را برای سخت گیری بر او و تأکید دو چندان نمود.

و اگر پرسد: چرا آن پی در پی مقرر شده است؟ پاسخ داده شود که: این برای آنست که آن را کوچک و بی اهمیت و آسان بشمارند، چون اگر آن را متفرقا بجای آرند چندان سخت نمی نماید.

و اگر پرسد: چرا امر بحج خانه کعبه فرموده است؟ گفته خواهد شد: از برای ورود بساحت عبودیت، و رفتن بسوی خداوند عز و جل و درخواست اجر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۵

و پاداش بیشتر، (۱) و بیرون شدن از گناهان، و توبه و بازگشت از آنچه تاکنون از تقصیر و نافرمانی از او سرزده است، و شروع در آینده کرده، و عمل را از نو آغاز کند در حالی که نامه اعمالش از سیاهی گناهان همچو طفلی مادرزاد سفید

و پاک گشته است. علاوه بر آنچه از انفاق و صرف اموال و بزحمت انداختن ابدان و مشقات سفر و دوری از زن و فرزند و خویشان، و منع کردن خود از لذتها، و پیمودن راه بسیار در گرما و سرما علی الدوام تا خود را بمقصود رساند، با کمال خضوع و کوچکی و تواضع و تذلل، و اینکه در این سفر برای همه مردم اهل شرق و غرب منفعتی است، چه از اهل خشکی باشد و چه از اهل دریا و جزائر آن، هر کس که باشد، بحج رفته است یا نه، همگی از آن فائده میبرند، خواه تاجر، خواه واردکننده، خواه فروشنده، و خواه خریدار، کاسب و زمینگیر، کرایه دهنده مرکب سواری، و بینوا، همه و همه بهره مند میشوند، و اهل بلاد مختلف در اجتماعاتی که بر ایشان پیش می آید حوائج یک دیگر را می فهمند و در رفع آن یک دیگر را یاری می کنند، علاوه بر اینها در آن آموزش احکام دین است و اخبار پیشوایان دین را از ناحیه ای به ناحیه دیگر انتقال می دهند و ترویج دین می کنند، و چنان که خداوند تعالی فرموده است: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (پس چرا کوچ نکنند از هر فرقه یک جماعت تا تحصیل فقه

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۶

کنند و احکام دین بیاموزند، و چون با قوم و خویشان ملاقات کردند آنها را از نادرست کاری و خطا بترسانند، باشد که حذر کنند- توبه: ۱۲۲)، و در آیه دیگر فرموده: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (تا بمنفعت تجارت دنیائی و بردن اجر

و ثواب اخروی خود حاضر آیند و بهره گیرند- الحج: ۲۸) شرح: «باید دانست که آیه مبارکه در قرآن سیاق و صدری دارد که از ظاهر آن رفتن بجهاد فهمیده می شود، و آن چنین است: حکم جهاد که آمده، بسببی که در آیات قبل ذکر شده، مردان مؤمن جملگی در بسیج اسم نوشته و حاضر و آماده رفتن بسریه میشدند، در این میان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مرکز تنها میماند، آیه آمد که وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً \* فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ - تا آخر آیه» یعنی (لازم نیست مؤمنان همگی بسیج شوند، چرا از هر قومی، جماعتی از مؤمنین برای نبرد نروند تا بقیه نزد رسول خدا بمانند و آیاتی که نازل می شود و رسول خدا برای آنان بیان میکند فرا گیرند، و آن جماعت رفته چون باز گشتند اینان مطالبی را که آموخته اند بایشان بیاموزند)، پس آیه و لو اینکه ظهور در رفتن به سریه و نبرد را دارد، ولی ذیل آیه و جوب تفقه در دین را در بردارد و امر بدان میکند لذا در روایات اهل بیت- عليهم السلام- به این آیه مبارکه برای وجوب تفقه در دین استشهاد شده است، نه بوجوب «نفر» برای تفقه در دین، زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خود آموزگار فقه است از نزد او بکجا روند تا فقه آموزند، چنان که اکنون در این روزگار نمیتوان به اهل قم یا هر مرکز علمی دیگر گفت: چرا کوچ نمی کنید و به اطراف نمی روید تا علم بیاموزید، پس مراد از تحریص آموختن است نه کوچ کردن،

و در این صورت استشهاد به آیه درست و بجا است، و در صورتی که تحریر به نفر آیه را، نفر به تحصیل علم تصور کنیم اشکال پیش می آید، و الله اعلم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۷

بالصواب».

(۱) و اگر بپرسد: چرا در تمام عمر یک مرتبه مأمور بحجّ شده اند نه بیشتر، گفته می شود: برای اینکه خداوند متعال واجبات را بملاحظه حال پست ترین فرد از حیث قدرت و توانائی قرار داده است، چنان که خود فرموده: *فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَيْدِي* (گوسفند قربانی حجّ آنچه میسر است - بقره: ۱۹۶) یعنی گوسفندی، تا هم غنی و هم ضعیف المال بتوانند انجام دهند، و همچنین باقی واجبات جملگی غیر این نیست که: بملاحظه کمترین فرد از نظر قدرت تعیین شده است، و یکی از جمله واجبات حجّ است که یک مرتبه در تمام عمر فریضه شده، و بعد خداوند ثروتمندان و متمکنین را بقدر استطاعتشان ترغیب کرده است.

و اگر بپرسد: چرا مأمور بعمره تمتّع شده اند (یعنی پس از احرام عمره و انجام اعمال آن هنوز حجّ بجای نیاورده میتوان از محرمات احرام محلّ شد و لذّات ممنوعه در احرام را حلال دانست؟) پاسخش آنست که این تخفیفی است و رحمت که خداوند ببندگانش داده تا در این سفر دور و دراز و پرمدّت احرامشان در اثر طول زمان آسیب نبینند، و فساد در آنان رخنه نکند و از ممنوع بودن مدّتی از بردن بعض لذّات حریر بآن نشوند، و برای اینکه حجّ و عمره هر دو واجب است، و هر دو احرام میخواهد، و با باقیماندن در احرام اوّل مانند عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۲۵۸ باب ۳۴

عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است ..... ص : ۱۹۹

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۸

تعطیل و یا باطل نمودن احرام عمره است، و برای اینکه حج بدون عمره نباشد و میان آن دو فاصله افتد و از یک دیگر تمیز داده شوند. (۱) و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

عمره بحج منضم شد تا روز قیامت، و عمره واجب دیگری است سوای حج، و اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سیاق هدی نکرده بود یعنی قربانی به همراه خود نیاورده بود و از برای او جایز نبود که محل بشود تا قربانیها را بمحل خود برساند، او نیز مانند دیگران محل میشد و از احرام عمره خارج میگشت قبل از اینکه قربانی کند، و از همین رو فرمود: اگر پیش از این مانند شما قربانی به همراه نیاورده بودم آخرین عمل خود را بجای می آوردم چنان که شما را بدان امر کردم، یعنی پیش از قربانی سر میتراشیدم یا تقصیر می کردم، لکن من سوق هدی کردم و سائق هدی نمیتواند از احرام خارج شود تا اینکه قربانی کند.

مردی در این میان برخاست و گفت: یا رسول الله ما بیرون میرویم در حالی که حاج هستیم و حال اینکه از سرهای ما آب جنابت میچکد؟ (مرادش غسل جنابت بود)، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: هرگز تو بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

و اگر پرسد: چرا ایام حج، دهه اول ذی الحجه مقرر گشته است؟ پاسخ آنست که: خداوند متعال خوشداشت که در ایام تشریق با این عبادت بدو تقرب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۵۹

جویند و در این ایام او را

عبادت کنند، (۱) و این ایام اولین باری بود که فرشتگان برای خدا حج گزاردند و بگرد خانه طواف نمودند، و خداوند آن را سنت قرار داد و وقت گزاردن مناسک حج فرمود تا روز قیامت، و اما پیامبران: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین و دیگر غیر از انبیا نیز در چنین ایامی حج بجا آورده اند، و این سنت شد برای اولاد ایشان تا روز رستاخیز.

و اگر پرسد: چرا مأمور به احرام شده اند؟ گفته می شود: تا اینکه فروتن باشند و تن در دهند، پیش از آنکه بحرم خدای عز و جل داخل گردند، به سرای امن و امان وارد شوند، و برای این که از لهو و بیهوده دست باز دارند و بکار دنیا نپردازند، و از زینت و لذات چشم پوشند، و با کمال جد و جهد بکاری که برای آن آمده اند بتمام وجود پردازند و جمله بسوی آن روند که قصد کرده اند انجام دهند، بعلاوه چیزهایی که در احرام است از بزرگداشت خداوند متعال و نیز بیت او، و اظهار کوچکی و تواضع بندگان در آن هنگام که قصد زیارت خانه خدا کرده اند، و بر او وارد میشوند در حالی که امیدوارند به ثواب و پاداش، و ترسانند از عقاب و کیفر، روندگانند بسوی او، رهسپاراند بجانب او با حالت فروتنی و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۰

خضوع و کوچکی و ناچیز شمردن خود- و صلی الله علیه و آله و سلم.

(۱) و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری- رضی الله عنه- حدیث کرد از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که

گفت: من وقتی از فضل بن شاذان این مطالب را شنیدم در علل احکام، باو گفتم: بمن بگو آیا این علت‌هایی که بیان کردی از استنباطات خودت بود که از راه فکر و اندیشه بدان رسیده و آن را بیرون آورده‌ای، یا اینکه اینها را از کسی شنیده و روایت کرده‌ای؟ در پاسخ من گفت:

من کسی نیستم که مراد خداوند را از فرائض و احکام او بفهمم، و یا مراد رسول خدا را بدانم که برای چه تشریح کرده و سنت نهاده است، و نمیتوانم بخودی خود آن را علت شناسی کنم، بلکه آنچه گفتم همه را از مولایم علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- متفرقا شنیدم و همه را جمع کرده و تألیف کردم.

سپس گفتم: اجازه دارم این احادیث را از تو و از آن حضرت روایت کنم؟ گفت: آری.

و نیز فضل گوید: این علل را از مولایم رضا- علیه السلام- بطور متفرق شنیدم و جمع آوری کردم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۱

### **باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت**

#### **اشاره**

(۱) ۱- عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری- رضی الله عنه- در ماه شعبان ۳۵۲ از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان برایم حدیث کرد که مأمون از علی بن موسی علیهما السلام درخواست کرد که بطور اجمال و خلاصه اسلام خالص و یک دست را برای او بنویسد؛ امام علیه السلام در پاسخ او نوشت:

«اسلام محض، شهادت به یکتائی معبود است که خدائی جز او نیست، نظیر ندارد، معبودی است واحد و یگانه، مثل و مانند ندارد، بی نیاز و ابدی است، آغاز ندارد و قائم بذات خود است، شنوا و بینا و صاحب قدرت است، ازلی و



سرمدی است، عالم و آگاهی است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست، توانایی است که عجز در او راه ندارد، بی نیاز و غنی بالذاتی است که احتیاج و نیاز را بر او راهی نیست، عادل است که ستم از او سر نمیزند، و او آفریننده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۲

همه چیز است، (۱) و همتا و نظیر و مانند و مثل و شبیه ندارد، همکار و شریک و انباز ندارد، و اوست مقصود و مطلوب در عبادت و دعاء و سؤال و رجاء و خوف.

و آنکه محمد بنده و فرستاده و رسول او است، و امین و برگزیده و منتخب او است از میان خلقتش، و سید و سالار پیمبران و فرستادگان از جانب حق، و ختم کننده انبیاء الهی و بهترین خلق عالم است، و پیامبری پس از او نخواهد بود، و احکامش تغییر و تبدیل پذیر نیست، شریعتش عوض نخواهد شد، و اینکه آنچه محمد بن عبد الله آورده است جملگی حق آشکار است، و تصدیق با او و قبول جمیع انبیائی که پیش از او بوده اند از پیمبران الهی و پیشوایان معصوم حق است، و تصدیق بکتاب او که راست و صحیح و عزیز است آن کتابی که باطل را در آن راهی نیست نه پیش روی و نه پشت سر «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» فرو فرستاده ای است از نزد خداوندی که بهمه امور و بر مصالح خلق دانا، و ستوده و پسندیده است به نعمتهائی که بر مخلوقاتش ارزانی داشته.

و اینکه این کتاب (قرآن) در بردارنده همه کتبی است که پیش از

آن نازل گشته، و آن حق و درست است از آغاز تا انجامش از فاتحه تا خاتمه، و ما ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۳

داریم به آیات آن چه محکمش و چه متشابهش، (۱) چه خاصّیش و چه عامّش، چه وعدش و چه وعیدش، چه بشارتش و چه زنهارش، چه ناسخش و چه منسوخش، چه قصص و چه اخبارش، بهمه آن ایمان داریم. هیچ یک از مخلوقات مانند آن (قرآن) را نتواند آورد. و آنکه دلیل کاروان بشریت و راهنمای پس از او (پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) بر مؤمنان و سرپرست و امام مسلمانان، و بیان کننده قرآن و عالم باحکام آن، برادر و وصی او و متصدی امر خاندانش میباشد، آن کس که نسبتش بدو همچون نسبت هارون است بموسی [علیهما السلام] و او علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام است که امام تقوی پیشگان، و پیشرو و جلودار کسانست که با گرفتن وضو سر و روی خود را نورانی کرده، و در قیامت با صورت و دست و پاهای نورانی وارد محشر میشوند (قائد الغرّ المحجلین) و بهترین و بالاترین اوصیاء و وارث علم و دانش همه پیامبران و فرستادگان خدا بر خلق، و پس از وی حسن و حسین که هر دو آقا و سرور جوانان بهشتی هستند، سپس علی بن الحسین زین العابدین (زینت خدا پرستان)، و پس از او محمد بن علی شکافنده معضلات علوم انبیاء، سپس جعفر بن محمد الصادق وارث علم اوصیاء، آنگاه موسی بن جعفر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۴

الکاظم فرو برنده خشم، آنگاه علی بن موسی، (۱) بعد از وی محمد

بن علی، و بعد او علی بن محمد، سپس حسن بن علی، و آنگاه حجت قائم منتظر - درود و رحمت خدا بر همگی ایشان باد- .  
گواهم شهادت میدهم که اینان جملگی وصی و امام و پیشوایان دینند، و اینکه زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند و مردم بدون حجت در هیچ عصر و روزگار نباشند، و آنانند که دستاویز محکم خدایند برای خلق، و پیشوایان راه حق و برهان و سند و ملاکند بر اهل دنیا تا روزی که دنیا آخر شود و به خداوند باز گردد میراث زمین و اهل زمین آنان که در آن زندگی میکردند، و اینکه هر کس با ایشان مخالفت نماید گمراه و گمراه کننده و رهاکننده حق و راه راست است، و ایشانند که آنچه بگویند اساسش قرآن است و تفسیر و تعبیر آن، و اینانند که گفتارشان گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است با توضیح آن، و هر کس بمیرد و آنان را نشناسد او بمرگ جاهلی مرده است، و از آئین ایشانست خداشناسی و پرهیزگاری، و پاکدامنی و راستگوئی، و نیکی و درستی و پایداری، و کوشش، و بازگرداندن امانات مردم، و حق را بصاحب حق رساندن؛ خواه نیکوکار باشد خواه فاجر و گناهکار، و طول دادن سجده، و روزه دار بودن روزها و شب زنده داری و دوری گزیدن از محرمات، و انتظار فرج با صبر و پایداری و مقاومت و کوشش در تحقق آن، و خویشنداری و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۵

شکیبائی در مصیبت، و حسن رفتار با دوست و رفیق.

(۱) آنگاه گرفتن وضو آن طور که خداوند در کتاب خود امر فرموده شستن روی

و دو دست از آرنجها تا سر انگشتان، و مسح کردن سر و روی دو پا یک بار، و اینکه وضو را جز غائط یا بول یا رها شدن باد از معده یا خواب یا جنابت باطل نمی کند، و اینکه هر کس مسح پاها را بر بشره و پوست نکشد و روی کفش خود را مسح کند، پس برآستی که خدا و رسولش را مخالفت نموده است، و واجب او را ترک کرده و کتابش را عمل ننموده است.

و غسل روز جمعه سنّت است، و همچنین غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل وارد شدن بمکه یا مدینه، و غسل زیارت و غسل احرام، و غسل شب اوّل ماه رمضان، و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم آن ماه. غسل همه این شبها سنّت و مستحب است، و غسل جنابت فریضه و واجب است، و همچنین غسل حیض مانند آنست.

و نماز فریضه است: ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت، و مغرب سه رکعت، و عشاء آخر شب چهار رکعت، و نماز صبح دو رکعت، و اینها هفده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۶

رکعت می شود.

(۱) و نماز سنّت که در شبانه روز مستحب است سی و چهار رکعت است؛ هشت رکعت قبل از نماز واجب ظهر، و هشت رکعت قبل از نماز عصر، و چهار رکعت پس از نماز مغرب، و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء که یک رکعت محسوب می شود، و هشت رکعت در هنگام سحر (قبل از طلوع فجر)، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر روپهم سه رکعت که

پس از رکعت دوم سلام داده می شود، و دو رکعت نافله نماز صبح. و نماز در اوّل وقت افضل است، و ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فرادی است، و نماز به جماعت با امام فاجر نماز محسوب نمی شود، و جز بکسانی که اهل ولایت و طرفداران و هم مذهبان علی علیه السّلام میباشند، اقتدا جایز نیست (یعنی اقتدای به مخالفان علی علیه السّلام جایز و درست نیست). و در پوست حیوان مرده نماز خوانده نمی شود، و همچنین در پوست درندگان. و جایز نیست در تشهد اول گفتن «السّلام علینا و علی عباد اللّهِ الصّالحین» زیرا خروج از نماز بگفتن سلام است، و چون این سلام گفتی از نماز خارج شده ای.

و نماز شکسته رفتن هشت فرسخ است و زیادتر (که یک روز تمام با وسائل آن روز، شخص در راه بود)، و چون مسافرت کنی و نماز را شکسته بخوانی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۷

روزه ات را باید افطار کنی، (۱) و هر کس مسافرتش شرعی بود و (با این حال) روزه گرفت و افطار نکرد روزه اش باطل است و باید آن را در حضر قضا کند، زیرا روزه در سفر باطل است.

و قنوت در نماز (فریضه): صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء سنّت واجب است (یعنی حتّی الامکان باید آن را بخواند).

و نماز بر میّت پنج تکبیر است، پس هر کس کم کند یعنی کمتر از پنج تکبیر بگوید با سنّت مخالفت کرده است، و چون میّت را بگور سرازیر می کنند باید ابتدا از پایش آرام آرام داخل قبر کنند.

و بلند گفتن «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در تمامی نمازها سنّت است،

و زکات واجب در هر دو بیست درهم پنج درهم است و در کمتر از آن زکاتی نیست، و زکات بر مال تعلق نمی‌گیرد مگر پس از اینکه سال بر او بگذرد (یعنی وارد ماه دوازدهم سال شود)، و جایز نیست که زکات را بغیر اثنی عشری مذهب داد، یا بغیر شیعه - از کسانی که بتشیع معروفند - داد، و عشریه زکات گندم و جو و خرما و مویز چون به پنج وسق - که هر کدام شصت صاع است و هر صاع چهار مد است - رسید زکات تعلق می‌گیرد، نه کمتر، و زکات فطره بر هر فردی چه کوچک و چه بزرگ، چه آزاد و چه برده، چه مرد و چه زن، واجب

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۸

میباشد (۱) که آن عبارت است از گندم و جو و خرما و مویز، یک صاع که آن چهار مد است (هر مد ۷۵۰ گرم است) و جایز نیست به غیر شیعه امامی داده شود.

و آخرین حد حیض (معمولاً) ده روز است و کمترش سه روز، و (باید) زن مستحاضه بخود پنبه بردارد تا مانع از آمدن خون باشد و غسل می‌کند و نماز می‌خواند، و اما حائض نماز را ترک می‌کند و قضا هم ندارد، و روزه را ترک می‌کند اما آن را باید قضا کند.

و روزه ماه رمضان واجب است (برای حاضر) و با رؤیت هلال روزه گرفته می‌شود و با رؤیت هلال، افطار، و نماز مستحبی را نمی‌توان بجماعت بجای آورد زیرا که آن بدعت است و گمراهی و هر گمراهی سرانجامش دوزخ است، و روزه سه روز در هر ماه در هر دهه یک روز پنجشنبه

اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه وسط مستحب است، و روزه ماه شعبان بسیار نیکوست برای آن شخص که روزه بدارد، و روزه های قضا شده ماه رمضان را میتوان متفرقا بجای آورد و مجزی است.

و حج خانه خدا بر کسی که مستطیع باشد و راهی بآن داشته باشد واجب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۶۹

است (۱) و مراد از استطاعت و راه داشتن دارای زاد و راحله بودن و صحت بدن است، و حج برای غیر اهل مکه، حج تمتع است، و حج قرآن و افرادی که سنیها بجا می آورند درست نیست مگر برای کسانی که از اهل مکه اند و منزلشان در آن شهر است، و احرام قبل از رسیدن بمیقات درست نیست (مگر اینکه بنذر بر خود واجب کرده باشد) خداوند متعال فرموده: «وَ أَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حج را با عمره برای تقرب بخدا تمام بجای آورید- بقره: ۱۹۶)، و جایز نیست گوسفند اخته را قربانی کرد و پذیرفته نمی شود، زیرا که آن ناقص است و همچنین گوسفندی که بیضه های او در اثر ضربه ای از کار افتاده باشد.

و جهاد بدستور امام عادل واجب میگردد، و هر کس بجهت حفظ مال خود کشته شود شهید است، و جایز نیست احدی از کافران یا ناصبیان را در زمان تقیه کشت، مگر اینکه قاتل باشد یا ماجراجو و مفسد (یا ستمکار)، و این هم در صورتیست که بر خود و اصحاب و یاران خود از کشته شدن نهراسی (یعنی اگر بیم آن باشد که طرفداران آن کافر یا ناصبی دست بخونریزی و کشتار اهل حق میزنند جایز نیست) و تقیه کردن در زمان تقیه و یا محل

تقیه واجب است، و کسی که برای دفع ظلم از خود از روی تقیه سوگند بدروغ یاد کند کفاره ندارد و گناه نکرده است.

(۲) و طلاق بنا بر روش و سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که خداوند تعالی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۰

کتاب خود فرموده و در سنت رسول است صحیح است و در غیر آن روش و شرائط، طلاق مخالف کتاب است و درست نیست، چنان که نکاح نیز اگر با کتاب خدا مخالف بود نکاح نیست و رابطه و علقه زوجیت ایجاد نمیکنند، و جایز نیست مرد بیش از چهار زن آزاد بحاله نکاح داشته باشد، و هر گاه زن سه بار طلاق عدی داده شد، دیگر بدان مرد باز نمی گردد مگر آنکه شوهری بعقد دوام اختیار کند (و چنانچه او مرد یا طلاق داد محلل واقع شده و بر شوهر اول حلال می شود و میتوان بعقد نکاح او در آید) و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

پرهیزید از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه بار طلاق داده شده اند زیرا که اینان دارای شوهرند. (عقیده مخالفین این است که در یک مجلس سه طلاق).

و صلوات بر پیغمبر واجب است در همه جا: هنگام عطسه کردن، یا در وقت ذبح کردن حیوانات حلال گوشت و غیر اینها (یعنی حکم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، و تنها اختصاص بتشهد نماز ندارد، بلکه عمومیت دارد و در تشهد ترکش جایز نیست و نماز را ناقص میکند)، و دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و بیزارگی جستن از آنها و از پیشوایانشان واجب



است، و نیکی پیدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند، اما طاعتشان در امری که معصیت خدای عزّ و جلّ است جایز نیست، نه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۱

تنها پدر و مادر بلکه اطاعت هیچ کس در معصیت پروردگار جایز نیست، چرا که مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خالق اطاعت نیست.

(۱) و ذبح بزه تو دلی که از شکم مذبوح مرده بدنیا آید در وقت ذبح مادرش در صورتی که مو و کلک داشته باشد همان ذبح مادرش میباشد و در صورتی که زنده بدنیا آید باید آن را سر برید.

و جایز بودن آن دو متعه که خداوند در کتابش نازل فرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سنّت نهاده است، یکی متعه زوجه و عقد انقطاعی و بمدت معین است، و دیگری متعه حجّ؛ یعنی تمتّع در حجّ.

و فرائض و میراث همان نحوی است که خداوند تعالی در کتابش مقرر فرموده، و نباید از آن حدود تعدی کرد و حقّ پاره ای را زیاد داد که بدیگران ستم شود، و با وجود فرزند و پدر و مادر احدی از اقوام ارث نمی برند مگر شوهر یا زوجه، و کسانی که در کتاب خدا سهمی برای ایشان ذکر شده است بمیراث سزاوارترند از کسانی که حقّی بر ایشان ذکر نشده است، و عصبه از دین خدا نیست.

شرح: «عصبه در اصطلاح فقها آنست که مال میراث از سهمی که در فرائض معین شده زیاد بیاید و سهم بر آن سهمشان به یک یکم نرسد و مثلا هفت دهم مال شود، مبلغ زائد را فقهای عامه میگویند باید به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه

خویشان متوفی غیر آنان که سهم برده اند داد، و در مذهب ما باید بصاحب سهام موافق سهمشان ردّ کرد، و همچنین اگر مال میراث از سهامی که در قرآن ذکر شد کم بیاید مثلاً سهام ده هشتم باشد کسر مال را باید از چه کسی کم کرد؟ در مذهب ما هر کسی که دو سهم برای وی در شرائط مختلف ذکر شده است از سهم کمتر او دیگر کسر نمی کنند، و از کسانی که یک سهم معین برای ایشان ذکر شد کسر میکنند ولی عامه از سهم همه میراث بر آن کسر میگذارند و این را «عول» گویند.

(۱) باری: عقیقه کردن از برای مولود- پس یا دختر- لازم است، و همچنین نامگذاری و تراشیدن موی سرش در روز هفتم میلادش و بوزن موی او طلا یا نقره صدقه دادن، و ختنه کردن برای مردان واجب، و خیر است برای زنان، و خداوند تبارک و تعالی کسی را باندازه طاقتش مکلف نمی سازد، بلکه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرَهَا» (خداوند کسی را مکلف نمی سازد مگر در حدی که کاملاً و با کمال راحتی بتواند تکلیف خود را انجام دهد و در سعه باشد نه در منتهای طاقت و فشار).

و افعال بندگان مخلوق خدا است، اما بخلق تقدیری (یعنی خدا خواسته است مختار باشند و بتوانند انجام دهند یا نه) نه خلق تکوینی (که اختیار نداشته باشند و بدون دخالت و هیچ گونه تصرف مانند ابزار کارگر، عملی از آنها سربرند) و خداوند البتّه خالق همه چیز است، و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض، و خداوند بی تقصیر را بجای مجرم و تقصیر کار مؤاخذه نمی کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۳

کودکان را بگناه پدران عذاب نمی نماید، (۱) و هیچ کس بار دیگری را نخواهد کشید، و برای شخص نیست مگر آنچه را که خود بکوشش بدست آورده، و بر خداوند است که بگذرد و عفو کند و بفضل و کرمش رفتار نماید، و ستم و جور و ظلم از او صادر نمی شود زیرا که منزّه و مبرّای از آن است، و خداوند فرمانبری کسی را که میداند او مردم را گمراه میکند و از صراط حقّ دور میسازد واجب نساخته است و برای رسالتش این چنین کسی را برنگزیده است، و از بندگانش آن کس را که میداند که وی به او و بعبادتش کافر خواهد شد و پیروی شیطان را خواهد کرد انتخاب نمی کند.

و اینکه اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمانست، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، و دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد، و همچنین زانی در هنگام زنا کردن ایمان از او سلب شده و در آن حال مؤمن نیست، چرا که اگر مؤمن بود زنا نمی کرد، و اصحاب حدود یعنی: کسانی که مستحقّ کیفر حدّ هستند نه از مؤمنانند و نه از کافران (بلکه تنها) مسلمانند، و خداوند هیچ کس را از مؤمنین که وعده بهشت به او داده بدوزخ داخل نمیکند، و کافری را که وعده خلود ابدی در آتش باو داده از آتش بیرون نمیکند، و نمی آمرزد کسی را که مشرک بوده، و برایش انباز و شریکی قائل می شده است، و بغیر از شرک را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۴

می آمرزد- البتّه از آن کسی را که خود صلاح بداند- (۱) و گناهکاران

موخدان را در آتش دوزخ مخلد نمی دارد و روزی نجات خواهند یافت و از آتش خارجشان خواهند کرد، و شفاعت در حق ایشان جایز است.

و این روزگار، روزگار تقیه است در این مرز و بوم، که آن سرزمین اسلام است نه سرزمین کفر و نه سرزمین ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر هر دو واجب و از واجبات است در صورت امکان، که بیمی بر جان شخص نباشد. و ایمان، به اداء امانت و پرهیز از جمیع گناهان کبیره است، و آن شناخت و معرفت خدا و رسول است به دل و صمیم قلب و اقرار نمودن با زبان (که صریحا بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله) و طبق آن اعتقاد، عمل کردن است.

و تکبیر در روز عید فطر و قربان واجب است، و در عید فطر در تعقیب پنج نماز (گفتن تکبیر) واجب است- که ابتدای آنها بعد از نماز مغرب شب عید است-، و در عید قربان بعد از ده نماز است- که ابتدای آن عقب نماز ظهر است در روز قربانی و عید اضحی که دهم ماه ذی حجّه باشد-، و برای کسی که در منی حاضر باشد بعد از پانزده نماز واجب است، یعنی ترکش زیان آور است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۵

(۱) و زن در حالت بعد از زایمان و نفاس بیش از هجده روز ترک نماز نمی کند، پس اگر پیش از این (هیجده روز) پاک شد، نماز بخواند، ولی اگر از هجده روز گذشت و خون بند نیامد پس غسل میکند و نماز گزارد و عمل مستحاضه را انجام میدهد.

و بعداب

قبر و عالم برزخ، و بمنکر و نکیر ایمان داشتن، و نیز به برانگیخته شدن پس از مرگ در روز رستاخیز، و بمیزان و پل صراط. و بیزاری از کسانی که در حق آل محمد علیهم السّلام ظلم کردند واجب است؛ و (خصوصاً رؤسا که) آنان را خانه نشین نمودند، از بلاد و زادگاه خود بیرون راندند، یا قصد آن را داشتند، و ستم و ناروایی را بر آنان سنّت نهادند، و سنّت پیغمبر-صلی الله علیه و آله- را زیر و رو کرده و تغییر دادند. و همچنین بیزاری از پیمان شکنان که اصحاب جمل باشند و قاسطین که معاویه و اتباع اویند، و مارقین که خوارج نهروانند، از اینانند که هتک حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند و بیعت با امامشان را شکستند و آن زنگ را سوار شتر کرده و بیصره آوردند، و با امیر مؤمنان-علیه السلام- بقتال پرداختند، و شیعیان با تقوی را- که رحمت خدا بر ایشان باد- کشتند.

و بیزاری جستن از آن کس که صحابه نیکوکار و اخیار را نفی بلد کرد و آنان را به غربت فرستاد، و آنها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله طرد کرده بود بمرکز اسلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۶

آورد، و ملعونان را پناه داد، (۱) و اموال مسلمین را در میان توانگران پخش کرد و فقرا را محروم ساخت و بضعفا چیزی از حقشان نپرداخت مگر اندکی، و بیخردان را از عمال و کار گزاران مملکت اسلامی قرار داد- مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند-

و واجب است بیزاری جستن از دوستان ایشان که با امیر مؤمنان بمحاربه برخاستند، انصار و مهاجرین را کشتند، و اهل فضل و صلاح را از پیشینیان بقتل رسانیدند.

و همچنین بیزاری از اهل شوری، و ابو موسی اشعری و دوستانش که اینان کسانی هستند که اهل این آیه اند: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، یعنی: (اینان کسانی هستند که زیانکارترین مردمند که گم شد و ضایع گردید کوششهای ایشان بانجام کارهای نیک در این دنیا، و می پندارند که کار نیکو انجام می دهند، و اینانند که بآیات و نشانه های پروردگارشان کافر گشتند) و بولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - و بلقاء پروردگار کافر شدند، یعنی خدا را ملاقات خواهند کرد و میمیرند بدون ولایت علی علیه السلام و اعمالشان یکسر تباه و حبط و نابود می شود، و روز رستاخیز ترازویی برای ایشان بپا نخواهیم کرد که بدان عمل خیر ایشان سنجیده شود، زیرا خیری برای آنها باقی نماند و همه تباه و نابود شد، و آنان سگان اهل دوزخند.

(۲) و همچنین واجب است بیزاری از آنها بتهای ساختگی که پیشوایان ضلالت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۷

و گمراهی و جلو داران جور و ستم بر رعیت بودند جملگی از اولین و آخرینشان. و نیز بیزاری از کسانی که همکار پی کنندگان ناقه صالح بودند که از اشقیاء اولین است، و اینان اشقیاء آخرین. و از هر کس که با آنان طرح دوستی ریخته، و واجب است دوستی و موالات با علی علیه السلام و زیر پرچم او بودن، و تحت پرچم کسانی که در صراط و منهاج و راه

و روش پیغمبرشان صلوات الله علیه گام برداشتند، و سلوک نمودند، و چیزی از سنت او را تغییر ندادند (ترک سنت و عمل به بدعت نکردند)، مانند سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود، و عمّار یاسر، و حذیفه بن الیمان، و ابو هیثم بن تیّهان، و سهل بن حنیف، و عباد بن صامت، و ابو ایوب انصاری، و خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین، و ابو سعید الخدری، و امثال اینان که خداوند از آنان راضی بود و رحمت و رضوانش بر ایشان باد، و دوستی تابعان و هم عقیده ها و پیروانشان، و هدایت یافتگان براهنمائی و تعلیم ایشان، و کسانی که در راه آنان قدم برداشتند و بروش آنان سلوک کردند، خداوند از ایشان خشنود باد.

و از آئین اسلام است حرمت خمر و مسکرات؛ چه اندک و چه بسیار آن. و حرمت هر مست کننده ای اندک یا بسیارش، و هر چه بسیارش مستی آورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۸

اندکش نیز حرام است، (۱) و مضطرّ به آن نباید شراب بخورد زیرا او را خواهد کشت، و از اسلام است: حرمت هر حیوان دزنده ای که دارای دندانهای نیش (گراز) است و هر صاحب چنگالی از پرندگان، و نیز حرمت اسپرز؛ چون خون بسته است، و حرمت جزی و ماهی مرده روی آب، و مار ماهی، و زمیر و هر ماهی که فلس ندارد، و اجتناب و دوری گزیدن از گناهان کبیره مانند: قتل نفس؛ که خداوند آن را حرام فرموده، و زنا و دزدی و خوردن مسکرات و فراهم کردن نارضایتی والدین، و فرار از میدان نبرد، و خوردن مال یتیم از راه

ستم و زور، و خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و ذبایحی که نام غیر خدا بر آن برده شده است یا نام خدا بر آن برده نشده است، (البته بعض این حرمتها) در غیر حال ضرورت میباشد.

و رباخواری پس از دانستن آن، و مال حرام و قمار، و کم فروشی در کیل و وزن، و تهمت به زنان پاکدامن زدن، و عمل قوم لوط، و بدروغ شهادت دادن، و یأس از رحمت خداوند، و أمن از عقوبت خداوندی، و قطع امید از رحمت پروردگار، و یاری ظالمان و ستمگران، و گرویدن بآنها، و سوگند بدروغ یاد کردن، و حقوق و طلب مردم را با داشتن مال نپرداختن، و دروغ گفتن و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۷۹

تکبر کردن، و اسراف و تبذیر و خیانت، و کوچک شمردن حج خانه کعبه، و نبرد با اولیاء حقّ تعالی، و سرگرم ساز و آواز طرب شدن، و اصرار بر گناهان.

(۱) حمزه بن محمد علویّ که از احفاد زید بن علیّ بن الحسین - علیهما السّلام - بود برای من روایت کرد که: قنبر بن علیّ بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از علیّ بن موسی الرضا - علیهما السّلام - مثل این کتاب را نقل کرده است، الاّ اینکه نگفته است که حضرت برای مأمون نوشت، و در حدیث او نامه این اضافه را دارد که: زکات فطره را دو «مدّ» گندم و یا یک «صاع» جو، و خرما و مویز گفته، و وضو را شستن یک بار یک بار را فریضه، و دو بار دو بار را نیکو بجای آوردن آن ذکر کرده است، و گناهان پیمبران (که



در قرآن آمده) صغایر بخشوده گفته است، و نیز زکات را در نه [۹] چیز معین کرده که: گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند، و طلا و نقره است، اما حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس - رضی الله عنه - در نزد من صحیحتر است، و لا قوه إلا بالله.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۰

(۱) و حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام آن را مانند حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس برایم روایت کرد.

### از اخبار آن حضرت علیه السلام:

(۲) ۲- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از ابو عاصم روایت کرد که علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرد که روزی پدرش موسی بن جعفر در حضور پدرش امام صادق علیهما السلام سخن گفت و نیکو سخن گفت، پدرش علیه السلام باو فرمود: ای فرزند عزیزم! الحمد لله که خداوند تو را جانشین پدرانت قرار داد، و مایه خوشحالی و سرور در میان فرزندان، و جبران دوستان از دسته رفته ام نمود.

(۳) ۳- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن روایت کرد از محمد بن - ابی عبّاد - که مشهور بود که اهل ساز و طرب و آواز و باده نوشی است - گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۱

از حضرت رضا علیه السلام از مجالس وجد و سرور و ساز و غنا سؤال کردم، فرمود: اهل حجاز (مراد فقها و محدثین و علمای آنجا است) جایز می دانند، لکن در چهار چوب و ردیف باطل و لهُو است، آیا نشنیدی که خداوند

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (چون از کنار لغو [چرند و باطل] گذر میکنند بزرگواری و حیثیت خود را حفظ کرده اعتنا نمی کنند- فرقان: ۷۲).

(۱) ۴- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بمن فرمود: میان ما و شما یک خویشی وجود دارد، عرض کردم: آن کدام است ای سرور من؟ فرمود: هنگامی که عبد الله بن عامر بن کریر خراسان را فتح کرد، دو تن از دختران یزدگرد پادشاه سرزمین عجم ها را اسیر گرفت و بمدینه نزد عثمان بن عفان فرستاد، و او یکی را به حسن بخشیده و دیگری را به حسین، و هر دو اینان در حال نفاس از دنیا رفتند، و همسر حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیهما السلام حامله شده بود، و چون در حال زایمان و نفاس از دنیا رفته بود، یکی از کنیزان- که امّ ولد یکی از فرزندان فرزند پدرش حسین بن علی علیهما السلام بود- مادری و للگی او را بعهده گرفت (وزنی دیگر هم او را شیر میداد) و حضرت بزرگ شد و مادری جز آن امّ ولد برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۲

خود نمیشناخت، و بعدا فهمید که آن زن دایه و خدمتکار اوست، مردم نیز او را مادر وی میدانستند، و چون حضرت با وی ازدواج کرد میپنداشتند مادر خود را بزوجیت گرفته است، معاذ الله، پناه بخدا، بلکه اصل مسأله این بود که این زن در خانه علی بن الحسین علیهما السلام ماندگار بود، یک وقتی امام از همخوابگی با یکی از همسرانش فارغ

شده بود و برای غسل کردن بیرون می آمد، آن زن ویرا دید، حضرت به او گفت: اگر تو هم آرزوی همسررداری خدا را در نظر دار و از من پنهان نکن و بگو، زن گفت: آری، پس حضرت او را بزوجیت خود در آورد، و مردم چون او را مادر حضرت می پنداشتند، شهرت دادند که علی بن الحسین با مادر خود تزویج کرده است. مترجم گوید: «مراد به «ولد آیه» علی اکبر است» و محمد بن یحیی صولی گوید: عون بن محمد گفت: سهل بن قاسم برای من نقل کرد که: هیچ یک از فرزندان ابو طالب نبود مگر اینکه حدیث حضرت رضا علیه السلام را راجع به این قضیه (قضیه فوق) از من نوشت.

(۱) ۵- بسند مذکور در متن ابو حسین محمد بن ابی عباد گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السلام روزی یکی از غلامان خود فرمود: ای غلام: «آتی الغداء» صبحانه را بیاور، من لفظ حضرت را در دل نادرست انگاشتم، چون فعل «آتی یؤتی» یک مفعول بیش نمی گیرد و مفعول دوم آن باید با باء تعدیه باشد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۳

ذکر شود، مثلاً باید گفته شود: «آتی بالغداء». حضرت این انکار را از رخساره من تفرس کرد، و این آیه را قراءت فرمود: قَالَ لِفَتَاةٍ آتِنَا غَدَاءَنَا (موسی به یوشع گفت: بیاور چاشت ما را- کهف: ۶۱)، من عرض کردم امام عالمترین مردم میباشد و از همه افضل است. (حضرت بقرآن که تمامی فصحای عرب آن را از نظر فصاحت معجزه میدانند تمثّل جست).

(۱) ۶- حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی نقل کرده که گفت:

در سیراف سنه ۲۸۵

ابو ذکوان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس کاتب در اهواز سنه ۲۲۷ برایم بازگو کرده گفت: ما روزی نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودیم حضرت مرا فرمود: در این جهان نعیم حقیقی نیست، پاره ای از فقهاء که در محضرش حاضر بودند گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می فرماید:

ثُمَّ لَتَسِيئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در این روز از نعیم پرسش خواهید شد- تکاثر: ۸) آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟ حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی میکنید، و آن را بچند وجه تفسیر مینمائید، جماعتی گفتند: مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند: طعام لذیذ است، و عده دیگر گفتند: خواب خوش است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۴

(۱) امام علیه السلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد الله امام صادق علیه السلام این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتَسِيئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عزّ و جلّ از چیزی که به بندگانش تفضل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان منت نمی نهد، و منت به احسان در مخلوقات قبیح و زشت است تا چه رسد بخداوند عالم عزّ و جلّ، و چگونه چیزی را که مخلوق خدا بدان راضی نیست بخدا نسبت دهند، و لکن مراد به این نعیم دوستی ما اهل البیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجوئی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال

برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعیم جاودانه بهشت میرساند، و براستی که این مطلب را پدرش از آباء گرامش از امیر مؤمنان- علیهم الصّلاه و السّلام- برایم نقل کرد بدین صورت که گفت:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود: یا علی! اولین چیزی که از بنده پس از مرگ سؤال می شود شهادتین است؛ شهادت باینکه معبودی جز الله نیست، و شهادت باینکه محمد- صلّی الله علیه و آله- رسول خداست، و دیگر شهادت به اینکه تو یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۵

علی! از جانب خدا و از جانب من ولی (امام و سرپرست) مؤمنین هستی، پس هر کس آن را تصدیق نماید و قبول کند و معترف بدان باشد بسوی نعیم جاودانه بهشت رهسپار است.

(۱) محمّد بن یحیی صولّی گوید: ابو ذکوان- پس از نقل این خبر که خود آن را بدون سؤال من آغاز کرده بود- گفت: این حدیث را از چند جهت برای تو نقل میکنم، چون تو از بصره (تا سیراف که هفت روز راهست) بدیدن من آمده ای، یک جهت اینکه راوی آن عموی تو (ابراهیم بن عباس صولّی) است که برای من این حدیث را افاده فرمود، و دیگر اینکه من همه اوقات به علم لغت و اشعار می پرداختم و بغیر این دو علم ذوقی نداشتم، تا رسول خدا- صلّی الله علیه و آله- را در خواب دیدم در حالی که مردم باو سلام میکردند و حضرت سلامشان را پاسخ میداد، من پیش رفته سلام کردم، حضرت سلام مرا جواب نداد، عرض کردم:

یا رسول الله! آیا من از امت شما نیستم؟ فرمود: چرا از

اُمّت من هستی لکن آن حدیثی را که راجع به نعیم از ابراهیم شنیدی برای مردم بگو، صولی گوید: و این حدیث را عامه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می کنند، ولی بدین صورت که در آن ذکر «نعیم» و آیه و تفسیر آن نیست، و تنها روایت می کنند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اوّل چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود شهادت بتوحید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۶

و نبوّت و دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقی از صولی از محمّد بن موسی از پدرش روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام روزی سخن از قرآن راند، و پیرامون عظمت حجّت و علامت و اعجاز نظم آن سخن گفت، و فرمود: آن ریسمان محکم الهی است، چنگ آویز استوار و پا بر جای اوست، و راه برجسته و برتر و کامل اوست که، سالک و رهسپار، خود را به بهشت میرساند و از آتش دوزخ نجات می بخشد، در طول زمان و مرور ایام و گذشت روزگاران کهنه نگردد، و بر زبانهای مختلف سست و بی ارزش و ناچیز نیاید، چرا که آن برای زمانی خاصّ نیامده، و در هر زمان مانند زمان پیش تازه و نو و جدید است، بلکه حجّت است و برهان برای همه انسانها در هر زمان و مکان، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (از هیچ سو باطل بر آن راه ندارد، از جانب حکیم و حمیدی فرود آمده که تمامی مخلوقات او را حمد میکنند- فصلت: ۴۲).

(۲)

۸- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از سهل نوشجانی روایت کرد که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۷

مردی بحضرت رضا علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله! از عروه بن زبیر نقل کرده اند که گفته است: رسول خدا در حال تقیه از دنیا رفت؟ فرمود: امّا بعد از نزول این آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْرُكَ مِنَ النَّاسِ» (ای پیامبر آنچه بر تو فرستاده شده است از جانب پروردگارت بمردم ابلاغ کن که اگر آن را پنهان نگهداری و نرسانی رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از مردم و دشمنی آنان حفظ خواهد کرد- مائده: ۶۷) این آیه هر نوع تقیه ای را میان او و مردم بضمن خداوند عزّ و جلّ برداشته است، و امر خدا را ابلاغ فرموده، امّا قریش هر کار که میل داشت پس از رحلت او انجام داد، امّا قبل از نزول آیه مبارکه شاید (در حال تقیه بوده اند).

(۱) ۹- بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت:

علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرش از جدّش جعفر بن محمد علیهم السّلام مرا حدیث کرد که فرمود: هنگامی که دنیا بشخص روی می آورد محاسن و نیکیها و خوبیهای دیگران را (دنیا) در او جلوه گر میسازد، و چون از کسی روی گرداند (دنیا) نیکیها و خصلتهای خوب خود شخص را هم از او سلب کرده و بد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۸

جلوه میدهد.

(۱) ۱۰- بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت:

از علی بن

موسی علیهما السّلام شنیدم میفرمود: دوستی یا رفاقت بیست ساله ایجاد خویشی و قرابت می کند، و علم و دانش برای فرزند گرد آورنده تر است خیر دنیا و آخرت را از آنچه پدران و تبار برای او مال یا افتخار باقی گذارده اند.

(۲) ۱۱- محمّد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ امام عسکریّ از علیّ بن موسی الرضا علیهم السّلام روایت کرد که: آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که آن جناب فرمود: قائم کسی نخواهد بود مگر آنکه امام پسر امام و وصیّ فرزند وصیّ باشد.

(۳) ۱۲- و بهمین سند از امام صادق از پدرش امام باقر علیهما السّلام روایت کرد که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله وصیّت کرد و سفارش نمود مردم را به پیروی از علیّ و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس در باره آیه کریمه در گفتار خدای عزّ و جلّ که فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ**

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۹

مِنْكُمْ (ای گروه مؤمنین، خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و اولی الامر را نیز - نساء: ۵۹)، گفت: مقصود ائمه از اولاد علیّ و فاطمه علیهم السّلام میباشند تا روز رستاخیز.

(۱) ۱۳- محمّد بن احمد از احمد بن فضل از بکر بن احمد از امام عسکریّ از پدرش از آباء گرامش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت کرد که فرمود: از جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در شب معراج؛ آن شبی که پروردگارم مرا سیر داد فرشته ای را در میانه عرش



دیدم که شمشیری از نور در دست داشت و با آن بازی میکرد، چنان که علی بن ابی طالب با ذو الفقار بازی میکند، و دیدم فرشتگان هر گاه مشتاق روی علی میشدند، نظر بر رخ آن فرشته میکردند، عرضه داشتم پروردگارا! آیا این برادرم علی بن ابی طالب، پسر عموی من است؟

خداوند فرمود: ای محمد این فرشته ای است که او را بصورت علی خلق کرده ام، او در میانه عرش بعبادت من مشغول است و ثواب حسنات او را از تسیح و تقدیس همه در نامه عمل علی بن ابی طالب مکتوب می شود تا روز قیامت.

شرح: «شمشیر سنبل قدرت است، و در معراج، خداوند متعال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۰

صورت ملکوتی فردوس اعلا و مدینه فاضله را برسولش صلی الله علیه و آله نشان داد، و صورت علی علیه السلام با شمشیر و بازی کردن او با آن تعبیرش آنست که قدرت در مدینه فاضله باید بدست علی یا کسانی که علی وارند باشد، و شمشیر برای ترس و ارعاب خصم است نه کشتار و خونریزی، و حتی الامکان باید از قدرت، استفاده «تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ - انفال: ۶۰» شود نه «تقتلون به من خالف» فافهم».

(۱) ۱۴- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن سلیمان از علی بن موسی الرضا از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن جناب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: نزدیک است که حسد بر تقدیرات الهی سبقت گیرد.

شرح: «مراد اینست که حسادت افراد نسبت بیکدیگر گاهی چنان شدید

و سخت است که بعید نیست از مقدرات الهی پیشی گیرد و چیزی را که خداوند برای محسود از خیر و نعمت خواسته زائل سازد و شخص محسود زوال نعمت و خیر محسود را طلب می کند و همه تلاشش دور کردن نعمت از او است، و بسا می شود که کمر بقتل محسود می بندد، و او را میکشد و سعی در آن دارد که آنچه خداوند خواسته و تقدیر کرده است بر هم زند».

(۲) ۱۵- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور از دارم نهشلی از علی بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۱

از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرد که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! مراعات مرا در باره تو کسی نکند مگر تقوی پیشگان، پاک سیرتان، نیکوکاران، و برگزیدگان، و این چنین اشخاص در میان امت من نیستند مگر اندک همانند موی سفیدی که در گاو سیاه باشد در شب تاریک (که بسختی دیده شود).

(۱) ۱۶- محمد بن احمد بغدادی بسند مذکور از دارم نهشلی از علی بن موسی از پدرش از پدران بزرگوارش علیهم السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که انگشتی از عقیق یمانی رنگارنگ در دست داشت بر ما درآمد و به امامت با ما نماز جماعت خواند، و چون نماز پایان یافت آن انگشتی را بمن بخشید و فرمود: یا علی با این انگشتی نماز بجای آر، آیا نمیدانی که نماز گزاردن با عقیق یمانی هفتاد نماز محسوب می شود، و آن نگین

تسبیح و استغفار میکند، ثواب آن اذکار برای صاحبش که آن را بدست دارد ثبت می شود. و نگهداری از لغزشها و رستگاری و کامیابی و خوشبختی بدست خدا است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۲

### **باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السلام به نیشابور، و ذکر خانه و محله ای که در آن وارد شد**

(۱) ۱- محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری گوید: از جدّه ام خدیجه دختر حمدان بن پسندۀ شنیدم وقتی آن حضرت علیه السلام بنیشابور وارد شدند به «لاشاباذ» که در ناحیه غربی شهر است در خانه جدّم پسندۀ نزول اجلال فرمودند، و وی را پسندۀ گفتند برای اینکه حضرت در میان تمام خانه ها خانه او را اختیار کرد، و «پسندۀ» کلمه فارسی است و معنایش عبری «مرضی» است که مراد شخص مورد رضایت است، چون بخانه ما وارد شد نهال بادامی در زاویه ای از زوایای آن خانه کاشت، و آن نهال روئید و در عرض یک سال درختی شد و ثمر داد، و مردم این را فهمیدند، و از بادام آن برای شفای بیماران میبردند، و هر کس را که دچار نوعی بیماری بود به یک بادام آن درخت تبرک می جست و آن را بعنوان شفایابی می خورد و بهبود می یافت، و هر کس را ناراحتی چشم بود دانه ای از آن بادام را روی چشم خود می گذاشت و شفا می یافت، و زن باردار اگر درد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۳

زایمان بر او سخت میشد یک حبه از مغز بادام آن تناول میکرد و وضع حمل بر او آسان، و در حال فارغ میشد، (۱) و هر گاه حیوانی از چهارپایان اهلی مبتلا بقولنج میگشت ترکه ای از شاخ آن درخت بر زیر شکمش میسودند عافیت می یافت، و باد قولنج ببرکت حضرت رضا

علیه السلام از او دور میشد، روزگاری چند گذشت که آن درخت خشک شد، جدم آمد و شاخه های آن را قطع کرد و دیده اش کور شد، سپس ابن حمدان که او را ابو عمرو می گفتند؛ تنه آن را برید و از روی زمین برداشت، بعد اموال او که هفتاد هزار، تا هشتاد هزار درهم ارزش آنها بود، در دروازه فارس همه نابود گردید و از دست رفت و چیزی برای او باقی نماند، و این ابو عمرو دو پسر داشت که دفتردار محمّد بن ابراهیم بن سمجور بودند یکی بنام ابو القاسم و دیگری بنام ابو صادق، خواستند که این خانه را تعمیر کنند و بیست هزار درهم (صرف) مخارج آن کردند و هنگام تعمیر خانه ریشه های درخت مزبور را از جا درآوردند و نمی دانستند که چه عاقبتی خواهند داشت، بعدا یکی از آن دو پسر متولّی اراضی و املاک و باغات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۴

امیر خراسان شد، (۱) و پس از مدّتی با محمّلی بشهر بازگشت در حالی که پای راستش سیاه شده بود و کم کم گوشت آن متلاشی شد و یکماه طول نکشید که جان بجان آفرین تسلیم نمود، و آن دیگر که برادر بزرگتر بود در دیوان امیر نیشابور دفتردار شد و جماعتی گرد او بودند و خطّی بسیار نیکو داشت، روزی یکی از کارمندانش در میان جمعیت که همگی در کنارش بودند گفت:

خداوند صاحب این خطّ را از چشم بد حفظ کند، همان دم دستش بلرزید و برعشه افتاد و قلم از دست او بیفتاد و دملی در آن پیدا شد، بمنزل رفت، و ابو العباس کاتب با جماعتی بعیادتش

رفتند، و باو گفتند: این ناراحتی از حرارت (فشار خون) است، رگ بزن و یا حجامت کن، وی بپذیرفت و حجام آمد و از او خون گرفت، روز دیگر بعیادتش آمدند و بار دیگر او را گفتند: خون بگیر وی در بار دوم حجامت کرد و خون گرفت ولی همان روز مرگش فرا رسید و دار فانی را وداع گفت، و مردن هر دو برادر در کمتر از یک سال اتفاق افتاد.

شرح: «ظاهراً این افراد بقصد توهین و مخالفت مرتکب بریدن درخت و قطع شاخه ها و کندن ریشه آن شده اند، و اِلَّا بسیار بعید می نماید که بدون قصد توهین مبتلا به این مصیبات شده باشند، بلکه با قصد توهین هم دور از رحمت خاندان عصمت علیهم السّلام است که چنین کیفرهایی برای مردمی که تربیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۵

صحیح نشده اند و حجّت بر آنها تمام نیست مقرر دارند، زیرا خداوند در قرآن کریمش در صفات کسانی که اهل حقیقت و مؤمن بخدا و رسول و ولایت اهل بیتند می فرماید: *وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ* یعنی اینان به آسانی غضب نمی کنند و چنانچه غضب هم بکنند بزودی می بخشند و صرف نظر می کنند، این صفت مؤمنان است تا چه رسد به آل پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السّلام که مظهر تامه رحمت الهی هستند و کیفر را قبل از اتمام حجّت جایز نمی دانند. و در متن داستان آمده که آنان از عاقبت کار بی خبر بودند، باری آنچه مسلم است این داستان حدیثی نیست که از لسان یکی از معصومین صلوات الله علیهم صادر شده باشد، بلکه ممکن است اصلی داشته و راویان آن را بصورت

داستانی در آورده اند، و مؤلف - رحمه الله - چون در این خبر معجزه ای از حضرت رضا علیه السلام بوده آن را نقل کرده، و حکمی بیش از نقل یک معجزه در بر ندارد، البته امام مانند خورشید و شهاب فروزان است که در هر افق که طلوع کند از نور و برکات خویش کانون حیات را منور، و از خیر و برکات خویش کاروانیان حیات را سعادت مند میسازد، و اگر حکومت را در اختیار گیرد و آن را بپذیرد، همه زندگی بر همه زندگان از برکت تدبیر او منظم و استوار و فراخ میگردد، و عدالت واقعی بر سر همگان پرتو می افکند، و تماما بر شد مقدر خود خواهند رسید و سعادت مند خواهند گشت، ولی در صورتی که او را کنار گذارند و حکومت را بدیگری بسپارند خیر وجودش به انواع و احاء دیگر بمردم خواهد رسید، ولی بسیار جزئی و کم و ناپایدار، و این داستان روی این اصل است.

و ما در باب ۵۷ در ذیل خبری کلامی مناسب با این خبر تذکرا آورده ایم مراجعه بدان بی ثمر نیست».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۶

### **باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود**

(۱) ۱- محمّد بن فضل در نیشابور در نیشابور در منزلش با یک واسطه از ابو الصیلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام که از نیشابور کوچ میکرد من به همراه او بودم و آن جناب بر استری ابلق در عماری سوار بود، ناگاه محمّد بن - رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه با جماعتی از محدّثین و علماء اطرافش را گرفتند و لجام استر را بدست گرفته عرضکردند:

یا ابن رسول الله بحقّ آباء پاک و

طیبت سوگندت میدهم حدیثی از پدر بزرگوارت برای ما بگو، حضرت در حالی که ردای دوروئی از خز بر دوش داشت سر مبارک از عماریه بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح خدا موسی بن جعفر و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، پدر عزیز راستگویم جعفر بن محمد، و گفت: حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علی باقر،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۷

شکافنده علوم انبیاء، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور عبادت کنندگان علی - ابن الحسین، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور جوانان بهشتی حسین بن علی و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام و گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: براستی که من خود معبودم، خدائی جز من نیست، پس مرا پرستش کنید که هر کس با شهادت به این کلمه «لا اله الا الله» از روی خلوص بیاید، وارد در قلعه و حصار من شده است، و هر کس که داخل در قلعه و حصار و برج و باروی من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۱) ۲- محمد بن علی مرورودی در منزلش بسند مذکور در متن از علی بن - موسی علیهما السلام از پدرش از اجداد پاکش از امیر مؤمنان علی علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده:

«لا إله إلا الله» قلعه محکم و برج و باروی من است، پس هر کس بدین قلعه داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

عیون أخبار

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن الحسين ضبّی با دو واسطه از حضرت عسکری پدر امام غائب از پدرش از پدران بزرگوارش از علی بن موسی الرضا از پدرش از اجدادش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا سید انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بزرگ فرشتگان جبرئیل گفت: خداوند علیّ اعلی و عزّ و جلّ میفرماید: منم که خود معبود یگانه و بی انبازم و معبودی نباشد جز من، پس هر کس بیگانه‌ای من اقرار کند داخل در قلعه من شده است، و هر کس که در قلعه و حصن من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۲) ۴- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - با سند مذکور در متن از اسحاق بن راهویه روایت کرد که گفت: در زمانی که علی بن موسی علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۲۹۹

بنیشابور وارد شد، روزی که از آنجا بسوی مأمون خارج میشد، محدّثینی که در این دیار بودند جمله فرا راه او آمده، گفتند: یا ابن رسول الله! از میان ما میروی و ما را بحدیثی از احادیث جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از آن بهرمنند شویم آگاه نمی سازی؟- این در حالی بود که آن حضرت در عماری نشسته بود- سر خویش از عماری بیرون آورد و فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی که گفت:

شنیدم از پدرم علی بن الحسين که گفت: شنیدم از پدرم حسین بن



علیّ که گفت:

شنیدم از پدرم امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: شنیدم خداوند عزّ و جلّ فرمود: کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار و قلعه منست، پس هر کس بقلعه من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود، ابن راهویه گوید: هنگامی که عماری حرکت کرد آن جناب با آواز بلند فرمود: این شروطی دارد، و من خود از جمله شروط آن هستم.

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: از شروط اقرار بکلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به امامت آن حضرت است که از جانب خداوند عزّ و جلّ معین شده است، و طاعتش بر همگان فرض و واجب است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۰

(۱) و میگویند: چون حضرت به نیشابور وارد شد، در محله ای که آن را فروینی گویند بحمام رفت، و در آن محلّ حمامی بود که همین حمام معروف است و آن را در این زمان حمام الرضا می گویند، و در کناری از آن محلّ چاهی بود، که رو بخشکیدن نهاده بود، حضرت کسی را گماشت که آن چاه را لایروبی کرد و آبش فراوان گشت، و در بیرون درب چاه حوضی ساخت که با پلّه به آن وارد میشدند و آن را از آب آن چاه پر کردند و حضرت در آن حوض غسل کرد و بیرون آمد و در پشت آن حوض نماز گزارد، و مردم بنوبت در آن داخل شده غسل میکردند و بیرون آمده نماز می خواندند و از آن آب بقصد تبرک قطره ای چند مینوشیدند و خداوند عزّ و

جلّ را ستایش مینمودند، و از درگاه کرمش حاجت می خواستند، و آن همین چشمه ای است که امروزه معروف به چشمه کهلان است، و مردم از هر طرف بسوی آن (برای تبرک جستن) می آیند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۱

### باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت

(۱) ۱- احمد بن حسن قطن با چند واسطه که نامشان در متن ذکر شده از علی بن بلال روایت کرد که گفت: حضرت علی بن موسی از پدرش از آباء بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم روایت کرد که گفت: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: ولایت علی بن ابی طالب برج و باروی محکم من است، هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

شرح: «مراد آنست که اگر مردم حکومت علی علیه السّلام را بپذیرند، و زیر پرچم او روند و او را اولی الامر خود دانند، در این صورت جهان بشریت از هر گونه عذاب و ناراحتی و بدبختی، و نیز دزدی و قتل و چپاول و فقر و مرض و نابسامانیها رها میگردد، و در این حال همه این معضلات از میان رخت بر بسته و عذاب یکسره از خلق برداشته می شود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۲

### باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی به سند مذکور در متن از ابو الصّیلت هروی نقل کرد: وقتی که علی بن موسی الرضا علیهما السّلام بسوی مأمون رهسپار شد در بین راه به قریه حمراء که رسید به آن جناب عرض شد: (هنگام ظهر شده آیا نماز نمی خوانید؟

حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: آبی برایم بیاورید، گفتند: یا ابن رسول الله آبی با ما نیست، حضرت با دست خویش زمین را بسود آبی پدید آمد که خود و اصحابش که با او بودند بدان وضو ساختند، و آثار آن آب

اکنون و تا این روزگار باقی است، و چون به سناباد وارد شد تکیه بکوهی - که امروزه از آن دیگ سنگی میسازند - کرده و گفت:

«اللهم انفع به، و بارک فیما يجعل فیه و فیما ینحت منه»

(خداوندا! این کوه را آن طور قرار ده که از آن نفع برند، و برکت ده آنچه در آن مینهند و آنچه از آن میسازند) سپس دستور داد که برای حضرت از سنگ آن کوه چند دیگ ساختند، و میفرمود: در ظرف دیگر برای من چیزی نپزید مگر در همین ظرفهای سنگی، و حضرت بسیار کم خوراک بود و چیزهای ساده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۳

میخورد. و از این رو مردم بسوی حضرت هدایت یافته و برکت دعای حضرت در آن کوه ظاهر شد. آنگاه بخانه حمید بن قحطبه وارد شد و به بقعه ای که قبر هارون در آنجا بود رفت، و با دست مبارکش بر کنار قبر هارون خطی کشید و فرمود: این مکان محلّ قبر من است، و در اینجا دفن خواهم شد، و خداوند این مکان را محلّ زیارتگاه و آمد و شد شیعیان من و دوستانم قرار خواهد داد، و بخدا سوگند زائری مرا زیارت نکنند و سلام دهند ای بر من سلام نفرستند جز آنکه آمرزش و رحمت خداوند بشفاعت و وساطت ما اهل بیت نصیب او گردد.

سپس روی بقبله کرده و چند رکعت نماز کرد و دعاهائی بخواند و چون از دعا فارغ شد بسجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و من شمردم که پانصد بار در آن سجده خدا را تسبیح کرد سپس برخاست.

(۱) ۲- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی گوید:

حسین بن احمد گفت: از پدرم و او گفت: از جدّم شنیدم که میگفت: چون علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام در زمان مأمون بنیشابور آمد من در خدمتش بودم، و بکارهای شخصی آن بزرگوار اقدام می کردم تا روزی که بقصد سرخس از نیشابور خارج شد و من او را بدرقه کردم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۴

میخواستم تا مرو بهمراه او باشم، و چون یک مرحله از راه را طی کردیم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: باز گرد با کمال موفقیّت، تو بواجب خود اقدام کردی و تا حدّ مشایعت انجام وظیفه نمودی، بس است، عرض کردم: ترا بحق جدّت محمّد مصطفی و پدرت علیّ مرتضی و مادرت فاطمه زهرا، که یک حدیث از احادیث برای من بگو تا مرا شفا باشد تا بازگردم، فرمود: تو از من حدیث میپرسی؟! من خود از جوار جدّم بیرون شدم، و حال آنکه نمی دانم عاقبت امرم بکجا خواهد کشید، عرضه داشتم بحقّ محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا حدیثی برایم بگو که مرا شفا و عافیت بخشیده باشی تا بازگردم بسوی وطنم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدّم از پدرش که او از پدرش شنید و او نیز از پدرش که گفت: شنیدم از پدرم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که میگفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نام و نشان من است، هر کس از روی اخلاص قلب آن را بگوید در حصن و حصار محکم من داخل شده، و هر کس در حصن و حصار من داخل شود

از عذاب من ایمن خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۵

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: اخلاص در آن یعنی اینکه این کلمه وی را از آلوده شدن بمعصیت حفظ کند، و از نافرمانی باز دارد.

(۱) ۳- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم نقل کرده که گفت: چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام بقصر حمید بن قحطبه وارد شد لباس خود را از تن بیرون کرد و بحمید داد، و حمید آن را بکنیز خود داد تا آن را بشوید و نظافت کند، طولی نکشید که آن کنیز بازگشت و رقعۀ ای در دست داشت و اظهار کرد که این رقعۀ در جیب لباس ابو الحسن علی بن موسی بوده و آن را به حمید داد، حمید گوید: من به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم! این کنیز این رقعۀ را آورده و میگوید که در جیب شما یافته است، این چه چیز است؟ فرمود: این رقعۀ حرز و دعائی است که من هیچ گاه از خود جدا نمی سازم، من عرضه داشتم که ای کاش مرا بدان مشرف میساختی، فرمود: این حرزی است که هر کس آن را به همراه داشته باشد بلاها از او دفع شده و از هر بلیه در امان خواهد بود، و پناهی است برای او از شرّ شیطان ملعون [و از شرّ سلطان]، سپس آن دعا و حرز را به حمید دیکته کرد و آن چنین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۶

بود: (۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- تا آخر دعا، که در متن ذکر شده است و ترجمه آن این است: بنام خداوند رحمان و

رحیم، بنام خدا براستی که من پناه میبرم بخداوند رحمان از تو، چه خدا ترس باشی و چه نباشی، چشم و گوش تو را بیاری خداوند شنوا و بینا، بستم، و تو هیچ گونه بر من قدرت و توانائی و غلبه نخواهی داشت، نه بر من و نه بر گوشم، و نه بر چشمم، و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشتم و نه بر خونم، و نه بر مغزم، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم، و نه بر اهل و عیالم، و نه بر مالم، و نه بر آنچه پروردگارم روزیم فرموده، تو بر هیچ یک از این امور من راهی نداری، من میان خود و تو را با ستر انبیاء و فرستادگان خدا پرده کشیدم؛ آن ستری که پیامبران الهی خود را از شرّ فرعونهای زمان بآن حفظ کردند، جبرائیل از جانب راست من و میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پس پشت، و محمد- صلی الله علیه و آله- از پیش روی من مانع از منست، و خداوند آگاهست از من و ترا مانع می شود از من و همچنین شیطان را، پروردگارا! چیره نکند عدم آگاهی او بصبر و شکیب تو، و موجب نشود که مرا از جای بر کند و بوحشت اندازد و کوچک و حقیرم شمارد، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم- اه».

شرح: «باید دانست که حمید بن قحطبه- بضمّ حاء بر وزن کمیل- در سال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۷

۱۵۲ از سوی منصور دوانیقی بحکومت خراسانات منصوب شده، و در زمان مهدیّ عبّاسی در

سال ۱۵۹ در طوس مرکز حکومتش از دنیا رفته است و علی بن موسی الرضا علیهما السلام در زمان مأمون الرشید بسال ۲۰۰ هجری بخراسان احضار یا دعوت شده است، و نمیتوان گفت که: حضرت پیراهنش را بحمید بن قحطبه داده و او از حضرت درخواست آن حرز و دعا را کرده است، چون او قریب چهل سال پیش از این مرده بوده! بنظر میرسد که مراد دیگری باشد بنام حمید، مثلاً حمید بن ابی غانم طائی؛ همان کس که هارون الرشید وقتی بخراسان وارد شد در خانه او منزل کرد و همان جا مرد و دفن شد، و این در صورتیست که حمید بن قحطبه با حمید بن ابی غانم متحد نباشند، و الا باید گفت: در این مطلب تحریف یا تصحیفی رخ داده است، یا رأساً ساختگی است. ولی در هر حال دعا و تعویذ درست است و لازم نیست سندش صحیح اعلائی باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی رحمت رحمانیتش بی دریغ است، و خود فرموده است اَدْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ (مرا بخوانید از شما می پذیرم)، و قصه معروف حمید بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات بدستور هارون نیز همین اشکال را داراست، چون در زمان خلافت هارون که در سنه ۱۷۰ به بعد بوده او از دنیا رفته بوده، و تاریخ این کشتار آخر عمر هارون است، و بنظر میرسد قصه ای ساختگی باشد اما بغرض صحیح مانند فیلمهای غیر مستند- و الله العالم- و آن برای نشان دادن دشمنی عباسیان و سخت دلی و بیرحمی هارون و دست اندرکارانش با آل پیغمبر علیهم السلام بوده که شکی هم در آن نیست،- و

عليهم لعائن الله-».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۸

## باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند

(۱) ۱- مظفر بن جعفر بن مظفر بسند مذکور در متن از حسن بن موسی [الخشاب] نقل کرده است که گفت: اصحاب ما (یعنی طرفداران اهل البیت) از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده اند که شخصی بآن حضرت گفت: خداوند کارت را راست بیاورد، چگونه شما این امر (ولایت عهد) را پذیرفته و خود را بکنار مأمون رساندید؟!- انگار این عمل را بر حضرت خورده میگرفت و خوش نمیداشت آن را- حضرت باو فرمود: ای مرد! بگو بدانم آیا وصی بالاتر است یا نبی و پیامبر؟ مرد گفت: پیامبر، حضرت پرسید: مسلمان بالاتر است یا مشرک؟ مرد پاسخ گفت: البته مسلمان، امام فرمود: بدرستی که عزیز- یعنی

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۰۹

عزیز مصر- مشرک بود و یوسف پیغمبر بود، و اکنون مأمون مسلمان است، و من نیز وصی هستم نه پیغمبر، و یوسف از عزیز خواست که او را امیر غله کند.

آنجا که گفت: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ - الآیه (مرا امیر و رئیس کشاورزی کن، زیرا که من نیکو از آن مراقبت می کنم و راه افزایش محصول را میدانم و آنچه را که هست حافظم و هر زبانی را میدانم) و من مجبور بر این کار گشتم.

شرح: «ناگفته نماند که در قرآن، عزیز مصر غیر از پادشاه و ملک است، و حضرت یوسف علیه السلام با ملک این سخنان را گفت نه با عزیز، و هر کسی که با قرآن آشناست بخوبی میداند که عزیز شوهر زلیخا بود نه ملک، و ملک خواب دید نه عزیز، و یوسف خواب را که تعبیر کرد پادشاه او را خواست



و ابتدا نیامد و گفت: اوّل تکلیف مرا که عزیز مصر بی گناه بزندانم افکنده معلوم کنید آنگاه اگر بخواهید حضور خواهم یافت، و در اینکه اهل بیت - علیهم السّلام - از همه مردم قرآن را بهتر می فهمند و بدان آشناترند شکّ و شبهه ای برای احدی از مسلمانان باشعور نیست، و پر واضح است که امام علیه السّلام ملک را با عزیز اشتباه نمی کند، و معلوم است که در کلام تصرّف شده است، و برای پاسخگویی پاره ای از معترضین، امام علیه السّلام بقصّه یوسف اشاره کرده است. و متأسفانه راوی این داستان نیز بمانند بسیاری از افراد که بین عزیز و ملک را تمیز نمیدهند چنین فهمیده و نقل بمعنی کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۰

و امام علیه السّلام را از مدینه به طوس احضار کردند و از خاندانش هیچ کس را با او نیاوردند و آنچه از روایات متعدّد بدست می آید (این است که:) هر کجا که بشهر و آبادی میرسیدند در آن مدّت حضرت را با تشریفات حرکت می دادند، و چون به بیابان و کویر می رسیدند از عماریه بیرون آورده و بر آستر بدون سایبان سوار می کردند، و چنان که مشهور است نماز عید را نگذارند که آن حضرت بصورتی که میخواست ادا کند، بلکه از میان راه او را باز گردانند، و دیگری را بنماز گماردند، و کاملاً پیداست که سفر اختیاری نبوده بلکه تمهیدی برای ساکت کردن زیدی مذهببان بوده که: غالباً میگفتند خلفا را برمیاندازیم و بیکی از اولاد فاطمه علیها السّلام رضایت میدهیم که امامت کند، و «بالرضا من آل محمّد» شعارشان بود، مأمون علی بن موسی علیه السّلام را احضار

کرد و لقبش را- چنان که از صریح شعری که دعبل خزاعی در مرثیه فرزندش سروده و در آن به مسموم کردن آن حضرت اشاره ای نموده- «رضا» نهادند تا طرفداران عقیده زیدیه سکوت کنند، و از مخالفتی که با خلفای عباسی دارند تا حدی بکاهند، و شعر مزبور چنین است:

۱- أَلَا أَيُّهَا الْقَبْرِ الْغَرِيبِ مَحَلَّةَ بَطُوسٍ عَلَيْكَ السَّارِيَاتِ هَتُونِ

۲- شَكَّكَ فَمَا أُدْرِي أَمْسَقِي بِشَرْبِهِ فَبِكَيْكِ أَمْ رِيبَ الرَّدَى فِيهِونِ

۳- و ايهما ما قلت ان قلت شربهو ان قلت موت انه لقمين

۴- أيا عجباً منهم يسمونك الرضاو يلقاك منهم كلحه و غضون

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۱-۵- أتعجب للاجلاف أن يتخيفوا معالم دين الله و هو مبين

۶- لقد سبقت فيهم بفضلك آبهلدي و لكن ما هناك يقين ترجمه: ۱- ای قبری که جایگاهش در طوس غریب است، اشکهای غم پیوسته بر تو ریزان است.

۲- در شبهه ام که آیا تو را زهر خوراندند تا بر تو گریه کنم یا بمرگ طبیعی از دنیا رفته ای تا داغ تو بر من آسانتر گردد؟! ۳- و هر کدام را بگوئی؛ چه بگوئی به «زهر» و چه بگوئی بمرگ طبیعی، هر دو سزاوار گریستن است.

۴- شگفتا که تو را «رضا» نامیدند ولی تو باید از آنها بیم و رنج بینی! ۵- آیا تعجب میکنی از این سخت دلان که معالم آشکار دین خدا را دستخوش تغییر و تبدیل کنند؟

۶- در فضل تو میان آنها نزد من آیه (و نشانه) ای از پیش بوده ولی (چه باید کرد) که در آنجا یقینی نیست.

از این کلام پیداست که موضوع از چه قرار می بوده، و هیچ گاه امام معصوم کارمند دستگاه ظالم نخواهد شد،

و در این کتاب اخبار بسیار صحیح و اخبار ناصحیح هست، و مخلوط از درست و نادرست نیز هست، و مؤلف تضمین صحت هر چه در آنست را نکرده است».

(۱) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- از علی بن ابراهیم از پدرش از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: بر علی بن موسی علیهما السلام وارد شدم و عرضه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۲

داشتم یا ابن رسول الله مردم میگویند: شما با کمال زهد دنیا و پارسائی که اظهار میدارید (با این حال) ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ آن بزرگوار فرمود:

خدا خود میدانند که من تا چه حدّ این کار را نمی پسندیدم، ولی وقتی که امر دائر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم، وای بر ایشان! آیا نمیدانند که یوسف پیامبر بود و چون ضرورت اقتضا کرد به «پادشاه» مصر گفت: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ... الآية، مرا هم ضرورت و ناچاری با کمال اکراه و نادلخوشی بدین کار کشید، و پس از اینکه مشرف بر هلاک بودم آن را به اکراه پذیرفتم، و در این امر داخل نگشتم مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد، و شکایت را بخدا میبرم و از او یاری می جویم.

(۱) ۳- حسین بن ابراهیم ناتانه- رضی الله عنه- بسند خبر قبل از ابو الصیلت هروی روایت کرد که مأمون بحضرت رضا علیه السلام گفت: من مقام علمی و فضل و بی اعتنائی شما دنیا و پارسائیت و ترس از خدا و ورع و عبادت ترا شناختم ای فرزند رسول خدا، و ترا بخلاف سزاوارتر از خویش تشخیص دادم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۳

فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می کنم (۱) و بزهد و بی رغبتی بدنی نجات و خلاص خود را از شر دنیا می طلبم، و با ورع و عدم نزدیکی بمحرّمات الهی امیدوار رسیدن بسعادت و فائز شدن به بهره های خداوندی و درجات قرب بدرگاه اویم، و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را بنزد پروردگار خود- عزّ و جلّ- دارم، مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را بتو بسپارم و با تو بیعت کنم، حضرت در پاسخ او فرمود: اگر این خلافت از آن تو است پس خدا برای تو قرار داده است، و جائز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند بقامت تو پوشانیده از تن بیرون کنی، و بغیر خود بیوشانی، و بدیگری واگذار نمائی، و اگر این مقام از آن تو نیست پس حقّ اینکه چیزی را که از تو نیست بمن واگذاری نداری، مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر ناچاری از اینکه این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی، حضرت فرمود: این امر را از روی میل و رغبت هیچ گاه نمی پذیرم. و پی در پی مأمون در این موضوع تا چند روز اصرار می ورزید و پافشاری مینمود تا بالاخره از آن مأیوس گشت، ناچار بحضرت پیشنهاد کرد که: اکنون که آن را (خلافت را) نمی پذیری، و حاضر نمی شوی که من بعنوان خلافت با تو بیعت کنم پس ناچار ولیعهدی مرا باید قبول کنی [تا خلافت پس از من از آن تو باشد]،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۴

(۱) حضرت فرمود: به

خدا سوگند پدرم- از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله- برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو مسموما از دنیا میروم، و مظلوم کشته می شوم، در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می کنند، و در سرزمین غربت در کنار هارون الرّشید مدفون می گردم، مأمون بگریست، سپس پرسید یا ابن رسول الله چه کسی تو را می کشد؟ و تا من زنده هستم، چه کسی قدرت یا جرأت بدی کردن بتو را خواهد داشت؟! حضرت فرمود: من اگر بخوام قاتل خود را معرفی کنم می کنم و می گویم که چه کسی مرا خواهد کشت، مأمون گفت: یا ابن رسول الله با این گفتار می خواهی خود را آسوده کنی و ولایتعهدی مرا نپذیری تا مردمان بگویند علی بن موسی چقدر زاهد و بی رغبت بریاست دنیا است؟! حضرت فرمود: بخدا سوگند از روزی که خدای- عز و جل- مرا آفریده تاکنون دروغ نگفته ام، و دنیا را برای رسیدن بدنی ترک نگفته ام، و من خوب میدانم تو چه می خواهی، مأمون پرسید چه می خواهی؟ امام گفت: آیا امانم می دهی اگر راست را بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی، حضرت فرمود: تو نظرت اینست که مردم بگویند: علی بن موسی بدنی و ریاست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۵

بی رغبت نیست، (۱) بلکه این دنیا است که به او بی رغبت است، مگر نمی بینید چگونه از روی آز و طمع ولایتعهدی را پذیرفت، باشد که بخلاف نائل گردد، مأمون از این سخن در خشم شده گفت: تو مرتّب با من طوری رفتار می کنی که من آن را خوش ندارم، و گویا

از قدرت و شوکت من باک نداری و خود را ایمن میدانی، بخدا سوگند باید ولایت عهدی را با اختیار بپذیری و آلا تو را بدان مجبور میکنم، پس اگر قبول کردی که چه بهتر، و اگر مخالفت نمودی گردنت را میزنم (تو را میکشم)، حضرت فرمود: خداوند مرا از اینکه خود را بهلاکت اندازم نهی فرموده، اگر امر بدین منوال است هر کار که بنظرت رسیده انجام ده، و من آن را می پذیرم بشرط آنکه در عزل و نصب احدی دخالت نکنم، و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دورادور مشیر و راهنما باشم، پس مأمون با این شرط از او پذیرفت و او- علیه السلام- را ولیعهد قرار داد. و لکن کاملاً از آن کراهت داشت.

(۲) ۴- علی بن احمد دقاق- رضی الله عنه- به دو واسطه از محمد بن عرفه نقل کرد که گفت: من بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله چه چیز شما را مجبور ساخت که ولایتعهدی مأمون را پذیرفتی؟ فرمود: همان چیز که جدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۶

امیر المؤمنین را واداشت که در شورا (شش نفری) شرکت نماید.

(۱) ۵- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- از قمی از پدرش از عبد السلام هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام در این امر (ولایتعهدی) از روی طوع و رغبت داخل نگشت، بلکه با کمال اکراه و اجبار از مدینه او را بکوفه بردند، و از آنجا از راه بصره و فارس بسوی مرو کشاندند.

(۲) ۶- حسن بن یحیی علوی- رضی الله عنه- در بغداد از جدش از موسی بن

سلمه بر ایم روایت کرد که گفت: من با محمد بن جعفر در خراسان بودم شنیدم ذو الریاستین فضل بن سهل (هم رئیس الوزراء و هم وزیر جنگ) روزی خارج شده گفت: من چیزی شکفت مشاهده کردم، پیرسید مرا چه دیدی؟ گفتند: خدای تو را سلامتت بدارد چه چیز دیدی؟ گفت: دیدم مأمون به علی بن موسی میگفت: من در نظر گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و ولایت امور مسلمین را بتو واگذار نمایم، و آنچه بعهده دارم بگردن تو اندازم، و دیدم که علی بن موسی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۷

پاسخ میگفت: تو را بخدا تو را بخدا، من طاقت چنین کاری را ندارم و قدرت آن در من نیست، (فضل گفت:) هرگز ندیده بودم امر خلافت را ضایعتر از این!! امیر المؤمنین مأمون با اختیار خویش از آن کناره میگیرد و بعلی بن موسی واگذار میکند و او نیز از آن سرباز میزند و نمی پذیرد.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقی از صولئی از احمد بن اسماعیل نقل کرد که گفت: هنگامی که علی بن موسی الرضا بولایت عهد منصوب گشت ابراهیم بن عباس و دعبل خزاعی بسوی آن حضرت رهسپار شدند و رزین بن علی برادر دعبل نیز همراه ایشان بود، و از هم جدا نمیشدند. تا در بین راه براهزنان برخورد و آنها (دزدان) اموالشان را بغارت بردند. و آنان ناچار به خارکنان پناه بردند، و از چهارپایان ایشان استفاده کرده سوار شدند. و در این باره ابراهیم بن عباس این شعر را سروده و زمزمه میکرد:

اعیدت بعد حمل الشوک احمالا من الخزف نشاوی لا من الخمره بل من شدّه

الضَّعْفُ یعنی این چارپایان پس از خارکشی بخزف کشی افتادند، (مرادش بخزف پیکر بی روح خود آنانست که خسته و مال از دست داده اند) و اکنون در حال مستی و بیهوشی هستیم اما نه از شراب بلکه از شدت ضعف و بی حالی.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۸

و پس از آن به رزین برادر دعبل گفت: تو آن را تمام کن، وی گفت:

فلو كنتم علی ذاك تصیرون الی القصف تساوت حالكم فیه و لم تبقوا علی الخسف یعنی: اگر بر آن حالت سابق بودید و در آن حالت به خوشی و راحتی بودید، قبل و بعد حالتان در آن مساوی شد و بر خواری و ذلت باقی نماندید.

و پس از وی به دعبل گفت: ای ابو علی! تو آن را تمام کن، دعبل گفت:

إذا فات الذی فات فكونوا من ذوی الظرف و خفوا نقصف الیوم فیائی بایع خفی یعنی: اکنون که آنچه داشته بودیم از دست داده ایم، پس دارای صبر و پایداری باشید و آسان بگیرید و امروز را بسر می بریم و من برای مخارج حتی کفش خود را میفروشم.

(۱) ۸- حسین بن احمد بیهقی گوید: صولی از هارون مهبلی نقل کرد که چون ابراهیم و دعبل نزد حضرت رضا علیه السّلام رسیدند در حالی که مردم با حضرت بعنوان ولیعهدی بیعت کرده بودند، دعبل این اشعار را سرود که مطلع آن اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات یعنی: محلّ دروس قرآنی از خواندن قرآن خالی شده بود، و محلّ نزول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۱۹

وحی منزلگاهی بی کس، چونان بیابانهای بی آب و علف خالی و بدون ساکن بود. و ابراهیم بن عبّاس این شعر را گفت:

ازال



عناء القلب بعد التجلد مصارع أولاد النبی محمد یعنی: از بین ببرد سختی ها و ناراحتیهای دل را پس از آن مصیباتی که دید، مقام و محلّ و مشاهد امامان اولاد رسول خدا محمد (ص).

و حضرت رضا علیه السّلام بآن دو شاعر بیست هزار درهم از آن دراهمی که بدستور مأمون بنام او سگّه زده بودند ببخشید، راوی گوید: امّیا دعبیل خزاعی با ده هزار درهم سهمش بسوی قم رهسپار شد و هر دره‌می را با ده درهم مبادله کرد (چون مردم بآن تبرک می جستند)، پس برای او یک صد هزار درهم عاید شد، و امّا ابراهیم بن عبّاس همه آن مبلغ نزد او بود جز آن قسمتی که به این و آن اهدا کرد و یا به بعض خانواده اش داد تا وقتی که عمرش سرآمد و مخارج کفن و دفن او با آن پول انجام شد.

(۱) ۹- احمد بن یحیی بسند مذکور در متن از علی بن محمد نوفلی نقل کرده که گفت: هنگامی که مأمون حضرت علی بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۰

داد، شعرا بجانب مأمون می آمدند و حضرت را مدح میکردند و مأمون بجهت اینکه نظریّه اش را در (انتخاب) ولیعهدی آن حضرت در شعر خود مورد ستایش قرار میدادند بآنان صله و هدیه میداد، بهمین جهت همه شعرای معروف آمدند و مدح گفتند جز ابو نواس که نیامد و حضرت را هم مدح نکرد، او بر مأمون وارد شد و مأمون پرسید که: ای ابا نواس! تو خود منزلت علی بن موسی را نسبت بمن میدانی و آن مقامی را که اکنون وی داراست میدانستی، پس چرا

او را بدین مقام اکرام نکردی؟ و برای چه مدح او را بتأخیر انداختی و با اینکه شاعر زمان خود هستی و در شعر بر دیگران سیادت و آقائی داری وی را مدح نکردی؟

ابو نواس لب گشود و گفت:

قیل لی انت اوحّد النَّاس طرافی فنون من الکلام النَّبیه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدّر فی یدی مجتنبیه

فعلی ما ترک مدح ابن موسی و الخصال الّتی تجمّعن فیه

قلت: لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادماً لأبیه حاصل معنی اینکه: بمن گفته اند که تو از جمیع افراد مردم در فنّ سخنوری ممتازتر و نکته سنجتری، و تو راست از سخن و کلام هر چه شگفتتر و در خور تحسین تر، و تعجب آورتر که برای شنونده آن چونان دری است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدست آورده است، (۱) پس با این وصف چرا مدح علیّ بن موسی را ترک کرده ای و از صفات ممتازی که در او جمع است چیزی نمی گوئی، من در پاسخ ایشان گفتم قدر آن ندارم و مرا راهی نیست که امامی را که جبرائیل خادم جدّ بزرگوارش بوده مدح گویم.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر همه آنان ویرا برتری داد.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر هم آنان ویرا برتری داد.

(۲) ۱۰- حسین بن ابراهیم مکتّب- رحمه الله- به سند متن نقل کرد که ابو نواس روزی نظر به علی بن موسی علیهما السّلام افکند در موقعی که حضرتش از نزد مأمون بیرون آمده و بر استری سوار بود،

پیش آمده و بر او سلام کرد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! من در باره شما چند بیت سروده ام دوست داشتم آن را از من بشنوی، حضرت فرمود: بگو. ابو نواس شروع کرده گفت:

مطهرون نقیات ثيابهم تجرى الصلاه عليهم اينما ذكروا تا آخر اشعاری که در متن ذکر شده است که ترجمه آن چنین است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۲

(۱) آل پیغمبر علیهم السّلام افرادی هستند که دامانشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهر است (به آیه تطهیر) و درود و سلام و صلوات بر ایشان است هر گاه ذکرشان بمیان آید (آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) و هر آن کس را که تبارش را یاد میکنی چنانچه علوی نباشد، در قدیم الأیام برای او افتخاری نبوده است، خداوند عزیز هنگامی که بندگانش را آفرید با چنین اتقان و نظم و ویژگی از میان همه مخلوقاتش شما خاندان آل محمد را برگزید و در میان همه، شما را انتخاب کرد، ای مردمان! شمائید آن ملاً اعلی، و نزد شما است علم کتاب خدا (یعنی قرآن) و آنچه از سوره ها آمده است.

چون امام علیه السّلام این بشنید: فرمود: ایساتی سرودی که تاکنون دیگران نیاورده بودند، آنگاه غلامش را فرمود: آیا از مخارج ما چیزی با تو اکنون هست؟ غلام گفت: سیصد دینار، فرمود: آن را به وی ده، سپس گفت: شاید آن را اندک شمارد، ای غلام آن استر را هم باو عطا کن.

چون سال دویست و یکم هجری برآمد، اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی امیر الحاج شد و با مردم بحج رفت و در خطبه اش مأمون را

بخلافت و علی بن موسی الرضا را بولایتعهدی دعا کرد، و از مستمعین حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان بمخالفت  
پیاخاست، و اسحاق بن موسی لباس رسمی خود را که سیاه بود طلید و آن را نیافت پس پرچم سیاهی بر گرفت و بخود پیچید،  
و خطاب بمردم گفت: أیها الناس! آنچه من گفتم طبق مأموریتی بود که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۳

بدان امر شده بودم، اما خود احدی را جز امیر المؤمنین مأمون، و فضل بن سهل نمی شناسم، و از منبر بزیر آمد.

(۱) عبد الله بن مطرف روزی بر مأمون وارد شد و علی بن موسی الرضا علیهما السلام در آنجا بود. مأمون از عبد الله پرسید:  
نظر تو در باره اهل بیت چیست بگو؟ عبد الله گفت: من چه بگویم در باره طینتی که بآب رسالت و نبوت خمیر گشته و نهالی  
که بآب وحی کاشته شده است؟! آیا جز بوی مشک و عطر هدایت و عنبر تقوی و درستی از او استشمام می شود؟! مأمون  
جعبه ای که در آن لؤلؤ (مروارید) بود خواست آن را آوردند و دهان عبد الله را پر از لؤلؤ نمود.

(۲) ۱۱- ابو نصر محمد کرخی کاتب در ایلاق با واسطه ای چند که در متن ذکر شده از محمد بن یزید مبرد روایت کرد که  
ابو نواس روزی از خانه خویش بیرون آمد و سواری را دید که در مقابل او است اما رویش را ندید، از حال او پرسید گفتند:  
این علی بن موسی علیهما السلام است، در دم این رباعی را سرود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۴ اذا ابصرتک العین من بعد غایهو عارض فیک الشک اثبتک

و لو أنّ قوماً أمموک لقادهم نسیمک حتّی یستدلّ بک الزّکب یعنی: چون دیده ای تو را از دور ببیند، و تو را نشناسد و در اینکه آیا توئی یا دیگرست شکّ کند آن جاذبه محبّت قلب شکّ را بر طرف سازد و یقین کند که تو خود هستی، و احتیاج بدیدن از نزدیک ندارد، و چنانچه مردمی تو را پیشوا و امام دانند، همان بوی خوش و نسیم تو آنان را از حیث هدایت طریق کفایت خواهد کرد، یعنی از آن راه که تو میگذری بوی خوش تو در آن راه هادی پیروان خواهد بود.

(۱) ۱۲- حسین بیهقیّ از صولّی از میزّد از جاحظ روایت کرد که ثمامه بن اشرس گفت: مأمون روزی بحضرت منّت نهاد و گفت من تو را ولیعهد خود کردم، حضرت فرمود: هر کس برسول خدا پیوسته باشد باید چنین باشد. و از علیّ بن الحسین علیهما السّلام نیز این چنین مطلبی رسیده است:

- حسین بن احمد بیهقیّ از صولّی از غلابیّ از احمد بن عیسی بن زید- که مدّت شصت سال فراری بود و خود را پنهان میکرد- گفت: عمویم از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرد که علیّ بن الحسین علیهما السّلام مسافرت نمی کرد

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۵

مگر با کسانی که او را نمی شناختند، و با آنان شرط می کرد که او خدمت دیگران را در تمامی احتیاجاتشان بعهده داشته باشد. و یک بار با مردمی مسافرت این چنینی کرد و مردی حضرت را شناخت و به آن قوم که با آن حضرت بودند گفت:

آیا میدانید این شخص کیست؟ گفتند: نه، گفت: این علیّ بن الحسین علیه السّلام (زین

العابدین) است، جماعت روی پای حضرتش ریختند و دست و پای او را بوسیدند و عذر خواستند و گفتند: یا ابن رسول الله آیا میخواهی ما بآتش جهنم بسوزیم، و اگر خدای نکرده جسارتی از ما نسبت بتو سرزند آیا تا دنیا باقی است ما هلاک نخواهیم شد؟! چه چیز باعث شده است که خود را معرّفی نمی کنی؟ حضرت فرمود: من بیم آن رفتاری را دارم که با من قبلاً انجام شده است، (و شرح آن این است که) با قومی مسافرت کردم، آنان به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله با من نوعی رفتار کردند که من استحقاق آن را نداشتم، پس از این رو کتمان امر خودم را بیشتر دوست دارم. [این خبر در پاره ای از نسخ مخطوط نبود] (۱) ۱۳- بیهقی بسند مذکور در متن از هارون فروی روایت کرد که چون خبر ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام در مدینه بما رسید عبد الجبار بن سعید (والی مدینه) در خطبه ای این امر را بر مردم ابلاغ کرد، بدین ترتیبی که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۶

آخر خطبه گفت: آیا میدانید چه کسی ولیعهد امیر شما است؟ گفتند: خیر، گفت: پس بدانید که او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است:

سّته آباء، هم من هم، هم خیر من یشرب صوب الغمام شش پدرانی چه پدرانی! که شخصیت آنان منحصر بخودشان میباشد، و اینان بهترین آشامندگان آب بارانند (یعنی بهترین خلق خدا هستند).

(۱) ۱۴- بیهقی نیز از صولّی از احمد بن القاسم روایت کرده است که گفت:

شنیدم ابراهیم بن

عبّاس می گفت: چون مأمون عقد ولایتعهدی را با علی بن موسی الرضا علیهما السلام بست، حضرت خطاب با او کرده گفت: ای امیر اخلاص با تو لازم و واجب است، و غش و دورویی سزاوار مؤمن نیست، عامّه مردم این کار را نسبت به من اکراه دارند و حاضر نیستند مرا به جانشینی تو بپذیرند، و همچنین سران جماعت خوش ندارند آنچه تو با فضل بن سهل انجام دادی، اکنون رأی صواب در باره شما اینست که ما دو تن را از خویش دور سازی تا امرت سامان یابد، ابراهیم گفت: بخدا سوگند همین کلام باعث شد آنچه را که کار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۷

بدان انجام شد.

مترجم گوید: «سبط ابن جوزی در تذکره نقل کرده است که علماء تاریخ نوشته اند که چون مأمون حضرت را بولایتعهدی نصب کرد بنی عبّاس بر وی خشم گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده او را از خلافت خلع و ابراهیم بن مهدی را بجای او نصب کردند از این رو این کلام را حضرت بمأمون گفت».

(۱) ۱۵- باز بیهقی از صولّی از محمّد بن یزید روایت کرد که ابن ابی عبدون از پدرش نقل کرده گفت: چون مأمون با علی بن موسی ولایتعهدی را پیمان بست او را در جانب خود نشانید و عبّاس خطیب (که ظاهراً پسر مأمون است) برخاسته (و با حضرت بیعت نمود) و خطبه ای خواند و بسیار نیکو سخن گفت، و در آخر این بیت را سرود:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمر فأنّت شمس و هذا ذلک القمر خطاب به مأمون کرده گفت:

مردم نیاز بخورشید و ماه هر دو دارند، اینک تو خورشید

و این (علی بن موسی) ماه هستید.

مترجم گوید: «باید در نظر داشت که لفظ شمس مؤنث است، و لفظ قمر مذکر، و در این شعر بسیار بجا استعمال شده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۸

(۱) ۱۶- باز بیهقی از صولی بسند متن نقل کرده که چون با حضرت بولایتعهدی بیعت کردند، مردم اجتماع کرده او را تهنیت می گفتند، حضرت بآنان اشاره کرده سکوت کنند، سپس بعد از استماع تهنیت آنان فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سپاس خداوندی را که آنچه بخواهد انجام میدهد بر حکمش کسی را حقّ اعتراض نیست، و قضایش را احدی توان ردّ کردن نخواهد بود، میدانند خطای دیده ها و نهان شده در دلها را، و درود خداوند بر محمّد در اولین و آخرین مخلوقات و بر آل و فرزندان پاک و پاکیزه اش، آنگاه فرمود: من علی بن موسی بن جعفرم و میگویم که امیر مؤمنین (مأمون) که خداوند در درستکاری او را یاری کند، و او را براه راست موقّق دارد، از حقوق ما خاندان حقّی را شناخت که دیگران آن را نشناختند، و رحمی را که دیگران قطع کرده بودند، وی وصل نمود، و نفوسی را که با ترس و وحشت میزیستند امان داد و مطمئن ساخت، بلکه زنده گردانید، و از مردگی و یأس نجات بخشید، و آرامش داد، و نیازمندان را اگر بود بی نیاز کرد، در همه این امور رضایت پروردگار خود را میخواست، از کسی جزای عمل نمی خواست مگر از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۹

خدا، (۱) و خداوند هم شاکرین را جزا خواهد داد، و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت، و بدرستی که وی عهد خود را بمن



واگذارده و خلافت و امارت را پس از خود بمن سپرده، پس هر کس عقد و پیمانی را که خداوند به حفظ و نگهداری آن امر فرموده بگشاید، و گره ای را که خداوند محکمی آن را خواسته سست کند و بشکند، حریم و قرقگاه خدا را ناچیز گرفته و تعدی نموده و شکسته، و محرمات الهی را حلال دانسته است، زیرا بدین کار، حقّ پیشوا را ضایع کرده و امرش را اطاعت ننموده و به اسلام و آئین خداوند بی حرمتی کرده است، چنان که در گذشته این کار صورت گرفت (حرمت وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداشته نشد) و شخص وصی بر آن نابکاریها و اعمال خلاف صبر نمود و پس از آنهم در دوران قدرت متعرض آن نشد از بیم آنکه مبدا تفرقه ایجاد شود و اسلام سست گردد، و رشته وحدت و اتحاد مسلمین بگسلد زیرا که افکار زمان جاهلیت در مغزها باقی بود و بدان نزدیک و قریب العهد بودند، و منافقین کاملاً کمین کرده و در راه یافتن فرصت نشستند تا دستاویزی پیدا کرده و شرّ بپا کنند، و اکنون هم نمی دانم سرانجام با من و شما چه رفتاری خواهد شد، قلم قضا نیست مگر بدست خدا و او بدرستی آشکار سازنده حقّ است و بهترین فصل کننده و جدا سازنده حقّ از باطل است.

(۲) ۱۷- باز بیهقی بسند مذکور در متن از جهم روایت کرد که گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۰

هنگامی که مأمون با علی بن موسی علیهما السلام پیمان ولایتعهدی را بست، خود بمنبر رفت و گفت، ایها الناس! خبر بیعت با علی بن موسی

بن جعفر بن محمد بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام بشما رسید، بخدا سوگند اگر این نامها را بر کر و گنگ بخوانند، باذن و اراده خداوند عزّ و جلّ شفا یابند.

(۱) ۱۸- باز بیهقی بواسطه صولّی از عبید الله بن عبد الله بن طاهر روایت کرد که گفت: فضل بن سهل به مأمون با کنایه و اشاره میگفت: با عمل خیر- که صله رحم باشد- بخداوند عزّ و جلّ و رسول او- صلی الله علیه و آله- تقرّب جوید.

یعنی حقّ ولایت اهل بیت را بخودشان واگذارد و مقام خلافت را که از ایشان غصب شده است به ایشان باز گرداند، و بوسیله ولیعهد نمودن علی بن موسی علیهما السّلام جنایات هارون را نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از یادها برده و محو سازد، و مأمون نتوانست با نظر فضل بن سهل موافقت نکند، و خلافت گفته او را انجام دهد، لذا از خراسان رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم «۱» را به حجاز یا بمدینه فرستاد تا محمد بن جعفر بن محمد، و علی بن موسی بن جعفر را بنزد

---

(۱)- صحت مأموریت یاسر از سوی مأمون ثابت نیست (به مقاتل الطالبتین مراجعه شود)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۱

او آورند، و این فرمان در سال دویست هجری صدور یافت. (۱) و چون آن حضرت را در مرو نزد مأمون آوردند، مأمون او را بولیعهدی خود برگزید و پس از خود جانشین خویش قرار داد، و دستوری صادر کرد که لشکریان را هر یک مئونه و حقوق یک سال تمام عطا کنند، و این مطلب را

به تمام بلاد اسلامی نوشت و بهمه استانداران ابلاغ کرد، و حضرت را به «رضا» موسوم کرد، و سکه از نقره خادم بنام آن حضرت زده و مردمان را امر کرد که لباس سیاه که شعار عباسیان است از تن بیرون کنند و بجای آن لباس سبز در بر کنند، آنگاه یکی از دختران خود را که امّ حبیب نام داشت بوی تزویج کرد، و دختر دیگرش امّ فضل را بفرزند آن حضرت محمّد الجواد علیه السّلام تزویج نمود، و خود پوران دختر حسن بن سهل سرخسی را بزوجیت خویش درآورد، و باعث این تزویج عمومی دختر فضل بن سهل سرخسی بود، یعنی این عمل کار فضل بن سهل بود، و همگی این امور در یک روز انجام شد، و لیکن مأمون خوش نمیداشت که امر خلافت پس از وی بحضرت برسد.

محمّد بن یحیی الصّولیّ گفت: صحیح بود آنچه را عبید الله بن عبد الله بن - طاهر برایم نقل کرد بطرق مختلف که از آن جمله اینکه عون بن محمّد از فضل بن اُبی سهل نوبختی (یا برادر فضل بن سهل) روایت کرد که گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۲

(۱) همین که مأمون عزم بولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی علیهما السلام کرد، من با خود گفتم:

بخدا سوگند که من می آزمایم مأمون را که آیا از روی قصد و عقیده و از روی قلب و صداقت عمل این کار را کرد، یا اینکه نه؟! (فقط) صرف تظاهر و صورت سازی است؟! لذا نامه ای نوشتم و بدست خادم مأمون- که محرم اسرار او بود و مطالب سزّی دربار را بواسطه آن خادم مینوشت و بمن میفرستاد- داده

و به مأمون فرستادم و مضمون آن نامه این بود که فضل بن سهل سرخسی ذو الریاستین بولایتعهدی علی بن موسی تصمیم جدی گرفته است، و کوشش میکند ویرا ولیعهد سلطنت قرار دهد، و حال اینکه طالع بیرج سرطان است و مشتری در آن برج است، و اگر چه شرف مشتری در برج سرطان است، و لکن سرطان برجی است منقلب و هر امری در آن برج صورت گیرد عاقبت نخواهد داشت و تمام نخواهد شد، و علاوه بر این مریخ (که نحس اکبر است) در برج میزان قرار دارد، و آن در خانه عاقبت، و این دلالت بر نکبت هر امری دارد که در آن زمان واقع گردد، و نکبت هر عقدی که در آن بسته شود، و این مطلب را به امیر المؤمنین گزارش میدهم تا اگر غیر از من کسی امیر المؤمنین را از آن آگاه سازد، حقیر را مورد مؤاخذة قرار ندهد و ملامت و سرزنش نکند که چرا تو این چنین مطلبی را بمن اخطار نکردی، مأمون در پاسخ نامه بمن نوشت: همین که نامه ام بتو رسید و از محتوای آن آگاه شدی، عین نامه را با همان آورنده بسوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۳

من باز گردان، (۱) و خویش را مواظب و مراقب باش، مبادا کسی از این مطلب که بمن نوشتی اطلاع یابد، و سبب آن گردد که فضل بن سهل ذو الریاستین آگاه شده از نیتش باز گردد، که اگر چنین چیزی رخ دهد بیای تو می نویسم و بار گناه را بر دوش تو خواهم انداخت، و تو را مسبب آن میشمارم. فضل نوبختی گفت: همین که

این جواب را خواندم جهان بر من تنگ آمد (و دنیا در نظرم تیره و تار شد) آرزو کردم که ای کاش مرده بودم و چنین نامه ای را به مأمون نمی نوشتم، اما پس از چندی خبر یافتم که ذو الریاستین خود به طالع بد متنبه شده و از رأیش برگشته، چه؛ او اطلاعات کافی از علم نجوم و زایچه «۱» آن داشت، و اما من به خدا قسم که بر خود ترسیدم و برخاسته بنزد او (ذو الریاستین) رفتم و گفتگو کرده پرسیدم: آیا ستاره ای سعادت از مشتری در آسمان سراغ داری؟

گفت: خیر، گفتم: آیا در میان کواکب نجومی میدانی که در حالی سعادت باشد از مشتری در حال شرفش؟ گفت: نه: گفتم: پس تصمیمی که داشتی در عقد ولایتعهدی برقرار دار و از عزم خود باز نگرد، و حال اینکه ستاره سعد

---

(۱) - دایره ای است که بر دوازده خانه تقسیم شده و در هر خانه نام یکی از برجهای سال ثبت شده، و منجم ساعت ولادت یا وقوع عمل را می بیند که در چه برجی اتفاق افتاده و در آن برج چه کوکبی از سیارات طالع است، و با اصولی را که خود آن را ساخته اند سعد و نحس مطلب را استخراج میکنند، و این کار چون اساس محکمی ندارد شرعا آن را ممدوح ندانند، و روایت «المنجم کذاب» مربوط به بخش علوم نجومی است نه استخراج ساعات شبانه روز و ایام ماه و سال.

و امّا طالع؛ در اصطلاح احکامیان منجمین، جزئی از منطقه البروج است که بر افق شرقی است و زمان ولادت طفل یا انجام عملی یا سؤال سائلی، آن برجی که آن هنگام

چیزی از افق شرقی نمودار باشد، و سعد و نحس را از حال کوکبی که در آن برج طلوع کرده است استخراج کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۴

فلک «مشری» در سعدترین حالات خود یعنی در شرف است که در برج سرطان میباشد. ذو الریاستین بر عزم خویش باقی ماند و کار را بانجام رسانید، ولی من از ترس مأمون نمیدانستم که آیا زنده ام یا مرده تا پیمان ولایتعهدی واقع گردید.

(۱) ۱۹- بیهقی از صولئی از احمد بن محمد بن فرات و حسین بن علی باقطنائی نقل کرد که گفتند: ابراهیم بن عباس با اسحاق بن ابراهیم کاتب- برادر زیدان- که معروف ب «زمن» بود دوستی داشت و اشعاری که ابراهیم بهنگام خروجش از خراسان در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده بود کتابت کرد و در آن چیزی هم از خط خود او بود و نسخه این اشعار نزد اسحاق مانده بود تا اینکه ابراهیم بن- عباس از جانب متوکل عباسی رئیس اداره املاک متوکل شد، و میان او و اسحاق بن ابراهیم برادر زیدان مدتی بکدورتی جدائی افتاده بود، تا اینکه متوکل ابراهیم را عزل کرد و او بیکار شد، از اسحاق بن ابراهیم مالی مطالبه کرد و بر او سخت گرفت، اسحاق یکن از کسانی که مورد اطمینانش بودند خواست، و باو گفت: نزد ابراهیم بن عباس روانه شود و باو بگوید اشعاری که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۵

مدح علی بن موسی گفته است بخط او و غیر او نزد من موجود است (۱) اگر از مطالبه دست برندارد جمله را نزد متوکل خواهم فرستاد، آن شخص پیام اسحاق را به ابراهیم

رسانید و دنیا بر وی تنگ آمد تا اینکه از مطالبه دست برداشت و آنچه از اشعار نزد وی بود گرفت و با یک دیگر سوگند یاد کردند که نه این مطالبه مالی کند و نه او بخلیفه چیزی گزارش کند.

صولی گوید: یحیی بن علی منجم گفت: من پیغام هر یک از این دو؛ یعنی اسحاق و ابراهیم را بآن دیگر میرساندم تا اینکه اوراق شعر را از اسحاق گرفتم و بابراهیم داده و او همه آنها را در پیش روی من آتش زد.

باز صولی ادامه داده گفت: احمد بن ملحان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس دو پسر داشت بنام حسن و حسین که کنیه آنان ابو محمد و ابو عبد الله بود، و چون متوکل عباسی بخلافت رسید، ابراهیم نام پسر بزرگش را که حسن بود تغییر داده و اسحاق کرد، و نام آن فرزند کوچکترش را که حسین بود تبدیل به عباس نموده و کنیه اش را - از ترسی که از آن خلیفه (ناصبی مذهب) داشت - نیز ابو الفضل کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۶

(۱) و باز محمد بن یحیی الصولی گفت: احمد بن اسماعیل بن الخصب برایم گفت که: ابراهیم بن عباس و موسی بن عبد الملک هرگز نبیند - که نوعی شراب است - نوشیدند تا زمانی که متوکل عباسی بخلافت رسید، ولی در زمان خلافت او هر دو این مسکر را نوشیدند، و تعمّد داشتند که مردمان بی سر و پا و زن صفتان و بی شخصیتها را گرد آورند، و روزی سه بار با آنان شراب نوشند تا این خبر از آنان شیوع یابد، و اخبار بسیار دیگری هم در تقیّه آنان

هست که اینجا محلّ ذکر آن نیست.

مترجم گوید «محمّد بن یحیی الصّولی مردی ادیب و شاعر بوده و دارای کتابخانه ای بسیار مفصّل و عالی میبوده ولی در نقل چندان دقیق نیست و باصطلاح محدّثین ضبطش خوب نیست و اشتباهاتی دارد، خطیب در تاریخ بغداد او را ذکر کرده است».

(۲) ۲۰- احمد بن زیاد همدانی و حسین بن ابراهیم مکتّب، و علی بن عبد الله وراق (رضی الله عنه) از علی بن ابراهیم روایت کردند که گفت: یاسر خادم پس از وفات حضرت رضا علیه السّلام بطوس هنگامی که از خراسان بازگشت همه اخبار و قضایائی که در این مدّت اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد، و باز علی بن ابراهیم گفت: ریّان بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۷

الصّیلت که از کارگزاران حسن بن سهل بود، (۱) و نیز پدرم از محمّد بن عرفه راشدی و صالح بن سعید راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن علیه السّلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امر امین تمام شد و مأمون بر اریکه خلافت مستقرّ گردید، به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشت و او را بخراسان دعوت کرد، آن حضرت بعدرهای بسیاری از پذیرفتن این دعوت امتناع ورزید، مأمون دست برداشت و مکرّر با حضرت مکاتبه کرد بحدّی که امام فهمید وی دست بردار نیست، ناچار از مدینه خارج شد در حالی که فرزندش ابو جعفر علیه السّلام هفتمین سال عمرش بود و مأمون باو نوشت که از راه کوفه و قم مسافرت را قرار مده، پس حضرت را از طریق بصره و راه اهواز و فارس تا بمرور رسید حرکت دادند، و چون



بمرو وارد شد مأمون منصب خلافت و امامت را بر او عرضه داشت، و امام علیه السّلام ابا فرمود و نپذیرفت و در این موضوع گفتگو میانشان بسیار شد و تا مدّت دو ماه مأمون اصرار میکرد و حضرت نمی پذیرفت و مرتّب پیشنهادش را ردّ می کرد، و چون در این امر کلام بدرازا کشید، مأمون ولایتعهدی را پیشنهاد کرد، حضرت آن را ردّ نکرد، امّا فرمود: با شروطی که میبرسم، مأمون گفت: هر چه میخواهی بپرس، گفتند: حضرت مرقوم داشت که من ولایتعهدی را می پذیرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۸

(۱) بشرط آنکه بهیچ وجه در امور مملکتی دخالت نکنم، نه امر کنم و نه نهی و نه در قضا و داوری دخالت نمایم، و نه از این نظام چیزی را تغییر دهم، و از تمامی این امور معاف باشم، مأمون شروط را قبول کرد، و سران لشکر و قضات و کارمندان و چاکران و مأموران دولت و تمامی فرزندان عباس را به بیعت با آن حضرت بولایتعهدی خواند همه گرد آمدند، و بصاحب منصبان جوائزی عطا کرد و همگی خواه و ناخواه پذیرفتند الاّ سه تن از رؤسای لشکری (بنامهای): عیسی جلودی، و علی بن عمران، و ابو یونس (یا ابن مؤیس، یا ابن مونس)، و اینان حاضر نشدند که با حضرت رضا بعنوان ولایتعهدی بیعت کنند، لذا بازداشت و زندانی شدند، و با حضرت بیعت شد و آن را به سراسر ممالک اسلامی ابلاغ کردند، و دینار و درهم بنام آن حضرت سکه زدند، و در منابر خطبه را بنام وی (حضرت علیه السّلام) خواندند، و مأمون در این کار مال بسیار فراوانی خرج

کرد.

و چون شب عید رسید مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت درخواست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۳۹

کرد که سوار شود و بنماز عید رود، (۱) و خود حضرت با مردم روبرو شده و خطبه بخواند تا همه مطمئن گردند و آرامش دل یابند، و مقام فضل و دانش او را بشناسند، تا دلها بر این دولت مبارک قرار گیرد و از اضطراب بیرون آید.

حضرت (در جواب) کسی را فرستاد و بمأمون پیام داد که تو از جریانی که در شروط میان من و تو گذشت باخبری و میدانی که من با چه قید و قراری در این امر داخل شدم، مأمون پاسخ داد که من نظرم اینست که دلهای همه مردم از عامه و لشکری و کشوری همه از اضطراب بیرون آید و راسخ گردد، و بفضل و بزرگواری که خداوند بتو ارزانی داشته است اقرار کنند، و این گفتگو همچنان ادامه داشت تا بالاخره امام دید مأمون سخت پافشاری میکند گفت: ای امیر اگر مرا از این کار عفو کنی البتّه بیشتر دوست دارم، لکن اگر نمیپذیری پس ناچارم که من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب نماز را انجام دهم، مأمون گفت: هر طور که مایل باشی مانعی نیست. سپس سران سپاه و مأموران و مردم را فرمان داد که بامداد در خانه علی بن موسی باشند، مردم همگی اطراف خانه آن حضرت را پر کردند، و کوچه ها و راهها همه مملوّ از زن و مرد و کودک گردیده بود، و همه نشسته و انتظار حضرت را داشتند و مأموران انتظامی همه گرد خانه

عیون أخبار

امام را گرفتند، (۱) و چون آفتاب طلوع کرد امام برخاسته غسل کرد و عمامه ای سفید از پنبه بر سر بیست و یک سوی آن را بروی سینه اش آویخت و سوی دیگر را به پس پشت رها کرد و ساق پاها را برهنه نمود و در صحن خانه رو بیارانش کرده فرمود: همگی مانند من کنید، آنگاه عصائی بدست گرفته و از منزل بیرون آمد و ما در اطرافش بودیم و او پای برهنه بود و سراویل خود را تا نیم زانو بالا زده بود، و دامن لباسی را که در برداشت بالا زده بود، و چون در میان ما آمد و ما در مقابلش حرکت میکردیم، ناگهان سر بسوی آسمان برده و گفت: «اللَّهُ اکبر» و آن را تا چهار بار تکرار کرد، بقسمی که ما پنداشتیم آسمان و در و دیوار همه با او همصدایند، و مأموران سوار بر اسب در بیرون درب آراسته و صف کشیده و مرتب ایستاده بودند، و همه سلاح نظامی در برداشتند و با اسلحه منظره بسیار جالبی تشکیل داده بودند، و چون ما با این صورت و خصوصیت پای برهنه از در بیرون آمدیم، دامن بکمر زده و تحت الحنک آویخته، و حضرت میان جمعیت دیده شد، اندکی در باب خانه مکث نموده سپس گفت:

«اللَّهُ اکبر اللَّهُ اکبر، اللَّهُ اکبر علی ما هدانا، اللَّهُ اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام، و الحمد لله علی ما ابلانا».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۱

(۱) و صوت خود را بدان بلند کرد، ما نیز صداهایمان را بلند کردیم و تکبیرات عید را میخواندیم، یکباره تمام شهر مرو

بصدا و ناله درآمد و همه با گریه و فغان بگفتن تکبیرات ناله سردادند، و حضرتش تا سه بار اذکار را تکرار کرد، سواران با دیدن این منظره- که حضرت پای برهنه بود- تماما از مرکبشان بر زمین آمده و موزه از پای بدر آورده رها کردند. مرو یکپارچه ضجّه و فغان و ناله گشت، و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند، و حضرت ده گام بر میداشت و می ایستاد و تکبیرات اربع را میخواند، و چنان بود که گویا آسمان و زمین و در و دیوار جملگی او را پاسخ میدهند (یعنی حضرت اذکار را شمرده میگفت، و همه مردم پاسخ میدادند) این خبر بمأمون رسید، ذو الرّیاستین فضل بن سهل گفت: ای امیر! اگر رضا با این وضع بمحلّ نماز رسد، تمامی مردم از تو بر میگردند و بفته می افتند، صلاح آنست که از او بخواهی بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد، امام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و بمنزل بازگشت.

(۲) ۲۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند متن از ریّان بن صلت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۲

روایت کرده که گفت: بیشتر مردمی که در بیعت با حضرت رضا علیه السلام شرکت کردند؛ اعمّ از سران سپاه و مردم عادی، و کسانی که این را نمی خواستند میگفتند که این کار فضل بن سهل است که خلیفه را بدان وادار کرده است، این مطلب بگوش مأمون رسید، نیم شب مرا طلبید، من نزد او رفتم، بمن گفت: ای ریّان! بمن خبر رسیده که مردم گفته اند بیعت با رضا علیه السلام از

تدبیرات فضل بن سهل است، گفتم: آری، ای امیر این را میگویند، [و درست هم همین است] گفت:

وای بر تو ای ریّان! آیا کسی چنین جسارتی دارد که به خلیفه ای که خلیفه زاده است و قدرت بدست او است و همه از رعیت و صاحب منصبان منقاد و مطیع و فرمان اویند پیشنهاد کند که با دست خود خلافت را بدیگری بسپار؟! آیا این با عقل درست در می آید؟! عرض کردم: نه بخدا سوگند این طور نیست که آنان میگویند، احدی جسارت چنین پیشنهادی را ندارد، گفت: نه، این چنین که میگویند نیست، لکن من برای تو سبب آن را میگویم: هنگامی که برادرم محمد امین بمن امر کرد که نزد او روم و خود را باو معرفی کنم تا در باره من حکمی که در نظر دارد صادر کند، من امتناع نموده و بگفته اش اعتناء ننمودم، وی فرمانی به علی بن عیسی بن ماهان نوشت و او را مأمور کرد که مرا دستگیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۳

کند و غلّ و زنجیر بگردنم نهد و دست و پا در زنجیر مرا بوی تحویل دهد. (۱) خبر این حکم بمن رسید، هرثمه بن اعین را بسجستان و کرمان و توابع آنها و آن جوانب گسیل داشتم او امر را بر من فاسد کرد و هزیمت نمود، و صاحب سریر «۱» خروج کرد و بر یکی از نواحی خراسان دست یافت، و همه این وقایع در یک هفته بر من هجوم آورد، و چون این امور رخ داد من توانائی مقاومت با آن را نداشتم و مالی در اختیار من نبود که بدان قدرتی حاصل کنم، و از

سران سپاه همه جز ضعف و عجز و ترس چیزی ندیدم، و اراده کردم که پیدادشاه کابل پناه برم و بدو ملحق گردم، بعد با خود گفتم پادشاه کابل مردی است کافر، و ممکن است برادرم محمد امین اموالی برای او بفرستد، و او مرا تحویل وی دهد، راهی بهتر از آن نیافتم که خود را برهانم جز اینکه خود را بسوی خداوند برم و توبه کنم از گناهایی که تاکنون مرتکب شده ام، و از او استعانت بجویم در این امور دشواری که پیش آمده است، و به او تعالی پناهنده شوم، پس دستور دادم تا این خانه را نظافت کنند- و با دست به اطاقی اشاره کرد- و تمیز

---

(۱)- سریر موضعی است در بلاد بنی کنانه، و مملکت بزرگی است میان «لان» و «باب الابواب». و سریر نام مملکت است نه شهر همچنان که استخری گفته است، و اهل آن نصرانی بودند. و میان سریر و مسلمین پیمان عدم تعرض بود، و هر دو از یک دیگر واهمه داشتند، و میان ولایت سریر و سمندر شهری بود در حدود دو فرسخ که بین آنها نیز پیمان بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۴

نمودند، (۱) پس من آب بر خود ریختم و غسل کردم و پیراهن و شلوار سفیدی بتن کردم و چهار رکعت نماز بجای آوردم و در آن آنچه از قرآن یاد داشتم قرائت کردم، و خداوند متعال را خواندم و بدو پناه بردم و با او عهد و پیمان محکم بستم با خلوص نیت که اگر خداوند امامت و امارت را نصیب من گرداند و در مشکلات و سختیهای این امور مرا کفایت

کند و پشتیبان من باشد، من حقّ را بصاحب حقّ دهم و امر امامت را در جایگاه خودش بنهم همان جایی که خداوند قرار داده است، سپس دلم آرام گرفت و اندوهم زائل شد. سپس طاهر (بن الحسین ذو الیمینین) را بسوی علیّ بن عیسی بن ماهان گسیل داشتیم، و کار او با طاهر بدان جا کشید که کشید و چنان شد که شد، و باز هرثمه بن اعین را بسرکوبی رافع [بن لیث بن نصر بن سیار] فرستادم، بر او ظفر یافت و او را کشت، و نیز صاحب سریر را بصلح خواندم، و هدایائی برای او فرستادم و با او بمهر رفتار کرده تا او از مخالفت دست برداشت و براه آمد، و پیوسته امرم تقویت یافت تا بدینجا رسید که با برادرم محمد امین چنین شد، و خداوند امر خلافت را یکسره در اختیار من نهاد و بر آن استیلایم داد، و امر من استوار گردید، و چون پروردگارم بآنچه من درخواست داشتم وفا نمود، من نیز دوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۵

داشتیم که با خدایم بدان چه عهد بسته ام وفا کنم، (۱) و کسی را جز ابو الحسن علیّ بن موسی مستحقّ این امر (خلافت) ندیدم، لذا آن را در اختیار وی قرار دادم اما او نپذیرفت مگر بدان طریق که خود میدانی، این بود سبب این بیعت بولا یتعهدی.

ریّان گوید: من گفتم خداوند امیر را موفّق بدارد، بعد گفت: ای ریّان چون صبح شد و آفتاب برآمد در میان جمع صاحب منصبان رو و فضائل امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را برای ایشان بگو، گفتم: ای امیر من

در این مطلب جز آنچه از تو شنیده ام چیزی نمیدانم، آیا همان را برای آنان بازگو کنم؟ گفت:

سبحان الله! احدی را نمی یابم که مرا در این امر یاری کند، من اهل قم را محرم اسرار خود میدانستم.

مترجم گوید: «مراد آنست که در گفتن فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام نتیجه این می شود که مردم با اولاد و مقام آنان در نزد خداوند و قربشان به رسول او - صلی الله علیه و آله - آگاه میشوند و بصحت کار من پی میبرند».

ریان گوید گفتم: احادیثی که از شما شنیده ام برای ایشان بازگو کنم؟

گفت: آری، آنچه از من در فضیلتها شنیدی بگو. چون صبح شد من بمیان سران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۶

لشکر در مرکز آنان رفتم و شروع بسخن کرده گفتم: (۱) امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

، و ایضا حدیث کرد مرا امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«علي مني بمنزلة هرون من موسى».

و من احادیث را آن طور که باید و شاید دقیق در حافظه نداشتم و گاهی خلط میکردم، و حدیث خیر:

«لأعطين الراية»

، و همین طور احادیث مشهور دیگری را در فضائل علی علیه السلام برای ایشان نقل کردم، در آن میان عبد الله بن مالک خزاعی برخاست و گفت: «رحم الله علينا كان رجلا صالحا»، خداوند بر علی رحمت فرستد، وی مردی صالح و شایسته بود، مأمون غلامی را فرستاده بود که وضع مجلس و گفتگوی ما را ببیند و گزارش دهد، ریان گوید: مأمون کسی



را نزد من فرستاد و مرا احضار کرد، من بر او وارد شدم چون دیده اش بر من افتاد گفتم: ای ریّان! چقدر حدیث میدانی و همه را در حافظه خود نگه داشته ای؟

آنگاه گفتم: بمن خبر آنچه آن یهودی (عبد الله بن مالک) گفت رسید، که گفت:

«رحم الله علینا کان رجلاً صالحاً» بخدا سوگند او را بیاری خدا خواهم کشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۷

(۱) و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی از مقربترین افراد نزد حضرت رضا علیه السلام بود قبل از اینکه حضرت بخراسان آید، و مردی عالم و ادیب و فصیح و فهمیده بود، و کارهای حضرت رضا علیه السلام در دست او بود و اموال را از نواحی و اطراف می آوردند و او تحویل میگرفت و ثبت و ضبط مینمود، البته پیش از آنکه امام به خراسان آید، ولی پس از ورود او هشام بن ابراهیم به ذوالریاستین پیوست، و ذوالریاستین هم او را از محرمان دستگاه خود قرار داد، و کارش این بود که اخبار حضرت رضا علیه السلام را به مأمون و ذوالریاستین گزارش میداد و نزد آن دو مقرب شده بود، و هیچ خبری از حضرت رضا بر ایشان (مأمون و ذوالریاستین) پوشیده نمی ماند، و مأمون او را پرده دار و آجودان مخصوص امام کرده بود، و او اجازه ورود هیچ کس را بر امام نمی داد مگر آنان که خود نظر داشت و میخواست، و کار را بر حضرت رضا علیه السلام تنگ گرفت، و هر کس قصد دیدار امام را داشت موفق نمیشد و او مانع بود، و کلامی از امام صادر نمی شد مگر اینکه گزارش

آن توسط وی بمأمون داده میشد و همچنین بذو الریاستین، و مأمون پسرش عباس را به هشام سپرده بود که او را علم و ادبیات بیاموزد، و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۸

این جهت او را هشام عباسی میگفتند. (۱) ریّان گوید: ذو الریاستین دشمنی شدید خود را با امام آشکار ساخت، این برای آن جهت بود که مأمون باو بیش از وی احترام میکرد، لذا بر او حسد برد و رفتاری که مأمون با حضرت داشت موجب این حسادت شده بود، و ابتدای آن از اینجا شروع شد که مأمون را دختر عمویی بود که او را دوست میداشت، و آن دختر عمو نیز مأمون را دوست میداشت لذا دری از منزل آن دختر عمو بمجلس مأمون باز کرده بودند، و آن دختر عمو بحضرت رضا علیه السلام مایل بود و از ذو الریاستین نزد مأمون بد میگفت، و این امر بذو الریاستین رسید، و نزد مأمون آمده و گفت: صحیح نیست از حجره زنان دری بمجلس خلیفه باز باشد، مأمون امر کرد آن در را سدّ کردند. و رسم این بود که یک روز مأمون نزد حضرت رضا علیه السلام آید، و یک روز امام بر مأمون وارد شود، و خانه ای که حضرت منزل کرده بود در کنار قصر مأمون بود، و چون حضرت بر مأمون داخل شد و دید در را سدّ کرده اند، سبب آن را پرسید، مأمون گفت: فضل بن سهل این را نمی پسندد که از حجره زنان بمجلس ما دری باز باشد، چون امام این کلام بشنید: کلمه استرجاع را بر زبان جاری نمود و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

راجعون، فضل را چه رسد که در این امور خانوادگی دخالت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۴۹

کند؟! (۱) مأمون پرسید نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: اینکه در را باز کنی و با دختر عمویت رفت و آمد کنی و قول فضل را در آنچه حلال یا حرام میکند نپذیری، مأمون دستور داد در را گشودند، و بر دختر عمویش بدلجوئی وارد شد. و این خبر به فضل رسید و او را غمگین ساخت.

(۲) ۲۲- و در پاره ای از کتب نسخه کتاب الحباء و الشرط از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسوی والیان و عمال دولت در باره فضل بن سهل و برادرش یافتم، لکن کسی اجازه روایت آن کتاب را بمن نداده است، جز آنکه در کتاب مزبور آن را دیده ام و آن چنین است (که عربی آن در متن ذکر شده و ترجمه آن این است):

حمد و سپاس خداوندی راست که پدید آورنده، و مخترع و موجد، توانا و پیروزمند، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر ایشان است، آنکه تمامی مخلوقات بدرگاهش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده اند، و در بارگاه عزتتش خط ذلت و خواری و پستی نوشته اند، هر چه هست تسلیم قدرت او است، و جملگی در برابر سلطنت و سالاری و عظمت و بزرگیش فروتنی کنند، و علم و آگاهی هر چیز را فرا گرفته، و شمار هر چیز بر او پیدا و هویدا، هیچ والا و بزرگی در پیشگاهش سرگرانی نتواند، و هیچ کوچک و حقیری از سایه لطف و رحمتش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۰

دور و بی بهره نماند، (۱) آنکه دیده بینندگان او را در نیابد، و

معرفی وصف کنندگان او بجائی نرسد، مر او راست آفریدن و فرماندادن، و مثل اعلاست در آسمانها و زمین، و اوست توانا و نیرومند، دانا و درستکار.

و سپاس بر خداوندی که آئین اسلام را قانون قرار داد، و آن را بر همه ادیان برتری داد و شرف و کرامت و بزرگی بخشید، و آن را دین استوار، پا برجا و غیر قابل تغییر معرفی فرمود، و راه راستی که هر کس در آن قدم گذارد و بدان عمل خویش پایان برد بمنزل مقصود رسیده و گمراه نگردد، و هر کس از آن روی گرداند راه نخواهد یافت، در آن دین نور و برهان و شفا و بیان قرار داد، و آن را بوسیله فرشتگان برگزیده اش به سوی هر کس که او را به پیغمبری و رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که اکنون رفته و جای خالی خویش را بدیگران داده اند، و در روزگارانی که گذشته و پایان پذیرفته، تا اینکه نوبت رسالت به محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - رسید، و پیمبران بدو پایان یافتند، و او را پی آمده انبیا قرار داد، و از روی لطف و رحمت بسوی جهانیان فرستاد، و نیز وی را بشارت دهنده ایمان آورندگان و مصدقین فرستاده اش، و زنده دهنده منکران و تکذیب کنندگان قرار داد تا حجتش بر خلق تمام باشد، و هلاک و نابود شود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۱

هر کس نابود شود پس از نموداری حقّ از باطل، (۱) و زنده شود هر کس زنده ماند پس از روشن بودن و آشکارا نمودن درست از نادرست، و براستی که خداوند شنوا و داناست.

و باز سپاس

خداوندی را که اهل بیت رسولش را موارث نبوت عطا فرمود (یعنی رهبری را ویژه آنان کرد) و علم و حکمت را نزد ایشان بودیعت نهاد، و آنان را کانون امامت و رهبری و امارت بر مردم کرد و دوستی ایشان را بر همه واجب ساخت، و محلّ و مقام آنان را بالا و والا قرار داد، و پیامبرش را امر کرد که از امت موذت و دوستی آنان را بخواهد؛ چنان که گفت: قُلْ لَا أَشِيءُ لَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (بگو من از شما اجر و مزد رسالت نمی خواهم (زیرا اجر من بر فرستنده من است) لکن شما را سفارش می کنم که با ذوی القربای من مهر و محبت و دوستی کنید- شوری: ۲۳)، و آنچه را که ایشان را بدان وصف کرد از دوری از پلیدی، و معرفی پاکی و پاکیزگی آنان در کلام خود که فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (جز این نیست که خداوند چنین خواسته است که شما از هر پلیدی پاک بوده، شما را طاهر و مطهر نگه دارد- احزاب: ۳۳).

سپس اینکه مأمون نسبت به عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نیکی رفتار نمود، و رابطه خانوادگی و رحمی که قطع شده بود، او وصل کرد، و انس و محبت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۲

فامیلی را بازگردانید، (۱) و تفرقه و جدائی بین خویشان را از میان برداشت، و شکافی که در میان جمعیت یک خاندان افتاده بود التیام داد، و به این ترتیب خداوند کینه ها و بدخواهیها را بکلی از میان برد، و بجای آن یاری و

انس و همزیستی و محبت و دوستی واقعی را جایگزین نمود.

و اینک به یمن و نگهداری و برکت و خیر او و نیکویش و صله ای که او بجای آورد، دستهای همه یکی شد، و مرام همه یکی و سخنان واحد گشت، و افکار و اندیشه های گوناگون یکی شد، و حقوق هر کس رعایت و ارثها بجای خود بازگشت، و نیکی نیکوکاران را پاداش داد، و آزمایش آزمایش شدگان را ارج نهاد، و درجات دوری و نزدیکی افراد را بدستگاه حکومتی بر اساس دینداری آنان قرار داد، و پس از این امور، آن فردی که سعی و کوشش او را پیش انداخته بود مخصوص به تفضیل و تقدیم و تشریف گردانید، و او همین فضل بن سهل ذو الریاستین است، چون او را همکار صمیمی دید، و مشاهده کرد که او فردی است که بحق او استوار است، و بدلیل و برهان او گویاست، بر کارگزاران دولت سرپرست و آموزگار خوبی است، و نیز برای سواره نظامان فرمانده بجائی است، و در کارزار و نبردهای او صاحب نظر و با تدبیر، و برای رعیت دارای سیاست است، و مردم را بمرام و مسلک او دعوت می کند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۳

بکسی که دعوت او را بپذیرد پاداش دهد، (۱) و از آنکه فرمان خلیفه را گردن نهد و شانه خالی کند و یا نافرمانی از او سرزند دوری می گزیند، و در نصرت و یاری او منفرد است، و قلبهای ناسالم و بیماران روحی را شفا بخش، و از این اعمال، در دست نداشتن یا کم بودن مال یا نیافتن یار او را باز نمی دارد، و طمع

او را از صراط مستقیم منحرف نمی سازد، و ترس و وحشت او را از قصد و بینشش به سوی دیگر سوق ندهد، بلکه هنگامی که ترسانندگان و کسانی که ایجاد وحشت میکنند و چون رعد و برق آشوب پیا مینمایند، و در بسیاری مخالفان و دشمنان و حيله گران، ثابت قدمتر و با عزمتر و مصمم تر، و چاره اندیشتر و با تدبیرتر می شود، و با کمال جدیت از مأمون و حقوقش دفاع مینماید، و بسوی او بیشتر و بهتر مردم را میخواند، تا زمانی که دندان گمراهی را شکست و تیزی شمشیرشان را کند نمود، و ناخنهایشان را چید، و شوکت آنان را از بیخ و بن برکند، و پشت همه را چون ملحدان بر دین بخاک کوبید: آنان که عهد بشکستند و در امر او سستی نشان دادند، و بحق او استخفاف کردند و آن را بی اهمیت تلقی نمودند، آن کسان که از اختطارات او بجزر کردن در امان بودند. بعلاوه آثار ذو الریاستین در اصناف امتهای مشرک، و آنچه خداوند حدود و ممالک اسلامی را بوسیله او افزون ساخت، از آنچه اخبارش را برای شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۴

گفته اند (۱) و کتابهای آن را در منابع بر شما قراءت کرده اند، و نیز آنچه اهل و مردم دنیا از شما گرفته و بدیگران رسانده اند معلوم و آشکار است.

و شکر ذو الریاستین و قدرشناسی او از موقعیت امیر المؤمنین مأمون بدان جا رسید که همه اختیارات بدو محول شد، قیام او برای احقاق حق امیر، و بذل خون خود و برادرش ابو محمد بن سهل، که پاک و خوش طینت، و خوشخوی و پسندیده سیرت بود تا

بحدی که از گذشتگان پیشی گرفت و بر همه رستگاران برتری یافت و در برابر، پاداش امیر المؤمنین مأمون بدو اموال بسیار و اراضی وسیع و پهناور، و جواهرات بشمار بود، هر چند با فعالیت یک روز او، و یک مقام از مقاماتی که او گذراند برابری و وفا نمیکند، لکن با این همه او از جهت بی رغبتی در اینها و بلندی همّتش، و وافر ساختن مال مسلمانان و دوری کردن از مال و منال دنیا و حقیر دانستن آن، و ترجیح دادن آخرت به دنیا، و شدت میل بآخرت، همه اینها را وا گذاشت.

و از امیر المؤمنین استعفا خواست و مرتب طلب بازنشستگی از امیر المؤمنین مینمود و اظهار بیمیلی بوزارت میکرد، و این استعفا خواستن و زهد در جاه و مال بسیار عمل بزرگی در نزد امیر و ما بود، چون خداوند ما را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۵

بموقعیت او در عزت دین و اقتدار و قوت بر اصلاح امور مسلمین آگاه کرده بود، (۱) و جهاد او را با مشرکین فهمیده بودیم، و دیگر چیزها که خداوند بما نموده بود از نیت صدق و راستی و درستی و پاک پاک طینتی او، و صحت تدبیر و مدیریت او، و قوت رأی و مقام والای عقل او و رسیدن او بآنچه میخواهد، و یاری او بر حق و راستی و راه مستقیم و رشد و صلاح، و نیکوئی و تقوی.

پس چون امیر المؤمنین باو اطمینان کرد و ما نیز از جهت دیانت او، و اختیار کردن آنچه صلاح او بود، ما اجابت کردیم فرمان او را که موافق مقامش بود، و نوشتیم برای او (ذو



الرّیاستین) کتاب «حباء و شرط» را که در آخر این کتاب من نسخه آن درج شده است، و خداوند و تمام حاضران را بر آن شاهد گرفتیم و همه کسانی که بودند: از اقوام و سران سپاه و درباریان و قاضیان و فقیهان و خاصه و عامّه.

و أمير المؤمنین (مأمون) چنان صلاح دید که نسخه آن را در همه بلاد پخش کنند، تا انتشار یابد و در همه جا شایع شود و اهل هر بلاد مطلب را بدانند، و در منابع نسخه خوانده شود، و نزد حاکم و قاضی هر بلد و هر دیار نسخه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۶

از آن بماند، و از من خواست که آن را نسخه پردازم و توضیح و شرح دهم معانی آن را.

و آن بر سه باب است: (۱) باب اوّل: در ذکر تمامی آنچه از ذو الرّیاستین بوقوع پیوسته (فعالیت‌هایی که داشته) و خداوند بدان جهت حقّ وی را بر ما و مسلمین واجب کرده است.

باب دوم: در بیان مرتبه رشد و صحّت اعمال او، و اینکه کسی را حقّ آن نیست که: چون و چرا کند و از فعالیت های او مانع شود، و ذکر علت آن اعمال، و این بدان جهت است که هیچ کس از خلق که بیعت امیر را در گردن دارند مانعی راهی و چاره ای نیست جز آنکه بیعت کنند با او و برادرش، و آنان حقّ دارند مانعی را بر طرف کنند که ظلم در باره آنان روا دارد و سعی در فساد بر علیه ما و ایشان و دوستان ما کند، و این برای اینست که کسی آرزوی مخالفت ایشان در سر

نیرووراند، و خیال نافرمانی ایشان کند، و یا حيله گری از راهی برای جدائی ما و این دو تن بخود راه ندهد.

و باب سوم: در بیان عطایا و بخششهای امیر بر ایشان (ذو الریاستین)، و بیان آنچه او خواست از بیرغبتی بدنیا و واگذاشتن آن، و آراستن خود بزبور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۷

زهد و بی علاقگی بمال و جاه و مقام، (۱) و دلیل بر این عمل اینست که پیوسته کوشش و اهتمام در امر آخرت کرده و خواستار آن اجر است بآن مقدار که هر کس شکی در او دارد برطرف گردد، و آنچه را که لازم شده است بر ما از بخشش باو و بزرگداشت و عزت او که بر او و برادرش ارزانی داشتیم، و منع ایشان از خود آنچه را که ما بسبب آن خود را منع کردیم، و این باب مشتمل است بهر چیزی که احتیاطکننده در امر دین و دنیای خود در آن احتیاط می کند.

اینک متن نسخه و اصل آن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این نوشته و شرطی است از عبد الله مأمون امیر مؤمنان و ولیعهد او علی بن موسی برای ذو الریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند منان کار خلافت امیر المؤمنین را تمام و راسخ کرد و عقد ولایتعهدی را بیست، و مردمان را لباس سبز رنگ بخلعت پوشانید، و به آرزوی خویش در صلاح ولی خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز بچیزی که بعض از پاداش تو در آن است،

زیرا که تو بادای حقّ پروردگارت برخاستی و نیز بادای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۸

حقّ فرستاده او، (۱) و همچنین حقّ امیر المؤمنین و ولیعهد او علی بن موسی و حقّ بنی هاشم که بسبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید است، تا آنکه نعمت بر ما و همه مسلمین ثبات یابد، و سبب دیگر آن معاونت و یاری تو است مر امیر المؤمنین مأمون را بر بیاداشتن قوانین دین و سنت سید المرسلین، و اظهار دعوت ثانیه و محقق را، و ترجیح بهتر، و قلع و قمع شرک و شکستن بتها، و از بین بردن یاغیان و گردنکشان و سایر کارهایی که از تو در شهرها شهرت یافت مربوط به برکنار کردن امین خلیفه مخلوع، و در باره آنکه مسمی به اصغر بود و کنیه اش ابو السّیرایا، و آن دیگر که او را مهدیّ نامیده که اوست محمّد بن جعفر بن محمّد طالبیّ نسب «۱» و نیز ترکان خلجیّ، و در طبرستان حکام آن سامان تا هرمز بن شروین، و در دیلم و والی آنجا، و در کابل و سلطانش مهورس، و سلطان دیگرش اصفهید، و در باره ابن برم (یامبرم) و در جبال بداربنده و غرستان و غور و اصناف آن، و در خراسان خاقان و ملون

---

(۱) - شرح حال ابو السّیرایا و محمّد بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام هر دو در ترجمه کتاب مقاتل الطّالبيين از ص ۴۷۶ الی ۵۲۱ مشروحا ذکر شده است، برای اطلاع بدان جا مراجعه شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۵۹

صاحب جبل تبت و در کیمان، (۱) و تغرغر و در ارمنیه و حجاز، و

یا صاحب سریر، و صاحب خزر، و در مغرب و در نبردهای دیگر که تفصیل آن در اداره مربوطه تاریخ و وقایع، ثبت شده و مضبوط است.

و آن مواجبی که برای تو مقرّر داشتیم و تو را بآن دعوت نمودیم که معونه تو باشد و آن بمبلغ یک صد هزار هزار درهم بود، و ده میلیون درهم درآمد از جواهر علاوه بر آنچه خلیفه بتو قبلاً بخشیده بود، و البته قیمت یک صد هزار هزار درهم جواهر بسیار نزد ما اندک است نسبت بآنچه تو استحقاق آن را داری، و تو ترک کردی همانند این اموال را زمانی که امین بتو داده بود، و خدا و دین او را مقدم داشتی و اینکه تو از امیر المؤمنین و ولیعهدش تشکر و قدردانی نمودی، و از اموال بسیار که اجر و حقوق تو بود گذشتی و آن را بمسلمانان واگذاردی تا مالیه ایشان رونق یابد و بیت المالشان افزون گردد و دیگران را بر خود مقدم داشتی.

و اکنون از ما درخواست خصلتی کردی که ذاتاً بدان راغب بودی و در شأن تو بود (یعنی وزارت) و از بی رغبتی تو بدنیاء، و کناره جوئی تو از این مردمان، تا آن اندازه که برای آن کس که در کوشش تو شک داشت که آیا برای دنیاست یا آخرت یقین حاصل شد که واقعا تو زاهدی و همه سعی و کوششت برای آخرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۰

است نه دنیا، (۱) پس از مانند توئی در هیچ حال بی نیازی نیست (یعنی همیشه به چون تو شخصی مردم نیاز دارند)، و مانند توئی هرگز نباید خواسته اش اعتنا نگردد و ردّ شود،

هر چند که خواسته ات دورکننده ما باشد از بسیاری از نعمتها، در حالی که بعکس، خواسته تو ما را بنعمتهای بسیاری میرساند و مخارج گرانی را از ما برمیدارد و از آن میکاهد، و حجت را بر کسی که میپندارد تو بطمع دنیا آن مقام را خواسته ای نه برای آخرت، تمام میکند.

اینک خواسته تو را اجابت میکنیم و آن همان پستی است که تو درخواست کرده ای با عهد و میثاق با خدا و مؤکد که تبدیل و تغییر در آن نیست و نخواهد شد، و بدون هیچ دفع الوقتی امر را بتو تفویض نموده و تو را بدان مقام منصوب کردیم، و هر چه را که بخواهی انجام ده، و کسی را قدرت آن نیست که از تو در آنچه اراده کرده ای جلوگیری کند و یا تو را به آنچه مکروه داری وادار نماید، و از تو دفع میکنیم آنچه را از خود دفع میکنیم، و چنانچه برای رفع خستگی چند گاهی بیاسائی باز مکرم و مأجوری و بدنت هم حق آسایش دارد با کمال احترام آزادی.

و سپس آنچه را که اکنون بتو عطا کردیم و تو آن را بدیگران بخشیدی، بتو در آن مدت استراحتت ادا خواهیم کرد و همچنین برای برادرت حسن بن سهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۱

آن مقدار که حقوق تو مقرّر شده بود ماهیانه قرار دادیم، (۱) و با نیم آن حقوقی که قبلا از ما میگرفت، و این یکی برای تو، و دیگر بجهت آنست که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان بذل جان نمود و آنکه دو بار عراق را فتح کرد، و جماعت شیطان صفتان را

پراکنده نمود تا دین قوت گرفت و آتش جنگهای پی در پی فرو نشست و با نفس خود و کسانش ما و همه فرماندهان و سیاستمداران از دوستان حق را رهانید.

و خدا و ملائکه و شایستگان خلق و همه آن کسان که با ما بیعت کردند و پیمان وفای بعهد بستند را امروز و بعد از آن شاهد میگیریم بر آنچه در این کتاب و این فرمان مرقوم گشته، و خدا را بر خود ضامن گرفته، و وفای بعهد را بر خود واجب میشمیم بدون استثناء بچیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند، و مؤمنان پایبند قراردادشان هستند، و عهد و پیمان امری است مسئولیت آور، و مورد باز و خواست خواهد بود، و بهترین مردم به وفای عهد کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای بعهد میباشند، و خود توانائی اداء آنچه بدان پیمان بسته اند را دارند، و خداوند تبارک و تعالی میفرماید: **وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ**

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۲

**عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ** (بعهد و قراردادی که بضمن خداوند بین خودتان بسته اید وفا کنید، و آنچه بر آن سوگند یاد کرده اید انجام دهید و پیمان شکنی نکنید پس از آنکه آن را بقسم مؤکد ساخته اید و خدا را بر آن گواه گرفته اید خداوند از آنچه میکنید آگاه است - نحل: ۹۱).

(۱) و حسن بن سهل ذیل نوشتار مأمون را نوشت که آن چنین است:

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:** آری امیر المؤمنین مأمون بر خود واجب کرد آنچه در این کتاب مرقوم گشته و ثبت شده است،

خداوند متعال را بر آن شاهد و ضامن و کفیل گرفت و آن را با خطّ خویش در ماه صفر سنه ۲۰۲ برای معین ساختن عطای خود و شروطی که کرده است. و بخطّ حضرت علیّ بن موسی علیه السّلام در آن نوشته بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: بدون تردید علیّ بن موسی بر خود لازم گردانید جمیع آنچه در این کتاب مسطور است بدان وجه که پیمانی مؤکّد و مورد اطمینان شده است در امروز و فردا و مادامی که زنده است و خداوند را بر آن شاهد و ضامن و کفیل قرار داد، و خدا خود برای شهادت کافی است. و نیز بخطّ خود مرقوم داشت: در این ماه از این سال [و الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ و آلِهِ و سَلَّمَ، و حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِیْلُ].

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۳

(۱) ۲۳- حمزه بن محمّد بن علویّ که نسبش در متن ذکر شده برای ما چنین گفت:- در سال ۳۳۹ در قم- علیّ بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که هر گاه حضرت رضا علیه السّلام خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از صغیر و کبیر گرد خود جمع میکرد و برای آنان سخن میگفت و با آنان گفتگو مینمود و انس میگرفت و همصحبت می شد، و روش آن حضرت در هنگام صرف غذا این بود که همه را سر یکسفره میخواند، و فرو نمیگذاشت هیچ کوچک و بزرگ و مهتر و کهنتری را حتی تیمارگر اسبان و حجامت

کن را مگر آنکه بر سر سفره حاضر میساخت، یاسر خادم گوید: روزی ما با حضرت بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز میشد شنیدیم، و امام فرمود: برخیزید و متفرق شوید، ما برخاستیم و مأمون با نامه ای بلند که در دست داشت وارد شد، حضرت خواست برخیزد و احترام کند، مأمون قسم داد که تو را بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله برنخیز، آنگاه آمد و خود را بحضرت رسانید و روی او را بوسید و در مقابلش روی تشک و مخدّه نشست، و نامه را خواند و در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۴

آن خبر فتح پاره ای از قریه های کابل بود (۱) و نوشته بود که ما قلعه فلاں را گشودیم و چنان و چنین نمودیم، چون از خواندن نامه فارغ شد، حضرت باو فرمود: آیا فتح قریه ای از قریه های اهل شرک تو را خشنود می کند؟ مأمون گفت: آیا در این فتح، سرور و خوشحالی نیست؟ امام فرمود: ای امیر از خدا پروا کن در (مراعات) امت محمّد صلی الله علیه و آله و مأموریتی که خدا بتو داده! سرزمینهایی که بر آنها حکومت - داری ضایع گذاشته ای و بامورشان رسیدگی نمیکنی و آن را بعهدہ دیگران محوّل کرده ای، و آنان بر این امت حکومت می کنند بخلاف آنچه خدا فرموده، و بکلی از مدینه دار الهجره غافل غافل شده ای که آن مهبط و محلّ ریزش رحمت و نزول وحی است، و اولاد مهاجر و انصار در آنجا مظلوم واقع شده اند و با بودن تو بآنان مرتّب ظلم و ستم می شود و دادرسی ندارند و کسانی که بر آنان



مسلط میباشند ملاحظه و رعایت هیچ گونه پیمان و عهدی نه با خدا و نه با خلق نمیکنند، و روزگاری بر مردم مظلوم آن سامان میگذرد که کاملاً در مشقت و بدبختی میگذرانند، و از نفقه و مخارج خود عاجزند، و کسی را ندارند یا نمی یابند که حال پریشان خود را به او شکایت کنند، و دست آنان بدامن کبریایی نمی رسد، ای امیر از خدا بترس و به امور مسلمانان رسیدگی نما، و نظری بخانه نبوت و مرکز مهاجرین و انصار بینداز، آیا نمیدانی ای امیر که والی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۵

و سرپرست مسلمین حکمش حکم عمود خیمه است، هر کس آهنگ آن خیمه میکند عمود را میگیرد؟! (۱) مأمون عرض کرد: ای سید من! اکنون چه کنم، رأی شما چیست؟ امام فرمودند: نظر من اینست که از این بلاد بیرون روی و بمرکزی که پدران در آنجا بودند رحل اقامت افکنی، (پایتخت و مرکز خلافت) و در آنجا بامور مسلمانان رسیدگی کنی، و آنان را بدیگران وانگذاری، زیرا خداوند تعالی از تو سؤال خواهد کرد کارهای تو را، مأمون برخاست و عرض کرد: نظر شما درست و پسندیده و صحیح است، و بیرون رفت، و فرمان داد که همگی برای رفتن (ب عراق) حاضر شوند- خانواده و ارکان دولتش همگی- و این ماجرا بگوش فضل رسید، او را غم فرا گرفت، زیرا امور بدست او بود و کاملاً مسلط و نظر مأمون مهم نبود، زیرا جرأت مخالفت نداشت لذا بحضرت پناه برده بود، سهل بمأمون گفت: ای امیر! این چه رأیی است که بدان امر کرده ای؟! مأمون گفت: آقای من ابو الحسن مرا بدین کار

امر فرموده است، و این رأی در نظر من صواب است، ذو الریاستین گفت: نه، این رأی درستی نیست، زیرا تو دیروز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۶

برادرت را کشتی (۱) و خلافت را از وی گرفتی و او را از امارت کنار زدی، و فرزندان پدرت همگی با تو دشمن خونی هستند، و جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند، سپس این کاری که کردی و علی بن موسی را ولیعهد خود نمودی و امر خلافت را از بنی عتّاس بیرون بردی، و (حال آنکه) همه مردم و دانشمندان و رهبران مذهبی و اولاد عبّاس بن عبدالمطلب بدین کار راضی نبوده اند، و دل‌هایشان از تو و این عمل تو نفرت دارد، رأی آنست که در خراسان بمانی تا زمانی که دل‌ها آرامش یابد و کم کم از غضب و خشم بیفتند و با دولت تو انس گیرند، و رفتار تو را با برادرت فراموش کنند، بعد گفت: بزرگانی هستند که پدرت در مسائل با آنان مشورت میکرد، تو نیز این مسأله را با ایشان مشورت کن، اگر پذیرفتند عمل کن، مأمون گفت: مثل چه کسانی؟ گفت: از قبیل علی بن عمران و ابو یونس و [عیسی بن یزید] جلودی، (آنان که بدلیل مخالفت با بیعت ابو الحسن بزندان افتاده بودند) مأمون در جواب فضل بن سهل گفت:

آیا با اینها و امثالشان مشورت کنم؟ گفت: آری، پس چون صبح شد امام بر مأمون وارد شد و پرسید چه کردی؟ مأمون آنچه ذو الریاستین نظر داده بود گفت، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۷

بعد دستور داد که آن سه تن را از

زندان خارج کرده بحضور آورند، (۱) اوّل کسی که بر مأمون وارد شد علی بن عمران بود، و چون علی بن موسی را در کنار مأمون دید، گفت: ای امیر المؤمنین بخدایت میسپارم! مبادا این امر (خلافت) را که خداوند بشما خاندان ارزانی داشته و شما را مخصوص بآن نموده از جمعتان خارج کنی و بدست دشمنانتان بسپاری؛ آنان که پدرانیت بکشتنشان فرمان دادند، از شهر و دیار خود بیرونشان ساختند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هنوز این طور فکر میکنی! جلّاد گردنش را یزن! جلّاد او را برد و گردن زد، بعد ابو یونس [یا ابو مؤنس یا ابو مؤیس] را آوردند، چون نظر او بحضرت افتاد که در کنار مأمون نشسته است گفت: یا امیر المؤمنین! این شخص بتی است که او را میپرستند، و خدا را ستایش نمی کنند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هم هنوز این گونه می اندیشی، ای جلّاد گردنش را جدا کن! جلّاد او را نیز بکشت، آنگاه جلودی احضار شد. (مترجم گوید: ما بین پرائتر صحیح بنظر نمی رسد) (جلودی در زمان خلافت رشید هنگامی که محمّد بن جعفر بن محمّد در مدینه قیام کرد، بود، هارون او را بمدینه فرستاد و دستور داد اگر غالب و پیروز گشت سر از بدن محمّد بن جعفر جدا سازد، و خانه های آل ابی طالب را غارت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۸

کند و هر چه از زر و لباس و اثاث دارند برگیرد، حتّی برای هر زن بیش از یک پوشش باقی نگذارد، (۱) و در آن وقت موسی بن جعفر علیهما السلام در بغداد در زندان بسم کشته شده بود، و حضرت

رضا در خانه اش بود که جلودی با سوارانش بآنجا حمله برد، حضرت رضا علیه السلام ناچار زنان را به یکی از اطاقهای خانه برد و خود پشت درب ایستاد، جلودی چون این بدید کوشش داشت خود وارد آن بیت شود و خود از زنان آنچه از زر و زیور دارند بگیرد، و امام شدیداً امتناع ورزیده و فرمود: من خود متصدی این کار می‌شوم و سوگند می‌خورم که چیزی باقی نگذارم و هر چه باشد بگیرم، ولی جلودی حاضر نشد و میکوشید که خود این کار را انجام دهد، حضرت هم مانع بود و گفتگو بسیار شد، با اینکه حضرت سوگند یاد میکرد تا بالاخره جلودی پذیرفت و آن حضرت به آن بیت داخل شد و هر چه همراه زنان بود از لباس و زر و زیور، گوشواره و خلخال و دستبند همه را هر چه بود گرفته تحویل جلودی داد، و غیر اینها هر چه از اثاث در آن خانه بود همه را از کم و بیش بغارت بردند). «مترجم گوید: قیام محمد بن جعفر سنه ۲۰۰ زمان مأمون بود».

و اکنون که جلودی بر مأمون وارد شد و حضرت را در کنار مأمون دید، و نظر آن حضرت به جلودی افتاد به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین این پیرمرد را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۶۹

بمن ببخش، (۱) مأمون رو بحضرت کرده گفت: ای آقای من این همان کس است که با آل پیغمبر و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچنان که دیدی کرد از چپاول و غیره، و جلودی بحضرت مینگریست و حضرت به مأمون اصرار میکرد که وی را آزاد

کند و از ریختن خون او بگذرد، امّا جلودیّ از نظر سابقه جنایاتش با خاندان حضرت چنان می پنداشت که امام مأمون را تحریص بقتل او میکنند، بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین! ترا بخدا و خدمتم برشید خواسته این مرد را در باره من میذیر، مأمون رو بابی الحسن علیه السّلام کرده گفت: این مرد با سوگند ردّ قول شما را طلب می کند! آنگاه رو بجلودیّ کرد و گفت: نه بخدا قسم، قول او را در باره تو نخواهم پذیرفت، و گفت او را بدو رفیقش ملحق کنید، او را بردند و گردن زدند.

مترجم گوید: «باتفاق مؤرّخین جلودی بسال ۲۱۳ حاکم مصر شده است!» و ذو الرّیاستین نزد پدرش سهل رفت، و قبلاً مأمون دستور آماده شدن سواران رکاب را داده بود که آنان حاضر شوند، ولی ذو الرّیاستین آنها را ردّ کرده و گفته بود: باید این سفر ترک شود، و چون مأمون امر بقتل آن سه تن کرده بود، ذو الرّیاستین دانست که مأمون عزم سفر دارد.

پس آن حضرت از مأمون پرسید چه کردی؟ گفت: شما خود آنها را امر باین عمل فرما، حضرت بیرون آمد و با آواز بلند گفت: سواریان را پیش آورید، راوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۰

گفت: گویا آتشی در میان مردم شعله کشید، (۱) پس مأموران پیش آمدند و مرکبهای سواری را حاضر آوردند، و ذو الرّیاستین در منزل خود نشست و بیرون نیامد، مأمون کسی را فرستاده او را بحضور خواست، و گفت: چرا در خانه ات نشسته ای؟ گفت: یا امیر المؤمنین من گناهم نزد خاندان تو و مردم بسیار عظیم است، و مرا ملامت و سرزنش میکنند که

چرا برادرت امین را کشتیم، و با رضا بیعت کردم، و از این ایمن نیستم که بدگویان و حسودان و ستمکاران از من نزد تو بدگوئی کنند، مرا رها کن در خراسان بمانم و امور اینجا را اداره کنم، مأمون گفت، ما از تو بی نیاز نیستیم، اما اینکه گفتی ممکن است از تو سعایت کنند و غائله راه اندازند، تو در نزد ما نیستی مگر یکفرد مؤتمن و آزمایش شده و مخلص و دلسوز، خود بنویس برای خود امان نامه ای آن طور که خود صلاح میدانی و آن را چنان که شاید و باید مؤکد و مطمئن ساز، ذو الریاستین رفت و نامه ای برای امان نامه خود نوشت و از تمام علماء امضا گرفت، و آن را نزد مأمون آورد، و آن را وی قرائت کرد و آنچه ذو الریاستین خواسته بود امضا کرد و بخط خود نوشت که این نامه صحیح و درست است، و اضافه کرد کتاب حبوه را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۱

- یعنی بتو عطا کردم چنین و چنان از اموال و اراضی و قدرت و آنچه او از دنیا آرزو کند- (۱) ذو الریاستین گفت: یا امیر المؤمنین! لازم است خطّ ابو الحسن در این نامه بوده باشد، و او همانچه شما مرحمت فرمودید او نیز بپذیرد، زیرا او ولیعهد شماست، مأمون گفت، تو میدانی که ابو الحسن با ما شرط کرده است که در این امور دخالتی نداشته باشد و رتق و فتقی با او نباشد، ما از او نمیتوانیم چیزی را که او مکروه دارد بخواهیم، تو خود از او طلب کن امید است او بر تو ردّ

نکند این خواسته را، ذو الریاستین آمد و اذن ورود از حضرت خواست، یاسر خادم گوید: حضرت بما فرمود: دور شوید و ما دور شدیم، او داخل شد و در مقابل آن جناب ایستاد، و پس از مدتی حضرت سر بلند کرد و پرسید: ای فضل حاجت چیست؟ فضل گفت: ای آقای من این ورقه امانی است که امیر المؤمنین برای من نوشته است، و شما سزاوارترید که مانند او بمن مرحمت فرمائید، زیرا شما ولی عهد مسلمین میباشید، امام علیه السلام فرمود آن را قراءت کن، فضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۲

همچنان که بر پا ایستاده بود آن نوشته را که در جلد بزرگی بود قراءت کرد تا تمام شد، (۱) حضرت فرمود: ای فضل برای تو این ضمان بر عهده ما است مادامی که از خداوند عزّ و جلّ پروا کنی.

یاسر گوید: با آن قید واحد و آن یک کلمه، امام علیه السلام ذو الریاستین را محدود کرد، وی از نزد آن حضرت رفت، و مأمون خارج شد، و ما با امام علیه السلام خارج شدیم، چند روز که گذشت و ما در یکی از منازل بین راه بودیم که نامه ای از طرف حسن بن سهل برادر ذو الریاستین برای او آمده و در آن نوشته بود که من در نجوم نظر کردم بتحویل این سال و در حساب آن این را دیدم که تو در ماه فلان روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش میچشی. و رأی من آنست که تو و امیر المؤمنین و علی بن موسی در آن روز بحمام بروید، و تو حجامت کن که خون بر بدنت جاری بشود،

تا نحوست آن- که من در حساب نجوم دیده ام- از تو زائل گردد، ذو الریاستین نامه ای بمأمون نوشت و این ماجرا را گزارش داد، و درخواست کرده بود که مأمون و ابو الحسن نیز همگی بحمام روند، مأمون نامه ای بحضرت رضا علیه السلام نوشت و از او درخواست کرد که فردا بحمام رود، امام در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۳

جواب نامه نوشت که من فردا خود بحمام نمی روم (۱) و صلاح نمیدانم که تو هم بحمام روی و همچنین برای فضل نیز مصلحت نمی دانم که فردا بحمام رود، مأمون دو بار نامه نوشت و حضرت هر دو بار جواب فرمود: که من فردا بحمام نمی روم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همین شب در خواب دیدم که بمن فرمود:

یا علی فردا بحمام نرو، پس برای تو هم یا امیر المؤمنین صلاح نمیدانم بحمام روی و همچنین برای فضل. مأمون بحضرت نوشت راست می گوئی آقای من، و رسول خدا راست گفته است، من بحمام نخواهم رفت، و اما فضل، خود بهتر میدانند چه میکند، یاسر گوید: چون شام شد و خورشید غروب کرد، حضرت بما فرمود بگوئید:

«نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذه اللیله»

ما شروع کردیم بگفتن آن ذکر و مرتب آن را میگفتیم، تا صبح شد و حضرت نماز بجای آورد، فرمود بگوئید:

«نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذا الیوم»

، در حدود طلوع شمس حضرت فرمود: بام بالا رو و گوش ده که آیا چیزی میشنوی، چون من بیالای بام خانه رفتم صدای زاری و شیون شنیدم و آن صدا بسیار شد که ناگاه دیدم مأمون از آن دری



که از قصرش بمنزل حضرت باز میشد داخل شد و میگفت: ای آقای من!، خداوند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۴

تو را بمصیبت فضل اجر عنایت فرماید، (۱) وی بحمام داخل شده بود که جماعتی شمشیر بدست بر او هجوم آورده و او را کشتند و سه نفر بوده اند «۱» که یکتن از آنان پسر خاله فضل ذو القلمین [ذو العلمین (؟) - خ ل] بود.

یاسر گوید: تمامی سران لشکر و لشکریان تحت فرمان ذو الریاستین در خانه و قصر مأمون گرد آمدند و میگفتند: مأمون او را گول زده و کشته است، و (بدین سبب) خونخواهی او میکنیم و خون او را از مأمون می طلبیم، مأمون بحضرت (پناهنده شده) گفت: اگر صلاح میدانی تو خود بیرون برو، و آنان را متفرق ساز، یاسر گوید: امام سوار شد و بمن نیز گفت: سوار شو، چون از درب بیرون شدیم امام دید جمعیت گرد آمده اند و آتش آماده کرده اند که درب را آتش زده و بسوزانند، حضرت صیحه ای بر ایشان زد و با دست مبارک اشاره کرد که متفرق شوید، همه رفتند، یاسر گوید: بخدا سوگند که مردم چنان روی بفرار گذاردند که با یک دیگر تلاقی کرده روی هم میریختند، و حضرت بسوی کسی اشاره نمی کرد مگر اینکه وی دویدن میگرفت و همه رفتند و احدی نماند.

---

(۱) - تواریخ چهار تن گفته اند بنامهای: غالب، قسطنطین، فرج و موفق که تحت فرمان علی بن ابی سعید بوده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۵

(۱) ۲۴- و حسین بن احمد بیهقی با چند واسطه مذکور در متن از محمد بن - ابی عبّاد روایت کرد که: وقتی امر فضل بن سهل ذو الریاستین

بآنجا کشید که کشید و کشته شد، مأمون بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و گریه می کرد و میگفت اکنون وقتی است که من نیاز بتو دارم ای ابو الحسن، امر وزارت را بعهدہ بگیر و مرا یاری کن، امام علیه السلام فرمود: تدبیر امور با تو است و بر ما است دعا کردن، ابن ابی عباد گفت: چون مأمون بیرون رفت بحضرت عرض کردم:

خداوند ترا عزت دهد! چرا نپذیرفتی آنچه را که امیر المؤمنین از تو خواست و بتأخیر انداختی و امتناع ورزیدی؟! و امام گفت: وای از تو ای ابا حسین! هیچ باکی از آنچه واقع شده بر تو نیست، ابن ابی عباد گوید امام دید که من از آنچه شده است غمگین و افسرده ام، بمن فرمود: چه می اندیشی در این امر؟ اگر کار بدان جا کشد که تو میگوئی و تو نسبت بمن همان طور که اکنون هستی باشی، نفقه تو (یعنی حقوق ماهیانه ات) همان مقداری خواهد بود که قبلاً معین شده است و تو هم مانند دیگران نزد من خواهی بود.

(۲) ۲۵- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از محمّد بن ابی الموحّج از پدرش نقل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۶

کرد که گفت: شنیدم شخصی از حضرت رضا علیه السلام نقل میکرد که آن بزرگوار میگفت: خدا را شکر که برای ما نگهداشت آنچه را که این مردم ضایع کردند، و بلند نمود ما را هر قدر که مردم پست کردند، تا بدان جا که هشتاد سال متمادی ما را بر منابر کفر، لعن و دشنام دادند، و تمام فضائل ما را کتمان نمودند، و مالها خرج کردند که بر ما

دروغ بندگانند، و خداوند تعالی جز رفعت و بزرگی شأن و شهرت فضائل ما چیزی دیگر نخواست، بخدا سوگند این ظلمی که بما شد، برای خود ما نبود، بلکه بدشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و چون ما با وی قرابت داشتیم مورد این ستمها واقع شدیم (یعنی اگر خویشی با آن حضرت نداشتیم کاری بما نداشتند، و بدشمنی او با ما این طور رفتار کردند) که کار بدان جا کشیده که پس از ما امر ما و روایاتی که از رسول خدا نقل کرده ایم بزرگترین آیات و براهین نبوت او خواهد شد.

(۱) ۲۶- باز بیهقی از صولئی از غلابی از احمد بن عیسی بن زید نقل کرد که گفت: مأمون دستور کشتن مردی را داد، مرد گفت: مرا مکش چون مرا شکری است، یعنی خدمتی انجام داده ام، مأمون گفت: تو خود که باشی تا شکر؟

علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: ای امیر المؤمنین تو را بخدا سوگند میدهم که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۷

عمل هر کس را اگر چه اندک باشد تقدیر کن، زیرا که خداوند متعال بندگان خود را امر بشکر کرده است، و آنان او را شکر کردند و از آنان گذشت.

(۱) ۲۷- جماعتی ذکر کرده اند که فضل بن سهل ذو الریاستین بمأمون اشاره کرد که علی بن موسی علیهما السلام را ولیعهد خویش قرار دهد، از جمله آن جماعت ابو علی حسین بن احمد سلامی است، که او در کتاب خود که در تاریخ خراسان نوشته است این را ذکر کرده و میگوید: ذو الریاستین فضل بن سهل وزیر و مدبر امور مأمون بود، و مجوسی

مذهب بود و بدست یحیی بن خالد اسلام آورد و از اصحاب او شد، و گفته شده که سهل پدر ذو الریاستین بدست مهدی عباسی اسلام آورد، و اما فضل را یحیی بن خالد برمکی برای خدمت مأمون اختیار کرد، و او را وابسته بمأمون نمود، و فضل بر مأموریت خود مستولی شد، و در نزد مأمون مقامی را پیدا کرد که با رأی خود هر کار که میخواست انجام میداد بدون مشورت با او، و بدان جهت ملقب به ذو الریاستین شد که دو پست حساس را در اختیار داشت: وزارت و فرماندهی لشکر.

در زمانی که مأمون بخلافت نشست و امر او مستقر گشت، یک روز فضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۸

یکی از همنشینانش گفت: موقعیت عمل من که انجام دادم نسبت به عملی که ابو مسلم انجام داد چگونه است، آن دوست گفت: او خلافت را از قبیله ای بقبیله دیگر تغییر داد، و تو از برادری برادری، و فرق این دو را خود بهتر دانی فضل گفت: نه (این طور نیست)، من هم از قبیله ای بقبیله دیگر میبرم و اشاره کرد بمأمون که علی بن موسی را بجای برادرش مؤتمن ولیعهد قرار داد، و علی بن - موسی الرضا علیه السلام بخراسان آمد و بر مأمون وارد شد، در سنه دویست از راه بصره و فارس بهمراه رجاء بن ابی ضحاک.

و آن جناب با دختر مأمون تزویج کرد، و خبر این جریان ببغداد به بنی عباس رسید، بر آنها بسیار گران آمده ابراهیم بن مهدی را پیش انداختند و با او بخلافت بیعت کردند، و در باره او دعبل بن علی خزاعی (بطعن) شعری

سروده: (۱) ۱- ای گروه سپاهیان نومید باشید، حقوق رسمی و صله های خود را دریافت کنید و در پاره ای از نسخ بجای «خذوا عطایاکم» آمده «و ارضوا بما کان» است، یعنی بآنچه واقع شده راضی باشید، و خشمگین نباشید و اوقاتتان تلخ نشود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۷۹

۲- بزودی این خلیفه تازه وارد بشما می بخشد کنیزک خوشرو را که از او لذت برد جوان نارس، و مرد موی جو گندمی شده.

۳- و البته آلات موسیقی نغمه که از آن سران شما است، آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند.

۴- و این چنین، روزی می دهد یارانش را، این خلیفه ای که قرآنش «بربط» یعنی ساز و آلت نوازندگان است.

و این برای آن بود که ابراهیم بن مهدی سخت دلداده ساز و ضرب بود و معتاد بشراب خواری، و چون خیر بمأمون رسید فهمید که ذو الریاستین خطا کرده و راه نادرست را در مشورت باو گفته است، لذا از مرو بسوی عراق خارج شد و حيله ای کرد و فضل بن سهل بدستور مأمون در سرخس در حمام بدست غالب (دائی مأمون) غافلگیر گشت و کشته شد، و این واقعه در ماه شعبان سال ۲۰۳ اتفاق افتاد.

مأمون بعد از آن هم برای علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقشه کشتن کشید تا اینکه در بیماری جزئی که حضرت داشت او را سم خوراند و امام در سال ۲۰۳ ماه صفر در سن پنجاه و دو سالگی (۵۲) از دنیا رفت، و مأمون فرمان داد او را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۰

سناذ کنار قبر پدرش دفن کنند و گفته اند در سن (۵۵) پنجاه و پنج سالگی.

این چنین ابو علیّ حسین بن احمد سلامی در کتابش نقل کرده است.

اما در نزد من صحیح آنست که مأمون ولایتعهدی بآن حضرت را بجهت نذری که کرده بود داد، چنان که نقل آن گذشت، و امّا فضل بن سهل پیوسته دشمنی میکرد و این کار (تفویض ولایتعهدی) را مبعوض میداشت و از آن کراهت داشت و نمی‌پسندید که آن حضرت ولیعهد مأمون باشد، زیرا او از دست پرورده‌های برمکیان بود، و سنّ حضرت رضا علیه السّلام در هنگام وفات (۴۹) چهل و نه سال و شش ماه بوده، و وفاتش در سال ۲۰۳ بود چنان که آن را با سند در این کتاب ذکر کرده‌ام.

(۲) ۲۸- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام بمن فرمود: روزی مأمون بمن گفت: یا ابا الحسن ببین چه کسی را که مورد وثوق شما باشد میتوانی بمن معرفی نمائی که او را به حکومت بعضی از این شهرهائی که بر علیه ما خرابکاری میکنند بگمارم. من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۱

گفتم: ای امیر! تو با آنچه با من عهد بسته‌ای وفا میکنی منم بآنچه با تو پیمان بسته‌ام پایدار میمانم، من شرطم در قبول ولایتعهدی این بود که متعزّض این امور نباشم نه آمر باشم نه ناهی، نه کسی را عزل کنم و نه کسی را بکار گمارم، و یا کسی را در پی کاری گسیل بدارم، تا اینکه خداوند پیش از تو مرا از دنیا ببرد، بخدا سوگند خلافت را هیچ‌گاه با خود حدیث نفس نکرده‌ام و فکر آن را در سر نپرورانده‌ام، من

در مدینه بودم با همان چهار پای سواری خود در کوچه های آن رفت و آمد میکردم، و مردم آن سامان و غیر از آنان از من حاجتشان را میخواستند، و من آنچه در توانم بود اجابت می کردم و حاجتشان را بر می آوردم، لذا آنان برای من مانند اعمام (عموهایم) بودند، و نامه های من بهر کجا و هر سرزمین و هر کس که مینوشتم نافذ بود و میپذیرفتند، و شما بر من بر آنچه خداوند بمن ارزانی داشته بود چیزی نیفزودی، مأمون تصدیق کرد و گفت: من هم به آن عهدنامه وفا خواهم کرد.

(۱) ۲۹- روایت است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم [یا هشام بن عمر چنان که در بحار ذکر شده] آهنگ دیدار حضرت را کردند و پس از ورود فضل گفت: یا ابن رسول الله من برای امری سزای نزد تو آمده ام دستور فرما مجلس برای ما خلوت شود، آنگاه فضل نامه ای بیرون آورد که در آن سوگندی بود به عتق و طلاق و چیزهایی که نمیتوان آن را نقض کرد و کفاره داد و امضا شده بود،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۲

(۱) و فضل و هشام هر دو گفتند: ما نزد تو آمده ایم که کلام حق و راست گوئیم، و خود میدانیم که امارت، امارت شما، و خلافت، حق و شأن شما است، یا ابن رسول الله آنچه بزبان می گوئیم همان را در قلب داریم و الا سوگند باشد به آزادی بندگان و طلاق زنانمان و آنچه کفاره بردار نیست و سی حجاج که با پای پیاده برویم بر عهده ما باشد، ما تصمیم داریم مأمون را بقتل برسانیم و

امارت خالص بدون رقیب برای تو باشد تا حق بجای خود باز گردد و حق بحق دار برسد. امام بحرف آنان گوش نداد بلکه اعتنائی هم بآنان نکرد، و بآنها بد گفت و لعنشان کرد، و فرمود: شما کفران نعمت کردید و سلامت خود را در خطر انداختید، و مرا نیز اگر به رأی شما راضی بوده باشم.

چون فضل و هشام این کلام را شنیدند دانستند که آنان راه خطا پیموده اند، از آنجا آهنگ رفتن نزد مأمون نمودند اما پس از آنکه بحضرت عرضکردند که ما این مطالب را برای امتحان شما گفتیم، و قصد این بود که شما را بیازمائیم، حضرت فرمود: دروغ میگوئید و در قلبتان همانست که بر زبان آوردید، الّا اینکه مرا موافق رأی خود نیافتید. بیرون رفته و بر مأمون داخل شدند، و گفتند:

ما نزد ابو الحسن رفتیم و برای آزمایش با او گفتگوئی کردیم و خواستیم بدانیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۳

در دل نسبت بشما چه عقیده ای دارد که آن را پنهان می کند، (۱) ما چنین سخنانی گفتیم و او چنان جوابهایی داد، مأمون گفت: کار خوبی کردید (یا موفق شدید)، و چون آنان از نزد مأمون بیرون شدند، حضرت قصد ملاقات مأمون کرد و بر او وارد شد، و مجلس را خلوت نمودند و امام آنچه شده بود با مأمون در میان گذاشت، و سفارش کرد که خود را از ایشان حفظ کند و مواظب خویش باشد، و چون مأمون این ماجرا را شنید یقین کرد حضرت راست میگوید و او صادق است.

## **باب ۴۱ طلب باران حضرت - بدرخواست مأمون - و نشان دادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیت او علیه السلام**

(۲) ۱- محمّد بن قاسم مفسّر بسند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرش از



جدّش از علیّ بن موسیٰ علیهم السّلام روایت کرده گفت: چون مأمون علیّ بن موسیٰ علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار داد مدّتی باران نیامد. بعضی از اطرافیان مأمون و مخالفین حضرت رضا علیه السّلام شروع بیاوه گوئی کرده گفتند: این از شومی علیّ بن

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۴

موسیٰ است، از زمانی که وی باین سرزمین قدم نهاده باران از آسمان نباریده و خداوند از فرستادن باران دریغ فرموده، این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد، نزد حضرت آمده تقاضا کرد که ایشان نماز استسقاء (طلب باران) بخواند و گفت: ای کاش (حضرت) دعا میکرد و خداوند باران میفرستاد، امام علیه السّلام فرمود: بسیار خوب، مأمون سؤال کرد: در چه روز- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام میدهی؟ امام فرمود: روز دوشنبه، چون من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که جدّم امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام با او بود، بمن فرمود:

پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه بصحرا رو و از خداوند طلب باران کن، خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد. و به آنان خبر ده آنچه را خداوند عزیز بتو بنمایاند که مردم بدان آگاه نیستند از موقعیت وجود تو در میان آنان، تا تو را بشناسند و علمشان در باره تو زیاد شود، و بفضل و مقام و اعتبار تو در نزد خداوند عز و جلّ آگاه گردند. چون روز دوشنبه رسید حضرت روی بصحرا نهاد، و مردمان جمله بیرون آمدند و همه مینگریستند، آن جناب بمنبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و

آنگاه گفت: ای پروردگار من توئی که حقّ ما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۵

اهل بیت را عظیم مقرر داشتی، (۱) تا مردم بامر تو دست بدامن ما شوند و از ما یاری طلبند، و امیدوار کرم تو باشند و رحمت را بجویند و به احسان تو چشم دوزند، و بخششت را طلبند، پس سیراب کن ایشان را بیارانی پر سود، فراگیر، بی وقفه و بی درنگ، و بی ضرر و زیان. ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا بمنزلشان و قرارگاههایشان باشد! راوی گفت: قسم به آن کس که محمّد صلی الله علیه و آله را بحقّ به نبوّت مبعوث کرد: ناگاه بادها وزیدن گرفت و (بدین سبب) ابرها بوجود آورد و آسمان برعد و برق افتاد، و مردم به جنبش افتادند، گویا قصد گریز از باران داشتند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای مردم آرام باشید، صفوف را بهم نزنید این ابرها از آن شما نیست بسوی فلان بلد میروند، ابرها همه رفتند و نباریدند، سپس ابری دیگر آمد که شامل رعد و برق بود، باز مردم از جا حرکت کردند امام فرمود: بر جای خود آرام باشید، این ابر نیز برای شما نیست بفلان بلد میروند و برای اهل آنجا میبارد، و پیوسته ابرها آمدند و رفتند تا ده قطعه ابر، و حضرت علیه السلام هر کدام را میگفت: این مربوط بشما نیست، این از آن اهل فلان شهر است شما حرکت نکنید و بر جای خود آرام بمانید و آشوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۶

نکنید، (۱) تا اینکه برای بار یازدهم ابری پدید آمد، در این بار امام فرمود: این ابر را خداوند عزّ

و جلّ بسوی شما برانگیخته پس او را بجهت تفضّلی که بر شما کرده است سپاس گوئید، اکنون برخیزید و بقرارگاهها و منزلهای خود بروید، و این ابر بالای سر شما است و نمیبارد تا بخانه و منازل خود برسید آنگاه باریدن میگیرد، و آن مقدار بر شما خیر میبارد که شایسته کرم خداوندی است، و سزاوار شأن و جلال اوست. این بگفت و از منبر یزیر آمد، و مردم بازگشتند، و ابر همچنان بود و نمی بارید تا همگان نزدیک منازل خود شدند، آنگاه بشدّت شروع بیاریدن نمود، و رودها و استخرها و گودالها و صحراها را همگی آب فرا گرفت، و مردم شروع کردند به تبریک و تهنیت گفتن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب کرامتی که خداوند عزّ و جلّ بدو مرحمت فرموده است، و میگفتند:

گوارا باد او را این کرامت! آنگاه حضرت میان جمعیت آمدند و مردم بسیاری حاضر شدند، آنگاه فرمود: ایها الناس! از خدا بترسید و نعمت های او را قدر بدانید و بنافرمانی کردن، نعمتها را از خود گریزان ننمائید، بلکه (نعم الهی) را بطاعت و بندگی و شکرگزاری بر آنها و بر عطایای پی در پی خداوندی، دائمی و همیشگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۷

کنید، (۱) و بدانید که شما بهیچ چیز او را شکر نکنید- پس از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق اولیاء او از آل محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله- که نزد او محبوبتر باشد از:

یاری رساندن مؤمنین بیکدیگر در امر دنیایشان که محلّ عبوری است برای آنان تا خود را به بهشت پروردگارشان برسانند، آری هر کس چنین کند

(یعنی برادران دینی خود را در امورشان یاری دهد و اعانت نماید و افتاده و بینوایشان را دستگیری کند) بی شک از خاصان خداوند تبارک و تعالی شمرده خواهد شد، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این باب کلامی است که سزاوار نیست عاقلی از فضل و رحمت خدا غفلت کند و بدان اهمیت ندهد، اگر در آن بیندیشد و بدان عمل کند، و آن کلام اینست که برسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: فلانی هلاک شد زیرا گناهانش چنین و چنان است، حضرت فرمود: این طور نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم بخیر می کند و بزودی همه گناهان او را خواهد بخشید، و آنها را بحسنات مبدل خواهد نمود، چرا که او در راهی میگذشت و مؤمنی عورتش نمایان شده بود (در حالی که) خودش نمیدانست، پس این مرد بدون اینکه او متوجه شود عورت او را پوشانید از ترس آنکه اگر مطلع شود خجالت بکشد، و با یک دیگر میرفتند تا در میان درّه ای آن مرد فهمید که او چنین کاری کرده است، گفت: ای مرد! خداوند ثواب ترا جزیل و بسیار، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۸

عاقبت تو را بخیر کند، (۱) و در حساب با تو سخت نگیرد، خداوند دعای آن مرد را در حق وی مستجاب ساخت، و این مرد را خداوند عاقبت بخیرش نکرد مگر بدعای آن مؤمن، و این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد- شخصی که در باره اش گفته بودند هلاک شد- رسید و توبه کرد و بعمل گرائید تا هفت روز نگذشته بود

تا اینکه باطراف مدینه شیخون زدند و اموالی ربودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله جماعتی را بتعقیب آنان فرستاد و این شخص در آن جماعت بود و کشته شد.

امام محمد بن علی بن موسی علیهم السلام فرمود: خداوند- عزّ و جلّ- بسبب دعای رضا علیه السلام برکت را بر بلاد افزود. یکی از وابستگان مأمون امید میداشت او را بولایتعهدی برگزیند، نه حضرت رضا علیه السلام را، و جماعتی در اطراف مأمون بودند که همگی بر امام حسد میورزیدند، یکی از آنان بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین بخدا پناهت میدهم مبادا با این کارت تاریخ خلافت عباسی شوی و این عمل عظیم تو را، آیندگان ماده تاریخ قرار دهند، و خود پایان بخش خلفای عباسی باشی، چرا که خلافت، شرف و موجب سربلندی و افتخار بسیار بزرگی است برای بنی عباس، و تو موجب بیرون بردن آن از خاندان ایشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۸۹

بخاندان علی خواهی بود (۱) و در این صورت بخود و خاندانت ستم کرده ای، که این مرد ساحر ساحرزاده را با اینکه گمنام بود روی کار آورده و با اینکه خوار و بیمقدار بود او را وزین و عزیز ساخته ای، و فراموش شده بود، او را شهرت دادی، و ناچیز بود، آوازه اش را در همه جای دنیا بلند نمودی بسبب این بارانی که بدعای او نازل شد، سخت بیم دارم از اینکه این مرد امر خلافت را از فرزندان عباس برای فرزندان علی بیرون برد، و باز چقدر ترس وجود مرا گرفته است که مبادا این مرد با سحر خود، نعمت خلافت از تو بستاند و در مملکت رخنه

کند و آن را بر تو بشوراند، در این صورت آیا احدی مثل این جنایت را بر خود و سلطنت خود میکند که تو کرده ای؟! مأمون گفت: این مرد در خفسای از ما، مردم را به امارت خود میخواند، ما خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا اینکه دعوتش برای ما باشد و مردم را بسوی ما خواند، و با قبولی ولایت عهد اعتراف بخلافت ما کرده باشد، و ملک و پادشاهی را از آن ما داند، و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده اند بدانند و اعتقاد پیدا کنند که آن درست نبوده و در حق بشک افتاده و سست شوند و بدانند که آنچه مدعی بوده، در کم و زیاد نادرست است، و امر خلافت بامضای ضمنی او از برای ما و مخصوص ما است نه برای او، و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بنحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۰

ایجاد کند که نتوانیم آن را جلو بگیریم، (۱) و از ناحیه او بلائی بسر ما آید که طاقت تحمل آن را نداشته باشیم، حال که او را ولیعهد خود کردیم و مرتکب خطائی شدیم و با بلند نمودنش، خود را مشرف بر هلاک کردیم، اکنون جائز نیست در امر او سستی بخرج دهیم و احتیاج داریم که اندک اندک فرودش آریم تا در نظر ملت جلوه دهیم که او لیاقت این امر را ندارد، سپس فکری بحالش کنیم که ماده بلا را از ما قطع کند، و از فکرش خلاص شویم.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! بحث

او را بمن واگذار، من او و طرفدارانش را ساکت می‌کنم چنان که زبانشان بند آید، و اگر از هیبت تو در هراس نباشم او را بر جای خود می‌نشانم، و از عظمت قدر او می‌کاهم و فرودش می‌آورم و نارسائی او را در امر ولایتعهدی، که تو برای او پا بر جا ساخته‌ای به همگان روشن می‌سازم، مأمون گفت: چیزی نزد من بهتر از این نیست، مرد گفت: از بزرگان این مرز و بوم جماعتی را حاضر آور؛ از سران سپاه و لشکریان و قاضیان و برگزیدگان از فقها، تا من نقصان او را در حضور جمع روشن کرده و به اثبات رسانم، و این خود در حقیقت بمنزله بازگرفتن مقامی است که تو او را در آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۱

فرود آورده و بدو وا گذاشته‌ای و آنان آن را درست تلقی کرده و تو را در این کار مصیب دانسته‌اند.

(۱) راوی گفت: مأمون شخصیت‌های بزرگی را در مجلس وسیعی حاضر ساخت و خود در آن محفل حضور داشت و حضرت رضا علیه السلام را در مقابل خود در جایگاه ولایتعهدی که برای او مقرر داشته بود بنشانید، آنگاه آن مردك حاجب که نظر داشت و قول داده بود که حضرت را از مقامش فرود آورد خطاب بحضرت شروع بسخن کرده گفت: مردم خیلی چیزها از شما حکایت میکنند و بقدری در وصف شما تندروی میکنند که اگر خود بر آن اطلاع یابید از آن بیزارى خواهید جست، و اولین چیزی که باید بگویم نماز استسقاء شما است که دعا کردی و باران آمد و حال اینکه بدون دعای شما مرتب و بحسب

عادت هر ساله بدون هیچ دعائی باران میبارد و این سنت و عادت آنست، و آن را برای شما معجزه ای دانسته اند، و با این معجزه و علامت ثابت کرده اند که تو نظیر نداری و مانند تو احدی در دنیا نیست، در صورتی که این امیر المؤمنین - که خداوند پایدارش بدارد - مقابل نشود با احدی جز آنکه بر او فزونی دارد، و تو را منصب ولایتعهدی داده است و در مقامی قرار داده است که میشناسی و میدانی، پس سزاوار نیست که آنچه بدروغ در باره تو گفته اند آن را تجویز کنی و وزر آن بر امیر المؤمنین باشد، حضرت فرمود: من بندگان خدا را از حدیث

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۲

کردن نعمتهائی که خداوند بتفضل مرا داده است مانع نمی شوم، (۱) نهایت آنست که من شوق و نشاط و خوشحالی بر اوصاف خود نمی کنم، و اما اینکه گفتم:

صاحبیت یعنی مأمون مرا بر این منصب استقرار داده است، پس بدان که مرا او محلی نداده مگر آن محلی که پادشاه مصر به یوسف صدیق داد، و تفصیل حال آن دو را تو میدانی (یعنی تو میدانی که پادشاه مصر کافر بود، و یوسف صدیق پیغمبر)، مردک با شنیدن این مطلب خشمش بجوش آمده گفت: ای پسر موسی! از حدّ خود قدم فراتر نهاده ای و از شأن خود تجاوز نمودی! خداوند برای باران زمانی را تقدیر کرده و آن در وقت معین و مقدر بدون تقدیم و تأخیر میبارد، تو آن را برای خود علامت و معجزه قرار داده ای و بدان می بالی و برای خود برتری و قدرت نشان میدهی، گویا که کاری مانند ابراهیم خلیل الرحمن -



هنگامی که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء کوبیده آنها را که بر قلّه کوهها بودند خواند، و آنها با شتاب خود را رسانده به سرهای خود ملحق شدند و بال زده و باذن خدا پرواز نمودند- کرده ای، اگر راست می گوئی در آنچه پنداشته ای پس زنده کن این دو را و بر من مسلط ساز (مرادش دو شیر که بر نقش مسند مأمون بود میباشد)، که اگر این کار را انجام دادی آن وقت میتوانی آن را معجزه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۳

بحساب آوری، (۱) زیرا بارانی که عادت بباریدن دارد تو سزاوارتر از دیگران نیستی که بسبب تنها دعای تو باران ریخته باشد، دیگران نیز با تو دعا کردند همان طور که تو دعا میکردی، و اشاره کرد به نقش دو شیری که روبروی هم بر تخت مأمون کشیده بودند، حضرت در غضب شد و صیحه ای بر آن دو صورت زد و فرمود: این فاجر را بدرید و اثری از وی باقی مگذارید، آن دو نقش بصورت دو شیر زنده درآمدند و بر مرد حمله بردند و او را دریدند و استخوانش را شکسته جویدند و او را تماما خوردند و خونس را لیسیدند، و حاضران همه مینگریستند و متحیر مانده بودند که چه می بینند، شیران که از کار آن مرد خلاص شدند رو بحضرت رضا علیه السلام کرده گفتند: ای ولی خدا! در روی زمین ما را چه میفرمائی اجازه میدهی که این را- اشاره به مأمون- بدریم و به رفیقش ملحق سازیم؟ مأمون چون این بشنید غش کرده بیهوش بیفتاد، امام به شیران فرمود: در جای خود باشید، شیران ایستادند، بعد

فرمود: گلاب بر مأمون پاشید و او را معطر کنید، غلامان گلاب آورده و بر روی مأمون پاشیده بهوش آمد.

و باز شیران گفتند: اجازه فرما ما کار او را نیز تمام کنیم و برفیقش ملحق سازیم، امام فرمود: نه، خداوند را در باره او تدبیری است که خود انجام خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۴

داد، (۱) گفتند: پس ما چه کنیم؟ فرمود: بجای خود باز گردید، و همچنان که بودید بشوید، آن دو شیر بسوی تخت بازگشته بهمان صورت اولیه به صورت شیر بر آن نقش شدند.

مأمون گفت: سپاس خدای را که مرا از شر حمید بن مهران کفایت فرمود (مرادش آن مرد نابود شده بود)، آنگاه رو بحضرت رضا علیه السلام کرده عرضکرد:

یا ابن رسول الله! این امر خلافت و امارت از آن جدّ شما- رسول خدا صلی الله علیه و آله- بوده و پس از وی برای شما فرزندان میباشد، اگر میخواهید من بنفع شما از این مقام کناره گیرم و آن را بشما بسپارم؟ حضرت فرمود: اگر چنین چیزی میخواستم تو را مهلت نمی دادم و از تو تمنا و خواهش نمی کردم، بلکه از خدای خود میخواستم، زیرا خداوند اطاعت سایر مخلوقات خود را بما عطا فرموده، چنان که دیدی از آن دو نقش شیر، و این جماعتی از جهال و عقب افتادگان بنی آدمند که سرکشی می کنند، و اینان اگر چه در بهره خود زیان کرده اند، ولی خداوند تعالی را در این عمل مصلحتی است، و مرا امر فرموده که اعتراضی بر تو نداشته باشم، و آنچه تو اظهار کنی من در اختیار تو باشم، چنان که یوسف را تحت فرمان فرعون

(۱) راوی گوید: پس از این ماجرا مأمون پیوسته اظهار کوچکی و حقارت در نزد حضرت رضا علیه السلام مینمود، تا اینکه بالاخره انجام داد در باره آن حضرت کاری را که میخواست انجام دهد.

مترجم گوید: «باید دانست که معجزات و کرامات امری است مسلّم، و صریح قرآن بدان ناطق است و منکری در میان خداپرستان ندارد مگر اندکی که خود را روشن فکر میدانند، ولی معجزه از انبیاء الهی و اولیاء بحق و بلکه از افراد برجسته و مقربان درگاه الهی (تنها) باذن پروردگار صادر می شود، و اصل معجزه و کرامت آن عملی است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجزند، و لازم هم نیست کسی که کرامت از او صادر می شود معصوم باشد، آیه شریفه میفرماید: قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ يَعْنِي: (خطاب به حضرت سلیمان) من قبل از اینکه از مجلس برخیزی (تخت ملکه صبا را) نزد تو حاضر می کنم. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (یعنی) من بکمتر از یک چشم بهم زدنت آن (تخت) را در نزد تو می آورم.

این خود کرامتی است که در آن روزگار بلکه در این روزگار هم برای کسی امکان ندارد، ولی باید متوجه این امر بود که معجزه شرائطی دارد:

اول اینکه معجزه انبیاء- علیهم السلام- برای اثبات نبوت ایشانست و آیه بینه است، و در مقام تحدی است، نه هر وقت و هر جا و هر چند که بدون آن حق بر طرف مقابل ثابت شده باشد. دوم اینکه: معجزات بصورتی نیست که

آنچه هست ناپود کند بلکه بعکس مثلاً: درخت خشک شده را سبز می کند، یا مرده را زنده می کند، یا بز از شیر رفته را شیر از پستانش جاری می نماید، یا مریض را شفا میدهد، یا آتش را گلستان میکند، یا چشمه خشک شده و بی آب را جوشان و نابع مینماید، نه اینکه ناپود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۶

ناپودکننده باشد، مانند آن شخص که چاه پر آب را با انداختن آب دهان در آن خشک کند.

و مطلب دیگر اینکه امامان اهل بیت علیهم السّلام مقامشان مقام شامخ رهبری و امامت و ولایت است و کارشان هدایت و انسان سازی است، که اگر ولایت و خلافت در دست آنان افتد جهان را از ظلم و تعدی پاک و عدل را جاری و نفوس را برشد مقدر خود میرسانند، بدین معنی که نوعی وضع جامعه را سر و سامان میدهند و روشهایی را اتخاذ میکنند که افراد جامعه در کمال امتیّت و رفاه زندگانی را ادامه دهند و با کوشش خود هر چه در قدرت و استعداد نفوسشان نهفته است همه بمرحله رشد و بمنصّه ظهور رسد، و هیچ گونه استعداد رشدی، ضایع نماند، این شأن امام است، نه آنکه امام برای معجزه نمودن و کارهای جزئی مثل شفای بیماری که طبیب در معالجه اش وامانده، یا شفای کور و کر آفریده شده باشد، و مأموریت و خاصیت وجودیش همین باشد و بس، نه، این چنین تصویری دور از حقیقت است، و مقام امام بالاتر از این امور جزئی است بلکه چنان که خود حضرت رضا علیه السّلام فرمود:

«الامام امین الله فی ارضه، و حجّته علی عباده، و خلیفته

و در باره امامت فرمود:

«إِنَّ الامامه زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنیا و عزّ المؤمنین، إنّ الامامه اسّ الاسلام النّامی، و فرعه السّامی، بالامام تمام الصّلاه و الزّکاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد»

(همانا امامت زمام دین است، و مایه نظام مسلمانان، و سبب سامان یافتن دنیایشان و موجب عزّت مؤمنانست، امامت اساس اسلام پیشرو و برازنده است، شاخه بلند و رفیع آنست، و نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد، و افزونی اموال مسلمین همه و همه وابسته به امام و امامت او است)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۷

«و الامام كالشمس الطالعه المجلّه بنورها للعالم و هی فی الافق بحيث لا تنالها الأیدی»

(امام چون خورشید جهانتاب است که نور و فروغش سراسر جهان را فرا می گیرد، خود در افق اعلامی است که کسی را قدرت رسیدن بدرجه او نیست).

اکنون که این مطلب روشن شد باید توجه داشت که چون این افراد را از پست حسیّاس خود کنار زدند، و کسانی که قابلیت این مقام را نداشتند روی کار آمدند و هر چه توانستند بر ایشان و طرفدارانشان تنگ گرفتند

«فقتل من قتل و سبی من سبی و جرى القضاء لهم بما یرجی له حسن المثوبه»

فضائل آنان را کتمان کردند و مردم را هر چه توانستند از ایشان راندند و خفقانی بوجود آوردند که ناگفتنی است! در این حال و وضعیّت جماعتی (جهت تبلیغ) ناچار شدند که حقائق را بصورت رمان ذکر کنند تا شاید خفتگان بیدار شوند، و از این رمانها در قرن سوم و چهارم بلکه پنجم بسیار نوشته شده و البته اصلی داشته لکن آن را بصورت داستان

نقل کرده اند و از این جهت نمی توان آن را روایت دانست و بدان احتجاج کرد، زیرا مطالب تخیلی را هم در بر دارد، و امام مظهر صفات جمالیّه حقّ، و از مقرّبترین مردم به مقام عفو و رحمت خداوند می باشد و باسانی بخشش نمی آید و چنانچه بخشش هم آید آنچه خداوند دستور داده عمل می کند، و هرگز از فرمان الهی تجاوز نمی نماید، کشتن آن فردی جایز است که خداوند او را مهدور الدّم گفته باشد و امام آن مردک افسانه ای را با جسارتی که بحضرت کرد و احترام امام را رعایت ننمود او را بکشتن نمی دهد، چون در دین جدّش حکمی برای کشتن چنین فردی نیست و لو خودش بخواهد، بلکه خداوند به جدّش فرمود: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» یعنی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۸

بخش بدون عتاب، چنان که حضرت رضا علیه السّلام خود معنی نموده، پس این گونه مطالبی که در این داستان ذکر شده همه مطابق فهم سازنده داستان است نه آنکه از معصومی علیه السّلام باشد. و اساسا در باره مفسّر جرجانی که این داستان را نقل کرده است علامه حلّی (ره) در خلاصه الرجال فرموده است وی ضعیف و کذاب است و از دو تن مجهول روایاتی دارد و احادیث منکری در تفسیرش آورده است.

و غرض از طول کلام که چندان مناسبتی هم با این داستان نداشت مجملا این بود که ساحت ائمه معصومین - علیهم السّلام - را از این گونه داستانها پاک سازم، و مقام جانشینان بحقّ پیامبر علیهم السّلام اجلّ از این مطالب می باشد، و السلام علینا و علی عباد الله الصّالحین».

## **باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السّلام و کوچک نمودن او آن جناب را و نفرین حضرت در باره او**

(۱) ۱- صدوق- رحمه الله- بسند مذکور در متن

به دو طریق از عبد السلام هروی نقل کرده که گفت: بمأمون خبر رسید که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۳۹۹

مجالسی علمی مربوط به اصول دین و مذهب تشکیل می‌دهد و مردم فریفته مقام علمی او شده اند، مأمون محمد بن عمرو طوسی حاجب خود را مأمور کرد که مردم را از شرکت در این مجالس مانع شود، و آن حضرت را احضار کرد و چون چشمش به او افتاد پرخاش نموده و بی احترامی کرد، امام علیه السلام از نزد مأمون با حالی آشفته و ناراحت بیرون آمد و لبهای مبارکش را حرکت میداد و میگفت:

سوگند بحق مصطفی و مرتضی و سیده النساء که او را نفرین میکنم بقسمی که یاری خداوند را از او بر میدارم تا بجائی که سبب شود اراذل و سگهای اهل این شهر او را بیرون کنند و باو و طرفداران و درباریانش خفت دهند و آنان را سبک شمارند، و بمنزل بازگشت و برای وضو آب طلبید، و وضو ساخته دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت رکعت دوم دعائی را که در متن ذکر شده خواند (ترجمه دعای مزبور):

«بار الها! ای خدائی که قدرتت کامل و فراگیر است، و ای دارای دریای رحمت بیکران، و ای صاحب نعمتهای پیاپی، و نیکوئیهای مدام و پیوسته و پی در پی، و دارنده کرمهای بیشمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید، و تشبیهت بمانند و نظیر نباید، و نیروهای مدد یافته بر ساحت قدست دست نیافته اند، ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۰

آنکه بیافریده و روزی داده، (۱) و الهام کرده و گویا نموده، و بسرشته و

راه بنموده، و برتری و والائی گزیده، و نظام بخشیده ولی بسیار نیکو و دقیق، و نقش داده ولی چه استوار و محکم «۱»، اقامه دلیل کرده اما کامل و رسا، و کرامت فرموده اما بتمام و کمال، و ببخشیده ولی بسیار و فراوان، ای آنکه در کبریائی و بزرگی چنان اوج گرفته که از توان و فراحد دید بینشها گذشته است، و در لطافت و بی رنگی چنان نزدیک شده که از درک اندیشه ها فراتر آمده است، ای آنکه در سلطنت یگانگی گرفته و در حوزه اقتدارش همتا و مانند نیست، و در کبریائیش یکتائی گزیده و حریف و جبهه گیری در برابر قدرت والایش در کار نیست، ای آنکه در بزرگی و عظمتش، اندیشه ژرف بینان، مبهوت و سرگردان مانده است، و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده است، ای دانا بر خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند، و ای بینای نگریستن بینندگان، ای آنکه از هیبتش رویها بخاک افتاده و سر بسجده نهاده اند، و سرها در قبال شکوهش بزیر آمده اند، و دلها از بیم سطوتش همی تپیده اند، و رگهای گردن از هول و وحشتش لرزیدن گرفته اند، ای ایجادکننده تام، و ای نوآورنده مدام، و ای توانای عزیز، و والامقام! درود فرست بر آن کس که نماز را به درود بر او

---

(۱) - این دو جمله ترجمه «و قدر فأحسن و صوّر فأتقن» است و بنظر میرسد تحریفی رخ داده، و صحیح آن «و قدر فأتقن و صوّر فأحسن» باشد و اتقان با تقدیر مناسب است نه با حسن، و حسن با تصویر مناسب است نه اتقان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه



شرف بخشیدی «۱»، (۱) و انتقام گیر از آن کس که بر من ستم روا داشته و مرا سبک ساخته و پیروان مرا از در خانه من رانده است، تلخی خواری، و خفت را بدو بچشان چونان که او بمن چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و کرمیت دور ساز، آنچنان که چرک و پلیدی و آلودگی دور ریخته و زدوده می شود.

ابو الصلت عبد السلام بن صالح گوید: امام دعای خود را هنوز تمام نکرده بود که زلزله در شهر افتاد و شهر بهم خورد و فریاد و فغان اوج گرفت و نعره ها بلند شد، و گرد و غبار برخاست، و غوغای شدیدی در شهر افتاد، ولی من از جای خود حرکت نکردم تا مولایم سلام نماز خود را گفت، آنگاه رو بمن کرده فرمود: ای ابو الصلت ببالای بام رو و از آنجا بیرون و جاده را بنگر، (و در آنجا:) زنی ناپاک که دائما ب فکر آویختن بمرد اجنبی و این و آن است و فریاد می کند را خواهی دید، زنی که اشرار را تحریک میکند و جامه چرکین بر تن دارد، و اهل این شهر او را «سمانه» می گویند (یعنی چاق و فربه، گوشتالو) بجهت کندفهمی و بلاهت، و بی شرمی و گستاخی و پرده دری او، و بشاخه ای از نی

(۱) - مراد وجوب صلوات است بر رسول خدا در نماز به حکم آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۲

بجای نیزه توصل جسته (۱) و پرده سرخ رنگ خود را بران بسته و آن را پرچم خود قرار

داده، و میخواهد از مردم غوغاگر سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و آن اوباش را بقصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد.

ابو الصیلت گوید: من بر بالای بام رفتم و به خارج نظر افکندم، جز مردمی چوب بدست، و سرهائی شکسته بسنگ ندیدم، و مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی بفرار نهاده، من دیگر چیزی نفهمیدم مگر شاگرد حجامتچی را که از بالای بام خشتی پرتاب کرده، و آن بسر مأمون آمد کلاه خودش بیفتاد و سر او شکست بحدی که مغز سر او ریخت پس از آنکه پوست سر شکافته شده بود، یکی از کسانی که مأمون را شناخته بود بر آن کس که خشت را پرتاب کرده بود گفت: وای بر تو! این امیر المؤمنین مأمون بود، و من شنیدم که سمانه باو گفت: ساکت باش بی مادر! امروز روز آدم شناسی و طرفداری از کسی و روز احترام بدرجات نیست و روزی نیست که با هر کس بر طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر مؤمنین بود مردان بدکار و فاجر را بر دختران بکر مسلط نمی کرد، و (پس از آن) مأمون و لشکرش را با کمال خفت و خواری بدترین وجه از شهر راندند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۳

### **باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن نا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است**

(۱) ۱- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسندی که در متن مذکور است از موسی بن محمد از شخصی که نام او را برده بود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که مأمون از آن حضرت پرسید تاکنون شعری برایت روایت کرده اند؟ حضرت فرمود: بسیار، مأمون گفت: پس

بهترین شعری که در مورد حلم برای تو گفته اند، برای ما بازگویی، امام فرمود: (۲)

إذا كان دوني من بليت بجهله أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۴ و إن كان مثلي في محلي من النهي أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل

و إن كنت أدنى منه في الفضل و الحجى عرفت له حق التقدّم و الفضل

ترجمه اشعار بطور اجمال: هر گاه من در مقابل کسی قرار گیرم که از او ناراحتی می بینم از سه حال خالی نیست: یا او فردیست که شخصیتش کمتر از من، یا موازی و مطابق من، و یا بالاتر و رفیعتر از منست، با آن کس که کمتر از من است خود را در نمی اندازم و خود را محترم میدارم که با هر کس و ناکس طرف شوم. و یا شأنش مطابق من است، با حلم و بردباری با او رفتار می کنم تا از وی بالاتر باشم. و اما نسبت بآن که از من برتر و بالاتر است حقّ بزرگتری و تقدّم و فضل را بدو میدهم و خودداری مینمایم (پس در هر سه حال حلم و بردباری را بنفع خود بکار بسته ام).

مأمون چون بشنید گفت: چه بسیار زیبا و نیکو بود این شعر، این را چه کسی سروده؟ امام علیه السلام فرمود: یکی از جوانان ما.

مأمون گفت: بهترین شعری که در مورد سکوت و خاموشی در مورد جاهل و ترک عتاب کردن بدوست شنیده ای برای ما بازگو، حضرت فرمود:

إنّي ليهجرني الصديق تجنّافأريه أنّ لهجره أسبابا

تا آخر چهار سطر مذکور در متن که ترجمه اش اینست:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۵

(۱) ۱- همانا دوستم از من دوری می گزیند بقصد جدائی

و من چنین بدو میفهمانم که اسباب دوری گزیدن او چه بوده، ۲- و بدو مینمایم که اگر در این قطع رابطه باو تندی کنم او را در ادامه هجرش سبب شده ام، پس ترک تندی و عتاب را، خود عتاب می بینم ۳- هر گاه مبتلا شوم بدوست نادانی که خود کامگی دارد و ناحق میگوید و امور محال و ناشدنی را باور دارد و شدنی میدانند. ۴- سکوت و خاموشی در برابر او را سزاوار او میدانم زیرا که خود خاموشی در پاره ای از اوقات جواب محسوب می شود (جواب ابلهان خاموشی است).

مأمون عرض کرد: چه بسیار نیکو است، این شعر از چه کسی است؟

حضرت فرمود: از بعض جوانان ما، مأمون گفت: یا ابا الحسن! مرا از بهترین شعری که در مورد رام کردن دشمن سرسخت که او دوستی مهربان شود سروده شده است برایم بگو حضرت فرمود:

و ذی غیله سالمته فقهرته فأقرته منی لعفو التَّحَمَّل

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن چنین است: (۲) ۱- بسا شده است که با شخص شرور و نیرنگ بازی از راه صلح و دوستی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۶

در آمده و بر وی غالب شده ام، و او را زیر بار عفو و بخشش برده گرانبار نموده ام.

۲- و هر کس اعمال زشت دشمن خویش را با عفو و احسان و نیکی از خود دفع نکند، او انعام و بخشش یا بردباری را از مقام بالاتری فرانگرفته و نیاموخته است (مراد از مقام بالا یعنی از قرآن که فرموده است: اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ یا مراد امیر المؤمنین علی علیه

السَّلام میباید که بضرورت قافیه شعر یاء افتاده است، یا مراد رسول خدا است که در فتح مکه همه دشمنان خونی خود را بخشید و جملگی یار او شدند).

۳- و من برای برطرف کردن ماجرای بگو مگو و کشمکش و اختلاف میان دو تن راهی سریعتر و زود نتیجه دهنده تر از مودت و مهربانی با شتاب ندیده ام.

مأمون گفت: بسیار خوب بود. بفرمائید شعر از کیست؟ امام پاسخ داد: از یکی از جوانان ما است، عرضکرد: بهترین شعری که در سزپوشی است برایم بگو. امام این شعر را خواند:

وَإِنِّي لَأَنسِي السَّرَّ كِي لَا أَذِيعَهُ فِيا مِنْ رَأْيِ سِرا يِصانِ بانِ يِنسِي

تا آخر سه سطر که در متن آمده است و ترجمه اش اینست:

۱- مرا رسم اینست که سر دیگری را فراموش کنم تا مبادا شایع گردد، پس از آنکه از کسی سزّی داری آن را به فراموشی سپار (نتیجتاً) آن (سزّ) محفوظ خواهد ماند.

۲- این فراموشی سپردن از آن جهت است که مبادا آن بیاد من آید، و دلم آن را بر اطراف خود افکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۷

۳- و خیلی قریب و شدنی است که شخصی سزّی را فاش ننموده و در خاطر و ذهنش مرتّب میگردد و او را بی طاقت میکند و نمی تواند آن را بپوشاند، و بی اختیار آن را فاش می سازد.

(۱) آنگاه مأمون عرضکرد: اگر بخواهی بگوئی که بر کتاب خاک ریزند (از ماده ترب) چه میگوئی؟ امام فرمود: میگویم:

«ترب»

(برای خشک کردن نامه که با مرکب مینوشتند خاک نرم بر آن میریختند که نم مرکب را بکشد)، مأمون گفت: از ماده «سحا» اگر صیغه امر بنا کنید چه میگوئید؟ فرمود:

«سح»

، گفت:

از ماده «طین» چه میگوئید؟ فرمود:

«طین»

، مأمون بغلامش گفت:

«تَرَب هذا الكتاب» (بر این کتاب خاک ریز) و «سحه» و «طینه» (بر این نامه خاک ریز و سر آن را ببند، و آن را در گل فرو گیر چنان که آن زمان بجای خشک کن از خاک استفاده می شده و پاکت نامه را می بستند و میان گل می نهادند و آن گل را مهر می نمودند که کسی جز آن کس که نامه بنام او نوشته شده بود از آن مطلع نگردد).

سپس آن را برای فضل بن سهل بفرست، و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن علیه السلام از وی بستان.

مؤلف کتاب (ره) گوید: وجه دریافت حضرت رضا علیه السلام از مأمون مال را همان وجهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایای ملوک و پادشاهان را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۸

می پذیرفت، (۱) و همانست که حسن بن علی از معاویه میستانید، و همین طور باقی امامان علیهم السلام که از خلفا میگرفتند، و هر کس که دنیا از آن او باشد و از وی غصب کنند و بعضی از آن را بوی بدهند برای او جایز است که بستانند.

و از اشعار دیگر آن حضرت علیه السلام که می خواند و بدان تمثل می جست: (۲) ۲- علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد و جماعتی روایت می کند که گفتند: ما بر علی بن موسی علیهما السلام وارد شدیم، و یکی از ما عرضکرد: فدایت شویم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می بینم؟ امام علیه السلام فرمود: من دوش بیشتر شب بیداری کشیدم و در این

شعر مروان بن ابی حفصه «۱» می اندیشیدم که گفته است:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-لبنى البنات وراثه الاعمام

ترجمه شعر: از کجا می شود و این شدنی نخواهد بود که دخترزاده ها

---

(۱)- مروان بن ابی حفصه- لعنه الله- از شعرای عهد عباسی بود که از راه مدح مهدی و رشید ثروت انبوهی برای خود فراهم آورد، و بجهت هجو علویان بدستگاه هارون نزدیک شده بود، وی بسال ۱۸۲ هجری در بغداد مرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۰۹

ارث بجای عموها ببرند؟! (۱) حضرت فرمودند: سپس خوابیدم ناگاه در عالم خواب دیدم شخصی چهار چوب درب را گرفته، و میگوید:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-للمشركین دعائم الاسلام

تا آخر شش بیت که در متن ذکر شده است. ترجمه اشعار:

۱- از چه رو و برای چه- و این شدنی نخواهد بود- که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

۲- دخترزادگان نصیب ارث خود را از جدشان میبرند، در حالی که عمو بدون سهم الارث کنار میروند.

۳- آنکه در لشکر کفر بوده و اسیر مسلمین شده و با فدیة آزاد گشته «۱».

چگونه ارث نبوت برد؟ چه بسا آزاده شده که از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده.

۴- و قرآن از پیش، تو را بفضل و مقام آنکه ارث بر بود (به آیه مباهله و آیه تطهیر و آیه خاتم بخشی و وو) خبر داده است و آنچه از احکام در باره او بود گفته است.

۵- آن فردی که فرزند فاطمه (بنت اسد)؛ که مشهور و زبانزد همگانست او ارث نبوت را میبرد از عموزاده ها.

۶- اما فرزند نتيله (بنت جناب، مادر عباس بن مطلب) در کنار متحیر می ایستد و می گیرد و خویشانش با وی همدمی میکنند.

مراد عباس بن عبد المطلب میباشد که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیة آزاد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۰

(۱) ۳- پدرم بسند مذکور در متن از عبد الله بن مغیره روایت کرد که گفت:

شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میخواند:

إِنَّكَ فِي دَارِ لَهَا مَدَّهِقِبَلِ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ

تا آخر چهار بیت که در متن ذکر شده است، و ترجمه آن اینست:

۱- تو اکنون در خانه و سرائی هستی که مدت ماندنت محدود است و در همین مدت کوتاه عمل هر عاملی مورد قبول است.

۲- آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فرا گرفته، و آرزوها را مرتب بر باد فنا میدهد؟! ۳- و در این مدت کم و کوتاه تماما میکوشی و شتاب داری که امیال نفسانی و شهوات خود را سیر کنی، و توبه و بازگشت بسوی حق را بعقب انداخته و وعده میدهی.

۴- با اینکه مرگ بدون خبر و ناگهان فرا میرسد! اکنون بین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند.

(۲) ۴- حسن بن عبد الله بن سعید بسند مذکور در متن از احمد بن حسین کاتب ابی فیاض از پدرش روایت کرد که گفت: ما در مجلس علی بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۱

علیهما السلام حاضر بودیم، مردی از برادرش گله داشت و بحضرت از او شکایت میکرد، و آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن اینست:

۱- برادرت را در زلّات و کارهای نادرستش معذور بدار و بر او خرده مگیر (و



بگو شاید عذری در ارتکاب آن داشته است) و بیوشان و پرده کش بر روی اعمال نادرست و قبیحش.

۲- و اگر بیخرد و نادانی بر تو بهتانی بست و ناحقی گفت، شکیبائی کن، و همچنین بر حوادث سخت روزگار که پیش می آید.

۳- و از روی بزرگی و آقائی خود جواب او را مده و او را رها کن، و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

(۱) ۵- محمد بن موسی بن متوکل (رضی الله عنه) بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرد که حضرت رضا علیه السلام این اشعار را در باره عبد المطلب برای من خواند:

يعيب الناس كلهم زمانا و ما لزماننا عيب سوانا

با سه بیت دیگر که در متن آمده و ترجمه اشعار چنین است:

۱- مردم، زمانه را مرتب عیب می کنند و بد می گویند، اما ما خود عیب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۲

زمانه شده ایم و جز بودن ما زمانه عیبی ندارد.

۲- زمانه و روزگار را انتقاد می کنیم، لکن عیب در ماست، چنان که اگر زمانه زبان داشت ما را هجو میکرد و رسوا میساخت.

۳- همانا گرگ رقیب خود را که میدرد گوشت آن را نمی خورد، ولی از مردم بعضیشان علنی دیگری را میخورد- و ظاهرا مراد از خوردن یک دیگر غیبت باشد-.

۴- ما ظاهر خود را برای فریب مردم بوضع صالحی می آرائیم، وای بحال آن بدبختی که غریب باشد، ما را نشناسد و فریب خورد.

(۱) ۶- ابو العباس طالقانی (ره) بسند مذکور در متن از هیشم بن عبد الله روایت کرد که حضرت رضا از اجدادش از امیر مؤمنان علیه السلام این رباعی را

نقل کرد:

خلقت الخلائق في قدره فممنهم سخى و منهم بخيل

فأما السخى ففي راحه و أما البخيل فشوم طويل

یعنی: خداوند مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی بعضی دست و دل باز و بخشنده و پاره ای خسیس و تنگ نظر، و اما آنکه سخی است پس در کمال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۳

راحتی و سعه صدر و خوشی بسر میبرد، ولی آنکه بخیل است نهایت شومی و بدبختی را داراست.

(۱) ۷- و از محمد بن یحیی بن ابی عباد نقل است که گفت: عمویم برایم گفت: روزی از علی بن موسی علیه السلام شنیدم که این اشعار را میخواند، با اینکه او بسیار کم شعر میخواند:

كلنا نأمل مدا في الأجل و المنایا هاذمات بالأمل

با دو بیت دیگر مذکور در متن که ترجمه آن این است:

۱- تمامی ما آرزوی این داریم که مرگ ما را مهلت دهد، در حالی که مرگها خود نابودکننده آرزوها و لذاتند و قطع کننده آن. (و در نسخه ای «هن آفات الامل» است) ۲- فریب ندهد تو را آرزوهای دروغین و بر خلاف و یاوه، و پایبند میانه روی باش، و ناصواب و بیهوده گری را کنار گذار.

۳- زیرا که دنیا سایه ای را ماند که رو بزوال است و ماندنی نیست، سرائیست که مرتب سواری در آن بار می اندازد، و پس از مختصر درنگی کوچ می کند. گوید: بآن حضرت عرض کردم: خداوند وجود شما را عزیز بدارد، این اشعار از کیست؟ فرمود: یکتن از اهل عراق برای شما گفته، عرض کردم:

ابو العتاهیه این اشعار را از خود برایم خواند، با اینکه مناسب حال خود سروده است امام فرمود: ویرا بنامش بخوان، و این طرز سخن را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۴

کسی را بلقبی که مشعر بر ذمّ است بخوانی، قرآن میفرماید: وَلَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ عِيجُوئِي نَكْنِيدُ و مردم را بلقب بدشان نخوانید، چرا که شاید ناخوش داشته باشد آن لقب را که اشعار بدمّ و سرزنش او دارد.

توضیح: «العتاهیه» مصدر است و معنی آن گمراهی و بی خردی است، و ابو العتاهیه شاعر نامش اسماعیل بن قاسم است و کنیه اش ابو اسحاق، و او را مهدی عباسی ابو العتاهیه لقب داد، و ماجرائی میان او و عتبه کنیز مهدی رخ داد و مهدی گفت، «اراک مختلطا متعتّها» تو را مجنون و یاوه سرا می بینم، از آن زمان وی را ابو العتاهیه لقب دادند.»

(۱) ۸- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن محمد حسنی روایت کرد که گفت: مأمون کنیزی را بهدیه به نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام فرستاد، پس چون نزد حضرت آورده شد از سپیدی موی آن بزرگوار اظهار کراهت نمود، امام چون ناخوشایندی کنیز را دید، او را با شعری که بمأمون نوشته بود باز گردانید، و آن ابیات چنین است:

نعی نفسی إلی نفسی المشیب و عند الشیب یتعظ اللیب

با هفت سطر دیگر که در متن مذکور است که ترجمه آن ذکر می شود:

۱- پیری و سپیدی مویم بمن خبر مرگم را میدهد، و شخص زیرک و هشیار هنگام پیری نصیحت پذیر است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۵

(۱) ۲- آری ایام جوانی سپری شد و مدتش باخر رسید، و دیگر باز گشتنی از آن بجای خود، نخواهم دید.

۳- در فراق و دوریش می گریم و ناله سر می دهم، و همواره او را

میخوانم، باشد که بپذیرد و باز گردد.

۴- و هیئات که آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا بآرزوی بازگشت آن وامیدارد.

۵- زنان زیبا و خوش اندام از موی سفید من میهراسند، و هر کس که بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.

۶- نکورویان سیمین تن را مینگرم که از من گریزانند، و مفارقت و جدائی آنان ما را اکنون نصیب است.

۷- پس اگر جوانی، که اکنون گذشته است محبوب ما بود، اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

۸- من با همین پیری و سالخوردگی رفاقت کرده و دوست میشوم با پروای از خداوند تا اینکه اجل که چندانی هم از آمدنش نمانده است فرا رسد و میان من و او جدائی اندازد.

(۲) ۹- بیهقی از صولتی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۴۱۶  
باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است ..... ص: ۴۰۳

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۶

حضرت رضا علیه السلام این شعر را زیاد میخواند:

إذا كنت في خير فلا تغتر به و لكن قل اللهم سلم و تمم.

چون در آسایش و راحتی، زندگی داری مغرور مشو، بلکه بگو: خداوندا! تنم را سالم و نعمت را بر من پایدار بدار.

### **باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت - علیه السلام -**

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقی در سال ۳۵۲ در نیشابور برایم از صولتی از عون از اَبی عباد روایت کرد گفت: در تابستان فرش حضرت رضا علیه السلام حصیر و بوریا بود و روی آن می نشست، و در

زمستان روی نمد، و پیراهنی زبر و خشن می پوشید، مگر آنکه بخواهد پیش مردم آید که در آن وقت لباس سنگین و بهتر در بر مینمود.

(۲) ۲- بیهقی بسند مذکور در متن از حماد بن عیسی از حضرت رضا از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۱۷

پدرش از جدش جعفر بن محمد علیهم السلام روایت کرده که میفرمود: فردی که از من حاجتی می طلبد، من به رفع نیاز و انجام کار او مبادرت و سرعت می کنم زیرا که خوف آن دارم که وی بی نیاز شود، و من دیر برسم، و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

مترجم گوید: «چنان که مشهود است این حدیث با عنوان باب مناسبتی ندارد، و باید در اخلاق امام صادق علیه السلام ذکر شود، و به چه وجه در اینجا آمده معلوم ما نشد جز اینکه بگوئیم همه ائمه اهل البیت علیهم السلام در اخلاق یکی بودند و کلمه نور واحد».

(۱) ۳- بیهقی گوید: محمد بن یحیی صولی گفت: مادر پدرم که نامش غدر یا غدرا بود برای من نقل کرد که من با عده ای کنیز در کوفه خریداری شدیم و من در آنجا بدنیا آمده بودم، و ما را سواره بسوی مأمون بردند، و ما در خانه مانند بهشت مأمون از خوردنی و آشامیدنی و بوی خوش و پول فراوان کاملاً بهره مند بودیم، و مأمون مرا بحضرت رضا علیه السلام بخشید وقتی بخانه آن بزرگوار رفتم همگی آن نعمتها را از دست دادم، و زنی را بر ما گماشتند که مرئیّه ما بود و شبها ما را از خواب بیدار می کرد و به نماز و امیداشت، و این کار بسیار بر ما

عیون

سخت و ناگوار بود، (۱) و من همه آرزویم این بود که از آنجا بیرون شوم، تا اینکه مرا بجدّ تو عبد الله بن عباس بخشید، چون به منزل او آمدم گویا به بهشت شده ام. صولّی گوید: من در عقل و سخاوت دست هرگز زنی را مانند جدّه خود ندیدم، وی در سال دویست و هفتاد فوت کرد و نزدیک یکصد سال عمر نمود، و مردم زیاد از او وضع حضرت رضا علیه السلام را می پرسیدند، در پاسخ آنان می گفت: چیزی از وی یاد ندارم مگر اینکه می دیدم که خود را بعد هندی خام بخور میداد، سپس با گلاب و مشک خود را خوشبو میکرد، و نماز صبح را اوّل وقت انجام میداد و بعد بسجده می رفت و سر بر نمی داشت تا آفتاب بالا می آمد، آنگاه بر میخاست و به نیاز مردم می نشست، و یا سوار می شد، و احدی در خانه او قدرت صدا بلند کردن نداشت هر کس که بود، و غیر این نبود که با مردم بنرمی و آهسته و شمرده سخن میگفت.

و جدّم عبد الله به این کنیز تبرّک میجست، و همان روزی که وی را بدو بخشیدند با او تدبیر کرد؛ یعنی قرارداد بست که وی پس از مرگ او آزاد باشد،

(۱) و یک روز خالوی جدّم عباس بن احنف شاعر بر جدّم وارد شد و آن کنیز را دید و او را خوش آمد، از جدّم تقاضا کرد که او را بوی ببخشد، گفت: این کنیز مدبره است؛ یعنی پس از وفات من آزاد است، عباس بن احنف این شعر را

یا غدر زین باسَمک الغدرو اساء لمن یحسن بک الدهر ای «غدر» حيله و نیرنگ (با کمال زشتی و قبح که داشت) بسبب نام تو که غدر است زینت یافت، و اما روزگار بکسی که با تو، نیکی در نظر داشت و اراده احسان بتو را میکرد بدرفتار نمود.

توضیح: «مراد شعر آنست که آنکه بتو خیر میرسانید و خوبی تو را می خواست روزگار با او بد کرد- و مرادش حضرت رضا علیه السلام است که مسموم شد و در غربت از دنیا رفت- اما تذکر باین نکته شایان توجه است که انتساب این شعر به عباس بن احنف نادرست میباشد و نتیجتا جمله آخر کلام مدخول است زیرا حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ از دنیا رفته است و عباس احنف شاعر باتفاق تواریخ در سال ۱۹۲ مسلماً فوت کرده بوده، چون پاره ای فوت او را ۱۸۸ هم گفته اند و با این احوال چگونه ممکن است پس از فوت آن حضرت بر خواهرزاده خود وارد شده و آن کنیز را که حضرت رضا علیه السلام پس از سال ورودشان بخراسان که سنه دویست بوده باو بخشیده، این تقاضا را کرده باشد و آن شعر را بگوید؟!». [تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۲۷ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۴۵ و البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۲۱۷ و معاهد التنصیح ج ۱ ص ۵۴].

(۲) ۴- ابو علی بیهقی به سندی که در متن آمده از ابراهیم بن عباس نقل کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۰

که گفت: هرگز ندیدم از حضرت علی بن موسی علیهما السلام سؤالی شود مگر اینکه پاسخ آن را میدانست، و

از وی بااطلاعت‌ر بتاریخ از ابتدای زمان تا روزگار و عصر خودش احدی را ندیدم، و مأمون با سؤال از هر چیز او را مرتب امتحان می کرد و او پاسخ درست میداد، و تمام گفتار و جوابها و شواهدی که می آورد همه را از قرآن بیرون آورده بود، و هر سه شبانه روزی یک قرآن ختم می کرد، و میفرمود:

اگر بخواهم بکمتر از این زمان هم ختم کنم میتوانم، لکن (در ختم سه روز) بهیچ آیه ای نگذرم الا اینکه در آن می اندیشم که مراد چیست و در چه موردی نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده، و از این جهت است که سه شبانه روز طول می کشد.

و یکی از کلمات مشهور آن حضرت علیه السلام اینست که فرموده: گناهان صغیره راهی است بارتکاب گناه کبیره، و هر کس در گناه کوچکی از خدا نترسد در گناهان بزرگ هم از خدا نخواهد ترسید، و اگر خداوند به بهشت مردم را نمی خواند و از دوزخ هم نمی ترسانید باز هم واجب بود اطاعتش کنند و از نافرمانیش بر حذر باشند، بجهت تفضّل و نیکی و لطفی که در حقّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۱

ایشان نموده است و نعمت و جودی که به ایشان ارزانی داشت و آنان را از نیستی به هستی آورده که استحقاق آن را نداشتند.

(۱) ۵- تمیم بن عبد الله - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن نقل کرد که رجاء بن ابی ضحاک گوید: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی علیهما السلام را از مدینه بخراسان نزد او آورم، و سفارش نمود که من شخصا مراقب و مواظب او باشم و مرا امر کرد



که از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم نه راه قم، و شبانه روز هم از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا وی را بر مأمون وارد کنم، و من پیوسته با او بودم و جدا نمی شدم از مدینه تا مرو، و بخدا قسم احدی را ندیدم که از او متقی تر نسبت بخدای تعالی باشد، و یا از او بیشتر یاد خدا باشد و ذکر خدا گوید، در تمامی اوقاتش، و یا خدا ترس و پارسا تر از او باشد، و چون سپیده می دمید نماز بجای آورده و در سجده گاه خود می نشست و مشغول گفتن

سبحان الله و الحمد لله، و لا اله الا الله

، و تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بدمد، سپس بسجده می رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا آید، آنگاه برمیخاست و به مردم می پرداخت، و آنان را حدیث میکرد و موعظه و پند میداد تا نزدیک زوال ظهر سپس تجدید وضو کرده و بمحل نماز خویش باز میگشت، و چون زوال ظهر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۲

میشد شش رکعت نماز بجای می آورد (یعنی سه نماز دو رکعتی)، (۱) و در رکعت اول پس از حمد، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را قرائت میکرد، و در رکعت دوم پس از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را، و در چهار رکعت دیگر حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و در هر دو رکعت سلام می داد، و در رکعت دوم هر کدام هم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت میخواند، آنگاه اذان میگفت و دو رکعت دیگر نماز بجای می آورد، سپس اقامه می گفت، و نماز ظهرش را بجای می آورد،

و چون سلام نماز را می داد تسبیحات اربعه

(سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر)

را آنقدر که خدا میخواست ادا میکرد، بعد بسجده میرفت و سجده شکر بجای می آورد و در آن حال یک صد بار

«شکرا لله»

میگفت، و چون سر خود را از سجده شکر بر میداشت از جا بر میخاست و شش رکعت دیگر نماز بجای می آورد، در هر رکعت پس از حمد، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند و سر هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم هر نماز پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون تمام میشد اذان میگفت و دو رکعت دیگر نافله بجای می آورد و در رکعت دوم قنوت می خواند، و پس از سلام برخاسته و بنماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۳

عصر شروع میکرد، (۱) و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات چهارگانه قبل را می گفت تا آنجا که خدا خواسته باشد، آنگاه بسجده میرفت و یک صد بار ذکر «حمدا لله» میگفت، و چون آفتاب غروب میکرد، باز تجدید وضو میکرد و سه رکعت نماز مغرب بجای می آورد با یک اذان و یک اقامه و قنوت در رکعت دوم قبل از رفتن برکوع و بعد از تمام شدن قرائت سوره، و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات مذکور قبل را بجای می آورد، و بعد بسجده شکر میرفت، و بعد سر بر میداشت ولی با کسی تکلم نمی کرد تا اینکه چهار رکعت نافله مغرب را بجای می آورد، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت در رکعت دوم هر

کدام پس از قرائت و پیش از رکوع. و در رکعت اول پس از حمد، جحد را میخواند و در رکعت دوم پس از حمد توحید را و در رکعات بعد پس از حمد توحید را میخواند و سلام میداد و بتعقیبات میپرداخت تا آنجا که خدا دوست داشت، آنگاه بافطار می پرداخت، و استراحت می نمود تا ثلثی از شب بگذرد، بعد بر میخاست و نماز عشا را شروع میکرد و چهار رکعت بجای می آورد، و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون سلام می داد در مصلاّی خویش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۴

باقی مانده و مشغول گفتن به تسبیحات مذکوره که قبلا گفته شد می نشست، (۱) و پس از این تعقیبات بسجده شکر میرفت، آنگاه سر برداشته و بستر خواب رفته و چون ثلث آخر شب می شد از خواب برخاسته و با ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار بمسواک دندانهای خویش مشغول میگشت و سپس وضو ساخته و بنماز شب می پرداخت و هشت رکعت هر دو رکعت بیک سلام نماز شب می خواند و در رکعت اول نماز یک بار سوره «حمد» و سی بار سوره «توحید» را می خواند؛ و نیز چهار رکعت نماز جعفر طیار را بجای می آورد هر دو رکعت بیک سلام و در هر کدام پس از تسبیح قبل از رکوع رکعت دوم قنوت میخواند و آن را از نماز شب محسوب میداشت، سپس برخاسته و دو رکعت دیگر را مشغول میشد و در رکعت اول سوره حمد و سوره ملک (تبارک) را قرائت می کرد، و در رکعت دوم حمد، و سوره هل

أَتَى عَلِيَّ الْإِنْسَانَ رَا، وَ نَمَاز رَا تَمَام كَرَدَه بِرَمِيخَاسْت وَ بِنَمَاز شَفَع مِي پَرَدَاخْت وَ دَر هَر رَكَعْت سُورَه حَمْد

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۵

يَك بَار وَ قَل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَا سَه بَار قِرَاةَت مِي نَمُود (۱) وَ دَر رَكَعْت دُوم قَبَل از رَكَوع وَ پَس از قِرَاةَت قَنُوت بَجَاي مِي آوَرَد وَ چُون سَلَام نَمَاز رَا مِي دَاد، بَر مِي خَاسْت وَ نَمَاز وَ تَر (يَك رَكَعْت) رَا اَنجَام مِي دَاد وَ دَر اَن حَمْد رَا يَك بَار وَ قَل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَا سَه بَار وَ بَعْد قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ رَا يَك بَار وَ قَل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ يَك بَار خَوَانَدَه وَ قَبَل از رَكَوع وَ پَس از قِرَاةَت، قَنُوت رَا بَا دَعَايِي كِه دَر مَتَن ذَكَر شَدَه اَسْت مِيخَوَانَد، وَ تَرَجَمَه دَعَا چَنِين اَسْت:

«بَار الهَا! بَر مَحْمَدِ وَ آلِ او دَرُود فَرَسْت، وَ مَا رَا دَر زَمَرَه كَسَانِي كِه هِدَايَت فَرَمُودَه اِي هِدَايَت فَرَمَا، وَ از اَنان كِه عَافِيَت بَخَشِيَدَه اِي قَرَار دَه، وَ مَا رَا مُورِد مَهَر قَرَار دَه دَر مِيان اَنان كِه بَايْشَان مَهَر وَرْزِيَدِي، وَ بَا نِچَه رَا كِه بَر مَا اَرزَانِي دَاشْتَه اِي بَر كَت عَطَا فَرَمَا، وَ مَا رَا از شَرِّ حَكْمِي كِه بَر اِي مَعْصِيَت كَاران مَقَرَّر دَاشْتَه اِي حَفْظ كُن، زِيَرَا تَوَثِي كِه فَرَمَان مِي دَهِي وَ كَسِي رَا بَر تُو فَرَمَانِي نِيَسْت (مَشِيَّت وَ خَوَاسْت تُو دَر سَراسِر هَسْتِي نَا فَاذ اَسْت وَ بَس)، وَ هَمَانَا خَوَار نَكِرْدَد اَن كِه تَوَاش مُورِد مَهَر قَرَار دَادَه وَ دُوسْت خُود كَرَفْتَه اِي، وَ عَزِيْز وَ مَحْتَرَم نَبَاشَد اَن كِه او رَا دَشْمَن دَاشْتَه اِي، وَالا وَ بَزْرَگ وَ رَفِيْعِي اِي پَرُورِد گَار مَا! وَ پَس از اَن هَفْتَاد بَار مِي كَفْت:

«اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ»

، وَ

چون سلام نماز میداد برای خواندن تعقیبات می نشست تا مدتی که خدا دوست داشت، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۶

چون نزدیک طلوع فجر میشد (۱) برخاسته دو رکعت نافله صبح را بجای می آورد، و در رکعت اول سوره حمد و قل یا أيها الکافرین قرائت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند، و چون فجر طلوع میکرد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت نماز صبح بجای می آورد، و پس از سلام نماز می نشست و بتعقیبات نماز می پرداخت تا طلوع آفتاب، و آنگاه بسجده شکر رفته و همچنان در سجده بود تا روز بلند شود. و در تمام نمازهای واجب در رکعت اول سوره حمد و سوره انا انزلناه، و در رکعت دوم حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند بجز نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که در آن اوقات مذکور سوره حمد و جمعه و منافقین را قرائت میکرد، و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول پس از قرائت حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را میخواند، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره حمد و سوره هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، و در رکعت دوم پس از حمد سوره هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ را قرائت میکرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۷

(۱) و قرائت نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را بجهر (بلند)، و نماز ظهر و عصر را باهستگی میخواند، و در دو رکعت آخر

«سبحان الله و الحمد لله و

لا إله إلا الله و الله أكبر»

میگفت، و ذکر قنوت او در تمامی نمازها این بود:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ، وَتَجَاوِزْ عَمَّا تَعْلَمُ، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ»

(خداوندا! بیامرز و رحم نما و از آنچه ناپسند از ما دیده ای بگذر، چون تو خود عزیزتر و شکوهمندتر و محترمتری).

و اگر در ایام روزه مسافر بود و بشهری وارد میشد قصد اقامه ده روز میکرد و روزه اش را افطار نمی نمود، و چون شام میشد ابتدا بنماز مغرب میپرداخت پیش از آنکه افطار کند، و اما در بین راه نمازهای واجبش را جز نماز مغرب دو رکعت بجای می آورد و تنها آن را سه رکعت میگذارد و نافله آن را هم بجای می آورد و همچنین نوافل شب، نیز شفع و وتر، و دو رکعت نافله صبح را چه در سفر و چه در حضر، ترک نمی نمود، و نافله های روز را در مسافرت نمی خواند، و پس از هر نمازی که قصر و شکسته خوانده بود سی بار

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۸

و لا اله الا الله و الله أكبر»

ذکر میگفت، (۱) و میفرمود: این جای آن دو رکعت نخوانده را پر میکند و مانند اینست که تمام بجای آورده شده است، و ندیدم او را که در سفر و حضر صلاه ضحی بخواند (صلاه ضحی از بدعتها است که در زمان عمر رسم شد و میانه روز آن را می خوانند) و در سفر روزه نمی گرفت.

و آن حضرت علیه السّلام در هر دعائی که شروع میکرد ابتدا صلوات بر محمّد و آل او میفرستاد و در نماز و غیر آن بسیار صلوات میفرستاد، و شبها

چون بیستر خواب میرفت زیاد تلاوت قرآن می کرد، و هر گاه به آیه ای که در آن ذکری از بهشت یا دوزخ بود میرسید میگریست، و از خداوند درخواست بهشت میکرد و از آتش دوزخ بدو پناه میبرد، و «

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« را در نمازهای شبانه روزش بجهر (آواز بلند) میگفت، و چون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند آهسته میگفت: «اللَّهُ احِدٌ» (خدا یکتاست) و چون سوره تمام میشد سه بار میگفت:

«كَذَلِكَ اللَّهُ رَبَّنَا»

، و چون سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را میخواند آهسته و در دل میگفت: يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و پس از فراغ از آن سوره سه بار میگفت:

«رَبِّيَ اللَّهُ وَ دِينِيَ الْإِسْلَامُ»

(پروردگارم خداست و آئینم اسلام است)، و چون سوره «والتین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۲۹

و الزیتون» را قرائت میکرد، (۱) پس از فراغ میگفت:

«بلی و أنا علی ذلک من الشّاهدین»

(آری چنین است و من بر آن شهادت میدهم) و چون سوره «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ» را قرائت میکرد پس از فراغ میگفت:

«سبحانک اللّهم»

(متزهی پروردگار من)، و چون در سوره جمعه این آیه را میخواند قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارِهِ، میگفت

«للذین اتقوا»

و سپس تتمه آیه را که وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ است قرائت میفرمود، و چون از خواندن سوره فاتحه فارغ میشد میگفت: «

الحمد لله رب العالمین

». و چون سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را میخواند آهسته میگفت:

«سبحان ربی الاعلی»

، و چون یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا را در هر سوره قراءت میکرد آهسته میگفت:

«لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ».

و آن حضرت علیه السّلام در هیچ شهری قدم نمی گذاشت جز اینکه اهالی آن سامان بدیدنش آمده از وی مسائل و



مشکلات دینی و علمی خود را می‌پرسیدند، و بسیار برای آنان از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میکرد.

و وقتی او را بر مأمون وارد کردم از من جوئیای حال و کردار او شد، من آنچه دیده بودم برای او گفتم؛ از رفتار و اعمال شبانه روزش و از رفتن و ماندنش همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۰

را شرح دادم، (۱) مأمون گفت: ای پسر اُبی ضحاک! این مرد بهترین خلق روی زمین و از همه علمش بیشتر و عبادتش افزونتر و درست و بجاتر است، پس، آنچه از وی دیده‌ای به احدی بازگو مکن تا فضل و بزرگواریش بر کسی ظاهر نگردد مگر از زبان من، و از خداوند یاری میجویم بر آنچه نیت کرده‌ام؛ که مقام او را بلند کنم و نامش را در همه جا منتشر سازم و شیوع دهم. (مضمون آن با خبر بعد مغایر میباشد!) (۲) ۶- احمد بن زیاد همدانی بسند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرد که گفت: من در سرخس بدر خانه‌ای که علی بن موسی علیهما السّلام را در آن زندانی کرده بودند رفتم و او در قید بود، از زندانبان طلب ملاقات کردم، گفت: ممکن نیست، پرسیدم چرا؟ گفت: برای اینکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و تنها ساعتی در اوّل روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی‌گذارد، ولی از جای حرکت نمی‌کند و مشغول ذکر است و با خدای خود مناجات می‌کند، عبد السّلام گفت: من از زندانبان خواستم که برای من اذن ملاقات

گردد که من نزد ایشان شرفیاب شوم، زندانبان اذن گرفت و من در ساعت معین بخدمت آن حضرت رفتم و دیدم در مصلاّی خویش نشسته و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۱

بفکر فرو رفته است، (۱) گفتم: یا ابن رسول الله! این چیست که مردم از شما شایع کرده اند؟ فرمود: آن کدام است، عرض کردم میگویند: شما ادّعا کرده اید که مردم بنده زر خرید ما هستند! آن حضرت گفت، خداوندا! ای کسی که آسمانها و زمین را آفریده ای و به ناپیدا و پیدا آگاهی، تو شاهدی که من چنین مطلبی را هرگز نگفته ام، و از احدی از پدرانم علیهم السلام نشنیده ام که چنین کلامی گفته باشند، بار الها! تو خود میدانی که از این مردم چه ستمهایی بما وارد شده است، و اینکه این افترا هم از ستمهای ایشانست که در باره ما روا داشته اند، آنگاه بمن روی کرده فرمود: ای عبد السلام! اگر اینان بنا بر گفتار خودشان- که بما نسبت میدهند- که ما گفته ایم همگی بنده زر خرید ما هستند، پس بگویند از چه کسی ما آنان را خریده ایم؟ عرض کردم: راست گفتمی یا ابن رسول الله، سپس فرمود: ای عبد السلام آیا تو منکری آنچه را خداوند تعالی از ولایت و امامت ما بر تو و دیگران واجب فرموده است چنان که دیگران منکرند؟ گفتم: پناه بخدا، هرگز! بلکه من بولایت و امامت شما اقرار دارم.

(۲) ۷- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۲

ابراهیم بن عباس روایت کرده که گفت: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السلام با کلامی در گفتارش به کسی جفا و

یا درشتی کند، و هیچ گاه ندیدم سخن کسیرا قطع کند، صبر میکرد تا طرف سخنش تمام شود و بعد اگر لازم می دید کلامی میگفت، و ندیدم کسی از او حاجتی بخواهد و مقدور آن حضرت باشد و ردّ کند، و هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی کرد، و در برابر همنشین و جلیسی تکیه نمیداد، و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را بد بگویند و دشنام دهد، و یا در پیش چشم کسی آب دهان بیندازد، و هرگز ندیدم در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسم بود، و چون خلوت میشد و سفره طعام برای او میگستردند همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره میخواند، حتی دربان و مهتر را، و او علیه السلام بسیار کم خواب بود و بسیار بیداری می کشید، و بیشتر شب را با بیداری بسر میرد؛ از اوّل تا هنگام دمیدن صبح، و بسیار روزه میگرفت، و سه روز روزه هر ماه از وی فوت نمی شد و میفرمود: این روزه مانند روزه گرفتن همه سال است، و بسیار پنهانی صدقه میداد و احسان میکرد، و بیشتر این کار را شبهای تاریک انجام میداد، و هر کس گمان میکند که در فضل مانند او را دیده است از او باور نکن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۳

### **باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علی علیه السلام بر دیگران**

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد روایت کرده است که مأمون مجالسی تشکیل میداد برای بحث و در آن مجالس مخالفین اهل بیت علیهم السلام گرد می آمدند و او با آنان در مورد امامت علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین علیه السلام بحث میکرد و او را بر دیگران از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله تفضیل میداد، و این کار را برای محبوب شدن خود نزد حضرت رضا علیه السلام میکرد، و آن حضرت بیاران و دوستانش چون بآنان اطمینان داشت که فاش نمی کنند میفرمود: فریب این گونه کارهای مأمون را نخورید، بخدا سوگند جز او قاتل من نیست، و لیکن من چاره ای جز صبر و شکیب ندارم تا اینکه مدت عمرم تمام بسر آید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۴

(۱) ۲- پدرم و ابن ولید- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از اسحاق بن حماد بن زید نقل کردند که گفت: یحیی بن اکثم ما را در یک مجلس گرد آورد و گفت: مأمون بمن دستور داده است که جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کردم و از این دو صنف نزدیک چهل نفر جمع شدند و آنان را با خود بردم و گفتم در سرسرای دربان و اطاق انتظار او بمانند تا بحاجب مأمون آمدن ایشان را گزارش دهم، و آنان در آنجا ماندند تا مأمون را خبر کردند و دستور حضور داد، آنان بر او وارد شدند و سلام کردند، و مأمون ساعتی بصحبت و انس و پذیرائی ایشان بسر برد آنگاه گفت: من در نظر دارم که شما را میان خود و خدایم تبارک و تعالی حاجت گیرم، پس هر کس محصور است و احتیاج بقضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها

سازد، و راحت بنشینید و موزه از پای بیرون کنید و ردا از دوش بیفکنید. آنچه گفته بود عمل کردند.

آنگاه رو بقوم کرده گفت: ای جماعت! من شما را احضار کرده ام که با شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۵

نزد خدای خود حجت آرم، (۱) پس از خداوند پرهیزید و او را در نظر داشته باشید، و خود و امامتان را ملاحظه نمائید، و مبادا حشمت و موقعیت من، شما را از پذیرش حق از هر کس باشد باز گیرد، و از رد کردن سخن باطل از هر کس که باشد باز ندارد، و بر خود از آتش دوزخ بترسید، و تقرب بخدا را برضا و خشنودی او و مقدم داشتن طاعتش بجوئید، بدانید هیچ بنده ای بانافرمانی خدا خود را بمخلوقی نزدیک نکرد جز آنکه خداوند آن مخلوق را بر وی مسلط ساخت، پس با من با تمام عقلتان بحث کنید، آنگاه گفت:

من مردی هستم که فکر میکنم علی بهترین مردان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اگر من در این نظرم درست می اندیشم پس مرا تصدیق کنید و سخنم را صواب دانید، و چنانچه خطا می اندیشم با دلیل قول مرا رد کنید و با من بگفتگو پردازید، یا من از شما می پرسم یا شما از من پرسید هر چیزی میخواهید. چون مأمون این سخنان گفت، آنان که اهل حدیث بودند گفتند:

پس ما از تو سؤال میکنیم، گفت: پرسید و سختان را بیک تن از خود واگذارید و او را مأمور این کار کنید، و چون او سخن گوید اگر زیاده بر آن، کسی چیزی داشت بگوید، و اگر خطا کرد خطایش را

جبران کنید، پس یکی از آنان گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۶

ما اعتقاد و گمانمان آنست که بهترین مردم پس از پیغمبر خدا ابو بکر بود (۱) از آن جهت که در خیر مجمع علیه- یعنی همه در آن اتفاق کلمه دارند- آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من اقتدا کنید بکسانی که پس از من رهبر شما شوند، ابو بکر و عمر، و چون پیامبر رحمت این دستور را صادر کرده و فرمان به اقتدای بآنان داده، و ما میدانیم که او جز بهترین مردم را مقتدا قرار نمی دهد.

مأمون گفت: روایت بسیار است، و ناچار یا همه درست است و یا همه نادرست و یا پاره ای درست است و پاره ای نادرست، و اگر بگوئیم همه درست است، پس همه باطل است چون بعضی بعض دیگر را نادرست می داند، و اگر بگوئیم همه باطل است، پس در بطلان اخبار، بطلان دین ثابت می شود و شرع مقدّس از بین می رود، و چون این دو وجه باطل است لا بد وجه سوم را باید اضطراراً بپذیریم که: برخی صحیح و بعضی ناصحیح است و چون چنین شد باید ما دلیلی بر درستی آنها داشته باشیم، تا معتقد شویم و خلاف آن را رد کنیم، و اگر دلیل خبر خود حقّ بود، پس بهتر آنست که بدان معتقد شویم و آن را بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، و این روایتی که تو خواندی و بدان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۷

تمسک نمودی از روایاتیست که دلیل بطلان آن در خود آنست، (۱) زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

داناترین حکما است، و از تمامی مردم براستگویی شایسته تر است، و نیز از همه مردم در امر به محال، و واداشتن افراد بایمان بیاطل، دورتر و منزّه تر است. بنا بر این نباید حکم فرموده باشد بخلاف و امامت این دو تن، زیرا که خالی از این نیست که آنها یا از هر جهت مرامشان یکی بود و متفق بودند یا مختلف، و اگر از هر جهت متفق بودند، پس باید در عدد و صورت و جسم یکی باشند، و چنین هم نبوده و نخواهد بود که دو تن یکی باشند، و اگر با هم اختلاف داشتند پس چگونه جایز است پیروی هر دو؟ و این تکلیف ما لا یطاق است! زیرا تو میدانی که اگر از یکی از آن دو در صورت اختلاف، پیروی کنی با آن دیگر مخالفت نموده ای، و دلیل بر این اختلاف آنست که اولی اهل رده را اسیر گرفت، و دومی آنان را آزاد کرد، و عمر از ابو بکر خواست که خالد بن ولید را از منصبش عزل کند، و برای قتل مالک بن نویره او را قصاص کند، ابو بکر نپذیرفت و قصاص نکرد، و عمر دو متعه، متعه حجّ و متعه زنان را حرام کرد و ابو بکر چنین کاری نکرد، و عمر دیوان ثبت اسامی لشکریان و حقوق بگیران را ترتیب داد (معین نمود که بهر کدام مقدار معینی بدهند؛ در صورتی که مهاجر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۸

باشند فلان مبلغ و اگر نباشند فلان مبلغ، اگر عرب باشند فلان مبلغ و اگر غیر عرب باشند فلان مبلغ) (۱) و ابو بکر بهمه مسلمین یکسان میپرداخت و

عرب را بر عجم و مهاجر را بر انصار ترجیح نداد، و ابو بکر پس از خود جانشین معین کرد و عمر نکرد، و از این امور که نظائر بسیار دارد.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: در اینجا مطلب دیگری بود که مأمون توجه نکرد که آن را بخصم تذکر دهد و آن این بود که لفظ خبر را آنان این چنین نقل نکرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد:

«اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر»

، بلکه در نقل آنان لفظ خبر «أبو بکر و عمر» بصورت مرفوع آمده است، و پاره ای هم بلفظ «ابا بکر و عمر» بصورت منصوب نقل کرده اند، و چنانچه اصل روایات بنصب صحیح باشد، معنی قول آن حضرت صلی الله علیه و آله این می شود که: «اقتدوا باللذین من بعدی کتاب الله و العتره، یا ابا بکر و عمر»، و اگر برفع صحیح باشد معنی آن این می شود که: «اقتدوا أيها الناس و أبو بکر و عمر، باللذین من بعدی؛ کتاب الله و العتره». به بقیه حدیث مأمون باز میگردیم:

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۳۹

میخواستم دوستی برای خود برگزینم هر آینه ابو بکر را برای دوستی برمی گزیدم.

(۱) مأمون گفت: این محال است زیرا در روایات شما است که پیغمبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش در مدینه برادری (پیمان اخوت) افکند و هر کدام را با دیگری عقد اخوت بست و برای علی برادری قرار نداد، و علی سبب آن را پرسید، فرمود: من ترا برای خود نگهداشتم



و تو برادر منی و این تأخیر نبود مگر برای اینکه تو را برای خود باقی گذاشتم، پس هر کدام از این دو روایت را بپذیریم آن دیگر را باید رد کنیم.

دیگری گفت: علیّ خود در منبر گفت: بهترین افراد این امت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر میباشند! مأمون گفت: این نیز محال است، زیرا اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانست که اینان از همه افضلند، یک بار عمرو بن عاص و یک بار اسامه بن زید را بر آنان امیر و ولیّ نمیکرد. و از چیزهایی که این خبر را تکذیب می کند گفتار خود علیّ است پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در سخنی فرمود: «و من بجانثینی او نزدیکتر بدم از خودم به پیراهنم لکن ترسیدم از اینکه اختلاف ایجاد شود و مردم تازه مسلمان از اسلام باز گردند و کافر شوند، و گفتار دیگرش که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۰

از کجا آن دو از من بهترند؟ در حالی که من قبل از آنان تنها خدا را می پرستیدم و پس از آنان نیز!! (۱) مردی دیگر گفت: ابو بکر درب خانه خویش بیست و گفت: آیا کسی هست که فسخ کند بیعت به خلافت مرا؟ و علیّ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را مقدم داشت، پس چه کسی میتواند تو را عقب راند؟! مأمون گفت: این باطل است، زیرا او خود از بیعت با ابو بکر سر باز زد، و شما خود روایت کرده اید که تا فاطمه علیها السلام حیات داشت علیّ بیعت نکرد، و فاطمه علیها السلام وصیت کرد

که او را شبانه دفن کنند که مبادا آن دو تن بجنازه اش حاضر شوند، و دلیل دیگر اینکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خلیفه خود قرار داده بود، پس چگونه گفت: بیعت با مرا اقاله کنید، و به انصار گفت: یکی از این دو: ابو عبیده (جراح) و عمر رأی دهید؟! شخص دیگری گفت: عمرو بن عاص گفت: یا نبی الله! کدامیک از زنان را بیشتر دوست میداری! فرمود: عائشه. پرسید: از مردان چه کسی را؟ فرمود:

پدرش (ابو بکر) را.

مأمون گفت: این هم نادرست است از جهت اینکه شما خود روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۱

میکنید که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغان بریان آوردند، (۱) گفت: خداوند! محبوبترین خلق خود را نزد من حاضر کن، و آن شخص علی بود، پس کدام روایتتان درست است و میتوان قبول کرد؟! دیگری گفت: علی خود گفته است: هر کس مرا بر ابو بکر ترجیح و تفضیل دهد، حد افترا دهنده را بر او جاری میسازم.

مأمون گفت: چگونه علی گفته است کسی را که حدی بر او نیست تازیانه میزنم و این کار را جایز دانسته است؟! اگر چنین گفته باشد پس در حدود الهی تجاوز و تعدی کرده، و عمل بخلاف امر الهی نموده، و این برتری دادن او بر آن دو افترا نیست، و شما روایت کرده اید که پیشوایتان (ابو بکر) گفت: من بولایت شما رسیدم و لکن از شما مردم بهتر نیستم، پس کدامیک از این دو مرد در نزد شما راستگوترند؟ آیا سخن ابو بکر در باره خود، یا سخن علی در باره ابو بکر؟ کدامیک

در نزد شما درست و صحیحتر است؟ با آنکه خود حدیث تناقض دارد، و ناچاریم بگوئیم ابو بکر یا در قول خود صادق است یا بعکس، پس اگر صادق باشد باید گفت: از کجا دانست؟ آیا بوحی بود یا بنظر و فکر خود؟ اگر گوئید بوحی بود، که وحی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع شده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۲

بود، (۱) و اگر بفکر و اندیشه خود چنین گفت، پس فکر را در این مقام راهی نیست.

و اگر غیر صادق باشد، محال است چنین فردی دروغزن متولّی امر مسلمین باشد و ولّی امر آنان گردد و حدود الهی را پبای دارد.

کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود:

«ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنّه»

: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند.

مأمون گفت: این حدیث محال است، زیرا که در بهشت پیرمرد نیست، و روایت است که پیره زنی که او را «أشجعیه» میگفتند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود آن حضرت فرمود: پیره زن داخل بهشت نمی شود، پیره زال گریست، رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود: همانا خداوند متعال میفرماید: *إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عُرْبًا أْتْرَاباً*: ما ایجاد میکنیم زنان را ایجاد چنان، و همه را بکر و دختر و دوشیزگان قرار میدهیم، پس اگر گمان کرده اید که ابو بکر تنها جوان می شود در هنگام ورود به بهشت، و در حالی که خود روایت کرده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسن و حسین گفت که آنان آقای جوانان بهشتیند در میان جمیع

خلق، و پدرشان از آن دو بهتر است.

مردی دیگر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اگر من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۳

در میان شما مبعوث نمی شدم البته عمر مبعوث میشد.

(۱) مأمون گفت: این نیز محال و ممتنع است، زیرا که خدای تعالی در قرآن فرموده: **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ - نساء: ۱۶۳**، و نیز فرموده: **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** (یادآور ای محمد هنگامی را که ما از پیامبران پیمان‌شان را و از تو نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم عهد و میثاق گرفتیم برای رسالت - احزاب: ۷)، پس آیا جایز است کسی که میثاق و عهدی برای نبوت او در کار بوده پیغمبری نرسد، و برای آنکه پیمانی نبوده پیغمبری برسد؟

فرد دیگری گفت: رسول خدا در روز عرفه بعمر نظری افکند و لبخندی زد، و فرمود: خداوند تبارک و تعالی بندگان خود بطور کلی مباحات میکند ولی به عمر بطور خصوصی.

مأمون گفت: این هم نشدنی است، چرا که خداوند پیامبرش را کنار نمی گذارد و بعمر بخصوص مباحات کند و به رسولش در عموم مردم، و این روایات عجیبتر از روایات شما نیست که میگوئید: رسول خدا فرمود: من وارد بهشت شدم صدای کفشی شنیدم چون نظر کردم دیدم بلال غلام ابو بکر قبل از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۴

من بهشت آمده بود! (۱) آری شیعه می گوید: علی از ابو بکر بهتر است، ولی شما می گوئید غلام ابو بکر از پیغمبر صلی الله

علیه و آله بالاتر است، زیرا آنکه سبقت گرفته افضل است از آنکه در پی او رسیده، همچنان که روایت کرده اید که شیطان از سایه عمر هم فرار میکند، در صورتی که میگوئید شیطان بزبان پیغمبر انداخت که بگوید: «وإِنَّهُنَّ الْغَرَانِيقُ الْعَلَى» (این بتها طاوس مثالن رفیع اند «۱»)، بگمان شما شیطان از عمر فرار میکرد، اما کفر را بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله القا کرد.

یکی از آنان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر عذاب نازل شود جز عمر بن الخطاب احدی نجات نیابد (حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله!).

مأمون گفت: این حدیث مخالف صریح کتاب خدا است که به پیغمبرش فرموده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، (تا مادامی که تو در میان آنان باشی آنان را عذاب نفرستیم)، و شما عمر را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده اید.

فرد دیگر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن عمر در جمله آن ده تن از اصحاب که آنان را «عشره مبشره» گویند داد! (۲) مأمون گفت: اگر چنین که گمان شما است باشد، عمر بحذیفه بن الیمان (که

---

(۱) - این مطلب اشاره دارد به قصه ای که بعضی مفسرین اهل سنت در ذیل آیه: إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمِّيَّتِهِ (حج: ۵۲)، آورده اند که: زمانی پیامبر در حال نقل وحی بود که شیطان کلامی بر زبان وی جاری ساخته گفت:

تلك الغرائق العلى و إن شفاعتهن لترجى.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۵

مشهور است او منافقین را که قصد ترور پیامبر را در ليله عقبه داشتند شناسائی

کرده بود) نمی گفت: تو را بخدا سوگند می دهم که بگوئی آیا من از منافقین هستم؟! و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته بود که تو از اهل بهشتی (با این حال) رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نکرده و از حدیفه می پرسد! پس معلوم می شود که حدیفه را تصدیق کرده بود، ولی پیغمبر خدا را نه! پس این خلاف مسلمانی است، و چنانچه رسول خدا را تصدیق کرده بود، پس چه دلیلی است که از حدیفه بپرسد، و این دو خبر با هم تناقض دارد.

یکی دیگر از آنان گفت: بلا-شک رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من را با امتم در میزانی سنجیدند و من بر امتم رجحان یافتم، سپس بجای من ابو بکر را با امت من سنجیدند، ابو بکر بر آنان چربید، آنگاه عمر را سنجیدند، او نیز بر آنان چربید، آنگاه میزان را برداشتند.

مأمون گفت: این محال است از جهت اینکه از دو حال خالی نیست: یا جسمشان را وزن کردند یا اعمالشان را، اگر گویی جسمشان را سنجیدند پس این درست نیست، که وزن ظاهر ایشان از همه امت افزون باشد، و اگر افعال آنان را با امت سنجیدند، در آن وقت که همه اعمال امت حاضر نبود، و هنوز خلق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۶

نشده بودند تا اعمالی داشته باشند و این در روز قیامت ممکن است، (۱) پس بگویید چگونه و به چه چیز بر تمام امت برتری داشتند؟ بعضی گفتند: به اعمال صالحه، مأمون گفت: اکنون بمن بگوئید کسی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه

و آله عمل صالحش بر رفیقش برتری داشت، ولی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل صالح دوستش بر عمل او فزونی یافت، آیا بمقام رفیقش میرسد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درجه بالاتری داشته است؟ اگر بگوئید:

آری، من در این عصر کسانی که اعمال صالح و عبادتشان- از جهاد و حج و روزه و نماز و زکات- بمراتب بیش از آنان که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می بوده اند را بشما معرفی میکنم، گفتند: راست میگوئی، عاملان خیر و صالحین زمان ما بمقام عاملان خیر و عباد زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیرسند، مأمون گفت:

شما بنگرید آنچه از فضائل، پیشوایان مذهبی شما- که دینتان را از آنان تعلیم گرفته اید- در باره علی گفته و نقل کرده اند، و آنچه را که در باره عشره مبشره- آن ده صحابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بایشان مژده بهشت داد و جمله شهادت می دهند که اهل بهشتند- گفته اند با هم بسنجید، اگر دیدید که جزئی از بسیار است، همان که شما می گوئید همان صحیح است، و اگر دیدید آنچه را که در باره علی نقل می کنند بیشتر است، پس از پیشوایان خود آنچه را که در-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۷

باره علی روایت کرده اند قبول کنید، و از آن نگذرید.

(۱) راوی گوید: همه سر بزیر افکندند، و مأمون پرسید: چرا ساکت شدید؟! گفتند: ما حرفمان را تمام کردیم، مأمون گفت: اکنون من از شما میپرسم:

بگوئید در هنگامی که خداوند رسولش را مبعوث فرمود و رسالت تبلیغ شد، چه عملی ثوابش

از همه اعمال بیشتر بود؟ گفتند: پیشی گرفتن در قبول اسلام، زیرا خداوند متعال می فرماید: السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (آنان که پیشی گرفتند بایمان برسول خدا و آئین اسلام بدرگاه خدا، اینان مقرّبند- واقعه ۱۱).

مأمون گفت: آیا کسی قبل از علیّ اسلام آورده بود؟ اگر سراغ دارید بگوئید، گفتند: این درست است اما هنوز کودک بود، ولی ابو بکر سالمند و دارای عنوان بود، و میان این دو حالت (کودکی و سالمندی) تفاوت است، و روی ایمان ابو بکر میتوان حساب کرد، اما ایمان علیّ را بدلیل اینکه بالغ نبوده نمیتوان بحساب آورد، مأمون گفت: بگوئید آیا اسلام علیّ از ناحیه الهام بود که از سوی خدا به او شده بود، یا بصرف دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ پس اگر بگوئید به الهام بود، او را بر رسول خدا تفضیل داده اید، زیرا آن حضرت ملهم نشد، بلکه جبرئیل آمد و پیام خداوند را باو رسانید و اگر بگوئید: نه، بدعوت پیامبر بود، پس بگوئید: آیا دعوت پیغمبر از جانب خود بود یا بأمر خدا؟ اگر بگوئید:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۸

پیغمبر از پیش خود او را دعوت به اسلام کرد، (۱) پس این خلاف آنست که خداوند رسولش را بدان وصف نموده، در آنجا که میفرماید: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (من از آنان نیستم که بخود بندی داشته باشم) و در سخن دیگرش که فرمود:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (از روی هوی و هوس چیزی نمی گوید، و نمی گوید مگر همان که به او وحی می شود- نجم: ۳ و ۴)، و چنانچه از طرف خدا بود، پس خداوند



امر کرده بود که علی را از میان همه کودکان مردم برگزیند و به اسلام دعوت کند، و لذا از روی آگاهی و اطمینان به تأیید خداوند متعال او را دعوت کرد.

و یک جهت دیگر، بمن بگوئید: آیا خداوند حکیم و دانا ممکن است مخلوق خود را تکلیف بکاری کند که طاقت آن را نداشته باشد؟ اگر بگوئید:

آری، پس کفر ورزیده اید، و اگر بگوئید: نه، پس چگونه جایز است که امر کند پیامبرش را به دعوت کردن کسی که امکان پذیرش آن را ندارد برای کمی و نارسائی سنش، و ناتوانی که از پذیرفتن حکم دارد.

باز جهت دیگر: آیا دیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی از کودکان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۴۹

فامیلش یا از غیر ایشان را باسلام دعوت کرده باشد، (۱) تا اینکه آنان در میان تمامی اطفال سرمشق و الگوی علی قرار گرفته باشند؟ اگر می پندارید که او جز علی را دعوت به اسلام نکرده است، پس این خود فضیلتی است برای علی بر همه کودکان مردم. آنگاه گفت: بمن بگوئید: کدامین عمل پس از سبقت گرفتن بر ایمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با ارزش تر است؟ گفتند: جهاد در راه خدا، گفت:

آیا برای یکی از آن ده تن (عشره مبشره) بمانند علی سابقه جهاد و مبارزه با کفر در تمامی مواقعی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با کفار و دشمنان دین داشت در تاریخ سراغ دارید؟ این غزوه بدر است که بیش از شصت و چند تن (از لشکر کفار) را کشتند و علی بیست و چند تن را بدوزخ فرستاد، و بقیه

را دیگران همه با هم، پس یکی از حاضران گفت: ابو بکر در سایبان خود با رسول خدا بود و جنگ را رهبری میکرد، مأمون گفت: حرف عجیبی میزنی! بگو آیا جدای از پیغمبر تدبیر جنگ را بعهده گرفته بود یا با نظر پیغمبر و شرکت با او - صلوات الله علیه - یا برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی و رهبری نمودن او نیاز داشت، کدام این سه امر را بیشتر خودداری بگوئی؟ مرد گفت: پناه بخدا میبرم اگر گمان کنم با رسول خدا در تدبیر نیرو شرکت داشت، و یا اینکه خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۰

بتنهائی تصمیم میگرفت، (۱) و یا اینکه بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی او محتاج بود گفت: پس چه فضیلتی دارد در سایبان نشستن و مجاهدین را دیدن؟ و چنانچه فضیلت ابو بکر بترک جهاد و نرفتن بمیدان بوده، پس لازمه اش اینست که هر متخلف و تارک جنگی را بر مجاهدین ترجیح دهیم، با اینکه خداوند عز و جل میفرماید: لَا يَشْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - الخ مساوی و برابر نیستند آن اشخاصی که عذری ندارند از رفتن بمیدان نبرد، و خودداری میکنند و بجنگ نمی روند با کسانی که مال و جان خود را در راه خدا و جهاد بدل میکنند، زیرا خداوند مقام مجاهدین بمال و جان را برتر نمود از آنان که در خانه می نشینند و از جنگ کناره می گیرند، اگر چه خداوند بهمه مؤمنین وعده نیکو داده است، ولی مجاهدین را بر کناره گیران از جنگ بمزدی بزرگ برتری داده است.

اسحاق بن حماد گوید: آنگاه

بمن گفت: سوره هل اُتی را قراءت کن، من شروع بخواندن سوره هل اُتی کرده تا رسیدم به آیه مبارکه وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا- تا جمله- وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوْرًا گفت:

این آیات در باره چه کسی نازل شده است؟ عرض کردم در باره علی، پرسید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۱

(۱) آیا بتو خبری رسیده که علی هنگام اطعام مسکین و دستگیری از یتیم و اسیر گفته است: اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا- شُكُوْرًا آنچنان که خدای عزّ و جلّ در قرآن گفته است؟ گفتم: خیر، فرمود: پس خداوند تعالی از ما فی الضّمیر و یتّ او آگاه بود و آن را در کتاب خود ذکر کرد تا بمردم امر او را ظاهر گرداند. آیا دانسته ای که خداوند در آنچه از بهشت وصف کرده است چیزی را مانند آنچه در این سوره وصف کرده وصف نموده باشد این چنین که فرموده: «قواریر من فضّه» (و تنگهایی بلورین از نقره ساخته شده)؟

عرض کردم: نه، گفت: این خود فضیلتی است جدای از آنها، چگونه تنگ بلوری از نقره می شود؟ گفتم: نمی دانم، گفت: میخواهد بفهماند که نقره ای در صفا چنانست که داخلش از خارج پیداست، در این ای اسحاق قدری تأمل کن، که گوید: از لطافت و روشنی پوست همچون تنگ بلورین باشند از شدت نرمی و نازکی، و در گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ای اسحاق:

«رویدا سوقک بالقواریر»

و مرادش از قواریر زنان بود بجهت لطافت و رقت جسم آنان.

مترجم گوید: «اصل ماجرا چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حجّه

الوداع زنان خویش را به همراه برد و آنان را بر شتران سوار کرده بودند و مأمور شتران، غلام حضرت، شخصی بنام آنجشه بود، و وی برده ای سیاه رنگ و خوش صدا بود که با خواندن آواز، شتران حامل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۲

امّهات مؤمنین را تند میراند، و شتران مردان را براء بن مالک سوق میداد و اینان هر دو در تند بردن شتران مسابقه می دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنجشه گفت:

«رویدک رفقا بالقواریر»

یعنی: ای آنجشه! قدری آرامتر، با این بانوان مدارا کن و شتران را تند مران».

(۱) و افزود: همچین مانند گفتار رسول خدا

«رکبت فرس أبی طلحه فوجدته بحرا»

(بر اسب ابو طلحه سوار شدم آن را چون دریا یافتم)، مرادش تند رفتن او بود مانند تند رفتن روی آب دریا.

مترجم گوید: «أبو طلحه زید بن سهل انصاری است، و از قبیله بنی النّجار است، وی از شجاعان بوده و در تمامی غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد، و در غزوه حنین چنان ایستادگی و شجاعت بخرج داد و فداکاری نشان داد که همه او را تحسین کردند، و وی همانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: صدای ابو طلحه در لشکر برای من از یک صد سوار بهتر است».

باری، مأمون گفت: مراد از بحر در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری تاخت و تاز است، و نیز مانند قول خداوند متعال که فرموده: وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ. ابراهیم - ۱۷ (یعنی: مرگ از هر سو به او رو کند

ولی او نمرده بلکه عذاب خداوند سخت است) مراد آنست که گوئی مرگ از هر طرف او را احاطه کرده است، هر چند که از یک سو هم اگر آید او مرده است، و غرض آنست که آلام و تلخی جان کندن از جمیع اطراف او را در بر گرفته، و تلخی این مرگها را می چشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۳

(۱) سپس مأمون گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنان نیستی که شهادت می دهند آن «عشره مبشره» در بهشتند؟ گفتم: آری، گفت: بمن بگو اگر مردی منکر بود و میگفت نمی دانم این خبر صحیح است یا نه: یعنی خبر

«عشره من اهل - الجنة»

(و بعد نام ده تن از صحابه را در آن برده است) آیا او را نزد خود کافر میدانی؟ گفتم: نه، گفت: اگر بگوید: نمیدانم که سوره هل أتى از سوره های قرآن است یا نه، او را کافر میدانی؟ گفتم آری، گفت: پس من فضل این مرد (یعنی علی) را افزون مینگرم (که هر کس در فضل او که قرآن است تردید کند کافر است، اما اگر در فضل عشره که حدیث است تردید کند کافر نمیشود).

آنگاه گفت: ای اسحاق، مرا از حدیث «طیر مشوی» (مرغ بریانی که برای رسول خدا آوردند و از خدا خواست که محبوبترین و بهترین خلقش را با او در آن شریک گرداند و خداوند علی را هم خوراک او کرد) خبر ده که آیا در نزد تو صحیح است؟ گفتم: آری، گفت: بخدا سوگند که عناد تو ظاهر شد و خود اعتراف کردی، امر از این سه حال خالی نیست، اینکه با دعای پیغمبر صلی الله علیه و

آله او مقبول افتاد یا مردود؟ یا اینکه خداوند فاضل و بهترین خلق را شناخت ولی مفضول و کهنتر در نزد او محبوب تر بود، و یا اینکه اساسا خداوند فاضل و مفضول را تشخیص نمی داد و نمی شناخت، بگو کدامین قسم از این اقسام در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۴

نزد تو بهتر و درست تر است؟ (۱) اسحاق گوید: من مدتی سر بزیر بودم و جوابی نداشتم، تا اینکه سر برداشته گفتم: ای امیر! خداوند در باره ابو بکر فرموده است: ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (دومین آن دو نفر بود در غار هنگامی که پیغمبر بیار و صاحبش گفت: مترس خدا با ما است - توبه: ۴۰) و خداوند عز و جل او را بنسبت مصاحب با پیغمبرش صلی الله علیه و آله مفتخر می گرداند، مأمون گفت: سبحان الله! چقدر فهم تو اندک است، آیا کافر مصاحب مؤمن نمی شود؟ این چه فضیلت است، مگر نشنیده ای سخن خداوند را که حکایت فرموده: قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (به صاحب و دمسازش که با او می ستیزید گفت: آیا بخدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت - کهف: ۳۷) پس خداوند کافری را مصاحب مؤمنی یاد کرد، و یا شعر هذلی شاعر که گفته است:

و لقد غدوت و صاحبی و حشیتحت الرداء بصیره بالمشرق بی شک صبح کردم و اسب سواریم وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود و محل طلوع آفتاب را با نگرستن

انتظار میکشید.

و یا گفتار ازدی، شاعری دیگر که گفته است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۵

(۱)

و لقد ذعرت الوحش فيه و صاحبی محض القوائم من هجان هیکل و بدون تردید ترسیدم و وحشت کردم از تنهائی در آن مکان و تنها همدم و دمساز من چارپائی نجیب و ساق سپید و بلند قامت بود.

پس شاعر اسب خود را صاحب خویش خوانده است. اما آنکه فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (خدا با ماست) پس بدان که خداوند با هر نیکوکار و بدکرداری هست، مگر نشنیده ای که خداوند فرموده: و ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ - تا آخر آیه سوره مجادله که معنایش اینست که هیچ سه تنی با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنان است، و هیچ پنج تنی با یک دیگر نباشند الا اینکه خداوند ششمی ایشان است، و نه کمتر و نه بیشتر از این جماعتی گرد نیابند جز آنکه خداوند با آنانست هر کجا که باشند».

و امّا اینکه فرمود: لا تَحْزَنْ پس بگو بدانم این حزن و ناراحتی ابو بکر طاعت خدا بود یا معصیت او؟ اگر فکر میکنی که طاعت خدا بود، پس گوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله از طاعت خدا او را منع فرمود، و این بر خلاف فعل شخص حکیم است، و اگر گوئی آن معصیت بود، پس در این چه فضیلتی است برای عاصی.

اکنون بگو بدانم اینکه خداوند حکایت فرموده: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۶

این آرامش بر کدامیک نازل شد؟ (۱) اسحاق گوید: گفتم بر ابو بکر، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیازی به آرامش نداشت، چرا که نترسیده

بود، گفت: از سخن خدا در روز حنین برایم بگو که خدای عزّ و جلّ میفرماید: وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَ لَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ \* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَاكِنَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - توبه: ۲۵، ۲۶.

(و در روز حنین هنگامی که بسیاری جمعیتان موجب خوشحالی شما شده بود، ولی هیچ ثمره ای برایتان نداشت، و فرار کردید، و زمین از هر سو و هر طرف شما را تحت فشار مرگ قرار داد، تا اینکه خداوند سکینه و آرامش خود را به پیامبرش و بر دل‌های شما مؤمنین نازل ساخت). آیا میدانی مراد از آن مؤمنین که خداوند در این آیه کریمه اراده فرموده کیانند؟ گوید: من گفتم نمیدانم، گفت: مردم در غزوه حنین و در آن روزی که فرار را بر قرار اختیار کردند، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله جز هفت تن از بنی هاشم هیچ کس باقی نماند:

علی بود که با شمشیرش کارزار میکرد و عباس بود که لجام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدست گرفته بود، و پنج تن دیگر که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند و خوف آن داشتند که مبادا ضربتی برسول خدا زنند یا آسیبی برسانند، تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۷

وقتی که خداوند پیغمبرش را ظفر داد، (۱) پس نظرش از مؤمنین در آیه مبارکه در اینجا «علی» بود و آن چند تن از بنی هاشم، پس چه کسی افضل است؟ آیا آنکه با پیامبر بود و سکینه بر او و بر پیغمبر نازل شد؟ یا آنکه با پیغمبر بود



و سکینه بر پیامبر نازل شد و او اهلیت نداشت که سکینه بر او نازل شود.

مترجم گوید: «احتجاج مأمون در صورتی درست است که اسحاق پذیرفته باشد که در غار سکینه بر پیغمبر نازل شد نه بر ابو بکر، و حال آنکه اسحاق اظهار داشته بود که در غار سکینه بر ابو بکر آمد و پیغمبر نیازی به آرامش نداشت».

ای اسحاق کدامیک افضلند؛ آیا آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار بود، یا آنکه بر بستر پیغمبر خوابید و خود را فدای آن حضرت کرد تا کار خود را در هجرت بمدینه و اعتلای کلمه حقّ بانجام رساند؟! خداوند بآن جناب وحی فرستاد تا علی را امر کند که در فراش و بستر او بخوابد و بدین کار جان رسول خدا صلی الله علیه و آله در امان باشد، پس آن حضرت او را امر کرد که بجای او در فراش بخسبد، و علی پرسید: آیا بدین کار شما سلامت می مانید؟ فرمود: آری، علی گفت:

بروی چشم اطاعت میکنم فرمانت را، آنگاه در بستر پیغمبر خوابید و ملافۀ او را بر خود پیچید، و مشرکین اطراف خانه را محاصره کردند و بدرون رفتند و شکّ نداشتند که در آن بستر کسی بجز پیغمبر باشد، و از هر طائفه یکتن همپیمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۸

شدند که هر کدام ضربتی زنند تا بنی هاشم مطالبه قصاص نتوانند کرد، (۱) و علی می دانست و سخنان آنان را می شنید و از تدبیر با خبر شده بود و خود را در معرض هلاک می دید، و هیچ یک از این امور نتوانست او را بترساند و جزع کند

چنان که ابو بکر در غار جزع کرد، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود، ولی علی تنها بود، و پیوسته صابر و پایدار و استوار بود و خود را بحساب خدا گذارده بود، و خداوند هم فرشتگانی را فرستاد تا او را از شر دشمن مواظبت کنند، سپیده دم برخاست و قریش که آماده کشتن رسول خدا بودند او را دیدند و سراغ پیامبر را از وی گرفتند، گفت: نمی دانم کجاست، گفتند: تو ما را فریب دادی، و او خود را بعد به پیغمبر رسانید، پس علی افضل بود و روز بروز عملی از وی بظهور میرسید و او را مقرب تر می ساخت تا اینکه خداوند تعالی او را از این دنیای فانی بعالم باقی بسوی خود برد در حالی که کاملاً پسندیده و مورد غفران حق بود.

ای اسحاق آیا تو حدیث ولایت را روایت نکرده ای؟ گفتم: آری خود روایت کرده ام، گفت: آن را برای من حدیث کن، من حدیث را

(من کنت مولاه فهذا علی مولاه)

برای او روایت کردم، گفت: آیا نمی بینی که این حدیث حقی را برای علی بر عهده ابو بکر و عمر واجب می گرداند که بر عهده علی از آن دو،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۵۹

حقی واجب نگردانیده است؟ (۱) گفتم: مردم می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را بسبب زید بن حارثه فرمود (و مراد این بود که: هر کس من اکنون ولایت او را دارم، پس از من علی ولی و سرپرست اوست و او زید بن حارثه بود که مولای پیغمبر بود و ولایت او را پس از خود به

علی داد)، پرسید: این کلام را در کجا و چه وقت رسول خدا گفت؟ گفتم: هنگامی که از حجّه الوداع باز میگشت در غدیر خم، گفت: زید بن حارثه در کجا بقتل رسید؟ گفتم: در مؤته؟ گفت: آیا زید بن حارثه پیش از غدیر خم کشته نشده بود؟ گفتم: آری، گفت: بگو اگر فرزند پانزده ساله تو بگوید: مردم! بپذیرید که غلام من از آن پسر عمویم میباشد، آیا تو از این کلام فرزندت رنج میبری و آن را ناخوش میداری یا نه؟ گفتم آری مکروه میدارم، گفت: فرزند ترا منزه میداری از چیزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن منزه نمی بود، وای بر شما که فقهای خود را ارباب خود گرفته اید، خداوند در باره نصاری میفرماید: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (مسیحیان دانشمندان و رهبانان خود را خدایان خود گرفته اند- توبه: ۳۲)، در حالی که بخدا سوگند از برای آنان روزه نمی گرفتند و نماز نمی خواندند، و لیکن هر چه آنان می گفتند اینان اطاعت می کردند آنگاه گفت: آیا این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی گفت:

«انت منی»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۰

بمنزله هارون من موسی»

را روایت کرده ای؟ گفتم: آری، (۱) گفت: آیا نمی دانی که هارون برادر پدر مادری موسی بود؟ گفتم: چرا، گفت: آیا علی برادر پدر مادری پیغمبر بود؟ گفتم: خیر، گفت: هارون پیغمبر بود و علی که مانند هارون پیغمبر نبود پس برادر پدر مادری که نبود، پیغمبر هم که نبود، پس آن منزلت سومی که دارا بود چه بود جز خلافت پیامبر؟ و این کلام رسول خدا از آن جهت بود که

منافقین گفتند: پیغمبر علی را به همراه خود نبرد و در مدینه بر سر زنان و اطفال باقی گذارد و بجهد نبرد و برای او سخت بود که علی را ببرد ولی پیغمبر خواست علی با خاطری آسوده در مدینه بجای او بماند لذا این کلام را گفت، چنان که خداوند از موسی حکایت کرده است که به هارون گفت:

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (در قوم من تو باقی بمان، امور را اصلاح کن و گوش بحرف فسادکاران مده و راه آنان را پیشه نکن. اعراف ۱۴۲) من به مأمون گفتم: موسی در حال حیات هارون را بجای خود گذارد و بمیقات پروردگار خود رفت، پس موسی هارون را بر تمامی قوم خلیفه خود قرار داد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را تنها بر مردمی که در مدینه باقی بودند جانشین و خلیفه خود قرار داد، (بر ضعفی که از جنگ مستثنی و معذور بودند و زنان و کودکان، زیرا بیشتر مردم به همراه او بوده و برای تبوک تجهیز شده بودند) مأمون گفت: آیا موسی تنها به میقاتگاه رفت یا افرادی از قوم به همراه او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۱

بودند؟ (۱) گفتم: کسانی به همراهش بودند، گفت: آیا هارون را بر تمامی آنان سرپرست و جانشین خود قرار نداد؟ گفتم: آری، گفت: علی را نیز جانشین کرد چون برای غزوه بیرون رفت بر کسانی که قدرت نبرد نداشتند و زنان و کودکان علی را گمارد، و دلیل بر خلیفه قرار دادن علی را پس از مرگش این است که فرمود:

«علی نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی، الأ

اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود»، پس او وزیر پیغمبر است بدین کلام، زیرا موسی علیه السلام بدرگاه خداوند تبارک و تعالی دعا کرد و از او طلب یار و کمک کار نمود بدین عبارات که: **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَحْيَى، اَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي.** گفت: برای من مددکاری از اهل و کسان من قرار ده و آن هارون برادرم باشد، و پشت مرا بدو محکم گردان، و او را در تبلیغ نبوت و حفظ امت شریک من گردان، پس هر گاه علی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنزله هارون باشد، وزیر رسول و یاری کننده اوست، و او جانشین او است همان طور که هارون وزیر موسی و یاری کننده او و خلیفه او بود.

سپس مأمون روی بحاضران از علما و دانشمندان کرده گفت: من از شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۲

بپرسم یا شما از من می پرسید؟ (۱) گفتند: ما از تو سؤال می کنیم، گفت:

پرسید، یکتن از ایشان گفت: آیا امامت علی از جانب خداوند عزّ و جلّ بنقل رسول خدا صلی الله علیه و آله از او، مانند نقل فرائض مانند نماز ظهر که چهار رکعت است، و زکات دویست درهم که پنج درهم است، و یا حجّ خانه خدا نیست؟ مأمون گفت: آری، گفت: پس از چه رو در اینها هیچ گونه اختلافی نیست اما در خلافت علی اختلاف است؟ مأمون در پاسخ گفت: برای اینکه تمام فرائض آن طور نیست که در آن چشم و همچشمی و رقابت باشد، ولی خلافت و زمامداری چون نوعی ریاست است در آن رقابت هست.

دیگر از حضاران

گفت: چرا شما منکر این هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرده باشد که خود مسلمین یکنه را باختیار خود تعیین کنند که قائم مقام او باشد، از روی مهربانی و لطفی که با امتش داشت، بدون اینکه خود کسی را معین کند و امت با او مخالفت کنند و عذاب بر ایشان مسجل گردد؟ مأمون گفت: این مطلب را از این جهت منکرم که خداوند بخلق خود مهربانتر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله، با این حال تعیین پیغمبر را بعهد و اختیار مردم نگذارد، تا خود کسی را معین کنند با اینکه میدانست که در میان آنان افرادی مخالفت و عده ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۳

اطاعت وی را می نمایند (۱) و این موجب نشد که خود، پیامبر تعیین نکند و کسی نفرستد، و علت دیگر اینکه اگر امر کند که خود مردی را اختیار کنند از دو حال خارج نیست، یا همه را امر کرده و یا بعضی را، اگر همه را امر کرده باشد پس همگی مأمورند بدیگری رأی دهند و در این صورت مختار که باشد؟ و اگر برخی را امر کرده که انتخاب کنند نه همه را، این نیز از این حال خارج نیست، می باید آن بعض مشخص و دارای علامتی باشند، پس اگر گوئی آنان فقهایند، پس باید مشخصات فقیه و علائمش معلوم باشد.

یکی دیگر از حاضران گفت: روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود: هر چه را مسلمانان نیکو و صحیح بدانند همان در نزد خداوند درست و نیکو است، و آنچه را که بد و زشت بدانند،

همان نزد خداوند زشت و قبیح است، مأمون گفت: در اینجا ناچاریم بدانیم مراد همه مؤمنین بوده یا بعض از آنان، پس اگر همه مراد باشند چنین چیزی نشدنی است، زیرا همه ممکن نیست در امری اجتماع کنند، و اگر بعضی از ایشان مراد باشند ما می بینیم که هر گروه در باره صاحب خود بخوبی روایت میکنند مانند شیعه که در باره علی همه خوبیها را روایت کرده اند، و حشویه (غیر شیعه) در باره غیر علی آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۴

خوبیها را روایت کرده اند، (۱) پس از کجا ثابت می شود آن امامتی که شما اراده کرده اید؟! شخص دیگری گفت: بنا بر این جایز است فکر کنی که اصحاب پیامبر خطا کردند؟ گفت چطور فکر کنیم آنان خطا کرده و بر ضلالت اجتماع نمودند در حالی که بنا بگمان تو امامت را نه فرض میدانستند و نه سنت، چرا که تو گمان میکنی امامت نه از جانب خدا واجب شده است و نه از جانب رسول خدا سنت، بلکه باختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه واجب است و نه سنت؟

دیگری گفت: اگر شما امامت را برای علی درست میدانید نه غیر او برهانتان را اقامه کنید:

مأمون گفت: من مدعی این نیستم بلکه مقرّ باین عقیده هستم و بر مقرّ دلیل نیست، و مدعی آن کس است که می پندارد که کار بدست او است و او متولی عزل و نصب است و اختیار همه بدست اوست، و بینه و شاهد خالی از این نیست که یا از همدیفان او باشد، مانند ابو بکر و عمر و عثمان و طرفداران ایشان که

همگی با او دشمنند، و یا از غیر ایشان که کسی جز اینان نیستند و شهادتشان هم ثمری ندارد در مقابل این همه مخالف، حکم نبودن و عدم دارد، پس چگونه بر این مطلب میتواند شاهد آورد؟.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۵

(۱) فرد دیگری از آنان گفت: چه کاری واجب بود علیّ پس از رحلت رسول خدا انجام دهد؟ گفت: آنچه را که بجای آورد، مرد گفت: آیا بر او واجب نبود که امامت خود را به خلق اعلام کنند؟ مأمون گفت: همانا امامت بفعل او در باره خود نیست و بفعل مردم هم در باره او نیست که او را اختیار کنند یا بر دیگران برتری دهند یا غیر از اینها، بلکه امامت بفعل خداوند تعالی است در وی.

چنان که به ابراهیم علیه السلام فرمود: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* (من تو را بر مردم امام قرار میدهم) و به داود علیه السلام فرمود: *يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ* و نیز بفرشتگان در باره آدم فرمود: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* پس امام از جانب حقتعالی امام است و به تعیین و اختیار خدای کریم از ابتدای وجود کامل به تمام و نیکو بودن در خلقت و شریف بودن در نسب، و دارای طهارت در منشأ و مولد و عصمت در جمیع عمر است، و اگر امامت بدست خود او بود پس هر کس که میتواند خود را چنین کند او امام بود و یا مستحق امامت، و چون خلاف آن را مینمود خود بخود از امامت خلع میشد و عزل و نصب امام باختیار اعمال بنده میشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۶

(۱)



کسی دیگر گفت: پس از چه رو امامت را پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله از برای علی واجب گردانیدی؟ مأمون گفت: چون او از کودکی با ایمان پا بعرصه وجود نهاد مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی ایمان و بیزاری از ضلالت و گمراهی کسانش (از قریش) که آنها را دلیلی بر بت پرستی نبود و بدون حجّت و دلیل راه ضلال می پیمودند، و برای اجتناب او از شرک، زیرا که شرک ظلم است، و ظالم امام نیست، و کسی که بت پرستد باجماع مسلمین امام نخواهد بود، و هر کس بت پرستید دشمن خدا را بجای خدا گرفته است و حکم او حکم کفر است باجماع امت که شهادت میدهند بر کافر بودن او تا اینکه شهادت دیگری دهند که اکنون کافر نیست و کسی که یک مرتبه محکوم علیه واقع شد و دیگران بر علیه او شهادت دادند جایز نیست بعد حاکم واقع شود، پس فرقی میان حاکم و محکوم علیه باقی نخواهد ماند.

یکتن دیگر از اصحاب کلام گفت: پس چرا علی با ابو بکر و عمر و عثمان بجنگ برخواست، چنان که با معاویه مقاتله کرد؟ مأمون گفت: این سؤال درست نیست، زیرا که سؤال از عمل مثبت میکنند نه از عمل منفی، یعنی اگر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۷

بجنگ با آنان برخاسته بود علتش را میخواستند نه اینکه بر عکس علت برخواستن را پی جو شوند، (۱) باید دید آیا مسأله خلافت علی از جانب خدا بود یا از جانب دیگری، و اگر صحیح بود که از جانب خدا است پس شک در آن که آیا

درست است یا نه کفر است بجهت قول خداوند که میفرماید: فَلَا - وَ رَبِّكَ لَا - يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نه چنانست که منافقان گمان کرده اند که با اینکه با تو بمخالفت میپردازند باز دارای ایمانند، سوگند به پروردگارت که ایمان حقیقی نخواهند داشت تا آنگاه که تو را در اختلافاتشان قاضی قرار دهند و چون حکم را بگوئی هیچ یک از طرفین دعوا در باطن و قلب خود احساس ناراحتی نکند و بحکم تو خرسند باشد چه آن کس که بنفع او حکم کرده ای و چه آنکه بضرر او، و آن دو باید کاملاً تسلیم حکم تو باشند و در این صورت مؤمن خواهند بود- نساء: ۶۵) مترجم گوید: «مقصود اینست که حکم الهی را باید بدون چون و چرا پذیرفت، و دلیل برای آن از خدا و رسول خواستن یا از حکم ناراحت بودن، خود نشاندهنده عدم ایمان است».

باری افعال شخص تابع اصل اوست، اگر علی قیامش به امامت از جانب خداوند تعالی بود، پس کارهای او هم از جانب حق است و بر مردم است که راضی و تسلیم امر او باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در روز وقعه حدیبیه که مشرکان او را از مناسک عمره منع کردند قتال را ترک کرد، ولی هنگامی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۸

قدرت یافت و یاورانی تهیه کرد جنگید، (۱) چنان که خداوند تعالی میفرماید در اول: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (یعنی ای رسول ما از ایشان در گذر بطریق هر چه نیکوتر- حجر: ۸۵) و پس از آن

فرموده است: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ (بکشید مشرکان را هر کجا که یافتید و اسیرشان کنید و راه را بر آنان ببندید و محاصره شان کنید و هر کجا در کمین آنان باشید- توبه: ۵).

مترجم گوید: «جواب مأمون چندان درست نیست (البته از نظر استشهاد به آیات)، زیرا آیه امر بقتال در سوره توبه است و پس از فتح مکه نازل شده است و آیه امر بصفح در مدینه نازل شده نه در صلح حدیبیه، و آن صلح بسال ششم هجرت در ماه ذی قعدة الحرام بود که جنگ در آن ماه هم از نظر مسلمین و هم از نظر مشرکین جایز نبود، و الا مسلمین قدرت داشتند با کفار بجنگند، چنان که در آیه مبارکه آمده است لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (اگر کفار بجنگ با شما می پرداختند البته فرار اختیار می کردند و یاورى برای خود نمی یافتند- سوره فتح آیه ۲۲) و آیه دیگر که میفرماید هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ (خداوند شما را از شرّ آنان حفظ فرمود و آنان را از حمله شما پس از آنکه شما را بر آنان غالب ساخته بود- فتح ۲۴) و این بدین جهت بود که جماعتی از اهل مکه مسلمان شده بودند ولی ایمان خود را مخفی میداشتند و اگر مسلمین به مکه حمله میبردند آنان نشناخته خونشان میریخت و مسلمانان بعد می فهمیدند و ناراحت گشته و متأثر می شدند و دیه و خونبهای آنان بر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۶۹

عهده

مسلمانان میبود، چنان که خداوند میفرماید: لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُم فَتُصَيِّبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا - الخ (اگر نبود که جماعتی از مردان و زنان در مکه ایمان آورده اند و شما آنان را نمی شناسید و چنانچه حمله برید آنان کشته میشوند و اسباب پشیمانی و ناراحتی برای شما پیش می آید و خداوند میخواهد در رحمت خود داخل گرداند هر که را که بخواهد، اگر آنان که مسلمان شده اند از آن شهر کناره گیرند، هر آینه کفار مقیم آنجا را معدّب خواهیم ساخت - فتح: ۲۵) پس اینکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قدرت نداشت مأمور بصفحه جمیل بود نادرست است و جمله فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ خود دلالت دارد که تو میتوانی انتقام بگیری لکن بهتر آنست که متعرض نشوی تا زمانش برسد، نه آنکه چون قدرت نداری بیخس و متعرض نشو، و این خلاف معنی آیه است.

و جواب صحیح آیه آنست که علی علیه السلام از جانب خداوند به امامت منصوب شده بود و پیامبر هم اعلام کرده بود و مردم باید بپذیرند و علی را خلیفه پیغمبر بدانند و فرمانش را اطاعت کنند، و چنان که زیر بار فرمانش نرفتند خود بعقوبت آن گرفتار خواهند شد، و بر امام تکلیفی جز ابلاغ فرمانش نیست، و امیر المؤمنین این کار را انجام داد، اما جنگ و قتال برای گرفتن خلافت با نداشتن یاور و عدم قبول مردم کاری است ناصواب، خصوصاً با آن کسانی که با وی سابقه دشمنی و پدر کشتگی دارند، و مثل و

مانند امام به مثابه کعبه و خانه خداست که باید مردم در زیارت بسراغ آن روند نه آنکه آن بسراغ مردم آید. «مثل الامام کمثل الكعبه تزار ولا تزور».

(به ترجمه متن بازمی گردیم) (۱) یکنن دیگر از مدعیان علم در آن مجلس گفت: اگر این طور است که شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۰

فکر میکنید: که امامت علیّ از جانب پروردگار بوده و واجب بود اطاعتش را بنمایند، پس چرا بر انبیاء جایز نبود مگر تبلیغ احکام و دعوت مردم بسوی خدا، اما برای علیّ جایز بود که ترک تبلیغ کند و مأموریت خود را انجام ندهد و مردم را بطاعت خویش دعوت ننماید؟ مأمون گفت: ما نمی گوئیم علیّ مانند انبیاء مأمور بود بتبلیغ، و چنین گمانی را نداریم که مأموریت او مانند مأموریت پیمبران است، بلکه میگوئیم آن بزرگوار علامتی در میان خدا و مردم است، پس هر کس او را اطاعت کرد، او مطیع امر خدا است، و هر کس مخالفت کرد و ولایت او را نپذیرفت او عاصی و نافرمان است، و اگر یاورانی می یافت اقدام میکرد، و اگر یآوری نیافت ملامتی بر او نیست و سرزنش از آن آنانست که او را یاری نکردند، زیرا مأمور بودند در هر حال ویرا اطاعت کنند، ولی او مأمور نبود بدون یار و یاور با دیگران بستیز پردازد، و او بمنزله خانه خدا است که مردم باید بسوی او بحجّ روند، اگر عمل کردند واجب خود را بجای آورده اند، و اگر نرفتند لوم و سرزنش بر مردم است نه بر خانه خدا.

دیگری گفت: اگر واجب و لازم شده است که مردم امامی داشته باشند

و از بودن او ناچارند، از کجا باضطرار واجب شده که او علی باشد نه دیگری؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۱

(۱) مأمون گفت: از آن جهت که خداوند اطاعت فرد مجهولی را واجب نمیسازد، زیرا آن ممتنع است یعنی شدنی نیست، و اگر طاعت کسی را واجب ساخت آن کس باید معین و مشخص باشد، پس ناچار باید رسولش او را بمردم معرفی کند بطور واجب و ضروری تا قطع عذر کند، و عذری میان خداوند و بندگانش باقی نماند، آیا نمی بینی که اگر خداوند بر مردم روزه یک ماهی از سال را واجب کند امّا آن ماه را معین نکند، و نشانه ای برای آن ندهد، و بعهده بندگان گذارد که خود با عقلشان آن ماه که خدا در نظر دارد و روزه اش را فرض و واجب کرده است بشناسند و از ماههای دیگر بعقل خود آن را مشخص کنند دیگر به ارسال رسول و فرستادن پیغمبر، خلق احتیاجی نداشتند و نیز از امامی که از ناحیه پیغمبر بآنان خبر دهد.

شخصی دیگر از علمای مجلس گفت: از کجا ثابت میداری که علی در روز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بالغ بود، با آنکه مردمان گفته اند او در آن هنگام که به ایمان دعوت شد، کودک بود و بسنّ مردان نرسیده بود و نه حکمی داشت و نه مکلف ساختن او جایز بود، و نه بسنّ مردان مکلف رسیده بود، مأمون گفت: از این راه ثابت میکنم که مطلب از این خالی نبود که در آن وقت یا علی صلاحیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۲

آن داشت که خداوند پیامبرش را مأمور دعوت او به

اسلام کند، (۱) که در این صورت طاقت تحمل حکم و تکلیف را دارا بوده، و قدرت بر ادای فرائض الهی داشته است، یا نه این صلاحیت را نداشته که خداوند رسولش را مأمور بدعوت او بنماید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش خود او را دعوت کرده نه بحکم خدا، که در این صورت لازم آید که بر خدا افترا بسته باشد، و خداوند میفرماید: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** (اگر بر ما افترا بندد هر آینه دست راست او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنیم الحاقه: ۴۶ الی ۴۴) و با وجود این آیا باز پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان خدا را بدان چه خداوند تعالی طاقت آن را بدیشان نداده تکلیف مینماید؟ و این از محالات است که بودنش امکان ندارد، و هیچ دانائی بر آن حکم نمی کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله هم بر آن دلالت نمی نماید، خداوند بزرگتر است از اینکه امر بمحال کند، و شأن رسول او هم أجل است از اینکه امر کند بچیزی که خلاف ممکن است در حکمت باری تعالی، چون سخن مأمون بدینجا رسید همگی ساکت شدند و از اظهار نظر لب فرو بستند.

مأمون گفت: تاکنون شما سؤال میکردید و بر من اشکال می گرفتید اکنون اجازه می دهید که من از شما سؤالاتی کنم؟  
گفتند: بله بفرمایید، مأمون گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۳

(۱) آیا این نیست که امت به اجماع از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من

هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد در قیامت جایگاهش را در آتش دوزخ مهیّا میکند) گفتند: آری، گفت:

و روایت کرده اند که فرمود: هر کس معصیت خدا را مرتکب شود چه کوچک باشد آن معصیت و چه بزرگ و سپس آن را عقیده خود قرار دهد و بر آن اصرار ورزد، پس او در طبقات جهنّم مخلّد خواهد بود؟ گفتند: آری، گفت: اکنون مرا خبر دهید کسی را که مردم بعنوان خلافت اختیار کردند آیا جایز است او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم، و از جانب خدایش منصوب بداریم، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بجانشینی تعیین نکرده بود اگر بگوئید: آری جایز است، بی شک مکابره نموده اید، و اگر گوئید: خیر، لازم آید که ابو بکر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و نیز از جانب خدا عزّ و جل نبوده باشد و شما بر پیامبر دروغ بسته باشید و در معرض آن کسان باشید که پیغمبر نشانی بر دوزخی بودنشان قرار داده است، و اینک بگوئید در کدام قول از این دو قول راستگوئید: آیا در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه برای خود معین نفرمود، یا اینکه به ابو بکر می گوئید: یا خلیفه رسول الله؟ [اگر هر دو را راست بگوئید این غیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۴

ممکن است چرا که متناقض یک دیگرند] (۱) و اگر یک کدام را که تصدیق کنید آن دیگر باطل خواهد شد، پس از خداوند پروا کنید، و بحال خود فکر کنید، و تقلید را کنار



بگذارید، و از امور بی دلیل و نامعلوم بپرهیزید، بخدا سوگند خداوند تعالی عمل و عقیده ای را از کسی نمی پذیرد مگر آنکه از روی اندیشه و عقل انجام داده باشد، و نپذیرفته باشد مگر آن را که حق بودنش را عقل امضا می کند و دو دلی شک است نه یقین، و پیوسته دو دل بودن کفر بخداوند متعال است و جایگاه دارنده اش آتش دوزخ خواهد بود.

و بمن بگوئید آیا جایز است شخصی از شما برده ای بخرد، و چون خریداری کرد برده مولا- شود و خریدار برده او؟ همه گفتند: نه، گفت: پس چگونه می شود کسی را که شما باو مرتبه خلافت داده اید و او را بمقام رسانده اید مولای شما باشد، در حالی که ولایت را شما باو بخشیده اید؟ آیا شما بر او خلیفه نخواهید بود؟ بلکه شما خلیفه ای ساخته اید و بعد گفته اید که او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و چون بر او خشم گرفتید او را بقتل رسانده اید چنان که با عثمان بن عفان شد. یکی از حاضران گفت: برای اینکه امام در حکم و کیل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۵

مسلمین است، (۱) هر گاه از وکالتش راضی باشند بکارش ادامه می دهد، و هر وقت بر او خشم گرفتند عزلش می نمایند، مأمون پرسید: مسلمانان و بندگان و شهرها از آن کیست؟ گفتند: همه از آن خداوند است، گفت: پس خداوند سزاوارتر است که برای بندگان خود و شهرها و کیل قرار دهد تا بندگان او، زیرا که از احکام موضوعاتی که امت بر آن اجماع دارد اینست که هر کس در ملک دیگری ضرری احداث کند ضامن آن خواهد بود، و او را

نمی رسد که در ملک غیر خود تصرف کند، و اگر تصرف کرد بدهکار و ضامن است.

آنگاه گفت: بمن بگوئید آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام رفتنش برای خویش جانشینی معین کرد یا نه؟ گفتند: خیر خلیفه ای معین نکرد، پرسید: آیا ترک این کار هدایت بود یا گمراهی؟ گفتند: هدایت بود، گفت: پس بر مردم واجب است هدایت را متابعت کنند، و از ضلالت و گمراهی دوری جویند و آن را ترک کنند، گفتند: همین کار را انجام دادند، گفت: پس از چه رو پس از رحلت او خلیفه تعیین کردند با اینکه او خود ترک کرده بود، و رها کردن طریقه و عمل او خود ضلال و گمراهی است، و محال است که خلاف هدایت، هدایت باشد، و وقتی که ترک تعیین خلیفه هدایت باشد، پس چرا ابو بکر خلیفه برای خود قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نداده بود، و همچنین عمر امر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۶

را بشورا میان مسلمانان قرار داد بر خلاف رفیقش ابو بکر؟! (۱) زیرا شما میپندارید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلیفه ای برای خود معین ننمود، ولی ابو بکر معین کرد و عمر نیز تعیین خلیفه را ترک نکرد آنچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کرده بود بنا بر پندار شما که مانند ابو بکر هم نکرد، و نوع سومی بکار گرفت (یعنی بشورای شش نفری واگذار کرد)، بمن پاسخ دهید و بگوئید کدامین از این سه قسم صحیح و درست بود؟ اگر فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را صواب بدانید،

پس ابو بکر را خطاکار دانسته اید و همچنین وجوه دیگر در بقیه اقوال. و مرا خبر دهید کدام یک از این وجوه درست بود؛ رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در عدم تعیین خلیفه، یا رفتار دیگران که تعیین خلیفه و جانشین برای خود بنحوی نمودند؟

بمن بگوئید: آیا جایز است ترک تعیین از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت باشد، و فعل آن از دیگران نیز هدایت؟! و هدایت خود ضد هدایت باشد؟! در صورت ضلالت معنایش چیست و کجاست، اینک بمن بگوئید آیا از زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا کنون کسی با اختیار جمیع اصحاب پیغمبر بخلافت رسیده است؟ اگر بگوئید: خیر، پس لازم گردانیده اید که تمامی مردم پس از رحلت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله راه ضلالت پیموده اند، (۱) و اگر بگوئید: آری، امت را تکذیب کرده اید و قول شما وجوهی را که قابل انکار نیست باطل میکند. و حال بگوئید:

آیا راست است این قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده است: قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قُلْ لِلَّهِ (بگو از ان کیست آنچه در آسمانها و زمین است؟)

بگو از ان خداست) گفتند: راست است، گفت: آیا آنچه غیر خداست از خدا نیست که ایجادکننده آن و مالک آن بوده است؟ گفتند: آری، گفت: در این گفتارتان بطلان آنست که واجب گردانیده اید که خود اختیار خلیفه ای کنید که حکمش بر شما نافذ باشد و او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانید، و حال آنکه خود، او را بخلافت و امارت نشانده اید و طاعت او را

بر خود واجب کرده اید، و چون بر او غضب کردید عزلش می کنید و اگر امتناع ورزد او را می کشید، وای بر شما! دروغی را بر خدا افترا نبندید، که عقوبتش را فردای قیامت خواهید دید آن هنگام که در برابر میزان عمل قرار گیرید و بر خدا و رسولش وارد شوید در حالی که عمدا بر او دروغ بسته اید، با وجود اینکه او فرموده است «هر کس بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا ببیند».

آنگاه رو بقبله نموده و دستهایش را بسوی آسمان بالا برده و گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۸

پروردگارا! من اینان را ارشاد کردم (۱) و آنچه بر گردن من واجب بود که به اینان بگویم دریغ نمودم و گفتم، بار الها! براستی که من در حال شکّ رهایشان نکردم و برای تقرب جستن بسوی تو تقدیم علیّ را بر دیگران پس از رحلت پیغمبرت صلی الله علیه و آله دین خود گرفتم، آنچنان که رسول تو ما را بدان امر کرده بود، راوی گوید: همه متفرّق شدیم، و دیگر چنین اجتماعی پس از آن تا مأمون زنده بود تشکیل ندادیم.

محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعریّ گفت: در خبری دیگر آمده که همه قوم ساکت شدند، و مأمون پرسید: سبب سکوت شما چیست و چرا ساکت شدید؟ گفتند: نمی دانیم چه بگوئیم، مأمون گفت: پس همین مقدار بحث کفایت می کند و حجّت بر شما تمام شد، آنگاه دستور داد همه را بیرون کنند، و ما همگی با حالت تحیر و سرگردانی و خجلت بیرون شدیم، و مأمون بفضل بن سهل نظر افکنده گفت: این نهایت آن چیزی

بود که اینان داشتند، پس کسی فکر نکند که جلالت من مانع شد که اینان بر من کلامم را نقض کنند، و توفیق دهنده خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۷۹

### باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السلام در باره ادله امامت ائمه علیهم السلام و ردّ غالبان و قائلین تفویض آمده

(۱) ۱- تمیم قرشئی - رضی الله عنه - بسند متن از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی بمجلس مأمون وارد شدم و حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت سؤال کرده گفت: یا ابن رسول الله! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟ امام فرمود: به نصّ و دلیل، سائل پرسید دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او، گفت: وجه خبر دادن شما به چیزهائی که بعدا واقع می شود به چه چیز است؟ فرمود: از راه آن علم معهودی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده است (مراد صحیفه جامعه است)، سائل گفت: به چه چیز از نیات قلبی مردم آگاهی میابید؟ فرمود: مگر بتو این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۰

خبر نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (۱) «از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا او بنور خداداد نظر میکند»، «۱» مرد گفت: شنیده ام، فرمود: مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی است مر او را که با نور خدائی باطنش بمقدار ایمان و مبلغ بینش و هوشیاری و دانش خود به جهان می نگرد، و خداوند جمع کرده است در ما امامان باندازه تفرّسی که بهمه مؤمنین داده است، و خود در کتاب محکمش فرموده است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ

(بدرستی که در این نشانه هائی است برای متوسمین - یعنی کسانی که بعلائمی نظر کنند و از آن علائم حقیقتی را درک کنند - حجر: ۷۵) و اولین فرد از متوسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، سپس امیر مؤمنان، آنگاه حسنین و از پس ایشان امامان از اولاد حسین علیهم السلام تا روز باز پسین و قیامت، حسن بن جهم گوید: چون امام علیه السلام این سخن بگفت مأمون بدو رو کرده گفت: ای ابا الحسن سخت را برای ما ادامه بده، و از آنچه را که خداوند بشما خاندان اهل بیت عطا فرموده ما را نیز بیفزای، حضرت فرمود:

براستی که خداوند عزّ و جلّ ما را بروح مقدّس و مطهری از جانب خود مؤیّد فرموده که آن فرشته نیست و با هیچ کس از گذشتگان نبوده است مگر با

---

(۱) - مرحوم کلینی در کتاب کافی در این مورد بابی عنوان کرده است و در ذیل آن پنج خبر نقل شده که یکی از آنها همین خبر و از قول حضرت باقر علیه السلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله، (۱) و آن روح با امامان از ما هست و آنان را یاری و هدایت مینماید و موقّقشان می دارد، و آن عمودی است از نور میان ما و خداوند عزّ و جلّ، مأمون به او گفت: ای ابو الحسن بمن خبر داده اند که جماعتی در باره شما غلوّ و زیاده روی میکنند، و از حدّ میگذرند، امام فرمود: پدرم موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمّد و او از پدرش محمّد بن علیّ و او از

پدرش علی بن الحسین، و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مرا از آنچه حق و حد من است بالاتر میرید، زیرا خداوند تبارک و تعالی مرا عبد قرار داده است پیش از آنکه رسول قرار دهد، و در کتاب خود فرموده است: مَا كَانَ لِيُشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيَ بِمَا كُنتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ\* وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هیچ بشری را که خداوند بر او کتاب و حکمت فرستاده است و او را به نبوت برگزیده، نمی رسد که پس از آن بمردم بگوید: بندگان من باشید و مرا پرستش کنید نه خداوند را، بلکه پیمبران بر حسب وظیفه خود بمردم میگویند خدا را پرستید و کاملاً در آموختن بکوشید و عمل کنید و آنچه را که آموخته اید از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۲

کتاب، بدیگران بیاموزید، (۱) و امر نمی کنند شما را که فرشتگان و انبیاء را پروردگار خود بدانید، چگونه ممکن است آنان شما را بکفر بخوانند پس از آنکه بخدای یگانه ایمان آورده اید- آل عمران: ۸۰، ۸۱) و علی علیه السلام فرموده است: دو طائفه در باره من خود را هلاک کرده اند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست تجاوزگر و افراط کار که رعایت حدود اشخاص را نمی کند، و دیگری دشمنی که از حد

گذرانده دشمنی را، و ما بیزاری میجوئیم و بخداوند تبارک و تعالی پناه میبریم از کسی که در باره ما غلو کند، و ما را از حد بندگی خدا بالاتر برد، همان طور که عیسی بن مریم علیهما السلام از نصاری بخداوند پناه برد، خداوند متعال میفرماید: **وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ - إِلَى - وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** (یاد آر آنکه خداوند بعیسی بن مریم گفت: آیا تو مردم را گفتی: من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید، عیسی گفت: خداوندا! تو از هر مثل و مانند و شریک منزهی، هرگز مرا نشاید که چنین سخن ناحقی بگویم، اگر من چنین چیز گفته باشم تو بهتر می دانی، آنچه من در قلب دارم میدانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا توئی که همه اسرار را میدانی و کاملاً آگاهی بر هر پنهانی، من چیزی جز آنچه تو مرا امر کردی بگو به آنان نگفته ام، فرمان دادی بگویم: تنها خدا را پرستید که پروردگار من و شما است، و من خود گواه آنان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۳

بوده و ناظر عملشان تا زنده بودم، (۱) و چون مرا بردی خود بر آنان نگهبان و ناظر اعمالشان بودی، و تو بر هر چیزی عالم و گواهی - مائده: ۱۱۷) و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده است: **لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَمَّا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ** (عیسی بن مریم خود باکی ندارد و ابا و امتناع هرگز نمی کند از اینکه خدا را



بنده باشد، و همین طور فرشتگان مقرب- نساء: ۱۷۳) و باز در آیه دیگر میفرماید: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ (مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که قبل از او هم انبیائی آمده و رفته بودند، و مادرش نیز زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو هم غذا میخوردند (یعنی بشر بودند)- مائده: ۷۵) یعنی نیاز به دفع مدفوع داشتند و تغوط میکردند.

پس هر کس برای پیمبران، خدائی قائل باشد و یا برای امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت ایشان را معتقد شود یا در حق غیر ایشان پیشوائی و امامت قائل گردد، ما از او بیزاریم هم در دنیا و هم در عالم آخرت. پس مأمون پرسید که شما در باره رجعت چه میفرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: آن بجا و حق است، و در اتمهای پیشین هم بوده است، و قرآن مجید هم بدان ناطق است، و رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۴

صلی الله علیه و آله هم فرموده: (۱) هر چه در اتمهای سابق اتفاق افتاده در این اتم نیز اتفاق خواهد افتاد بی کم و کاست طابق النعل بالنعل و بدون تفاوت، و فرمود: هر گاه مهدی اتم از اولاد من خروج کند عیسی بن مریم علیهما السلام نازل شود، و پشت سر او با او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و بزودی که بغربت باز گردد، پس خوشا بحال غربا، پرسیدند: یا رسول الله سپس چه خواهد شد؟

فرمود: سپس حق بصاحبش باز خواهد گشت.

مأمون گفت: یا ابا الحسن در باره تناسخ و

قائلین به آن چه میگویند؟

امام علیه السلام فرمود: هر کس قائل بتناسخ باشد بخداوند بزرگ کافر، و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.

مترجم گوید: «کسانی که در آن زمان قائل بودند که پس از مرگ، روح بدن دیگری تعلق می‌گیرد، یا انسان و یا حیوان».

مأمون پرسید: نظر شما در باره مسخ شدگان چیست؟ حضرت فرمود:

اینان قومی بودند که خداوند بر ایشان غضب کرد و مسخ شدند، سه روز زنده بودند و سپس هلاک شدند، و تولید نسل نیز نمودند، پس آنچه در دنیا از میمونها و خوکها و غیر آنان دیده می‌شود آن حیواناتی هستند که نام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۵

مسخ شدگان را بر آنها نهاده اند، و نیز آن حیواناتی که استفاده خوراک و هر نوع استفاده دیگری از آنها حرام است.

(۱) مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! بخدا سوگند علم صحیح یافت نمیشود مگر نزد شما خاندان، و علوم همه پدران یک جا بتو رسیده است، خداوند از اسلام و اهلش تو را جزای خیر دهد.

حسن بن جهم گفت: چون آن حضرت برخاست من او را دنبال کردم و آن جناب بمنزل رفت، و من بر او وارد شدم و عرضه داشتم: یا ابن رسول الله سپاس خدای را که نظر نیک امیر المؤمنین مأمون را متوجه شما ساخت و عقیده او را در باره شما نیکو نمود تا حدی که او را بر آن داشت که احترام شایسته ای از حضرت بجای آورد، امام در پاسخ من فرمود: ای ابن جهم آنچه تو از احترام و اکرام او نسبت بمن و گوش دادن او بمطالب من دیدی فریبت

ندهد، همانا بزودی مرا با دادن سَم هلاک خواهد کرد و او بر من جفاکار گردد و من این را از راه همان عهد معهودی که از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده است میدانم (مراد صحیفه جامعه است که املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابت امیر مؤمنان علیه السلام است)، و تو این مطلب را تا من در قید حیاتم فاش مساز و آن را کتمان کن.

حسن بن جهم گوید: من یاحدی این ماجرا را در میان نگذازدم تا اینکه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۶

آن حضرت در طوس بسم کشته شد، و در خانه حمید بن قحطبه طائی در همان بقعه ای که هارون دفن شده بود در کنار هارون بخاک سپرده شد. (سلام الله و بر کاته علیه).

(۱) ۲- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفی روایت کرد که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس معتقد به تناسخ باشد کافر است، سپس فرمود: خداوند غلات را از رحمتش دور گرداند، کاش یهودی بودند، ای کاش مجوسی بودند، ای کاش نصرانی بودند، ای کاش قدری «۱» مذهب بودند، کاش از مرجئه «۲» بودند، کاش حروری «۳» بودند!؟ (یعنی غالی از همه این منحرفین بدتر است)، آنگاه فرمود: با

---

(۱) - قدریه قومی هستند که میگفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی نیست، و در حدیث آمده است که: «هیچ قدری به بهشت داخل نمیشود، و او کسی است که میگوید: چیزی که خدا بخواهد تحقق نمی یابد، و آنچه شیطان بخواهد

متحقق می شود».

(۲) - مرجئه فرقه ای از مسلمانانند که بعقیده ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمیرساند، همان طور که با کفر طاعتی سود نمی دهد. و وجه تسمیه ایشان اینست که بعقیده این گروه خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان بتأخیر افکنده، و گفته شده است که ایشان همان فرقه جبری هستند که بعقیده ایشان بنده انجام دهنده فعلی نیست و اضافه فعل به او مجازیست چنان که میگوئیم: نهر روان شد، و آسیا بگردش افتاد. و مجبّره را از آن جهت مرجئه نامیده اند که ایشان امر خدا را بتأخیر می افکنند، و معاصی کبیره را مرتکب میشوند، و در بیانی حکایت شده از مطرّزی آمده است که ایشان را از آنرو به این نام نامیده اند که حکم مرتکبین کبائر را بروز قیامت موکول میکنند. و بنظر میرسد که در اثر اشکالات بسیاری که مردم به بعض از صحابه وارد می کردند و پاسخ صحیحی نداشت این مذهب اختراع شد.

(۳) - حروریه طائفه ای از خوارجند که از علیّ علیه السلام بیزاری جستند، و بکفر او گواهی دادند. و این عنوان منسوب به «حرورا» - بفتح اوّل و دوم و سکون واو - دهکده ای در بیرون کوفه است، زیرا این فرقه در آغاز کار خود در آن مکان اجتماع کردند، و با علیّ علیه السلام از در مخالفت درآمدند، و از این رو به آن دهکده منسوب شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۷

اینان (یعنی غلات) همنشینی نکنید، رفاقت و دوستی ننمایید، و از آنان بیزاری جوئید، خداوند از آنان بیزاری جسته است.

مترجم گوید: «مراد از غلات جماعتی هستند که معتقد بودند اگر کسی امام زمان خود را شناخت دیگر تمامی تکالیف

از او ساقط می شود، و حلال و حرام برای او معنی ندارد، لذا واجبات را ترک می کردند و محرمات الهی را مرتکب می شدند، و از هیچ حرامی پرهیز نداشتند و گاهی محرمات و واجبات را نیز بجا نمی آوردند و یا اینکه علی را خدا می پنداشتند، به کلیه کسانی که دارای این چنین عقیده ای بودند غالی، و به جماعتشان غلات می گفتند، نه آنکه هر کس در فضائل علی بن ابی طالب و ائمه دیگر علیهم السلام زیاده روی کند غالی است، هرگز، این قول نادرست و از روی بی اطلاعی است، در میان بزرگان ما، کسانی هستند که بول و غائط امام را پاک میدانند و معتقدند امام علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» را میدانند، و همه کائنات باذن او در حرکت و گردشند و در آسمان و زمین چیزی از امام مخفی نیست، و از پشت سر می بیند همان طور که از پیش رو می بیند، و بدون فرمان او از زمین چیزی نمی روید، و پر کاهی از جای نمی جنبید، و از این قبیل مطالب یا با دلیل و یا بی دلیل و بعضی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۸

پوچ، ولی هیچ کدام اینان «غالی» اصطلاحی آن زمان نیستند، و حلال خود را حرام و حرام او را حلال نمی دانند و برای خداوند در عبادت شریک نمی آورند، و تنها او را می پرستند و حلال و حرام او را پیروی می کنند، و تنها و تنها از جهت روایاتی که رسیده است - که صحیح یا ناصحیح - بدین مطالب معتقد شده اند، و اگر بدانند نادرست است از عقیده خود بازمی گردند، و مراد حضرت این گونه اشخاص نیست،

بلکه شامل همان گروهی میگردد که قبلا بدان اشاره شد، یعنی اهل الحاد، نه تندروان در فضائل اهل البیت علیهم السّلام.

و مراد از مرجئه کسانی هستند که گویند: «لا یضرّ مع الایمان معصیه کما لا تنفع مع الکفر طاعه» و نیز گویند: صحابه پاک و منزه اند و اگر در زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خطائی از آنان سر زده ما حقّ نداریم به آنان توهین کنیم یا نسبت خطا بدهیم، امر آنان را به خداوند وامی گذاریم و تأخیر می اندازیم تا بروز قیامت. چون آنان ایمان آورده اند و با ایمان هم از دنیا رفته اند کارهای نادرست و ظلمهائی که کردند بما دخلی ندارد، امرشان را به آخرت ارجاع می دهیم.

و اما قدریّه قومی هستند که گویند: بنده خود خالق افعال خود است، و ما با قدرت خود هر کار را انجام میدهیم و خواست خداوند معنی ندارد، و پس از آنکه خداوند ما را خلق کرد دیگر ما را بخود واگذارد و مشیت و خواست او برای ما کاری از پیش نمی برد، و ما هستیم که هر کار را بخوایم میتوانیم انجام دهیم خداوند مشیتش بدان و انجام آن تعلق گرفته باشد یا نگرفته باشد، هیچ گونه ربطی باو ندارد و ما میتوانیم انجام دهیم و لو او نخواهد انجام شود.

و حروریّه جماعتی از خوارج نهروان و دشمنان علی علیه السّلام میباشند.

(۱) ۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: نظر شما در مورد

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۸۹

تفویض چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و

تعالی امور دینش (یعنی تعیین مصداق برای اموری که خداوند برای آن حکمی نازل فرموده، یا امر و مطلبی را اجمالا دستور داده؛ مانند نماز و زکات و حج و این قبیل امور) به پیغمبرش واگذار کرده، و فرموده است: مَا آتَاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا (هر چه که پیغمبر آورد بپذیرید و هر چه را نهی کرد از آن پرهیزید- حشر: ۷) اما خلق و روزی دادن را باو وامگذارد (و این امور تکوینی است نه تشریحی) سپس گفت: خداوند عز و جل میفرماید: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (خداوند خالق هر چیز است- رعد: ۱۶) و باز فرموده: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ (قل) هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (خداوند است که شما را خلق کرده و روزی داده و سپس می میراند و باز زنده می کند، (بگو) آیا از آنها که شما خدا پنداشته اید کسی این چنین کارهایی را می تواند بکند؟ منزّه است آن خداوند و برتر است از آنچه برای او شریک قرار داده اند- روم: ۴۰).

(۱) ۴- محمّد بن علی بن بشّار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو هاشم جعفری روایت کرد که گفت: از امام ابو الحسن الرضا علیه السلام از غلات و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۰

مفوضه پرسیدم؟ فرمود: غلات کافر، و مفوضه مشرکند، هر کس با ایشان همنشین شود یا رفت و آمد کند، یا همخوراک و همشرب شود، یا مواصلت نماید، یا مزاجت کند؛ دختر بدهد یا بستاند، یا آنان را امان دهد یا در امانتی امین داند، یا حدیثشان

را تصدیق کند، یا ایشان را در کلامی یاری نماید، از حریم ولایت خداوند عزّ و جلّ و رسول گرامیش صلی الله علیه و آله خارج گشته و از دایره ولایت ما خاندان بیرون رفته است.

(۱) ۵- بسند ضعیف مذکور از ابو الصیلمت هروی روایت شده که گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! در اطراف شهر کوفه مردمی عقیده دارند که پیامبر در نماز سهو نکرد، فرمود: دروغ میگویند، خدایشان لعنت کناد! آنکه سهوی نمیکند خداست که جز او معبودی نیست، گوید: عرض کردم در میانشان جماعتی گویند: حسین کشته نشده و خداوند حنظله بن اسعد شبامی «۱» را بشکلش در آورده و

---

(۱) - حنظله بن اسعد شبامی یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام است که در روز عاشورا بشهادت رسید، وی همانست که پیش روی امام علیه السلام مقابل صفوف دشمن ایستاد و با صدای بلند فریاد زد و این آیات را که گفتار مؤمن آل فرعون است بر آن قوم خواند: یا قوم اننی اخاف علیکم مثل یوم الأحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلماً للعباد و یا قوم اننی اخاف علیکم یوم التناد\* یوم تولون میدبرین ما لکم من الله من عاصم و من یضلیل الله فما له من هاد (ادامه خطابه حنظله) یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب: ای مردم بکشتن حسین اقدام نکنید که خداوند شما را بعذاب استیصال هلاک و نابود خواهد کرد. پس از این خطابه دشمن حمله برد که او را بکشد ولی نشد، امام فرمود:

رحمک الله یا ابن



! این مردم مستوجب عذاب شدند، تو قرآن بر ایشان خواندی و آنان بقتل تو کمر بستند، وی کلامی چند با حضرت صحبت کرد، سپس سلام کرد و گفت یا بن رسول الله اجازه فرما، بعدا در بهشت شما را ملاقات خواهم کرد و بمیدان رفته بقتال پرداخت و بشهادت رسید- وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۱

اوست که مقتول گشته و حسین بن علیّ علیهما السلام را خدا بآسمان برده همچنان که عیسی را بآسمان برد و از کشتن نجات داد، و به این آیه از قرآن هم استدلال میکنند لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است- نساء: ۱۴۱). فرمود: دروغ گفته اند، مشمول غضب الهی گردند و لعنت او بر ایشان باد! و آنان کافر گشتند به تکذیبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می نمایند در خبری که از قتل و شهادت حسین بن علیّ علیهما السلام داد و فرمود: «حسین کشته می شود بخدا قسم». بدون تردید حسین علیه السلام کشته شده و کسانی که از حسین بهتر بودند امیر مؤمنان و حسن بن علیّ علیهما السلام کشته شدند، و از ما کسی نیست مگر اینکه کشته می شود، و من نیز با سم کشته خواهم شد به دست نامردی حقّه باز، این را میدانم از آن عهد معهودی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده و او را بدان مطلب جبرئیل از جانب ربّ العالمین خداوند عزّ و جلّ آگاهی داده، و اما آیه مبارکه ای که فرموده:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۲

يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا این در مقام حجت است، (۱) یعنی خداوند حجتی برای کافرین بر علیه مسلمین مؤمن قرار نداده، یعنی لن يجعل الله للكافر على المؤمن حجة، شکی در این نیست که خداوند خبر داده است از کفار که انبیاء الهی را بقتل رسانیدند بناحق، بدون هیچ حجت و دلیلی که در دست داشته باشند، و با اینکه آنان را کشتند باز آیه درست و بجا است و خداوند برای ایشان راهی و دلیلی بر کشتن انبیا علیهم السلام نگذاشته است که حجت و بهانه آنان باشد، و با آن دلیل و برهان بتوانند اثبات حقایق خود بر علیه انبیاء علیهم السلام یا مؤمنان کنند.

مؤلف گوید: من آنچه از احادیث در این مطلب است که مربوط به ابطال غلو و تفویض است در کتاب «ابطال الغلو و التفویض» ثبت کرده ام.

### باب ۴۷ ذکر اخباری که دلالت بر امامت آن حضرت دارد

(۲) ۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عمیر ابن یزید روایت کرده که گفت: من نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم، و آن حضرت سخن از محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام بمیان آورد و فرمود: من بر خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۳

واجب کردم که با او در زیر یک سقف نمانم، من با خود گفتم: او ما را امر بصله رحم و نیکی با خویشان می کند، و در باره عموی خود چنین میگوید!! حضرت نظری بمن کرد و فرمود: این کار خود بر و صله است، زیرا وقتی او نزد من رفت و آمد کند در باره من چیزهایی میگوید و مردم باورش می شود

و او را تصدیق می کنند و چون آمد و رفتی نباشد و او نزد من نیاید، اگر مطلبی بگوید قولش مقبول دیگران نخواهد بود.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرد که گفت: محمد بن عبد الله طاهری نامه ای بحضرت رضا علیه السلام نوشت و از عمویش که در دستگاه سلطان خدمت میکند و بلباس آنان درآمده شکایت کرده بود و اینکه امر وصیت وی در دست او است، امام در پاسخ نامه وی مرقوم فرمود: اما در امر وصیت کفایت شدی و این مشکل برطرف خواهد شد، محمد سخت نگران شد و پنداشت که آن را از وی خواهند گرفت، و پس از بیست روز از دنیا رفت.

مترجم گوید: «در پاره ای از نسخ بجای «عمه» با عین مهمله «غمه»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۴

با عین معجمه ضبط شده است و در این صورت معنی خبر این می شود که محمد بن عبد الله شکایت داشت از اینکه خود در دستگاه سلطان است و شغل اداری دارد و امر وصیت هم در دست اوست و نمی رسد و حضرت نوشت که کفایت شد، و او فکر میکرد او را از وصی بودن خلع میکنند، و محزون شد ولی این طور نبود و پس از بیست روز مرد».

(۱) دلالت دیگر:

۳- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند متن از محمد بن عبد الله قمی روایت کرد که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السلام بودم و سخت تشنگی بر من غلبه کرده بود، و خوش نداشتم طلب آب در آن مجلس بنمایم، حضرت خود

آب خواست و قدری چشید و ظرف آب را بمن داد و گفت: ای محمد بیاشام آبیست خنک و من آشامیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۴- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از علی بن جعفر روایت کرده که گفت: از ابو الحسن طیب [طیب] شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۵

میگفت: هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت، حضرت رضا علیه السلام ببازار رفت و سگ، بزه، و خروسی خرید و بخانه برد، مأمور هارون که در مدینه کارهای حضرت را زیر نظر داشت به هارون گزارش داد که علی بن موسی ببازار رفته و چنین چیزهایی را برای خود خریداری کرده است، هارون گفت: از جانب او در امان شدیم (یعنی فهمیدیم که خیال حکومت ندارد و حضرت این کار نامناسب با شأن خویش را کرد و خود مباشر خرید سگ و گوسفند و خروس شد که افکار از او منصرف شود تا توهم نکنند او در فکر سلطنت است، و بدین کار از شرّ هارون در امان باشد)، بعدا زبیری که خود مأمور دستگاه و کارمند امتیّت بود سعایت کرد و در نامه دیگری به هارون نوشت که علی بن موسی در خانه خویش را بروی مردم گشوده و آنان را به امامت خود دعوت می کند، هارون گفت: عجیب است این مرد (یعنی همان مأمور خودش زبیری)! خود نوشته بود که علی بن موسی شخصا بیرون رفته و بزه و سگ و خروس خرید و بعد نامه مینویسد که او مردم را به امامت خود دعوت می کند!! (۱) دلالت دیگر:

۵- علی بن عبد الله وراق - رضی

اللَّهَ عَنْهُ - بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۶

ابو الحسن صائغ و او از عمویش روایت کرد که گفت: من به‌مراه حضرت رضا علیه السّلام بسوی خراسان بیرون آمدیم، با حضرتش راجع به قتل رجاء بن اَبی ضحاک که مأمور بردن امام بود صحبت کردم، مرا از این کار نهی کرد و فرمود:

میخواهی یکنفر مؤمن را در مقابل یکنفر کافر بکشتن دهی؟ (مراد این بود که تو را خواهند کشت)، و چون به اهواز رسیدیم به اهالی آن شهر فرمود: برای من «نی» نیشکر تهیّه کنید، یکی از مردم کم عقل و احمق گفت: این مرد دهاتی نمی داند که «نی» در فصل تابستان پیدا نمیشود، مردمی هم گفتند: ای سرور ما! «نی» در این فصل یافت نمی شود، این در زمستانست، فرمود:

جستجو کنید، بالاخره آن را خواهید یافت، اسحاق بن ابراهیم گفت: بخدا سوگند آقام تا چیزی موجود نباشد طلب نمیکنند، جماعتی را به اطراف فرستادند که «نی» تهیّه کنند، و بالاخره کارگران اسحاق آمدند و گفتند:

مقداری «نی» نزد ما هست که از برای بذر ذخیره کرده ایم، و این یکی از ادله و علامات او بود، پس چون به مکانی رسیدیم که آن را «قریه» یا «قتریه» میگفتند شنیدم که در سجده اش میگفت:

«لک الحمد ان اطعتک و لا حجه لی ان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۷

عصیتک و لا صنع لی و لا لغیری فی إحسانک، و لا عذر لی ان أسأت، ما اصابنی من حسنه فمکنک، یا کریم اغفر لمن فی مشارق الأرض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات»

(حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا حجّتی و عذری نیست

اگر تو را معصیت و نافرمانی کنم، و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان و بخشش تو، و مرا عذری نیست اگر کار بدی انجام دهم، و آنچه خوبی و نیکی بمن رسد همه از جانب تو است، ای کریم پیامرز هر کس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است». اسحاق گفت: تا چند ماه عقب او نماز گزاردیم، و آن حضرت در نمازهای واجب در رکعت اول حمد و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ، و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ چیزی نیفزود.

(۱) دلالت دیگر:

۶- محمّد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن داود روایت کرد که گفت: من و برادرم نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم که خبر آوردند دهان محمّد بن جعفر کلید شد (یعنی چانه اش را بستند) امام برخاست و روان شد و ما نیز بهمراه او رفتیم و دیدیم که چانه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۸

محمّد را بسته اند، و اسحاق بن جعفر و فرزندان او و جماعتی از اولاد ابی طالب گرد جنازه اش می گریند، امام علیه السّلام ببالین او نشست و نگاهی بروی او کرده و لبخندی زد و حاضران مجلس از این عمل روی در هم کشیدند و ناراحت شدند، پاره ای گفتند: این لبخند، شماتت او بعمویش بود، راوی گفت:

حضرت برخاست که در مسجد نماز بخواند، ما باو عرض کردیم فدایت شویم اینان از خنده شما خوششان نیامد و آن را حمل بر غرض کردند و حرفهایی از آنان شنیدیم وقتی شما تبسم نمودید، حضرت فرمود: خنده ام از تعجب در گریستن اسحاق بود، و بخدا سوگند

او پیش از محمد از دنیا می‌رود و محمد بر او خواهد گریست، پس از آن محمد بهبود یافت، و اسحاق قبل از او جان سپرد.

(۱) دلالت دیگر:

۷- محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یحیی بن محمد بن جعفر بازگو کرده گوید: پدرم محمد بن سختی مریض شد، امام علیه السلام بیعت او آمد، و عموم اسحاق نشسته بود و بر او می‌گریست و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۴۹۹

سخت بیتابی میکرد، یحیی گوید: حضرت بمن توجهی کرده پرسید: چرا عمویت گریه میکند؟ عرض کردم برای این حالتی که شما در مریض مشاهده میکنید، آن جناب بمن نظری افکند و گفت: تو این قدر ناراحت نباش، زیرا اسحاق قبل از محمد در میگذرد، یحیی گوید: پس از چندی پدرم سلامتی یافت اما اسحاق پیش از او از دنیا رفت.

نویسنده کتاب - رحمه الله - گوید: این امور را حضرت از کتابی که در آن علم منایا که در آن مقدار عمر هر یک از این خانواده ثبت است میدانسته و آن کتاب بطریق میراث از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسیده بود، و آن همین کتاب است که امیر مؤمنان علیه السلام میفرماید: مرا علم منایا و بلایا و نسبها و فصل خصومات و مرافعات داده اند، (مراد صحیفه جامعه است).

(۱) دلالت دیگر: (۸) - علی بن عبد الله وراق - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از اسحاق ابن موسی روایت کرد که گفت: زمانی که محمد بن جعفر (بن محمد) علیهما السلام در مکه خروج کرد و مردم را به امامت و رهبری خویش میخواند، و از او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۰

امیر المؤمنین تعبیر میکردند، و با او بخلافت بیعت کرده بودند، حضرت رضا علیه السّلام در مکه بر او وارد شد، و گفت: ای عمو جان پدر و برادرت را تکذیب مکن، امر خلافت تو سرانجام نخواهد داشت، و این بگفت و بیرون آمد و من بهمراه او بودم تا بمدینه آمدم، اندکی گذشت که جلودیّ صاحب منصب لشکری با افرادی بدان جا رفته و لشکر او را هزیمت داد، و او ناچار امان طلبید، و لباسی سیاه در بر کرده، بمنبر رفت، و خود را از خلافت خلع کرد و گفت:

این امر مربوط به مأمون میباشد، و سهمی در آن برای من نخواهد بود، و آنگاه بسوی خراسان رهسپار شده و در گرگان از دنیا رفت.

مترجم گوید: «محمّد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السّلام است و کنیه او ابو جعفر بوده، گفته اند مردی عابد و زاهد بوده و در تمام یازده ماه از سال یک روز در میان روزه بود، و در میان خویشان و قبیله خود محترم و با عزّت میزیسته، و در سال ۲۰۳ در ماه شعبان در گرگان بدرود حیات گفت، و گویند: مأمون بر او نماز خوانده است. طبریّ در تاریخ خود گوید هنگامی که حسین بن حسن علویّ با یاران خود از اهل بیتش دیدند که مردم از روش صحیح دین منحرف گشته اند، و خبر قتل ابو السّرایا را شنیدند، و اینکه طالبیین را از کوفه و بصره و شهرهای عراق بیرون کرده اند، و حکومت و قدرت باز بدست بنی العباس افتاده، اطراف محمّد ابن جعفر را گرفته و نزد او گرد آمدند،



و گفتند: تو خود مقام و موقعیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۱

خود را در میان مردم میدانی، اکنون بیرون آی و خود را معرفی کن و ما، مردم را به بیعت با تو میخوانیم و قطعاً کسی مخالفت نخواهد کرد، محمد ابتدا نمی پذیرفت، لکن مرتب فرزندش علی و حسین بن حسن افسوس بوی اصرار کردند تا حاضر بقیام شد، و شرح حال او را خطیب در تاریخ بغداد ج ۲ از ص ۱۱۳ الی ۱۱۵ آورده است:

گوید: مأمون جنازه وی را که میبردند خود را بدان رسانید و پیاده شد و بر او نماز خواند و جنازه اش را مشایعت کرد تا او را بخاک سپردند، و چون باو گفتند شما خسته می شوید خوب است سوار شوید، گفت:

نه، این رحمی است که مدت دو بیست سال است قطع شده است».

(۱) دلالت دیگر:

۹- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد بن ائرم نقل کرده که محمد بن ائرم- همو که در زمان ابو السیرایا رئیس شهر بانی محمد بن سلیمان علوی بود- گفت: اهل بیت محمد و غیر آنان از قریش در شهر مدینه گرد او اجتماع کرده و با او بیعت کردند، و از او خواستند که کسی را بسراغ ابو الحسن الرضا علیه السلام بفرستد، و گفتند او طرفدار ماست و امر ما و او یکی است، محمد بن سلیمان گفت: نزد او برو و سلام ما را برسان و باو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۲

بگو: خاندان تو اجتماع کرده اند، و دوست دارند که شما با آنان باشی، اگر صلاح میدانی بدینجا آی، گوید: من نزد آن حضرت به

«حمراء الأسد»<sup>(۱)</sup> رفته و در آنجا خدمتش رسیدم و پیام محمد را که مرا به ابلاغ آن فرستاده بود به ایشان عرض کردم، فرمود: سلام مرا باو برسان و بگو بیست روز که گذشت من خواهم آمد، من باز گشتم و پاسخ حضرت را به محمد ابلاغ نمودم، چند روزی گذشت و چون هجدهمین روز از روز ابلاغ رسید «ورقاء» مأمور جلودی آمد و با ما بنبرد پرداخت و ما را منهزم ساخت و من بسوی «صورین»<sup>(۲)</sup> فرار کردم که ناگهان شنیدم هاتفی مرا خطاب کرده گفت: «یا أثم! من باو رو کردم دیدم ابو الحسن علیه السلام است، و میگوید: بیست روز گذشت یا نه؟» و وی محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

مترجم گوید: «ضمیر «علیه» در جمله «فاجتمع علیه اهل بیه» ظاهراً به محمد بن سلیمان بر میگردد، و لکن بنا بر نوشته مورخین وی از جانب ابو السیرایا که با محمد بن ابراهیم طباطبا بیعت و مشارکت در خروج کرده بود مأمور شد بسوی مدائن رود و از جانب شرقی بیغداد حمله برد، و شاید مراد محمد بن ابراهیم طباطبا که با او بیعت کردند باشد، و در خبر سقطی رخ داده باشد».

---

(۱) - مکانی است در هشت میلی مدینه، و آن مسیری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد برای تعقیب مشرکین از آنجا گذشت.

(۲) - موضعی در نزدیکی مدینه میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۳

(۱) دلالت دیگر:

۱۰- محمد بن احمد بن ادريس - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که گفت:

ریان بن صلت در مرو زمانی که فضل بن سهل او را به پاره ای از شهرهای خراسان بعنوان والی ارسال داشته بود بمن گفت:

دوست دارم از ابو الحسن علیه السّلام برای من اجازه بگیری که خدمتش برسم و سلامی عرض کنم، و خیلی میل دارم که از لباسهایش چیزی بمن دهد و همچنین از پول نقد درهمی چند از آن دراهمی که بنام او سکه زده اند، گوید:

من بر حضرتش وارد شدم، قبل از اینکه اظهاری کنم خود ابتداء فرمود: راستی ریان بن صلت خواسته است بر ما وارد شود، و از لباس ما و از دراهم بنامم چیزی درخواست داشته که باو عطا کنیم، من او را اذن میدهم که نزد ما بیاید، بعد ریان آمد و سلام کرد و امام علیه السّلام دو دست لباس و سی درهم از همانها که بنام او سکه زده بودند بوی بخشید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۴

(۱) دلالت دیگر:

۱۱- علی بن احمد برقی - رحمه الله - بسند مذکور در متن از جدّ اعلایش محمد بن خالد برقی روایت کرده که حسین بن موسی بن جعفر بن محمد علوی گفت: ما جماعتی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن علی بن - موسی علیهما السّلام بودیم که جعفر بن عمر علوی با وضعی بدو و لباسهایی مندرس بر ما گذشت، پاره ای از ما بدیگران نظر انداختند و بتمسخر از وضع لباس نامطلوبی که جعفر در برداشت خندیدند. امام علیه السّلام فرمود: شما بزودی او را ثروتمند و با پیروان بسیاری خواهید دید، یکماه یا حدود آن گذشت که جعفر ابن عمر والی مدینه شد و کارش بالا گرفت و وضع

مادّیش سر و سامان یافت. و وقتی از کنار ما گذشت خواجهگان اطرافش را گرفته و سوارانی بهمراه او بودند.

مصنّف کتاب گوید: وی جعفر بن محمّد بن عمر بن حسن بن علیّ بن - عمر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن اَبی طالب علیهم السلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۵

(۱) دلالت دیگر:

۱۲- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد الله، محمّد را می کشد، عرض کردم عبد الله بن هارون محمّد بن هارون را می کشد؟ فرمود: آری، عبد الله که اکنون در خراسان است محمّد بن زبیده را که در بغداد است خواهد کشت، و او هم ویرا کشت (مراد آنست که هنگامی که حضرت در مدینه بود از کشته شدن امین بدستور مأمون خبر داد).

(۲) دلالت دیگر:

۱۳- حمزه بن محمّد علویّ در ماه رجب سال ۳۳۹ در قم بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی برایم روایت کرد که حسین بن قیاما که از رؤسای واقفیان بود از ما خواست که از حضرت رضا علیه السّلام برای او اذن ملاقات گیریم، و ما هم برای او اذن گرفتیم، چون با امام روبرو شد، پرسید: شما امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۶

هستید؟ حضرت فرمود: بله من امامم، ابن قیاما گفت: من خدا را شاهد میگیرم که تو امام نیستی، امام مدّتی سر بزیر افکنده خاموش بود و با انگشت بر زمین میزد بعد سر برآورده فرمود: از کجا میدانی که من امام نیستم؟ ابن قیاما گفت: چون ما را روایت کرده اند از امام صادق علیه

السَّلام که فرموده است: امام عقیم و بدون فرزند پسر نخواهد بود و سنی از شما گذشته و فرزندی ندارید! حضرت بار دیگر بفکر فرو رفت و بیش از پیش طول داده آنگاه سر برافراشت و گفت: من نیز خداوند را شاهد می گیرم که چند روزی نمی گذرد که خداوند رحمان بمن پسری عنایت خواهد کرد. عبد الرحمن بن ابی نجران گوید: ما ماهها را انگشت شماری میکردیم، از آن روزی که این سخن رفته بود یک سال نگذشته بود که خداوند حضرت جواد علیه السَّلام را به او عطا فرمود، و گفت: این حسین بن قیاما در بیت هنگام طواف متحیر ایستاده بود، امام موسی بن جعفر علیهما السَّلام بر او گذر کرده پرسید: چرا در اینجا متوقفی، چه شده است ترا؟ خدا ترا حیران کند! و در اثر این نفرین او واقفی شد.

مترجم گوید: «گفتگوی ما بین ابن قیاما و حضرت رضا علیه السَّلام در مدینه واقع شده، زیرا میلاد حضرت جواد علیه السَّلام در ماه رمضان سال ۱۹۵ در مدینه بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۷

(۱) دلالت دیگر:

۱۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن هارون روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السَّلام را دیدم که در مدینه به هرثمه (ابن اعین) مینگریست و میفرمود: گوئی می بینم او را به مرو میبرند و سرش را از بدنش جدا میسازند، گوید: همین طور هم شد.

مترجم گوید: «هرثمه بن اعین از رؤسای لشکر «امین» بود و پیش از شکست لشکر امین از مأمون، جزء سران سپاه مأمون گشت، و خدماتی بزرگ برای مأمون انجام داد که از جمله تار

و مار کردن طرفداران و لشکریان ابو السرایا بود، ولی در آخر کار یکی از مأموران مأمون بوی گزارش داد که هرثمه با ابو السرایا مراسله دارد، مأمون او را احضار کرده و در پیش روی او، وی را تازیانه زده و بزندان روانه ساختند و در زندان توطئه توطئه ای او را بقتل رساندند».

(۲) دلالت دیگر:

۱۵- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابی حبیب نباجی روایت کرد که گفت: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۸

دیدم که به نباج (قریه ای است در راه بصره بحجاز) آمده و در مسجدی که حاجیان در هر سال منزل می کنند فرود آمده، و مثل اینکه من بحضورش شرفیاب شده سلام کردم و در مقابل آن حضرت ایستادم، در نزد او طبقی بافته از برگ خرما می بردند دیدم که در میان آن تمر صیححانی (نوعی از خرما) بود، و گوئی آن حضرت دست برد و مشتی از آن خرما را بمن داد، و آن را شمردم و هجده دانه بود، و از خواب بیدار شدم و خوابم را چنین تعبیر کردم که برابر هر دانه خرمائی که گرفته ام یک سال عمر خواهم کرد، چون بیست روز از این ماجرا گذشت من در مزرعه مشغول بکار بودم و زارعین زمین را آماده میکردند که ناگاه کسی آمد و خبر آورد که حضرت علی بن موسی علیهما السلام از مدینه آمده و در مسجد مزبور نزول اجلال فرموده، و مردم از هر جانب، بسوی او میشتابند، من کار را رها کرده و بخدمت او رفتم، دیدم

او علیه السّلام در موضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب در آنجا دیدم نشسته همان طور که جدّش نشسته بود، و زیر پایش تخته حصیری است مانند همان حصیر که در زیر پای رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودم، و در مقابلش طبقی از برگ بافته شده از خرما است و از همان تمر صیحانی در آن طبق است، من پیش رفته سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: پیش آی، من جلو رفتم، یک مشت از آن خرما بمن داد، آن را شماره

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۰۹

کردم (۱) مانند همان عددی بود که جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داده بود، عرض کردم یا ابن رسول الله بیشتر مرحمت بفرمایید، فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از این بتو داده بود، ما هم بیش از این سهم تو را میدادیم.

مصنّف کتاب شیخ صدوق- رحمه الله- گوید: چنین دلالتی برای امام صادق علیه السّلام نیز هست که من آن را در دلائل ذکر کرده ام.

مترجم گوید: «ابو حبیب نباجی یکی از روایت بوده، و دارای کتابی است و آن را عبد الله بن مسکان عنزی که یکی از اصحاب حضرت موسی بن - جعفر علیهما السّلام و ثقه و از اصحاب اجماع است روایت می کند، و ابو حبیب خود از روایت محمّد بن مسلم است و ابراهیم بن هاشم نیز از او روایت می کند. و معلوم ما نشد که این مسأله در سفری که حضرت بخراسان می آمد بوده یا غیر آن، هر چند بظاهر در سفر بخراسان مینماید- و العلم

(۲) دلالت دیگر:

۱۶- ابو حامد احمد بن علی بن الحسین ثعالبی از ابو احمد عبد الله بن - عبد الرحمن معروف بصفوانی نقل کرد که گفت: قافله ای از خراسان بسوی کرمان میرفت که در راه راهزنان بر آن تاختند و مردی را که مطنون بکثرت مال بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۰

اسیر گرفتند، و مدتی در چنگال آنان گرفتار بود و او را شکنجه میکردند تا اینکه مالی بعنوان فدیة و رهاسازی خود بدیشان ببخشد و او را رها کنند، او را روی یخ نگاه میداشتند و دهان او را پر از یخ میکردند، و دست و پای او را می بستند تا اینکه زنی از آن قوم دلش بحال وی بسوخت و او را بی آنکه کسی خبر یابد از بند رها کرد، و مرد فرار کرده لکن داخل دهان و زبانش بقسمی مجروح شده بود که قدرت گفتن کلامی را نداشت، و از راه مقصد بازگشت و بسوی خراسان رفت و شنید که علی بن موسی علیهما السلام به نیشابور آمده، شبی در خواب دید که شخصی به او میگوید: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بخراسان وارد شده، تو درمان درد خود را از وی بخواه، امید است تو را بداروئی که دواي درد توست راهنمایی کند، گوید: در خواب چنان میدیدم که من قصد او کردم و آنچه را که بر سرم آمده بود نزد آن حضرت گزارش دادم، و درد خود را گفتم، پس آن جناب بمن فرمود: زیره و آویشن (پودینه) و قدری نمک را بکوب و در دهان خود دو یا سه بار بگردان، شفا خواهی یافت، مرد



از خواب بیدار شد، ولی خواب خود را اهمّیت نداد و فکری هم در این باره نکرد، و رفت تا به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: علی بن موسی علیهما السلام از نیشابور بیرون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۱

شده و اکنون در رباط سعد است، (۱) مرد بخیال افتاد که نزد آن حضرت رود و گرفتاری و ناراحتی خود را بآن جناب بگوید تا دستور دارویی که نافع حال او باشد را بدهد، لذا آهنگ آن مکان کرده و بسوی رباط سعد رهسپار گشت و بر حضرتش وارد شد، و به اشاره و آن طور که ممکن بود گفت: یا ابن رسول الله مسأله من چنین و چنان است، و دهانم متلاشی شده و زبانم از کار افتاده بقسمی که قادر نیستم حرف بزنم مگر با سختی، اگر مرحمت بفرمایید دوائی برایم معرفی کنید ممنونم، امام علیه السلام فرمود آیا در (خواب) بتو یاد ندادیم؟ (که چه کن تا ناراحتی دهانت و کندی زبانت برطرف شود) برو و همان که در خواب تعلیم کردیم انجام ده بهبودی می یابی. مرد گفت: یا ابن رسول الله اگر مصلحت میدانی بار دیگر دارو را بیان فرما، حضرت فرمود: زیره و آویشن را با نمک بکوب و دو یا سه بار در دهان بگردان علاج خواهی یافت. مرد گوید: من این دستور را مطابق فرمایش حضرت بکار بسته و صحت یافتم، ابو حامد احمد بن علی بن الحسین ثعالبی گوید: من از ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن مشهور بصفوانی شنیدم که میگفت: من آن مرد را دیدم و از خود او این حکایت را شنیدم.

عیون أخبار

(۱) دلالت دیگر:

۱۷- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- از علی بن ابراهیم قمی از ریّان بن صلت روایت کرد که گفت: وقتی که میخواستیم بعراق روم بقصد وداع خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتیم، و با خود فکر میکردم که از حضرت پیراهنی از لباسهای شخصیش که بر تن کرده است بخواهم تا آن را کفن خود کنم و مبلغی هم پول تا برای دخترانم انگشتری تهیه نمایم، و چون با حضرت وداع کردم از ناراحتی جدائی و فراقش چنان گریه گلوگیرم شد که بکلی فراموش کردم آنچه را فکر کرده بودم از او بخواهم، چون بیرون آمدم و براه افتادم به آواز بلند مرا صدا زد و فرمود: ای ریّان باز گرد! من باز گشتم، فرمود: آیا دوست داری از پیراهن هائی که خود بر تن کرده ام یکی را بتو دهم تا برای کفن خود کنار گذاری؟ آیا دوست داری چند درهمی بتو دهم تا برای دختران انگشتری تهیه کنی؟ عرض کردم: ای سرور من، خود قبل از رسیدن بخدمت شما در این فکر بودم که از شما درخواست چنین چیزی بکنم لکن شدت حزن و اندوه فراق شما بکلی آن را از یادم برد، حضرت پشتیش را کنار زد و پیراهنی بیرون آورد و بعد کنار سجاده را بالا زد و دراهمی چند برداشت و بمن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۳

داد و من آن را شمردم سی درهم بود.

(۱) دلالت دیگر:

۱۸- پدرم- رضی الله عنه- بسند متن از ابن ابی نصر روایت کرده که گفت: من در امامت حضرت رضا علیه السلام در شک بودم، نامه ای بآن حضرت نوشتم و

درخواست ملاقات نمودم، و در نظر گرفتم اگر اذنم دهد از او راجع به سه آیه بپرسم و بر آن تصمیم گرفته و عزم خود را جزم کردم، گوید: جواب نامه آمد و آن این چنین بود که «خداوند ما را عافیت عنایت فرماید و نیز شما را، اما اینکه اذن ملاقات طلبیدی، این کار- یعنی ورود بر من- کار سختی است، و این قوم بر من، راه آمد و رفت دیگران را تحت کنترل قرار داده اند و اسباب زحمت است و الآن نمیتوانی چنین اذنی بیابی، ان شاء الله بعدا این راه باز شود و آزادی دهند آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم راجع به آن سه آیه از حضرتش سؤال کنم برایم نوشته بودند، اما بخدا سوگند من در نامه ام هیچ گونه اشاره ای به آن آیات نکرده بودم، لذا همین طور در تعجب فرو مانده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۴

بودم که این مطالب چیست و پاسخ کیست؟ تا بعد متوجه شدم معنی این کار که حضرت علیه السلام در نامه بدان اشاره کرده چیست، و بمن فهمانید که او کیست.

(۱) دلالت دیگر:

۱۹- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از بزنتی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام مرکبی برایم فرستاد که نزد او روم، من سوار شده بر آن حضرت وارد شدم و تا پاسی از شب نزد او ماندم، چون امام خواست تا برخیزد بمن گفت: فکر نمیکنم در این موقع بتوانی بمدینه باز گردی، عرض کردم آری فدایت شوم، فرمود: امشب را نزد ما بمان و صبح بیاری خدای-

عزّ و جلّ - حرکت کن، عرضه داشتم مانعی ندارد همین کار را می‌کنم - فدایت شوم - حضرت جاریه اش را گفت: بستر خواب مرا برای وی بگستر، و ملحفه مرا که در زیر آن می‌خوابم بر آن بستر بیفکن، و مخدّه و بالش مرا زیر سر او بگذار، من با خود گفتم: کیست که این مقدار مقام و منزلت که نصیب من گشته او را نصیب شده باشد؟! خداوند در نزدش مقامی بمن عطا فرمود که باحدی از اصحاب ما عطا نکرده: مرکب خود را فرستاد تا سوار شدم، فراش خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۵

را گسترده تا در لحاف و بالش او شب را بروز آوردم، و احدی از اصحاب ما را نصیبی این چنین نشده است، (۱) احمد گفت: من نشسته بودم و این خیالات را در دل می‌گذراندم و آن بزرگوار در کنار من بود که ناگهان گفت: ای احمد! امیر مؤمنان (علی بن ابی طالب) علیه السّلام وقتی زید بن صوحان مریض بود بیعت او رفت و زید این را سبب افتخار خود دانست و بر مردم بدان فخر میکرد، پس تو این کار را مکن و از برای خدا تواضع و کوچکی نما، بعد آن حضرت علیه السّلام تکیه بر دست خویش کرده از جا برخاست.

مترجم گوید: «بنظر میرسد قسمت آخر حدیث خلط یا سقطی دارد، و در رجال کشی حدیث شماره ۴۸۱ تحت عنوان احمد بن ابی نصر بزنطی عبارت خبر این چنین است

«فنادانی یا احمد! إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام عاد صعصعه بن صوحان، فقال: یا صعصعه! لا تجعل عبادتی ایاک فخرا علی قومک و تواضع لله یرفعک الله»

(مرا ندا

داد که ای احمد امیر مؤمنان از صعصعه عیادت کرد و باو گوشزد کرد که این عیادت را سبب فخر و مباهات خود بر خویشانت نگیر و تواضع پیشه کن تا خداوند مقام ترا بلند کند، و البته این لفظ صحیحتر بنظر میرسد، و زید یا صعصعه هر دو از بزرگان اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بودند. و زید در جنگ جمل زخم خورد و بر زمین افتاد، وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام بیالینش آمد بدو فرمود: رحمک الله یا زید! قد کنت خفیف المئونه، عظیم المعونه» (خداوند ترا رحمت کند! چه یاری کم خرج و پر ثمری بودی)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۶

زید سر برداشت و گفت: «و أنت یا امیر المؤمنین! فجزاک الله خیرا، فو الله ما علمتک إلا باله علیما، و فی ام الكتاب لعلیا حکیما، و أن الله فی صدرک لعظیم» بخدا قسم من ندانسته با تو نبودم (چرا که) از ام سلمه شنیدم که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره تو میفرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فکرت و الله ان اخذک فیخذلنی الله».

(۱) دلالت دیگر:

۲۰- علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو مسروق (پدر هیشم) روایت کرد که گفت: جماعتی از واقفی مذهبان بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدند، در میان ایشان علی بن ابی حمزه بطائنی، و محمد بن اسحاق بن عمار، و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری بودند، و علی بن

ابی حمزه بآن حضرت عرض کرد: قربانت کردم از پدرت چه خبر داری؟ حالش چطور است؟ امام فرمود: پدرم وفات کرده است، گفت: چه کسی را بجای خود معرفی کرده است؟ فرمود: من گفتم: شما چیزی میگوئی که احدی از پدرانت نگفته اند، علی بن ابی طالب و هر کس پس از اوست، حضرت گفتند: ولی بهترین و بالاترین پدران من که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد فرموده است، (۱) علی بن ابی حمزه گفت: آیا از این قوم (یعنی بنی العباس) بر خود نمی ترسی؟ امام فرمود: اگر از اینان بترسم علیه خود، ایشان را اعانت کرده ام زیرا که ابو لهب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را تهدید کرد، و آن حضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ ابو لهب فرمود: اگر من از ناحیه تو کوچکترین خدشه ای فکر کنم، پس من کذاب خواهم بود، و در نبوت خود دروغگویم، و این اولین نشانه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنمود. و از برای شما (واقفیه) این نیز اولین نشانه و علامت من است که اگر از جانب هارون کوچکترین صدمه ای بمن برسد من دروغزن و مدعی دروغین باشم، حسین بن مهران گفت: زمانی آنچه ما میخواستیم آورده ای که رسماً امامت خود را آشکارا اعلام نمائی، امام علیه السلام در پاسخ او گفت: تو نظرت چیست؟ آیا میخواهی من خود نزد هارون بروم و باو بگویم من امامم و تو هیچ کاره ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوتش چنین کاری نکرد، و جز این نبود

که خویشان و هواداران و افراد مورد اعتمادش را از نبوت خود آگاه کرد و آنان را به اسلام دعوت نمود نه همه مردم را، و شما امامت را برای پدران من که قبل از من بوده اند پذیرفته اید، و قائل هستید که علی بن موسی از روی تقیه حیات پدر خویش را انکار می کند و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۸

کتمان مینماید، (۱) زیرا من بدون تقیه امامت خود را بشما ابلاغ می کنم و صریح میگویم من امام هستم! پس چگونه پدرم اگر زنده باشد از شما کتمان میکنم و می گویم از دنیا رفته است؟! مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: اینکه حضرت از هارون باک نداشت، از جهت آن عهدنامه ای بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون را.

(۲) دلالت دیگر:

۲۱- حسین بن احمد بن ابراهیم مکتب بسند مذکور در متن از حسین بن بشار روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام پس از شهادت پدرش وارد شدم از بعض کلماتی که با من تکلم کرده بود توضیح میخواستم، آن حضرت بمن فرمود بسیار خوب ای سماع! من عرض کردم قربانت کردم بخدا سوگند من در کودکی که بمکتب میرفتم بدین لقب ملقب بودم، گفت:

حضرت تبسمی بروی من کرد.

مترجم گوید: «در نسخه هائی که دیده ام همه «یحیی بن بشار» نوشته شده و در کتب رجال چنین فردی از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۱۹

نیست، و آنکه هست بنام «حسین بن بشار» است که گفته اند واقفی مذهب بوده و سپس به مذهب حق بازگشته است و در ضمن علامه حلی -

رضوان الله عليه - گوید: وی مورد اعتماد است، بنظر حقیر حسین بن یحیی تصحیف شده است، چون صورت کتابت آن زمان یحیی به حسین نزدیک بود: یحیی را «یحیی»، و الحسین را «الحسین» شبیه بهم می نوشتند».

(۱) دلالت دیگر:

۲۲- محمد بن احمد سنائی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هرثمه بن اعین روایت کرد که گفت: من بر آقا و مولایم علی بن موسی علیهما السلام در خانه مأمون وارد شدم و در آنجا شهرت یافته بود که علی بن موسی از دنیا رفته است - و این درست نبود - من وارد شدم و اذن ملاقات طلبیدم، هرثمه گوید:

در میان خدام مأمون که مورد اطمینان بودند جوانی بود که او را «صبیح دیلمی» می نامیدند، و او سخت و بحق آقا را دوست میداشت، در آن زمان آن جوان خارج شد و چون مرا دید گفت: ای هرثمه آیا تو نمیدانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم و از اصحاب سر و علن اویم؟ گفتم: صحیح است، گفت: ای هرثمه بدان که مأمون مرا با سی تن از غلامان دیگر که مورد اطمینان او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۰

و اصحاب سر و علن او بودند در اوائل شب طلب کرد، (۱) من بر او وارد شدم، و باندازه ای چراغ در آنجا روشن بود که شب چون روز روشن بود، و در برابر او شمشیرهایی برهنه روی زمین بود که همه را بزهر آب داده بودند، پس یک یک ما را طلبید و از ما عهد و پیمان گرفت، در حالی که جز ما احدی در آنجا نبود، و گفت: این عهد بر شما



لازم و مسجّل است که باید بدان وفا کنید و باید آنچه شما را بدان امر میکنم بدون تخلف و تأمل انجام دهید، گوید: ما نیز سوگند یاد کردیم که فرمانش را انجام دهیم، سپس گفت: هر یک از شما شمشیری برگیرد و بروید تا خود را بخانه علی بن موسی برسانید و بر او در حجره اش وارد شوید، پس اگر او را چه در حال قیام یا قعود یا در خواب دیدید سخنی با وی نگوئید و شمشیرهای خود را بر او فرود آورید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغز را در هم کوبید، آنگاه فرشها را بروی او اندازید و شمشیرهای خود را بر آن فرشها سائید و پاک نمائید، سپس نزد من آئید، و اگر این کار را انجام دهید و پنهان دارید، با خود قرار کرده ام که بهر یک ده بدره درهم، و ده قطعه زمین زراعی از املاک خود انتخاب کرده بدهم، و تا زنده ام این عطیه را از شما نبرم، صبیح ادامه داد که: ما شمشیرها را برداشته و بحجره آن حضرت وارد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۱

شدیم، (۱) آن بزرگوار بر پهلو خوابیده بود و انگشتان مبارکش را حرکت می داد و با خود سخنی میگفت که ما نمی فهمیدیم، غلامان پیشی گرفته و شمشیرهای خود را بر او فرود آوردند، ولی من شمشیر خود را انداخته و ایستاده نظر میکردم، گوئی آن حضرت میدانست ما بر سرش هجوم می آوریم، لباسی ببر نکرده بود که اسلحه بدان کارگر نباشد، پس غلامان فرشها را بروی او انداخته و نزد مأمون بازگشتند، او پرسید چه کردید؟ گفتند: بآنچه

مأمور بودیم عمل کردیم، سفارش کرد این مطلب را جایی نگوئید و آن را پنهان دارید، چون صبح شد و فجر طالع گشت، مأمون سر برهنه در مجلس خود نشست و تکمه های پیرهن باز کرد و وفات آن حضرت را اعلام نمود و مهیای تعزیه داری آن حضرت شد، وفات او را اظهار میکرد، سپس با پای و سر برهنه برخاسته و براه افتاد و من نزدش بودم بسوی حجره حضرت رفت و در را باز کرد و صدای همهمه آن جناب را که شنید بدنش بلرزه در آمد، و بلند گفت: کیست در کنار او؟ گفتم: یا امیر المؤمنین ما نمی دانیم، گفت: زود ببینید کیست با او، ما بسوی او شتافتیم ناگاه دیدیم در محراب خود نشسته و بنماز مشغول است و تسبیح می گوید، من به مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۲

گفتم: (۱) در محراب شخصی را می بینم که نماز میخواند و تسبیح می گوید، از این خبر بخود لرزیده و بهتش گرفت و گفت: شما بمن دروغ گفتید و مرا فریب دادید، خدا شما را لعنت کند، و از میان آن جماعت رو بمن کرد و گفت: ای صبیح! تو او را میشناسی، بین کیست نماز میخواند؟ گوید: من داخل حجره شدم و مأمون برگشت، چون باستانه در رسیدم، صدا بلند کرده فرمود: یا صبیح، عرض کردم: لئیک یا مولای و به رو در افتادم، فرمود: برخیز خدایت رحم کند یُریدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ - الخ (خواستند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند خواست که نورش را به اتمام رساند هر چند کافران آن را خوش نداشته باشند) صبیح گفت: نزد مأمون باز گشتم رویش چون

شبی تاریک و ظلمانی شده بود، بمن گفت: تو پس از من چه یافتی؟ گفتم: بخدا قسم که آن جناب در حجره سلامت نشسته بود و مرا نزد خود خواند و چنین و چنان گفت. صبیح گفتم: مأمون تکمه های جامه خود را بست، و امر کرد لباس سلطنتی او را آوردند و آن را بپوشید، و گفت: بگوئید علی بن موسی ناراحتی پیدا کرده و بیهوش شده بود و اکنون علت او افاقه یافته، هرثمه گوید: من خدا را شکر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۳

سپاس گفتم و حمد بسیار کردم، (۱) آنگاه بر حضرت وارد شدم، چون مرا دید فرمود: آنچه از صبیح شنیدی برای دیگران قصه مکن و باز مگویی جز از برای کسی که خداوند قلب او را بمحبت و ولایت ما آزموده باشد، عرضه داشتم ای آقای من فرمانتان را اطاعت میکنم، فرمود: ای هرثمه! مگر اینان بما ضرری نمی رسانند تا اینکه اجل مکتوب بسر آید و پیک مقصود سر رسد «۱».

(۲) دلالت دیگر:

۲۳- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جعفر ابن محمد نوفلی روایت کرد که گفت: من در قنطره اربق (شهری است در خوزستان که آن را اربک گویند) خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و سلام کردم و در کنار آن حضرت نشستم و عرض کردم قربانت گردم، مردمی در این نواحی هستند که میپندارند که پدرت حیات دارد، فرمود: دروغ می گویند، خدا

---

(۱)- باید دانست که قتل هرثمه بن اعین بنا بر آنچه مؤرخان نوشته اند قبل از ورود حضرت علیه السلام بر مأمون بسال ۲۰۰ هجری بوده، یعنی پیش از آنکه مأمون امر

به احضار علی بن موسیٰ علیهما السّلام بنماید او در زندان مأمون کشته شده، در زمانی که هنوز امام علیه السّلام از مدینه خارج نشده بود. و به اتفاق مؤرخان در سال ۲۰۱ آن حضرت را از مدینه از طریق بصره به خوزستان آورده و از آنجا از راه بیابان به نیشابور، و از آنجا به مرو بردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۴

لعنتشان کند، (۱) اگر زنده بود میراثش را تقسیم نمی کردند و زنانش بشوهر نمی رفتند، و لکن او بخدا سوگند طعم مرگ را چشید، همچنان که (جدش) علی بن ابی طالب علیه السّلام چشید، جعفر نوفلی گوید: عرض کردم تکلیف من چیست؟ فرمود: بر تو باد پس از مرگ من به فرزندم محمّد، امّا من خواهم رفت و بازگشتی برای من نیست، مبارک باد قبری که در طوس است، با دو قبر در بغداد، گوید: عرض کردم یکی را میشناسم (یعنی قبر موسی بن جعفر علیهما السّلام)، آن دیگر کجاست؟ فرمود: بزودی آن را خواهید شناخت (مراد از دو قبر در بغداد قبر پدرش و قبر فرزندش حضرت جواد علیهما السّلام است)، آنگاه گفت: قبر من و گور هارون الرّشید این چنین است- و دو انگشت خود را بهم چسبانید-.

(۲) دلالت دیگر:

۲۴- حسن بن احمد بن ادریس- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حمزه بن جعفر ازجانی روایت کرد که گفت: هارون از مسجد الحرام از یک در خارج شد و حضرت رضا علیه السّلام از در دیگر، و از روی عبرت به هارون گفت:

چقدر خانه دور است و ملاقات در طوس نزدیک!! ای طوس، ای طوس! بزودی من و او را در یک

جا خواهی آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۵

(۱) دلالت دیگر:

۲۵- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد بن حفص روایت کرد که گفت: غلام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرد که من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام در بیابانی خشک و بی آب در حرکت بودیم و تشنگی بر ما و حیواناتی که همراه ما بود سخت غلبه کرده بود و در معرض تلف واقع شده بودیم که آن حضرت محلی را نشان داده فرمودند: اگر بدان جا روید به آب خواهید رسید، گفت: ما جماعت بآنجا رفتیم و چشمه آبی بود و ما خود و همه قافله و حیواناتمان را سیراب کردیم و از آنجا کوچ کردیم، امام علیه السلام فرمود: اکنون که عزم رفتن دارید آن چشمه را جستجو کنید، ما هر چه کوشش کردیم اثری از چشمه نیافتیم و جز پشک شتر چیزی ندیدیم. و او این حدیث را بر مردی که از اولاد قنبر بود و یک صد و بیست سال عمر داشت تعریف میکرد و آن پیرمرد نظیر این را برای من نقل کرد و گفت: من در آن زمان در خدمت حضرت بودم و او علیه السلام بسوی خراسان میرفت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۶

(۱) دلالت دیگر:

۲۶- احمد بن زیاد همدانی- رحمه الله- بسند مذکور در متن از مخول سجستانی روایت کرد که گفت: چون فرستاده مأمون برای گسیل حضرت رضا علیه السلام بخراسان، به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم، آن حضرت بمسجد رفت که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وداع کند، چند بار وداع

کرد و اجازه مرخصی خواست و هر بار قدمی چند دور میشد و باز بسوی قبر مطهر بازمی گشت و صدایش به گریه و ناله بلند میشد، من پیش رفته و به ایشان سلام کردم، جواب سلام مرا داد، و من او را بدین سفر بسوی مأمون تهنیت گفتم، فرمود: دست بردار و مرا واگذار، من از جوار جدّ بزرگوارم میروم و در غربت جان میسپارم، و در کنار قبر هارون دفن میشوم، گوید: من به همراه او بودم و او را دنبال میکردم تا بخراسان رسید و در طوس از دنیا رفت و در کنار هارون او را بخاک سپردند.

(۲) دلالت دیگر:

۲۷- محمّد بن احمد سنائی - رحمه الله - بسند مذکور در متن از ابن -

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۷

ابی کثیر روایت کرد که گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، مردم در امر او متحیر ماندند و بعد از او به امامی قائل نشدند، و من در آن سال بحجّ رفتم و ناگاه حضرت رضا علیه السّلام را ملاقات کردم، بدلم خطور میکرد که آیا در امامت موسی علیه السّلام باقی بمانم یا این شخص که فرزند اوست امام زمان من است؟ و با خود میگفتم: «أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ» (آیا از بشری مانند خودمان متابعت کنیم) تا من در این افکار بودم آن حضرت چون برقی جهنده بر من گذر کرد و فرمود: من بخدا سوگند آن بشری هستم که باید او را متابعت و پیروی کنی، گفتم: از خدای تعالی و تو پوزش میطلبم و عقیده ام را بشما میسپارم، فرمود:

بخشیده شده باشی.

و بهمین سند بیش از یکنفر از مشایخم این حدیث

را برای من از محمد ابن ابی عبد الله کوفی نقل کرده اند.

(۱) دلالت دیگر:

۲۸- جعفر بن نعیم شاذانی- رحمه الله- بسند مذکور در متن از حسن بن- علی و شاء روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام برایم نقل کرد: هنگامی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۸

خواستند مرا از مدینه بیرون کشند همه خانواده خود را گرد خود نشاندم و گفتم برای من گریه کنند تا صدای گریه آنان را بر خودم بشنوم، و سپس دوازده هزار دینار سهم نزد من بود میان ایشان تقسیم کردم و گفتم دیگر باز نخواهم گشت.

(۱) دلالت دیگر:

۲۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از شخصی بنام ابو محمّد غفاری روایت کرد که گفت: بدهکاری سنگینی پیدا کرده بودم، و با خود گفتم: هیچ کس غیر از مولا و آقایم ابو الحسن علیه السلام نیست که برای ادای دینم بمن کمکی کند، چون آفتاب برآمد بدر خانه آن حضرت رفتم و اذن طلبیدم، بمن اجازه ورود مرحمت فرمود، چون بر او داخل شدم گفتم:

ای ابا محمّد حاجت را دانستیم و بر ماست که دینت را ادا کنیم، چون شام گشت و طعامی برای افطار آوردند و صرف کردیم فرمود: ای ابو محمّد امشب میمانی یا بمنزلت باز میگردی، عرض کردم: ای سرور من اگر حاجتم را روا سازی بهتر میدانم بروم، گوید: حضرت از زیر فرش مشتی زر بمن داد، و چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۲۹

نزدیک چراغ بردم دیدم سکه هائی زرد و سرخ است، اولین سکه ای که بدستم آمد بر آن نوشته بود: ای ابو محمّد سکه ها پنجاه دینار است، بیست و

شش دینار آن برای ادای دین تو است، و بیست و چهار دینار آن برای مخارج خانواده ات. گفت: چون صبح شد آن سکه ای که مطلب مذکور در آن بود نیافتم و بقیه همان طور ۲۶ دینار و ۲۴ دینار بدون کم و کاست باقی بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۰- احمد بن هارون فامی- رحمه الله- بسند مذکور در متن از موسی بن- عمر بن بزیع روایت کرد که گفت: من دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند، نامه ای خدمت حضرت رضا علیه السلام نوشتم و این مطلب را اطلاع دادم و از آن حضرت درخواست کردم دعا کند که اولاد این دو، پسر باشد و خدا بمن پسر دهد و مرا بدین عطیه مفتخر سازد، در پاسخ نامه من مرقوم داشته بود: «بیاری خدای تعالی دعا خواهم کرد»، سپس در نامه دیگری جدای از آن بدین مضمون نوشته بود که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خداوند ما و شما را به نیکوترین صحت و عافیت در دنیا و آخرت، برحمت خویش حفظ فرماید، آگاه باش که امور در دست خداوند عزّ و جلّ است، و تقدیرات خود را بر وفق مصلحت در آن امور جاری میسازد آن طور که خود میخواهد، خداوند فرزندی پسر بتو عنایت خواهد کرد و فرزندی دختر إن شاء الله، پس نام پسر را محمد بگذار، و نام دختر را فاطمه، بمبارکی و میمنت». وی- رحمه الله- گفت: پس یک پسر و یک دختر برای من متولّد شد همان طور که فرموده بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۱- علی بن الحسین بن شاذویه مؤدّب- رحمه الله- بسند مذکور در متن از عبد



اللّه بن مغیره روایت کرد که گفت: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده بحجّ رفتم، چون بمکه رسیدم بخاطرم گذشت که آیا مذهبم صحیح است یا خیر، پس به «ملتزم»- دیوار بین حجر الاسود و باب خانه- پناهنده شدم، و گفتم: پروردگارا! تو میدانی که حاجتم چیست و چه میخواهم، تو خود به بهترین مذاهب مرا ارشاد و یاری کن، و بر قلبم گذشت که با علیّ بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۱

موسی الرضا علیهما السّلام ملاقات کنم، پس بمدینه آمدم و در خانه آن حضرت ایستادم و بغلامش گفتم برو بمولایت بگو مردی از اهل عراق بر در است و اذن میخواهد، صدای او علیه السّلام را از درون خانه شنیدم که میفرمود: داخل شو ای عبد اللّه بن مغیره، من داخل شده، چون نظرش بمن افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد، و براه راست تو را هدایت نمود، من گفتم: شهادت میدهم که تو حجّت خدا و امین او بر بندگانش هستی.

(۱) دلالت دیگر:

۳۲- پدرم- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از داود بن رزین روایت کرد که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام نزد من مقداری پول نقد بود، حضرت فرستاد و مبلغی را دریافت کرد و بقیه را نزد من باقی گذارد، و گفت: هر کس پس از من آمد و ما بقی را طلب کرد در اختیار او بگذار و او امام تو است، و چون آن جناب از دنیا رفت فرزندش علیّ بن موسی علیهما السّلام شخصی را نزد من فرستاد که فلان مبلغ پول نقد نزد توست آن را بفرست، و من هم

تمام آن وجه را فرستادم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۲

(۱) دلالت دیگر:

۳۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: عباس بن جعفر بن محمّد بن اشعث از من خواست که بحضرت رضا علیه السلام بنویسم و از او تقاضا کنم که نامه های عتیاس را بسوزاند مبادا بدست غیر افتد و ایجاد زحمت نماید، اما قبل از اینکه اطلاع دهم از آن حضرت نامه ای رسید بدین مضمون که: بدوستت بنویس من نامه های او را پس از قراءت سوزانیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۳۴- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد روایت کرد که گفت: من با خود فکر کردم که اگر حضور ابی الحسن علیه السلام رسیدم از او سؤال کنم چقدر از سنّ شما گذشته است، چون بر آن حضرت وارد شدم و در مقابلش نشستم شروع کرد با توجه خاصی بصورت من نگریسته و پرسید چند سال از عمر تو گذشته است؟ عرض کردم قربانت شوم فلان مقدار، فرمود: من از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۳

تو بزرگترم و اکنون چهل و دو سال از عمر من میگذرد، عرضه داشتم فدایت شوم من در نظر داشتم سنّ شما را بپرسم، فرمود: برای تو گفتم.

(۱) دلالت دیگر:

۳۵- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زرقان مدائنی روایت کرد که گفت: بر ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام وارد شده و میخواستم در مورد عبد الله بن جعفر پرسشی نمایم، گوید: امام دست مرا گرفت و بر سینه ام نهاد- پیش از اینکه من از او

سؤال کنم - سپس فرمود: ای محمّد بن آدم براستی که عبد الله امام نمی باشد، پس به سؤال من پیش از آنکه آن را عنوان کنم پاسخ گفت.

مترجم گوید: «مراد از «عبد الله» عبد الله افطح است که جماعتی از شیعه او را امام میدانند نه موسی بن جعفر علیهما السلام را».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۴

(۱) دلالت دیگر:

۳۶- محمّد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هشام عباسی روایت کرد که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شدم و در نظر داشتم از حضرتش درخواست کنم که دعائی برای رفع سردردی که بدان مدتی مبتلا بودم بکنند و نیز دو قطعه پارچه که در آن دو احرام بندم، چون داخل شدم و از مسائل پرسیدم و او جواب فرمود، حاجتم را فراموش کردم، هنگامی که برخاستم تا بیرون روم و خواستم وداع کنم بمن فرمود: بنشین، من در مقابلش نشستم، دست مبارک خود را بر سر من نهاد و دعائی خواند، بعد دو جامه از جامه های خویش طلب کرد و بمن داد و فرمود: در این محرم شو، عباسی گوید: در مکه در پی این بودم که دو جامه سعیدیه خریداری کنم که یکی برای فرزندم باشد، هر چه جستجو کردم آن را که میخواستم در مکه نیافتم، بمدینه که باز گشتم، بر حضرت وارد شدم و چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم حضرت دو جامه سعیدیه آن طور که من طالب بودم خواست، و بمن داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۵

(۱) دلالت دیگر:

۳۷- حسین بن احمد بن ادریس - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسین

بن موسی روایت کرد که گفت: با ابی الحسن الرضا علیه السلام در روزی که هوا کاملاً صاف و بی ابر بود بسوی بعض املاک آن حضرت علیه السلام رهسپار شدیم، و چون به بیابان رسیدیم فرمود: آیا با خود بارانی (لباسی که شما را از باران حفظ کند) برداشته اید؟ گفتیم: خیر، چه حاجتی به بارانی داریم هوا که ابر نیست و از باریدن باران خبری نیست، فرمود: اما من با خود آورده ام و شما را بزودی باران خواهد گرفت، گوید: جز اندکی نرفته بودیم که ابری در آسمان پدید آمد و بر ما باریدن گرفت، و همه بفکر خود بودیم و احدی از ما باقی نماند مگر اینکه سر تا پایش را باران خیس کرد.

(۲) دلالت دیگر:

۳۸- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: بحضرت رضا علیه السلام نوشته بود که در باره پسر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۶

نابابش دعا فرماید، در جواب نامه مرقوم فرموده بود که خداوند بتو پسری صالح عطا خواهد کرد. و پسر نابابش مرد، و بعد خداوند فرزندی باو داد.

(۱) دلالت دیگر:

۳۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند متن از محمد بن فضیل روایت کرد و گفت: وارد محلی در یک منزلی مکه بنام بطن مرّ شدم، در آنجا دردی در پهلو و پای من حادث شد که آن را بعربی «عرق المدینتی» می گفتند، و در مدینه خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم، پرسید: ناراحتی و درد تو چیست؟ چرا تو را دردمند می بینم؟ عرض کردم وقتی به «بطن مرّ» رسیدم مرض عرق المدینتی در

پهلوی و پاهایم پیدا شد، پس آن حضرت اشاره بآنچه در زیر بغل من بود نمود و بکلماتی چند تکلم فرمود و آب دهان بر آن نهاد، آنگاه گفت: ترا دیگر از این درد رنجی نیست، و بعد نظری به آنچه در پایم بود کرد و فرمود:

ابو جعفر (باقر) علیه السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما ببلائی گرفتار شود و پایداری کند و صبر نماید، خداوند عزّ و جلّ ثوابی همانند اجر هزار شهید در نامه عمل او بنویسد، در قلب خود گفتم: بخدا سوگند از پا درد هیچ گاه تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۷

بمیرم شفا نخواهم یافت! راوی از قول او که هیثم بن ابی مسروق است گوید: تا آخر عمر او می لنگید.

مترجم گوید: «نباید از بسیاری اجر مبتلا در این خبر تعجب کرد، زیرا مؤمن در آن حال مانند سرباز در جبهه جنگ در فشار و زحمت و ناراحتی است و بحساب خدای خود میگذارد، و در حقیقت «صبرا علی بلائک» میگوید، و مقاومت میکند، و چون آن را مصلحت الهی میداند ناشکری نمی کند و سبب اجر، و قرب خود بخدا میداند، لذا روحیه را از دست نمی دهد و خود را نمی بازد، و با کمال شهامت بزندگی آنچنانی خود ادامه میدهد».

(۱) دلالت دیگر:

۴۰- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن راشد روایت کرد که گفت: بارهائی برای من از اطراف آمده بود، و پیش از آنکه من بارنامه ها را بنگرم و توجهی بآن نکنم، فرستاده حضرت رضا علیه السلام آمد و پیغام آورد که آن حضرت فرموده: دفتری برای من بفرست که من دفتر اصلا در خانه

ندارم، گوید: گفتم: چیزی را که خبری از آن ندارم در جستجویش باشم چون او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۸

تصدیق نموده ام؟ و هر چه گشتم نیافتم و بر چیزی برنخوردم، چون آن فرستاده بازگشت او را صدا زدم که کمی توقف کن و بعضی از محموله ها را باز کردم دفتری در آن بود که هرگز بدان آگاه نبودم، و لکن میدانستم آن بزرگوار چیزی بدون دلیل طلب نمی کند، و آن را برای او فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۴۱- محمد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو محمد بصری روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیه السلام وارد شد و من از او بنامه ای اذن خواستم که برای تجارت به مصر روم، در پاسخ نامه نوشت: اکنون صبر کن تا خدا چه بخواهد، گوید: من دو سال تمام سفرم را بتاخیر انداختم و سال سوم بحضور مبارکش نامه ای نوشتم و اذن سفر خواستم، در پاسخ نامه ام بمن نوشته بود: بیرون رو، این سفر را خداوند از برای تو خیر و مبارک گردانید، و امر تغییر خواهد کرد، گوید: من خارج شدم و خیر بسیاری بردم و در بغداد هرج و مرج شد و در آن زمان من از آن فتنه خلاصی یافتم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۳۹

(۱) دلالت دیگر:

۴۲- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن عبد الله کرخی روایت کرد که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از ده پانزده تن از اولاد من همه فوت شدند تا سالی بحج رفتم و بر ابو الحسن الرضا علیه السلام داخل شدم

و او با لباس رنگی بسوی من بیرون شد، من سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم، و مطالبی از وی پرسیدم، بعد راجع به مرگ بیشتر فرزندانم اظهار ناراحتی کردم، حضرت مدتی ب فکر فرو رفت، و بسیار دعا کرد، آنگاه بمن رو کرده فرمود: من امیدوارم از اینجا که بازگشتی و مراجعت کردی برایت حملی باشد و پس از آن فرزندی پس از فرزندی باشد و در ایام حیات از ایشان بهره ببری، و خداوند متعال هر گاه بخواهد دعائی را مستجاب گرداند، برآورده میکند، و او بر هر چیزی قادر است، گفت: از حجّ مراجعت کردم و بمنزل آمدم و عیالم که دختر خالویم بود حامله بود و برایم پسری آورد و نام او را ابراهیم نهادم، و پس از چند سال مجدداً باردار گشته و فرزندی پسر آورد که نام او را محمد گذاردم و کنیه اش را ابو الحسن نهادم. و ابراهیم سی و چند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۰

سال عمر کرد و محمد بیست و چهار سال، و هر دو مریض شدند، و من بحجّ رفتم و باز گشتم و هر دو بیمار و علیل بودند، و پس از بازگشت من دو ماه گذشت که در اول ماه بعد ابراهیم فوت کرد و پس از او در آخر همان ماه محمد، و راوی افزود: خود احمد بن عبد الله کرخی پس از آن دو، یک سال و نیم زنده بود و از دنیا رفت و هیچ یک از فرزندان او قبل از آن دو چند ماه بیشتر عمر نمی کردند.

(۱) دلالت دیگر:

۴۳- محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور

در متن از سعید بن سعد روایت کرده که گفت: ابو الحسن علیه السلام بمردی نظر افکند و فرمود: ای بنده خدا بآنچه میخواهی پس از تو انجام شود وصیت کن، و خود را آماده آن چیزی که ناچار در آن واقع میشوی (یعنی مرگ) بساز، و همان طور که فرموده بود شد و مرد پس از سه روز دار فانی را وداع گفت.

(۲) دلالت دیگر: (۴۴) - احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۱

متن از محمد بن عبد الله «۱» هاشمی روایت کرد که گفت: من روزی بر مأمون وارد شدم، مرا بنشانند، و دیگران را فرمانداد بیرون رفتند، و طعام طلبید، و با هم صرف کردیم، و بعد خود را خوش بو و پاکیزه نمودیم، آنگاه امر کرد پرده ای زدند و رو کرد بکسی که در پشت پرده بود و گفت: ترا بخدا سوگند شعری که در رثای (مرثیه) آنکه در طوس بود و از دنیا رفت خوانده ای را برخوان، زنی شروع کرد بخواندن: گوارا باد برای طوس و آن کس که در آن رحل اقامت افکند از خاندان مصطفی رسول خدا صلی الله علیه و آله که غروب کردنش اینجا برای ما حزن و ماتم بپا کرد.

راوی گفت: مأمون پس از شنیدن این مرثیه گریست، و مرا گفت: ای عبد الله! آیا مرا اهل بیتم و اهل بیت تو سرزنش می کنند که علی بن موسی الرضا را در اینجا علم و شاخصی نهادم؟! بخدا سوگند برای تو حدیثی نقل کنم که از آن بشگفت آئی، روزی نزد وی رفتم و گفتم: قربانت



گردم پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمد، و محمد بن علی و علی بن الحسین علیهم السلام بودند، و نزد آنان بود علم آنچه گذشته و آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و اکنون

---

(۱) - در غالب نسخ پدر بجای پسر و پسر بجای پدر ثبت شده، و شخص مزبور محمد بن عبد الله افطس میباشد که در اغلب نسخ اشتباه ثبت شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۲

تو وصی و وارث آنانی و علم ایشان نزد توست، (۱) و مرا بسوی تو حاجتی است، فرمود: بگو چه حاجت داری، عرض کردم این کنیزم «زاهریه» که در صفا و حسن و اخلاق برگزیده و خاص من است، و بر او کسی را مقدم نمیدارم، چند بار تاکنون آبستن شده و سقط نموده، و اکنون هم حامله است، مرا راهنمایی کن به چیزی که او را معالجه کند تا سالم شود و فرزندش را بی آفت بزاید، فرمود: از اینکه سقط میکند نگران مباش، چون او شفا می یابد و پسری می آورد که شبیه ترین مردم است بمادرش و انگشت کوچکی در دست راست، زائد دارد بدون بند، و نیز در پای چپش انگشتی بدون بند زیاده است، من در قلبم گفتم:

خداوند بر هر چیزیی تواناست، کنیز مزبور پسری زائید که از هر کس بمادرش شبیه تر بود، و در دست راستش انگشت کوچکی روئیده بود که دارای بند نبود، و همچنین در پای چپش انگشتی زیاده بود که بند نداشت همان طور که حضرتش علیه السلام فرموده بود. پس کیست که مرا ملامت کند در اینکه او را علم نمودم و نشانه اش قرار دادم. (راوی گفت:) در این حدیث

مطالب بیشتری بود که من آن را کوتاه کردم، و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۳

(۱) مصنف کتاب- رحمه الله- گوید: علم و آگاهی حضرت رضا علیه السلام به این واقعه از طریق همان صحیفه ای است که توسط پدران او از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود، و آن این بود که جبرئیل از جانب خدا اخبار خلفاء و اولاد ایشان را از بنی امیه و بنی عباس، و حوادثی که در روزگار آنان رخ خواهد داد همه و هر چه را که بدست آنان اجرا خواهد شد همه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داد، و لا حول و لا قوه إلا بالله.

### **باب ۴۸ اثبات حجیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بکار بن عبد الله بن مصعب» که بدو ستم کرده بود**

(۲) ۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از علیّ بن محمد نوفلی روایت کرد که گفت: مردی از اولاد اُبی طالب زبیر بن بکار را در باره موضوعی بین قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم داد، و زبیر سوگند یاد کرد و مبتلا شد به بیماری برص، که من در ساقها و پاهایش برص فراوان را ملاحظه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۴

کردم، (۱) و پدرش بکار بن علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام در موردی ستم کرد و حضرت او را نفرین کرد و در دم سنگی از ساختمان بلندی بر بکار فرود آمد و گردن او را شکست، و اما پدرش عبد الله بن مصعب پیمان نامه یحیی بن عبد الله ابن حسن را درید، و در حضور هارون باو اهانت کرد و گفت: ای

امیر المؤمنین او را بکش زیرا که او را امانی نیست و این عهدنامه نادرست است، و یحیی برشید گفت: او خود چندی پیش با برادر من خروج کرده بود و امروز طرفداری میکند، و اشعاری از او که دلیل کلام یحیی بود خواند، عبد الله انکار کرد که از من نیست، یحیی او را به مباحله دعوت کرد و گفت: برخیز و رو بقبله بگو: از حول و قوه خدا بیزارم اگر دروغ گویم، و من اشعار را نگفته ام و اگر دروغ گفته ام خداوند مکافات من که هلاکت من است بدهد، و در همان مجلس تب عارضش شد و پس از سه روز جان سپرد و قبرش چندین بار بزمین فرو نشست.

مؤلف گوید: خبر را بیهقی مفصل نقل کرده است ولی من آن را مختصر کردم باین مقدار.

مترجم گوید: «بگار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر یکتن از کارگزاران بنی العباس است که در زمان هارون حاکم مدینه بوده، و پدرش عبد الله در زمان مهدی عباسی حاکم یمامه بوده، و مرثیه ای در رثای مهدی عباسی دارد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۵

### **باب ۴۹ اثبات حجیت آن حضرت در پیشگوئی او که: بغداد را نمی بیند و بغداد هم او را نخواهد دید**

(۱) ۱- ابو علی بیهقی بسند مذکور در متن از محمد بن ابی ابی عباد روایت کرد که گفت: روزی مأمون بحضرت رضا علیه السلام گفت: بیاری خدا ببغداد که وارد شدیم چنین و چنان میکنیم، حضرت علیه السلام فرمود: تو ای امیر المؤمنین ببغداد میروی، و چون مجلس از اغیار خالی شد، من عرض کردم: من کلامی شنیدم که موجب اندوهم شد و آن مطلب را گفتم، فرمود: آخر ای حسین مرا با بغداد چکار، نه

من او را می بینم و نه او هرگز مرا خواهد دید.

## باب ۵۰ اثبات حجیت آن حضرت به اجابت دعایش در حق آل برمک

(۲) ۱- پدرم و استادم محمد بن حسن بن ولید- رحمهما الله- بسند مذکور در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۶

متن از محمد بن فضیل روایت کردند که گفت: در آن سالی که هارون به آل برمک خشم گرفت و بقتلشان فرمان داد در آغاز کار، امر بقتل جعفر بن یحیی برمکی را کرد و پدرش را بزندان افکند، و بر برمکه وارد شد آنچه که وارد شد، امام هشتم علیه السلام در روز عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، سپس سر مبارک خویش را حرکت همی داد، از وی سبب آن را پرسیدند، فرمود: من برمکه (جعفر و پدرش) را نفرین می کردم برای ستمی که بر پدرم علیه السلام روا داشتند، و خداوند امروز دعایم را در باره ایشان مستجاب فرمود، و چون بخانه مراجعت فرمود آنقدر نگذشت که (برمکه گرفتار شدند) و جعفر و پدرش یحیی بعداب مبتلا شدند و وضع آنها واژگون شد.

(۱) ۲- محمد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از مسافر (ابو مسلم از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام) روایت کرده گفت: من با حضرت رضا علیه السلام در منی بودیم که یحیی بن خالد با جماعتی از برمکیان بر ما گذر کردند، امام علیه السلام فرمود: بیچاره و بدبخت این گروه که نمیدانند در این سال چه بر سرشان خواهد آمد؟ سپس گفت: آه، وا عجب از این امر که من و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۷

هارون مانند این دوئیم- و انگشتان خود را بیکدیگر چسبانید-! مسافر گوید:

بخدا سوگند من معنی این کلام

را نفهمیدم تا زمانی که او را در جنب هارون بخاک سپردند.

(۱) ۳- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری بسال ۳۵۲ بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: از جعفر بن یحیی شنیدم که میگفت:

عیسی بن جعفر بن هارون هنگامی که از رقه به مکه میرفت میگفت: سوگندی را که در باره آل ابی طالب خورده ای فراموش نکن، تو قسم خوردی که اگر احدی پس از موسی بن جعفر ادّعی امامت کند گردنش را بزنی، اینک این علی بن موسی پسر او است که مدّعی امامت است، و در باره وی همان گویند که در باره پدرش میگفتند، هارون نظری تند بوی کرد و گفت: چه میگوئی، نظرت چیست؟

میخواهی همه را بکشم! موسی بن مهران گوید: چون من این را شنیدم نزد آن حضرت رفته جریان را گفتم، امام علیه السلام فرمود: من چه کار بآنان دارم؟ بخدا سوگند قدرت آن را ندارند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۸

کاری در حقّ من انجام دهند.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرده گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت، و حضرت رضا علیه السلام در امر امامت صحبت میکرد، از این جهت بر او ترسیدیم و من بآن حضرت عرض کردم: شما امر بزرگی را آشکار میکنید، و ما از این ستمگر میترسیم، فرمود: هر چه میتواند انجام دهد و توان خود را بکار برد، راهی بر من نخواهد داشت، صفوان گوید: شخص موثقی بمن گفت: یحیی بن خالد برمکی بآن جیّار (رشید) گفت: این علی پسر موسی است

که در جای او نشسته و مردم را بامامت خویش دعوت می کند، گفت: چه بهره برده ایم از کشتن پدرش، نظر داری همه را بکشیم؟! بدون شکّ برامکه با خاندان رسول الله دشمن بودند و عداوت با ایشان را آشکار میکردند.

مترجم گوید: «برامکه خانواده ای ایرانی الاصل بودند، نسبت آنان به برمک نامی میرسد که چنان که گفته اند در بلخ متصدی بتکده نوبهار بوده و ریاست داشته و پسرش خالد ابتدا بدربار عبد الملک بن مروان آمد و ندیم او شد و پایه ای بلند یافت، و در عهد هشام بن عبد الملک اسلام آورد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۴۹

بعدا از سران سپاه ابو مسلم خراسانی شد و پس از زوال حکومت بنی امیه بنزد ابو العباس سفاح آمد و سمت وزارت یافت، و یحیی پسرش مربی هارون الرشید بود او مردی کیس و تیزهوش و سخنی بود که گفته اند:

استقرار و عظمت دولت عباسی از حسن تدبیر و سیاست عجیب این مرد و فرزندش جعفر بن یحیی بود که وزارت هارون الرشید را بعهده داشت، و در احوالات وی و پدرش کتابهای بسیاری نوشته اند، و از روایات ما چنین پیداست که علاقه ای به خاندان رسالت نداشتند، و لو بگوئیم دشمن آشکار هم نبودند، ولی علاقه مفراطی به دشمنان اهل بیت علیهم السلام که عباسیانند داشتند، و همین مقدار، نفرین حضرت رضا علیه السلام را ایجاب می کند».

## **باب ۵۱ اثبات حجیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفنش بجنب هارون**

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از موسی ابن مهران روایت کرد که گفت: دیدم در مسجد مدینه هارون در منبر خطبه می خواند، و علی بن موسی الرضا علیهما السلام آنجا بود، فرمود: آیا

خواهید دید من و او هر دو در یک جا دفن می شویم.

(۲) ۲- محمد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۰

محمد بن فضیل روایت کرد که گفت: من از کسی که از حضرت رضا علیه السلام نقل میکرد روایت میکنم که آن حضرت در منی یا عرفات در حالی که به هارون مینگریست میفرمود: من و او این طور دفن میشویم- و دو انگشت سبابه خود را کنار هم آورد ولی- ما نمی دانستیم مرادش چیست، تا اینکه امر او در طوس چنان که شد بانجام رسید، و مأمون گفت: او را در کنار قبر پدرم بخاک سپارید.

### **باب ۵۲ اخبار آن حضرت - علیه السلام - به کشته شدنش با سم و دفن شدنش در کنار قبر هارون**

(۱) ۱- محمد بن علی ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام هروی روایت کرد که گفت: از امام هشتم علیهما السلام شنیدم میفرمود: مرا بمظلومی و ستم با زهر می کشند و در کنار قبر هارون دفن میکنند، و خداوند تربت قبر مرا زیارتگاه و محل آمد و رفت شیعیان و محبانم قرار خواهد داد، پس هر کس مرا در غربتم زیارت کند، بر من در روز قیامت زیارت او واجب می شود، قسم بآن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت، و او را بر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۱

تمامی خلقش برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگذارد جز آنکه مستحق آمرزش پروردگار عز و جل گردد در آن روز که (پاداش) او را ملاقات کند و با جزای او روبرو شود، سوگند به کسی که ما را پس از محمد صلی

اللَّهُ عليه و آله به امامت منصوب فرمود، و وصایت پیامبر را بما اختصاص داد که:

زوار قبر من گرامی ترین افرادند نزد خدا در قیامت، و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و بر غریبی من اشک ریزد و قطره ای از آن روی او را ترک کند، مگر آنکه خداوند جسم و پیکر او را بر آتش دوزخ حرام کند.

### **باب ۵۳ صحت فراست آن حضرت - علیه السلام - و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را**

(۱) ۱- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام به بعض یاران خود نامه ای نوشت و بر من خواند که مضمونش این بود: ما شخص را چون ببینیم بشناسیم و بدانیم که آیا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۲

حقیقتاً مؤمن است یا منافق، یعنی حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را بدانیم.

### **باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السلام به جمیع لغات و زبانها**

(۱) ۱- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام غلامانی داشت که از اهل صقلب بودند (شهریست در بلغارستان) و پاره ای رومی، و حجره حضرت نزدیک به ایشان بود، شبی از شبها حضرت شنید بزبان صقلیبی و رومی می گویند: ما، در بلاد خودمان سالی یک بار خون میگرفتیم، اکنون در اینجا هیچ سال خون نگرفته ایم، چون صبح شد حضرت بعض اطیاء را گفت: از فلان غلام فلان رگ را بزن و خون بگیر، و از فلان غلام فلان رگ را و از غلام دیگر فلان رگ را، سپس بمن گفت: ای یاسر تو رگ نزن، لکن من توجه نکردم و خون گرفتم (و بدین جهت) دستم آماس کرد و کبود شد، از من پرسید تو را چه شده؟ عرضکردم:

رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این کار نهی نکردم؟ اکنون دست خود را پیش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۳

آر، من دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن بمالید و بر آن آب دهان گذارد، آنگاه فرمود: شبها غذا مخور، من هم تا توانستم شبها غذا نخوردم و (هر گاه) غفلت (می) کردم و شب چیزی میخوردم



آن ناراحتی عود میکرد.

(۱) ۲- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرد که گفت: من با حضرت رضا علیه السلام هم غذا میشدم، گاهی بزبان صقلبی و فارسی بعضی غلامان خود را میخواند، و بسا میشد که من غلام خود را برای کاری نزد آن حضرت میفرستادم و با زبان فارسی تکلم میکرد، و حضرت میدانست، و بعضی اوقات فهم کلام عجمی بر غلامش گران می آمد و علیه السلام خود برای غلام توضیح میداد.

(۲) ۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام با افراد بزبان خودشان گفتگو میکرد، و بخدا قسم فصیحترین مردمان و عالمترین اشخاص بهر زبان و لغتی بود، روزی بحضرتش عرض کردم: یا ابن رسول الله! من در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۴

شگفتم از اینکه شما بتمامی لغات با اختلافاتی که دارند این طور تسلط و آگاهی دارید، فرمود: ای پسر صلت من حجت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجتی بر قومی نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند، آیا این خبر بتو نرسیده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اوتینا فصل الخطاب»

(ما داده شده ایم نیروی داوری و سخن قاطع را)، پس آیا این نیرو جز معرفت بهر لغتی است؟.

### **باب ۵۵ باب حجیت آن حضرت علیه السلام بیاسخهایی که قبل از سؤال به حسن بن علی و شاء داد**

(۱) ۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: من مسائل بسیاری را بصورت یادداشت نوشته بودم و بهمراه خود آنها را همیشه برمیداشتم، و قبل از اینکه به امامت علی بن موسی علیهما السلام

قطع داشته باشم آن یادداشتها را بصورت کتابی در آورده بودم که حاوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۵

روایاتی از پدرانش علیهم السّلام و غیر آنان بود، و میخواستیم که او را بیازمایم و در باره امامتش تحقیقی بعمل آورده باشم، لذا کتاب را با خود برداشته و در آستین پنهان کردم و بسوی منزل او روان شدم و دوست داشتم که وقتی با حضرت تنها باشم و کتاب را باو بدهم و نظرخواهی کنم، و بدانم تا چه حدّ قدرت علمی دارد، لذا در کناری از فضای خانه اش نشستیم و بفکر طلب اذن بودم و بر در حجره جماعتی نشسته و با یک دیگر گفتگو داشتند و همین طور که من بفکر چاره ای برای تشرّف بحضورش بودم، ناگاه غلامی با کتابی که آن را در دست داشت بیرون آمد و با صدای بلند گفت: حسن بن علیّ و شاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ من برخاسته گفتم: منم، چه میخواهی؟ گفت: من مأمور شده ام این کتاب را بتو بدهم، بگیر آن را، من آن کتاب را گرفته و برون شدم و بگوشه ای نشستم و کتاب مزبور را مطالعه کردم، بخدا سوگند تمام مسائلی که خود در یادداشتهای خود ثبت کرده بودم که بپرسم همه را عنوان کرده و پاسخ داده بود، و از آن پس قطع پیدا کردم که او امام است، و مذهب وقف را رها کردم.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن و شاء روایت کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۶

که گفت: ابو الحسن علیه السّلام غلامش را با رقعه ای نزد من فرستاد که در آن نوشته بود جامه ای

که از بافت فلانجا، از نوع فلان، برنگ فلان میباشد را برای من بفرست، من نامه ای نوشتم و بآن غلام گفتم: خدمت آن حضرت از قول من عرض کند که با چنین خصوصیات جامه ای نزد من موجود نیست، و این قسم جامه ای نمی شناسم و نزد من نیست، فرستاده رفته بازگشت و گفت:

میفرماید: نزد تو هست، بیشتر جستجو کن می یابی، عرض کردم من گشته ام چنین جامه ای در اینجا نیست، فرستاده رفت و بازگشت و گفت: بگرد پیدا خواهی کرد، ابن و شاء گوید: مردی نزد من چنین لباسی برای فروش گذارده بود و من فراموش کرده بودم، کاوش کردم و هر چه بود زیر و رو کردم تا چشمم بدان افتاد و در جامه دانی زیر لباسها آن را یافتم، و نزد آن جناب فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۷

ابن یحیی روایت کرده که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السلام بودم که حسین بن - خالد صیرفی وارد شد و عرض کرد: قربانت گردم من خیال دارم به أعوص بروم، امام فرمود: هر جا که بعافیت و امن دست یافته ای ملازم آنجا باش (یعنی رفتنت صلاح نیست) و حسین بن خالد توجهی بفرمایش آن بزرگوار نکرد و بدان سو رهسپار شد، در راه راهزنان بر او ریختند و آنچه با او بود ربودند و بردند. («اعوض» در پاره ای از نسخ «اعوص» بصاد بدون نقطه است، و ظاهرا این صحیح باشد که یا مکانی است در چند فرسخی مدینه، و یا صحرائی است در دیار بنی باهله، و اما «اعوض» با ضاد با نقطه

نام درّه ای میباشد، نه اسم شهر و دیار).

## باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قرّه دوست جاثلیق

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرد که گفت: ابو قرّه دوست جاثلیق از من خواست که او را بمجلس حضرت رضا علیه السلام ببرم، من در این باره اذن طلبیدم، فرمود: او را بیاور،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۸

و چون بر آن بزرگوار وارد شد، فرش زیر پای آن حضرت را بوسید، و گفت: رسم دین ما این است که با اشراف اهل زمان خود چنین رفتار کنیم، خدای شما را بسلامت دارد، اکنون بفرمایید: نظر شما در باره فرقه ای که ادعائی دارد، و فرقه دیگری از غیر ایشان که خود به عدالت معرّفی شده اند آنان را در ادعایشان تصدیق میکنند؟ حضرت فرمودند: ادعایشان ثابت است، مرد گفت: فرقه دیگری ادعائی دارند، و شاهدهی پیدا نمی کنند که آنان را تصدیق کند مگر از خودشان، اینان چه؟ فرمود: ادعایشان مردود است. مرد گفت: اینک ما و شما، ما ادعا میکنیم که عیسی روح الله و کلمه اوست که به مریم القاء نمود، مسلمانان با ما در این ادعا موافقند و ما را تصدیق می کنند، ولی مسلمانان مدعی آنند که محمد پیامبر و فرستاده خدا است و ما آنان را تصدیق نمی کنیم، و آنچه را که هر دو فرقه موافقند، بر آنچه یک فرقه فقط ادعا می کنند برتری دارد، حضرت پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: یوحنا، فرمود: ای یوحنا ما به عیسی بن مریم و روح الله و کلمه خدائی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشته و مژده آمدن او

را داده است و خود اقرار کرده باشد که بنده است و پروردگاری دارد، پس اگر آن عیسی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار بعبودیت کرده و خدا را پروردگار خود بداند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۵۹

ما از چنین عیسائی بیزاریم! پس کجا بر آن اجماع داریم؟ ابو قزّه برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز! این مجلس ما را بی نیاز نکرد و ما بسود و نفع خود از آن بهره نبردیم و ثمر بخش برای ما نبود. (ظاهراً متن «أغنا عنّا» بوده تغییر یافته).

### **باب ۵۷ سخنان آن حضرت - علیه السلام - در موضوع امامت با یحیی بن ضحاک نزد مأمون**

(۱) ۱- ابو علیّ حسین بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ روایت کرد که گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام خبری نقل شده که به الفاظ مختلف آمده و سندی که من آن را معتبر بدانم برای آن نیافتم، و با الفاظ گوناگونی آن را دیدم جز اینکه آن را می آورم و معنای آن را نقل میکنم هر چند الفاظش اختلاف دارد:

مأمون در باطن میخواست که حضرت رضا علیه السّلام در بحث با کسانی که روبرو می شود عاجز ماند و حریفش بر او غلبه کند، اگر چه در ظاهر غیر این را مینمود، فقهاء و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در خفا به آنان گفته بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۰

راجع به مسأله امامت با او بحث کنید و مناظره شما حول این مبحث دور زند، (۱) چون مجلس آماده شد، حضرت بآنان گفت: شما یکتن را از میان خود انتخاب کنید که او از جانب شما با من صحبت کند، که هر چه بر او

لازم آید بر همه شما لازم آمده باشد، آنان از میان حاضران مردی را بنام یحیی بن ضحاک سمرقندی که در خراسان همانند نداشت معرفی کردند، حضرت باو فرمود: از هر چه میخواهی بپرس، گفت: راجع به امامت میپرسم، شما چگونه ادعای امامت میکنی برای کسی که امامت نکرد، و رها میکنی کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام علیه السلام فرمود: ای یحیی! بگو آنکه تصدیق می کند کسی را که او خود را تکذیب می کند، و آنکه تکذیب می کند کسی را که خود را راستگو میداند کدام یک از این دو حَقُّد و درستکار و بواقع رسیده اند، و کدامین باطل و خطاکار؟ یحیی ساکت شد، مأمون به او گفت:

جواب بده، گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد، مأمون گفت: یا ابا الحسن ما مقصود شما را از سؤال فهمیدیم، امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد که از رهبرانش کدام خود را تکذیب کردند و کدام تصدیق؟ و اگر میپندارد که آنان تکذیب کردند پس کذاب شایسته امامت نیست، و اگر میپندارد تصدیق کردند، پس از جمله ایشان اولی است که گفته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۱

است: من بر شما ولایت یافتم و اما بهترین شما نیستم، (۱) و آنکه پس از وی بود در باره اش گوید که بیعت با اولی اشتباه بود، هر کس بمثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید، بخدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر بقتل و کشته شدن! پس کسی که بهترین مردم نیست- در حالی که بهتری

نخواهد بود مگر بصفات و خصوصیات که یکی از آنها علم است، و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و در او نبود- و هر کس بیعت با او بامامت لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مثل آن را تکرار کند، چگونه امامتش برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ سپس خود روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هر گاه او از طریق مستقیم مرا بکجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هر گاه خطائی از من سرزد ارشادم کنید، بنا بر این اینان بقول خودشان امام نیستند چه راست بگویند چه دروغ، یحیی دیگر جوابی نداشت، و مأمون در عجب شد و عرضکرد یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این طور نیکو سخن گوید جز شما! مترجم گوید: «باید توجه داشت که مقصود از نقل این روایات اثبات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۲

صحت آن اصل میباشد که امامیه بر آن عقیده اند و گویند که امام باید از جانب خداوند تعیین شود، تا فرد شایسته واقعی بوده، و دارای صفات کمال که لازمه امامت است، باشد تا بتواند وظیفه امامت را (که ایجاد اُمتیت و نگهداری از تمام مواهبی است که خداوند برای رشد و بکمال رساندن افراد بشر و بروز استعدادات خدادادشان مرحمت فرموده است، و نیز از بین بردن تمام ناامنیها و نادرستیها و نابجائی ها و ستمگریها و آنچه موجب عدم رشد و کمال است، و بالأخره گسترش عدل و داد در سراسر گیتی است آن طور که خدا فرموده و برای آن احکامی معین

کرده است) و خلفای تعیینی از جانب خلق چه عادل باشند و چه نباشند مسلماً و بلاشک قدرت این کار را که گفته شد ندارند. اگر خیلی کوشش کنند تنها در منطقه ای که در زیر فرمان دارند بتوانند از خونریزی و ستمکاری تا حدی جلوگیری کنند، و اما گسترش عدل در تمام جهان و برشد رساندن استعدادات تا سرحد فعلیت، از هیچ کس جز آنکه خدا می داند و خود او را ولی دیگران قرار می دهد ساخته نیست، و شیعه امامیه حرف و سخنش این است و بس، و مخالفین آنان خود یقین دارند که هیچ یک از خلفا چه آنان که مردم انتخاب کردند و چه آنان که با قدرت زور سر کار آمدند اگر بعکس نبودند توانائی این خواسته بشریت را هم نداشتند. در زمان خلیفه دوم کشورها گشوده شد و مسلمین فتوحاتی کردند، ولی عدل و دادگری صحیح در خود مدینه که مرکز خلافت اسلامی بود انجام نمی شد و مهاجر بر انصار در اخذ حقوق برتری داشتند و عرب بر عجم در مبلغ حقوق با تساوی عمل برتری فاحش داشت، چنان که مؤرخین آن را ثبت کرده اند، البتّه عدل عمل میشد اما نه واقعی بلکه عدل قراردادی که مخالف صریح آیه شریفه **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا**

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۳

**قَبَائِلَ لَتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** است. و نیز کلام دربار رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه که فرمود:

«لیس لأحد فضل إلا بدین و تقوی»،

و یا کلام دیگرش که فرمود:

«إلا لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و



لا لأسود على أحمر، و لا لأحمر على أسود إلا بالتقوى».

یعنی برتری افراد بتقوا است، که آنهم امریست باطنی و جز خدا از آن آگاه نیست، و آیه شریفه لا یشتوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل - الآیه مربوط به اجر اخروی است و ربطی بحقوق اجتماعی ندارد، و کاملاً احمقانه است کسی این طور فکر کند که عرب برای اینکه متقی تر است باید حقوق و سهم او از عجم زیادتر باشد.

باری، یک نمونه از هزار نقل شد تا بدانند که مقصود شیعه امامیه چیست و چه میگوید، امامت در اصول تشیع از نبوت مرتبه اش بالاتر است بحکم صریح قرآن که فرموده است: ما علی الرسول إلا البلاغ، فهدل علی الرسل إلا البلاغ المؤمن. اما امام باید حافظ قرآن و سنت و امتی مسلمین باشد و مسئولیت او بسیار سنگین و سختتر از مسئولیت نبی است، خلیفه و امام در روی زمین کار و وظیفه اش حفظ جان و عرض و مال و حقوق همه خلائق حاضرین و آیندگان است، و برشد مقدر رسانیدن، و کمال آنها است در دین و دنیایشان، و این کار هر مدعی نخواهد بود جز آن کس که با کتاب خدا کاملاً آشنا و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله همدم باشد تا با برطرف کردن ظلمت جهل، و با توجه دادن دلها بسوی کمال مطلق و طلب رسیدن برشد و بازگشت به سوی حق، و تدبیر صحیح در تمامی امور و جلوگیری از ظلم و ستم، و کوشش مدام برای گسترش عدل در جهان وظیفه الهی و مردمی خویش را انجام داده باشد.

عیون أخبار

آری همه کوشش امامیه اینست که این معنی را مسلمین بفهمند تا فرق میان علیّ علیه السّلام و دو خلیفه قبل از او چه بود بدانند و کدامیک بسنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می کردند، نه به اجتهاد سیاسی خود در مقابل نصّ، این برای این بود که دانسته شود حکومت عدل الهی را جز آنکه خداوندش برگزیند احدی لیاقت نخواهد داشت، و حکومت اسلامی حکومت عدل واقعی است نه حکومت عدل شعاری، وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی».

## **باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان**

(۱) ۱- محمّد بن احمد سنّانی بسند مذکور در متن از حسن بن موسی الوشاء بغدادی روایت کرد که گفت: من در خراسان در مجلس علی بن موسی الرضا- علیه السّلام- بودم و زید بن موسی در آنجا حاضر بود و بجماعت حضّار، فخر میفروخت که ما چنین و چنانیم، و ابو الحسن علیه السّلام که با دیگران مشغول گفتگو بود سخنان زید را شنید و رو باو کرده گفت: ای زید! آیا حرفهای نقّالان کوفه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۵

تو را مغرور کرده و فریب خورده ای که روایت میکنند: (۱) «فاطمه علیها السّلام عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود»؟ بخدا سوگند این امر جز برای حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت خاصّه و لا غیر، نیست، اما اینکه موسی بن جعفر علیهما السّلام پدرت اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شبها را بنماز و عبادت پردازد و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر

دو بهشت باشد، پس بدون تردید تو عزیزتر از او در نزد خدا باشی (چون او با طاعات خود مستحق بهشت شده است و تویی طاعت و با معصیت همان پاداش را گرفته ای) آری علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دو چندان عذاب و جریمه، حسن و شاء گوید: آنگاه امام رو بمن کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه میخوانید: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح بدرستی که او از اهل تو نیست زیرا عمل نادرست است - هود: ۴۶)؟ عرض کردم: پاره ای از مردم إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ میخوانند (یعنی بدکاری کرده)، و هر کس عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ بخواند او را از نوح نفی کرده و غیری را پدر او داند، امام علیه السلام فرمود: نه، هرگز این طور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۶

نیست، (۱) بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون خداوند عز و جل را نافرمانی کرد، خداوند او را از پذیرش نفی نمود، (و ما اهل بیت نیز این چنین هستیم) هر کس از ما نافرمانی خدا کند از ما نیست، و تو ای حسن اگر خداوند را اطاعت کنی از ما اهل بیت خواهی بود.

(۲) ۲- ابو علی بیهقی بسند مذکور در متن از ابی عبدون روایت کرد که گفت:

هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام - که بسال ۱۹۹ در بصره شورش کرده بود و خانه های بنی عباس را آتش زده و

خراب کرده بود و بدین سبب او را زید النار میخواندند- دستگیر شد، نزد مأمونش آوردند، مأمون به او گفت: ای زید در بصره خروج میکنی و بجای اینکه بخانه های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، و غنی، و باهله، و آل زیاد) آغاز کنی به خانه های پسر عموهایت اولاد عباس شروع مینمایی و آنها را بآتش میکشی؟! زید که قریحه ای شوخ داشت گفت: اشتباه کردم از هر جهت یا امیر المؤمنین، اگر باز کردم این بار به آنها میپردازم، مأمون را خنده گرفت و او را نزد برادرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۷

حضرت رضا علیه السلام روانه کرده و پیام فرستاد که او را بخاطر شما بخشیدم، و چون او را نزد حضرت آوردند وی را ملامت کرد و سرزنش نمود و گفت: تو آزادی هر کجا که خواهی برو و سوگند یاد نمود که با او تا زنده است سخن نگوید.

مترجم گوید: «باید دانست که زید بالخصوص با بنی العباس و بالأخص هارون پدر کشتگی داشت از این رو در سال ۱۹۹ علیه بنی العباس قیام کرد».

(۱) ۳- أبو الخیر علی بن احمد نسابه از مشایخ خود روایت کرد که زید بن موسی بن جعفر ندیم منتصر شده بود [در بعضی از نسخه ها «منتصر» بود که تصحیف شده]، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود، اما زیدی مذهب، و در کنار نهری در بغداد که موسوم به «کرخایا» است منزل گزیده بود، و وی همان کس است که ایام ابو السرایا در کوفه سردار لشکر شده بود، و چون ابو السرایا بقتل رسید، سادات حسنی (زیدی مذهبها) پراکنده شدند، پاره ای ببغداد و پاره ای بکوفه

و جمعی بمدینه رفته و متواری شدند، زید بن موسی از جمله متواریان بود، و حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل؛ ذو الریاستین) در پی یافتن او بود تا بالأخره بر او دست یافت و بزندانش افکند، تا روزی او را احضار کرد که بقتلش رساند، مأمور کشتن حاضر گشت و شمشیر از غلاف بیرون کشید و زید را مهیای کشتن نمودند و حسن بن سهل خواست مأمور را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۸

فرمان دهد که سر از بدنش جدا کند، (۱) حجاج بن خثیمه که در میان حاضران بود بلند گفت: ای امیر در این کار شتاب منما! مرا پیش خوان تا از روی خیر خواهی تو را نصیحتی کنم، حسن بن سهل بمأمور گفت: دست نگهدار تا ببینم او چه میگوید، آنگاه وی را پیش خواند و گفت: نصیحتت چیست؟ حجاج گفت: عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۵۶۸ باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان ..... ص: ۵۶۴

ا خلیفه دستور قتل او را داده است؟ گفت: خیر، گفت: پس به چه مجوز قانونی پسر عموی خلیفه را بقتل میرسانی در حالی که فرمان کشتن او را برای شما صادر نکرده است، و تو خود نیز از او نظر خواهی نکرده ای، سپس گفت:

ای امیر حکایت عبد الله بن حسن افسس را بشنو، و قضیه او را که هارون وی را نزد جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرده بود، و بعد در ایام عید نوروز بدون اذن هارون او را کشت و سر او را

در طبقی بعنوان هدایای نوروز نزد هارون فرستاد، و زمانی که هارون فرمان کشتن جعفر را به مسرور کبیر داد بدو گفت: اگر جعفر از تو دلیل این کارت را پرسید بگو این سزای کشتن ابن الأَفطس است که بدون فرمان من او را بقتل رسانیدی! آنگاه حجاج رو بحسن بن سهل کرده گفت: آیا تو مطمئنی که اگر میان تو و خلیفه مسأله ای پیش آید او کشتن این مرد-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۶۹

عموزاده خلیفه- را دلیلی برای قتل تو قرار ندهد، همان طور که پدرش هارون با جعفر برمکی کرد؟! (۱) حسن بن سهل گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد! و سپس دستور داد زید بن موسی را بزندان باز گردانند، و تا زمان بیعت اهل بغداد با ابراهیم بن مهدی، و شوریدن آنان بر حسن بن سهل و اخراجش از بغداد، همواره او در زندان بود تا طرفداران مأمون او را از زندان بیرون آورده و نزد مأمون فرستادند، و مأمون هم او را نزد برادرش حضرت رضا علیه السلام فرستاد، و زید بن موسی زنده بود تا آخر خلافت متوکل عباسی «۱» و در «سرّ من رأی» مرگش فرا رسید.

مترجم گوید: «قصه عبد الله أفطس بگفته مؤرخین بطور اجمال چنین است که هارون سخت در صدد این بود که از وضع خاندان ابو طالب و افراد سرشناس آنان هر لحظه با خبر باشد، و از این جهت روزی از فضل بن یحیی پرسید: آیا در خراسان نامی از فرزندان ابو طالب بگوش میخورد؟ گفت: نه بخدا سوگند، با تمام جدّیتی که در این باره داشته ام، نام کسی از آنان را

نشینده ام جز اینکه شخصی نام محلی را میبرد و میگفت: عبد الله بن حسن افطس در آنجا وارد می شود. هارون فوراً و بدون مکث کسی را مأمور کرد که با جمعی بمدینه روند، و او را دستگیر ساخته نزد وی فرستند. جماعتی مأمور بمدینه رفته و در محلّ مزبور پاس میدادند تا وی را دیدند و دستگیر کرده نزد هارون آوردند، هارون

---

(۱) - ترتیب خلفای عباسی (بنا بر اتفاق مورّخین) پس از مأمون بدین ترتیب میباشد: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین - الخ، و در ابتدای همین حدیث آمده بود که زید بن موسی ندیم منتصر بوده است بنا بر این جمله انتهای حدیث: «عاش زید إلی آخر خلافة المتوکل» نادرست میباشد، و فوت زید النّار را - «ابن حزم اندلسی» در کتاب «جمهره أنساب العرب» - در ایام خلافت المستعین بالله (یعنی پس از منتصر) بتاریخ ۲۴۸ هجری ذکر کرده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۰

باو گفت: شنیده ام تو زیدیه را گرد خود جمع میکنی و بخروج بر من و یاری خود دعوت مینمائی؟! عبد الله گفت: ای امیر مؤمنان تو را بخدا سوگند میدهم که خون مرا نریزی چون من از این جمع نیستم و ابدا نامی از من در آن جمعیت نیست، و بطور کلی کسانی که این طرز تفکر را دارند رفتارشان بر خلاف رفتار من است، زیرا من از جوانی در مدینه و در بیابانهای اطراف آن رشد کرده ام و روی پای خود ایستاده و زیر بار دیگری نبوده ام و کارم شکار مرغ «قرقی» است، و جز این عشق دیگری ندارم. هارون گفت: از تو میپذیرم اما تو را بازداشت میکنم و مأموری هم بر

تو میگمارم که تو را مراقبت کند، و اگر کسی هم بخواهد نزد تو آید، ممانعت نکند، و اگر بخواهی در همان جا کبوتر بازی هم بکنی مانعی ندارد. عبد الله گفت: ای امیر ترا بخدا خون مرا گردن مگیر، زیرا اگر مرا زندانی کنی اختلال حواس پیدا میکنم، امیا هارون نپذیرفت و او را در خانه ای زندانی کرد، و در آنجا بود و فرصتی میجست تا نامه ای به هارون فرستد تا بالأخره فرصتی یافت و نامه ای سراسر فحش و ناسزا به هارون نوشت و آن را مهر کرد و برای هارون فرستاد، چون هارون آن نامه را قرائت کرد پاره پاره نموده و گفت: این مرد سینه اش تنگ شده و میخواهد خود را بکشتن دهد، ولی من این کار او را موجب قتل او نمیدانم، آنگاه جعفر برمکی را طلب کرد و باو دستور داد تا عبد الله را به خانه خود برد، و در محلّ بازداشتش توسعه دهد، روز بعد که روز نوروز بود عبد الله را به خانه برد، و فرمان داد گردنش را زدند و سر او را در پارچه ای پیچیده و بعنوان هدیه با هدایای دیگر بنزد هارون آورد، هارون هدایای او را پذیرفت، و چون در میان آنان نظرش به سر عبد الله افتاد، یگه خورد و سخت ناراحت شد آنقدر که نتوانست خودداری کند، و با کمال تندی بجعفر گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: برای آن نامه دشنامی که به امیر مؤمنان نوشته بود، هارون گفت: تو این کار را بدون اذن من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۱

کردی و این بدتر از آن نامه بود، این



گذشت تا وقتی که هارون تصمیم به نابودی برامکه گرفت، و مسرور کبیر را مأمور کشتن جعفر کرده و بدو گفت: هنگامی که میخواهی او را گردن زنی باو بگو که این کشتن بجای کشتن عبد الله بن حسن عموزاده من است که تو او را بی اجازه من بقتل رسانیدی».

(۱) ۴- محمد بن علی ماجیلویه، و محمد بن موسی بن متوکل، و احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنهم- از علی بن ابراهیم نقل میکنند که یاسر خادم گفت:

زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام در مدینه «۱» خروج کرد و خانه هائی را باتش کشید و مردمی را کشت و از این رو او را زید النار لقب دادند، و مأمون فرستاد او را دستگیر کردند و نزدش آوردند، دستور داد او را نزد برادرش ابو الحسن ببرید، یاسر گوید: چون بر آن حضرت وارد شد آن جناب به او گفت: ای زید! آیا ترا سخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور نموده است که روایت کنند

«إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ»

(فاطمه عفت خود را نگهداشت پس خداوند آتش را بر ذریه اش حرام ساخت) این مخصوص حسن و حسین فقط است، اگر تو فکر میکنی معصیت خداوند عز و جل را بجای آری و ببهشت روی و پدرت موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت خدا کند و ببهشت داخل

---

(۱)- باتفاق مورّخین زید بن موسی در بصره این اعمال را مرتکب گشت نه در مدینه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۲

شود در این صورت تو در نزد خداوند گرامیتر خواهی بود، (۱) بخدا سوگند هیچ کس جز از راه طاعت به آنچه نزد خدا

است نخواهد رسید، و تو می پنداری با معصیت بدان میرسی، پس گمان تو بدگمانی است، زید گفت:

من برادر شما هستم و پسر پدرت میباشم، حضرت علیه السلام در پاسخش گفت: تو برادر منی هنگامی که خداوند عز و جل را اطاعت کنی، چون نوح علیه السلام گفت:

رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (پروردگارا! پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و حکم تو بهترین حکم ها است - هود: ۴۵)، خداوند در پاسخش فرمود: يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح او از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است) پس خداوند او را چون معصیت کار و نافرمان بود از نوح ندانست.

(۲) ۵- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که از پدرش حدیث میکرد که اسماعیل به پدرش امام صادق علیه السلام گفت: ای پدر - جان، نظر شما در باره گنهکار از ما خاندان و گنهکار از غیر ما خاندان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۳

چیست؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس کار بدی انجام دهد سزای آن را (بی چون و چرا) خواهد دید (نساء: ۱۲۳).

(۱) ۶- علی بن احمد بن عمران دقاق - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسن بن جهم روایت کرد که گفت: نزد حضرت رضا علیه السلام بودم و زید بن - موسی، برادرش در آنجا بود، امام علیه السلام باو میفرمود: ای زید از خدا پروا کن و بدان

که ما این موقعیت را نزد خدا و خلق بدست نیاوردیم مگر از راه تقوی و پرهیزکاری، و هر کس تقوی نداشته باشد و فرمان خدا را رعایت نکند از ما هرگز نخواهد بود، و ما نیز از او نیستیم، ای زید مبادا آن کس از شیعیان ما که بسبب او تسلط یافتی او را کوچک و پست شماری و زورگوئی کنی که این، سبب از میان بردن موقعیت و سیادت تو است، ای زید مردم این روزگار برای محبت و عقیده ای که شیعیان به ولایتمان دارند آنان را دشمن میدانند و با آنان کینه تیزی می کنند، و ریختن خون و بردن اموالشان را حلال میدانند، و اگر تو بمانند مردم با آنان بدی کنی بخود ستم کرده ای و حق خود را ضایع ساخته ای.

حسن بن جهم گوید: سپس امام علیه السلام رو بمن کرده فرمود: ای پسر جهم هر کس با دین و آئین خدا مخالفت کند از او بیزار باش هر کس که خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۴

باشد و از هر قبیله ای که بوده باشد (چه سید هاشمی و علوی، و چه از کسان دیگر) و هر کس با خدا دشمنی کند او را دوست مگیر هر کس که باشد و از هر طائفه ای که باشد، گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله! دشمنی کننده با خدا کیست؟ فرمود: آنکه او را نافرمانی و معصیت کند.

(۱) ۷- ابو محمّد شاذانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابراهیم بن - محمّد همدانی روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: هر کس شخص معصیت کاری را دوست بدارد او خود معصیت کار است، و هر

کس مطیعی را دوست بدارد او مطیع است، و هر کس ستمکاری را اعانت نماید خود ظالم است، و هر کس عادل را پشتیبانی نکند خود ستمکار است، آری میان خدا و احدی خویشی نیست، و هیچ کس بولایت و دوستی خداوند نرسد مگر از راه طاعت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرزندان عبد المطلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آئید نه با نسبهای خود، و خداوند متعال می فرماید:

فَمَاذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ\* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ\* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۵

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (چون در صور دمیده شود نسبهها در میان نباشند (خویشی بکار نیاید) و از آن نپرسند، پس آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد آنان رستگارند، و آن کسان که میزان اعمالشان سبک باشد اینانند که زیان داده اند خود را و در دوزخ جاودان ماندگار باشند- مؤمنون ۱۰۳ تا ۱۰۱) (۱) ۸- ابو الحسن محمد بصری بسند مذکور در متن از موسی بن علی قرشی روایت کرد که گفت: ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام فرمود: از پیروان ما قلم برداشته شده است، راوی گفت: پرسیدم این چگونه است ای سرور من؟

فرمود: چون مأمور شده اند در دولت باطل بتقیه رفتار کنند و در این کار از ایشان پیمان گرفته شده است، مردم همه در امانند و آنان در کمال خوف و بیم بسر میبرند و بخاطر ما ایشان را تکفیر می کنند، ولی ما بخاطر آنان تکفیر نمیشویم، و آنان در راه ما کشته می شوند، لکن ما برای ایشان کشته

نمی شویم، احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود مگر آنکه اندوه و غم او را فرو میگیرد.

چنان که گناهان او را برطرف میکند هر چند گناهانش بعدد باران باشد، یا بعدد ریگ و شن بیابانها، و خارها و درختها، و چنانچه در امر شخص خودش مبتلا به اندوه نشود در باره خانواده اش یا اموالش غمی به او خواهد رسید، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۶

اگر در امر دنیایش غمی به او نرسد و مبتلا بمصیبتی نگردد، خواب ناراحت کننده ای بیند که آن موجب ریختن گناهان او گردد.

(۱) ۹- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمد ابن سنان روایت کرد که گفت: امام أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود: مائیم اهل البیت، و بسبب رسول خدا صلی الله علیه و آله حق ما بر مردم واجب شده است، پس هر کس که بسبب رسول خدا حقی اخذ کند، ولی مثل آن حق مأخوذ، از جانب خود حق مردم را ادا نکند، او حقی بر مردم نخواهد داشت.

مترجم گوید: «یعنی همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما حقی قائل شده است، بر ما نیز برای مردمان حقی لازم فرموده که واجب است بر ما که آن را ادا کنیم، و آن رهبری این دنیا و شفاعت در آن دنیا است.»

(۲) ۱۰- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرد که گفت: مردی بحضرت رضا علیه السلام گفت: بخدا سوگند در روی سطح زمین از جهت پدر احدی از تو شریفتر نیست، فرمود:

تقوی این

شرف را به آنان داد و نیز اطاعت خداوند ایشان را بدان بهره مند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۷

گردانید، (گوید:) دیگری عرض کرد: بخدا سوگند تو بهترین مردم هستی، فرمود: ای مرد! سوگند مخور، از من بهتر کسیست که از من تقوایش نسبت بخداوند متعال بیشتر است و اطاعتش افزونتر، بخدا قسم این آیه منسوخ نشده است که خداوند فرموده: وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (ما شما را قبائل مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید بآن نامها، لکن گرامیترین شما نزد خداوند متقی ترین و پرهیزکارترین شما است - حجرات: ۱۳) (یعنی اعتماد بر نسبت قرابت و خویشی کار درستی نیست و کمال و شرف بر علم است و عمل که در رأس آن تقوی است).

(۱) ۱۱- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: من پیش از این با خدایم پیمان بسته ام که سوگند به عتق نخورم جز آنکه بنده ای آزاد کنم، اکنون همه غلامانم را آزاد کردم اگر این طور فکر کند که من از این غلام - اشاره بیکی از غلامانش کرد - برای خویشیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر و بالاترم مگر آنکه عمل صالحی داشته باشم که بجهت آن عمل فضیلتی بر او یافته باشم.

مترجم گوید: «این ترجمه بنا بر لفظی است که در متن آمده است، و لکن باید دانست که لفظ خبر در نسخه های خطی کتاب و کتبی که از آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۸

نسخ نقل کرده اند (مانند کتاب وسائل الشیعه، و کتاب بحار

الانوار) مختلف است، بعضی مانند همین متن است که ثبت شده است، و پاره ای بدین لفظ است «إن كان أرى أنه خير من هذا» و بنا بر این لفظ ترجمه باید چنین باشد «راوی گفت: حضرت خود را افضل از غلامش نمی دانست» و در این صورت «إن» نافی است نه شرطیه».

### **باب ۵۹ علی که بموجب آن مأمون حضرت رضا - علیه السلام - را با زهر بقتل رسانید**

(۱) ۱- حسین بن ابراهیم بن مؤدب و علی بن عبد الله وراق و احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنهم - گفتند: علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان روایت کرد که گفت: من در خراسان نزد سرورم حضرت رضا علیه السلام بودم، و مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که اذن ملاقات میداد حضرت را در سمت راست خود می نشانید، یک بار بمأمون خبر دادند که مردی از صوفیها دزدی کرده است، دستور داد او را آوردند، چون به او نظر کرد دید مردی ژنده پوش و در پیشانیش آثار سجده هویدا است، گفت: بسیار عجیب است! این آثار نیکو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۷۹

و این فعل زشت، (۱) آیا نسبت سرقت بتو میدهند با این آثار جمیلی که بر روی تو پیدا است و از ظاهر تو معلوم است، مرد گفت: از روی ناچاری دست بدین کار زده ام، عمدا نبوده است، در وضعی که تو ما را از خمس و غنیمت که حق من است ممنوع داشته ای، مأمون پرسید: تو چه حقی در خمس و غنائم داری؟

مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت تقسیم کرده و فرموده است:

«بدانید آنچه غنیمت می برید از هر چه باشد پس برآستی که خمس آن حق خدا و رسول او و ذوی القربی و خویشان

اوست، و نیز برای یتیمان و مسکینان و درویشان و درماندگان در سفر است، اگر شما بخدا ایمان داشته باشید و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود در روز بدر- که حق از باطل در آن روز مشخص شد- انفال: ۴۱»، و غنیمت را شش قسمت کرد و فرمود: «آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که بجنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و ذوی القربی و خویشان او و یتیمان و محتاجان و درماندگان در راه سفر است حقی معین، تا اینکه آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد- حشر: ۷» آنگاه مرد صوفی گفت: تو مرا از حق مسلم من منع نمودی، و من از درماندگان در راه سفر هستم و رهگذرم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۰

هر چه داشته ام تمام شده و چیزی در دست ندارم و از حاملین قرآن نیز هستم یعنی قاری قرآنم، (۱) مأمون گفت: آیا من برای این مزخرفات و یاوه سرزنیهای تو حدّ خدای را تعطیل کنم و احکام الهی را در باره سارق اجرا ننمایم؟! مرد گفت: اجرای حدّ را اوّل در باره نفس خودت انجام ده که او را از گناه پاک کنی بعد بدیگران پرداز، اوّل بخودت شروع کن و نفس خود را تطهیر کن، آنگاه غیر خود را، مأمون برآشفته و رو به امام کرده گفت: این مرد چه میگوید؟ حضرت فرمود: این مرد می گوید: دزد اموال مرا ربود من نیز بعض از آن را ربودم، مأمون در غضب شده کاملاً ناراحت گشت، و بصوفی گفت: بخدا سوگند دستت را قطع می کنم، مرد



صوفی گفت: آیا دستم را میبری و حال آنکه بنده منی، مأمون گفت: وای بر تو از کجا من بنده تو شدم؟! گفت: برای اینکه مادرت کنیز بود و از بیت المال مسلمین خریداری شد، و تو بنده همه مردم از ساکنین مشرق تا مغربی تا اینکه تو را آزاد کنند، و من تو را نسبت بحقم آزاد نمیکنم، سپس خمس آل محمد را بلعیدی و مال بتو رسید و حق سادات را ادا نکردی، و سهم من و مانند مرا ادا نمودی و دیگر اینکه فرد خبیث پاک نمیسازد خبیثی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۱

مثل خود را، و غیر این مطالب، (۱) اساسا تو هرگز نمیتوانی دست مرا قطع کنی، چون کسی که حدی بر او واجب شده است نمیتواند در مورد همان حد، حد را بر دیگری اجرا کند مگر اینکه از خود شروع کند، آیا کلام خدا را نشنیده ای که میفرماید: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَثْلَوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ* (آیا مردم را به احسان و نیکی امر میکنید و خود را فراموش می کنید در حالی که کتاب خدا را میخوانید؟ آیا فکر نمی کنید و عقل خود را بکار نمی بندید- بقره: ۴۴).

مأمون روی بحضرت نموده گفت: نظر شما در باره او چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو که حجّت خدا رسا و تمام است، و این آن حجّتی است که چون بر بی خبر برسد با اینکه جاهل بدان بود آن را میفهمد و بدان علم پیدا میکند، همان طوری که عالم با علم خود آن را

میداند، و دنیا و آخرت به حجّت بر پا است، و این مرد حجّت و دلیل خود را آورد، مأمون در این وقت دستور آزادی آن مرد صوفی را صادر کرد و برخاسته به اندرون رفت، و به امر از بین بردن آن حضرت با سمّ پرداخت تا اینکه به آرزوی خود رسید و آن حضرت را با خوراندن زهر بکشت، و نه تنها او بلکه فضل بن سهل و جماعتی از شیعیان را نیز کشت.

مصنّف کتاب- رحمه الله- گوید: این حدیث این چنین روایت شده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۲

لکن من صحّت آن را بعهدہ نمی گیرم.

مترجم گوید: «قرائن ساختگی بودن آن، در متن خبر هست که باصطلاح عرفی کاملاً پیداست که حکایت است نه روایت، و ظاهرتر از همه اینکه اگر مردی کنیزی داشت و از کنیز دارای فرزند شد، آن فرزند به اعتبار مادر برده نمیشود بلکه فرزند متعلّق به پدر است نه مادر و در این افسانه مأمون را «عبد» میدانند چون مادرش کنیز بوده، و حضرت علیه السّلام را مصدّق او میدانند بحدّی که دلیل آن مرد را حجّت بالغه میشمارد، و خداوند درجات مؤلّف را در بهشت بالا ببرد که این کلام را گفت، و الّا بر حشویّه و کوتاه فکران از اهل حدیث گران می آمد اگر ما به متن خبر اشکال میکردیم، و لو میگفتیم که خبر سند قابل اعتمادی ندارد. زیرا حسین بن ابراهیم و علی بن عبد الله و رّاق و احمد بن زیاد همدانی هر چند از مشایخ حدیث و دارای موقعیت هم باشند جز اینکه کتاب محمّد بن سنان را به تلامیذشان اجازه نقل داده اند نقش

دیگری ندارند، و شیخ طوسی در باره محمد بن سنان گوید: «له كتب قد طعن علیه و ضعف، و قال: اخبرنا بکتبه و جمیع ما رواه الا ما كان فيها من تخلیط او غلو جماعه- الخ» یعنی (وی دارای کتابهایی است و بر او اشکالاتی کرده اند و او را ضعیف شمرده اند و همه کتب و نوشتجات او را جماعتی از مشایخ بمن اجازه روایت داده اند جز آنچه در آن آمیختگی و درهم و برهمی دارد و خلط دارد) با تمام این گفتار در مورد ضعف سند باز معلوم نبود مورد خشم مدعیان علم واقع نشویم! اکنون خدای را شکر که خود مؤلف اشاره ای برای راهنمایی بی خیران مدعی نمود.

(۱) ۲- ابو الطیب حسین بن احمد رازی- رضی الله عنه- بسال ۳۵۲ در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۳

نیشابور بسند مذکور در متن از ریّان بن شیب- دائی معتصم عباسی و برادر مارده (کنیز هارون الرشید، مادر معتصم)- روایت کرد که گفت: چون مأمون خواست برای خود به امیر المؤمنینی و برای حضرت رضا به ولایتعهدی و برای فضل بن سهل (ذو الریاستین) به وزارت از مردم بیعت گیرد، دستور داد سه مبل یا صندلی مخصوص مرتب کردند، و هر یک بر یکی از آنها قرار گرفت، بعد اذن داد مردم برای بیعت وارد شوند، مردم از دری داخل می شدند و با دست دادن بدین صورت که آن سه تن دست راست خود را پشت باسما ننگهداشتند، و مردم کف دست رو به بالا بزیر دست آنان از آخر شست ها تا بالای انگشت کوچک می کشیدند، و از در دیگر بیرون می شدند، تا در آخر پس از بیعت همه

افراد، جوانی از انصار پیش آمد و بعکس قبلی ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام قرار داد و بطرف شست امام کشید) و حضرت لبخندی زده فرمود: همه بصورت فسخ بیعت دست دادند، ولی این جوان بصورت عقد بیعت عمل کرد، مأمون پرسید عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه؟ امام علیه السلام فرمودند: عقد بیعت دست دادنش از آخر انگشت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۴

کوچک است تا آخر شست، (۱) و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک، چون امام این را فرمود سر و صدا برخاست و بهم برآمدند، و مأمون گفت: از نو (مراسم) بیعت را شروع کنید، مردم باز گشتند و بقسمی که آن جناب فرموده بود بیعت کردند و با هم میگفتند چگونه مستحق بیعت به امارت کسی باشد که رسم عقد بیعت را نمی داند، آنکه میدانند او سزاوار است که امیر مؤمنان باشد نه آنکه نمی داند، گوید: همین رفتار باعث شد که آن بزرگوار را با دادن سم بقتل رسانند.

(۲) ۳- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت کرد که گفت: من از ابو الصیلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون با آن اکرامی که از علی بن موسی علیهما السلام میکرد و محبتی که به او داشت تا آنجا که او را ولیعهد خود قرار داد، دلش طاقت آورد که آن حضرت را بکشد؟ در پاسخ من گفت: آری مأمون بجهت شناسائی که از علم و فضل آن حضرت داشت او را اکرام و محبت مینمود، اما اینکه او را ولیعهد خود قرار داد

نظرش این بود که بمردم بفهماند که او بدنیا علاقه دارد و ریاست طلب است، تا مردم از عقیده ای که به او دارند بازگردند، و از چشم دیگران بیفتد و در نظرشان سقوط

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۵

کند، و بعد از این دید آنچه میخواست نشد، (۱) بلکه بعکس موقعیت آن حضرت علیه السلام در دل مردم بالاتر رفت و افزون شد، (پس از آن) علمای علم کلام و دانشمندان عقاید مختلف را از کشورها برای بحث با آن حضرت و مجاب کردن او که موجب سرشکستگی او در میان علما باشد، و بدین سبب نقص و کمبودش نزد مردم عامی آشکار شود و از قدرش بکاهد، آنان را به بحث با آن جناب دعوت کرد، و هیچ کس از مخالفان از گروههای مختلف دینی؛ چه از یهود و چه از نصاری و چه از ستاره پرستان، و برهمنیان هندویی یا هندی و ملحدان و دهریان، و صاحبان مذاهب مختلف اسلامی، در مباحثه با او تاب نیاورده و همه را با دلیل و برهان الزام نمود و بر جملگی آنان غالب آمد، تا آنجا که همه میگفتند او از مأمون بخلافت اسلامی سزاوارتر است، و خبرگزاران این مسأله را که سخن روز شده بود بگوش مأمون رسانیدند، و وی از این رو در خشم شده و بر آشفت و حسدش شدت یافت، و از سوی دیگر حضرت از مأمون باکی نداشت و حق را صریحا می گفت، و اکثر اوقات جوابی به سؤال مأمون میداد که خوشایند او نبود، و (مأمون نیز) بر او خشم می گرفت و کینه او را در دل پنهان میداشت و اظهار

نمی کرد، و چون از هر حيله در امر آن حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۶

عاجز ماند از این راه داخل شد و او را با زهر بقتل رسانید.

### **باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا - علیهما السلام - بجانشینی خود**

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از محمد بن ابی عباد کاتب آن حضرت علیه السلام که فضل بن سهل او را بر این کار بخدمت حضرت گماشته بود روایت کرد که گفت: آن جناب هیچ گاه نام فرزندش محمد را نمی برد مگر به کنیه، مثلاً میفرمود: ابو جعفر بمن نامه ای فرستاده، یا من به ابو جعفر چنین نوشتم، در حالی که او در مدینه هنوز کودک بود، ولی امام با کمال احترام از او در نامه ها نام میبرد و وی نیز با نهایت بلاغت و شیوایی پاسخ میداد، و یک بار شنیدم امام میفرمود: وصی و جانشینم در میان خاندانم پس از من ابو جعفر است.

مترجم گوید: نصوص وارده از حضرت رضا علیه السلام مبنی بر امامت فرزند گرامیشان- حضرت جواد علیه السلام- بیش از یک خبر میباشد، و مرحوم ثقه الاسلام کلینی- رحمه الله- تمامی آن را در کتاب کافی نقل کرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۷

### **باب ۶۱ وفات حضرت رضا - علیه السلام - با زهری که مأمون با حيله به او خوراند**

(۱) ۱- ابو علی حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از علی بن حسین کاتب بغاء کبیر (او تاملش یکی از سرداران) روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السلام تب کرد، و یا فشار خون گرفت، خواست حجامت کند، مأمون برای دیدن آن حضرت سوار شد و چیزی از ظرفی سفالین بیرون آورد و به غلامش داد و از او خواست که آن را با دست خرد کند، غلام آن را در سینی خرد کرده، مأمون او را گفت: لازم نیست دستت را بشوئی به همراه من بیا و سوار شده بجانب خانه حضرت براه افتاد، و بر او

وارد شد و در مقابل آن جناب نشست، و حضرت حجامت کرد، یا بروایت عبید الله (که ظاهراً همان راوی در متن است باشد) کار حجامت را بتأخیر انداخت، و بغلامش گفت: آن انار را بیاور، و در باغچه منزل حضرت درخت اناری بود، غلام اناری از درخت چیده حاضر کرد، مأمون او را گفت آن را دانه دانه کند، غلام آن را درون ظرفی دانه کرد، سپس امر کرد که او دست خود، یا آن دانه ها را بشوید، و غلام آن را حاضر کرد، مأمون رو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۸

بحضرت نموده گفت: قدری از این آب انار بنوش، (۱) فرمود: در حضور شما نه، امیر که بیرون رفت میخورم، مأمون گفت: نه بخدا سوگند نمیشود باید در حضور من بخوری و اگر من از ناراحتی معده ام نمیبود من هم با شما میخوردم حضرت چند قاشق از آن خورد و مأمون برخاسته بیرون آمد، اما حضرت رضا علیه السلام تا پنجاه بار در آن روز هنوز نماز عصر خوانده نشده بود، از هوش رفت و افتاد و بعد نشست، مأمون کسی را فرستاد و پیغام داد که این ناراحتی و بیهوشی مربوط بحجامتی است که کردی، ولی شب حال او سخت تر شد تا اینکه بامدادان از دنیا رفت، و آخرین کلامی که گفت: این آیه مبارکه بود: **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُيُوتِكُمْ لَيَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا** (بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد- آل عمران:

(۱۵۴) (و امر پروردگار قضا و حکمی

است انجام شدنی - احزاب: ۳۸).

و صبح فردا شد، مأمون اولین کارش این بود که دستور داد بسرعت جنازه را غسل داده و کفن کردند، و خود پشت سر جنازه با پای برهنه بدون عمامه و کلاه با اظهار حسرت حرکت میکرد و میگفت: ای برادرم بدون شک بسبب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۸۹

فوت تو رخنه ای در اسلام پدید آمد، (۱) و مقدرات الهی بر کوشش من در حق تو غلبه کرد، سپس قبر پدرش هارون را شکافت و آن جناب را در گور هارون کنار او بخاک سپرد، و گفت: امیدوارم خداوند تبارک و تعالی بواسطه نزدیکی این جنازه بپدرم نفعی رساند، (این خبر از طریق عامه (سنیها) بود).

### **باب ۶۲ ذکر خبری دیگر در وفات آن حضرت - علیه السلام - از طریق شیعیان**

(۲) ۱- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - گوید: علی بن ابراهیم قمی گفت: یاسر خادم برای من نقل کرد که در راه در جایی که میان ما و طوس هفت منزل راه باقی مانده بود، ابو الحسن علیه السلام بیمار شد، و تا ما بطوس رسیدیم بیماری آن حضرت شدت یافت، و چندین روز در طوس اقامت کردیم، و مأمون روزی دو بار بیعت او می آمد، و در روز آخری که در آن روز حضرت از دنیا رفت که بسیار هم ضعیف شده بود، بعد از اینکه نماز ظهرش را بجای آورد بمن گفت: ای یاسر، این مردم چیزی نمیخورند؟ عرض کردم با این وضعی که شما دارید ای سرور من چطور میتوانند چیزی بخورند، حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۰

این کلام را که شنید کمر خم خود را راست کرده (۱) فرمود: غذا را بیاورید، و همه کارکنان خود را خواند و



احدی را باقی نگذارد مگر بر سر سفره نشانید، و از هر یک جدا جدا احوال پرسید و از وضعشان جستجو کرد، و چون غذا را صرف کردند، فرمود: برای زنان طعام ببرید، برای آنان نیز غذا بردند و همه را سیر نمودند، وقتی این کار تمام شد ضعف شدیدی بر او دست داد و بیهوش بیفتاد، و صدای شیون از حاضران برخاست، و کنیزان مأمون و همسرانش سر و پا برهنه به آنجا ریختند و فغان و شیون سراسر طوس را گرفت، و مأمون خود سر و پا برهنه در حالی که بر سر زنان ریش خود را گرفته و با اظهار تأسّف میگریست و اشکش از دیده بر صورتش سرازیر بود خود را بیالین جنازه حضرت رسانید و ایستاد، که در این موقع حضرت بهوش آمد، مأمون گفت: ای آقای من! نمیدانم کدام این دو مصیبت سخت و مشکلتراست، اینکه تو را از دست میدهم، یا تهمتی که این مردم بمن میزنند و مرا متهم بقتل تو میدانند و میگویند وی او را مسموم کرده و بقتل رسانیده است؟ یاسر گوید: امام گوشه چشم باز کرد و بمأمون رو کرده گفت: ای امیر با ابو جعفر (فرزندم) بنیکی رفتار کن زیرا عمر تو و عمر او چنین است- و دو انگشت سبّابه خود را نزد هم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۱

آورد- (۱) یاسر گوید: چون شب شد و پاسی از آن گذشت کار آن حضرت تمام شد و دیده از دنیا بر بست، صبح روز بعد مردم جمع شدند، و میگفتند: این مرد او را با حيله بقتل رسانید، و مرادشان مأمون

بود، و شعار میدادند که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، و این شعار را زیاد تکرار میکردند، و صداها بهم پیچید، ابو جعفر محمّد بن جعفر بن محمد علیهما السّلام که از مأمون امان طلبیده و از مدینه بخراسان آمده بود (و او عمومی حضرت رضا علیه السّلام است) و در این وقت در طوس حضور داشت و نزد مأمون بسر میبرد، مأمون او را گفت: ای ابو جعفر بمیان این مردم رو و بگو جنازه ابو الحسن را امروز خارج نمی کنند، بمنزل و سر کار خود روید، و او مایل نبود جنازه بیرون آید، و از اینکه مبادا فتنه ای بپا شود ناراحت بود، محمّد بن جعفر بیرون آمد و در میان جمعیت فریاد زد: ایها الناس متفرّق شوید! امروز ابو الحسن علیه السّلام را بیرون نمی آورند، مردم پراکنده شدند، آنگاه ابو الحسن را غسل دادند و هنگام شام در شب دفن کردند، و علی بن ابراهیم گوید: یاسر چیزی بمن گفت که خوش ندارم آن را در کتاب بیاورم.

عیون أخبار الرضا علیه السّلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۲

### **باب ۶۳ آنچه ابو الصّلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا - علیه السّلام - با انگور زهر آلود گفته است**

(۱) ۱- محمّد بن علی ماجیلویه با شش تن دیگر از مشایخ - رضی الله عنهم - که نامشان در متن ذکر شده است از ابو الصّلت روایت کرده اند که گفت:

همین طور که من در مقابل ابو الحسن علیه السّلام ایستاده بودم، آن جناب بمن فرمود:

ای ابا صلت به این بقعه که هارون در آنجا دفن شده است داخل شو و از هر گوشه آن از چهار کنج مشتی خاک برای من بیاور، من رفتم و آنچه خواسته بود برداشته آوردم، چون مقابلش رسیدم فرمود: یکی یکی

از آن (چهار مشت) خاک را بمن ده و او نزد درب ایستاده بود، من از خاکها یکی را بدو دادم آن را بوئید و بر زمین ریخت سپس رو بمن کرده گفت: در اینجا برای دفن من قبری حفر می کنند، و سنگی پیدا می شود که اگر همه کلنگهای خراسان گرد آیند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۳

نمیتوانند آن سنگ را از جا بیرون کنند، (۱) بعد در باره خاک پایین پا و خاک بالای سر هارون نیز نظیر این کلام را فرمود، آنگاه گفت: آن خاک دیگر را بمن ده، من خاک (پیش روی را) بدو دادم آن را بگرفت، و فرمود: این خاک از تربت من است؛ بعد فرمود: برای من در این موضع قبری حفر کنند، و تو آنان را امر کنی که تا هفت پله گود کنند، و در آنجا از یکسو قبر را گشاد و وسیع کنند و قبری احداث نمایند، اگر از آن امتناع ورزیدند و گفتند: حتما باید لحد داشته باشد، پس بگو باید دو ذراع و یک وجب وسعت قبر باشد، پس خداوند خود آن را هر چه بخواهد وسعت میدهد، و چون چنین کردند، تو خواهی دید که در بالین قبر خیسی پیدا می شود، این کلامی را که بتو می آموزم در آنجا بخوان، پس قبر پر از آب خواهد شد و پر می شود، و در آن آب، ماهیان ریزی خواهی دید، پس برای آنها نانی که اکنون بتو میدهم خرد میکنی، و آنها می بلعند و چون چیزی از آن نان باقی نماند ماهی بزرگی آشکار می شود و آن ماهیان ریز را می بلعد تا اینکه هیچ باقی نماند

سپس پنهان میگردد و چون غایب شد تو دست بر آن آب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۴

فرو بر، (۱) و این کلام را که بتو یاد میدهم بخوان، و آب فرو می نشیند، و چیزی از آن باقی نمی ماند، و این کار را جز در پیش روی مأمون انجام مده، آنگاه فرمود:

ای ابا صلت فردا من بر این فاجر وارد می شوم، پس اگر از آنجا سر برهنه خارج شدم با من سخن گوی و من پاسخت را خواهم داد، ولی اگر در بازگشتن، سرم را پوشیده بودم با من سخن مگو، ابو الصلت گوید: چون صبح شد لباس خود را بر تن کرد و در محراب عبادتش منتظر نشست، و همین طور که انتظار می کشید ناگهان غلام مأمون وارد شد، و گفت: امیر شما را احضار میکند، حضرت کفش خود را بیای کرد و ردای خود را بر دوش افکند و برخاسته حرکت کرد و من در پی او میرفتم تا بر مأمون وارد شد، و در پیش روی مأمون طبقی از انگور بود و طبقهائی از میوه جات و در دست او خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، و مقداری از آن باقی بود، چون چشمش بآن حضرت افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و پیشانیش را بوسید و آن حضرت را در کنار خود نشانید، و خوشه انگوری که در دست داشت به آن جناب داده و گفت:

یا ابن رسول الله من انگوری از این بهتر تاکنون ندیده ام، حضرت بدو فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۵

بسا می شود که انگوری نیکو است، از بهشت است، (یعنی انگور نیکو در

بهشت است) (۱) گفت: شما از آن تناول کنید. امام فرمود: مرا از خوردن آن معاف بدار، گفت: باید تناول کنی، برای چه نمیخوری؟ شاید خیال بدی در باره من کرده ای؟ و خوشه انگور را برداشت و چند دانه از آن را خورد، و بعد به پیش آورده و امام از او گرفت و سه دانه از آن را بدهن گذارده و خوشه را بر زمین نهاد و برخاست، مأمون پرسید: بکجا میروید؟ فرمود: بدان جا که تو مرا فرستادی، و عبا بسر کشیده خارج شد، ابو الصلت گوید: من با او سخنی نگفتم تا داخل خانه شد، و فرمود: درها را ببندید (کسی را راه ندهید) درها را بستند و حضرت در بستر خود خوابید، و من اندکی در صحن خانه با حالتی افسرده و اندوهگین ایستاده بودم که در آن حال چشمم بجوانی نوس، خوشروی، مجعد موی، شبیه ترین مردم به حضرت رضا علیه السلام افتاد که داخل خانه شد، من پیش دویدم و سؤال کردم قربان درها که بسته بود شما از کجا وارد شدید؟ گفت:

آنکه مرا از مدینه در این وقت بدینجا آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود، پرسیدم شما که باشید؟ گفت: من حجّت خدا بر تو هستم ای ابا صلت، من محمّد بن علی میباشم، سپس بسوی پدرش رفت و وارد اطاق شد و مرا فرمود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۶

با او داخل شوم، (۱) چون دیده پدرش رضا علیه السلام بر او افتاد یک مرتبه از جا جست و او را در بغل گرفت و دست در گردن او کرد و پیشانیش را بوسید و او

را با خود بفراش کشید و محمد بن علی به رو در افتاد و پدر را میوسید و آهسته باو چیزی گفت که من نفهمیدم، اما بر لبان حضرت رضا علیه السلام کفی دیدم که از برف سفیدتر بود ابو جعفر آن را با زبان بر میگرفت، و بعد حضرت دست زیر لباس بر سینه برد و چیزی مانند گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر علیه السلام آن را بلعید، و حضرت از دنیا رفت، و ابو جعفر مرا گفت: ای ابا صلت برخیز از آن پستو و انبار تخته ای که میّت را بر آن میشویند حاضر ساز و آب برای تغسیل بیاور، عرض کردم، در انبار و پستو تخته غسل و آب نیست، ولی حضرت فرمود: آنچه بتو امر کردم انجام ده، من داخل انبار شدم و دیدم هر دو آماده است، بیرون آوردم و دامن قبا بر کمر بستم و پای برهنه نمودم که آن جناب را غسل دهم، حضرت فرمود: ای ابا صلت کنار رو که غیر از تو کسی با من است که مرا در تجهیز یاری می کند، و امام را غسل داده، و بمن فرمود: به پستو رو و جامه دانی که در آن کفن و حنوط است بیاور، من رفتم بقیچه ای دیدم که هرگز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۷

آن را ندیده بودم، (۱) آن را برگرفته نزد حضرت آوردم، پس او را کفن کرد و بر او نماز گذارد، پس گفت: آن تابوت را بیاور، عرض کردم نزد نجاری روم و از او بخواهم تابوتی بسازد؟ فرمود: نه، برخیز و برو در خزانه و انبار تابوتی هست، من بانبار رفته تابوتی یافتم که

تاکنون در آنجا آن را ندیده بودم، آن را نزد حضرتش آوردم، او جنازه حضرت رضا علیه السّلام را برداشته در آن تابوت نهاد و دو پایش را راست یک دیگر نهاد و دو رکعت نماز خواند که هنوز تمام نشده بود که سقف خانه شکافت و جنازه از آن شکاف سقف خارج شد و بیرون رفت، من عرض کردم یا ابن رسول الله اینک مأمون خواهد آمد و پدرت رضا علیه السّلام را از ما مطالبه می کند، ما باید چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش ای ابا صلت، جنازه باز خواهد گشت، و هیچ پیامبری در مشرق از دنیا نرود و وصی او در مغرب نمیرد مگر اینکه خداوند ارواح و اجساد آنان را جمع مینماید، هنوز امام گفتارش را تمام نکرده بود که سقف شکافت و جنازه با تابوت فرود آمد، پس برخاست و جنازه را از تابوت بیرون آورد و در بستر خود قرار داد، مانند اینکه غسل داده و کفن کرده نشده است، آنگاه مرا گفت: ای ابا صلت برخیز و در را بروی مأمون باز کن، من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۸

برخاستم و در را گشودم (۱) که دیدم مأمون با غلامانش در خانه ایستاده است در حالتی که میگیرید و محزون است، داخل خانه شد، گریانش را پاره کرد، لطمه بر روی خود میزد، و میگفت: ای سید من ای سرور من، مرگ تو مرا بمصیبت انداخت، سپس داخل اطاق شد و ببالین جنازه نشست، و گفت: مشغول تجهیز آن شوید، و امر کرد قبری بکنند، و آن موضع را من کندم، همان چیزها که حضرت رضا علیه السّلام فرموده بود

ظاهر شد، یکی از درباریان مأمون گفت: آیا نمیگویی و باور نداری او امام بود؟ گفت: آری امام نخواهد بود مگر بر همه مردم مقدّم باشد، و امر کرد سمت قبله قبری برایش حفر کنند، گفتم: مرا امر کرده که بقدر هفت پله رو بپائین از برای او حفر کنم، بعد در یک سمت برای او محلی برای دفن بگشایم، مأمون گفت: هر چه ابو صلت میگوید: که او امر کرده است عمل کنید جز آن محلّ در کنار عمق قبر، بلکه قبر را معمولی بکنید و لحد بگذارید، و چون دید آب پیدا شد و ماهیان در آن نمایان شدند، و چیزهای دیگری که فرموده بود ظاهر گشت، مأمون گفت: پیوسته حضرت رضا در زمان حیات خود عجائبی بما مینمود، و حتّی پس از مرگش نیز عجائبی از او بظهور میرسد، یکی از وزرایش که با او بود گفت: آیا میدانی رضا علیه السلام از چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۵۹۹

چیز بتو خبر میدهد؟ گفت: نه، (۱) گفت: بتو میفهماند که شما بنی عباس، دولت و شوکتان با کثرت جمعیت و طول مدّت سلطنت مانند این ماهیان هستید تا اینکه اجلتان برسد و مدّتتان بسر آید و قدرتان از دست برود، خداوند مردی را از ما بر شما مسلّط کند که همه شما را بفنا بسپارد، اولین و آخرینتان را، مأمون گفت: راست گفتی، آنگاه رو بمن کرده گفت: آن کلامی را که گفتی و ماهیان بلعیده شدند برای من بگو و بمن یاد ده، گفتم بخدا قسم الاّین فراموش کردم، و من راست می گفتم، ولی او امر کرد مرا به زندان برند و



حضرت رضا علیه السلام را بخاک بسپارند. مدت یک سال در حبس بسر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می گذشت، شبی خوابم نبرد و بیدار ماندم و بدرگاه خدا رفتم و بدعا و زاری مشغول گشتم و بدعائی که در آن حال محمد و آل محمد- صلوات الله عليهم- را ذکر میکردم و بحق آنان از خداوند، فرج میخواستم شروع کردم، هنوز دعایم به اتمام نرسیده بود که ناگاه دیدم ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بر من وارد شده و فرمود: ای ابا صلت سینه ات تنگ شده است و حوصله ات تمام گشته؟

عرض کردم آری بخدا سوگند. فرمود: برخیز و با من بیرون آی، آنگاه دست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۰

مبارکش را به کند و زنجیرهایی که بر من بود زده همه از من برداشته شد، (۱) و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در حالی که پاسبانان و غلامان مرا نظاره میکردند ولی قدرت سخن گفتن نداشتند و من از در خارج شدم، پس از آن بمن فرمود: برو به امان خدا تو را بخدا سپردم بدان که تو هرگز با مأمون روبرو نشوی، و او هم تو را نخواهد یافت. ابو الصّیلت گفت: تاکنون مأمون بمن دست نیافته است.

مترجم گوید: «آنچه ابو الصّیلت دیده است از آمدن ابو جعفر علیه السلام و وارد شدن او بر آن حضرت از درهای بسته، و تجهیز و تغسیل جنازه پدرش و شکافتن سقف و رفتن جنازه با آسمان و بازگشتن آن همه و همه دیگر را میتوان گفت حالت مکاشفه ای بوده است که برای او دست داده و صورت ملکوتی و باطنی این

امر برای او جلوه کرده و دیده است و نباید استیحا ش کرد و آن را محال دانست و یا افسانه شمرد، و مشابه در اخبار زیاد دارد، و مکاشفه عبارتست از حصول علم برای نفس به فکر یا به حدس یا به سانحه ای خاص، و عبد السلام بن صالح هروی ابو الصلت دارای کتابی است بنام «وفاه الرضا علیه السلام» و ظاهرا این خبر از آن کتاب نقل شده است، و چون ابو الصلت محب اهل بیت علیهم السلام بوده علمای معروف اهل سنت سخت او را کوبیده و جرح کرده اند، و نسائی صاحب سنن گوید: او ثقه نیست، و دارقطنی گوید: او رافضی و خبیث است، و احمد بن سیار که از اعلام و حفاظ اهل سنت است و ابو الصلت را دیده و از او حدیث شنیده است گوید: «ابو صلت، ابو بکر و عمر را بر علی مقدم میداشت و با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۱

این حال مثالب و عیبه و نادرستیهای از شیخین روایت می کرد». از این کلام پیداست که ابو الصلت تقیه می کرده ولی گاهی مطاعن را بر زبان می آورده، و ابو عمرو کشی در رجال خود آورده است که بر که بن قیس گوید: از احمد بن سعید رازی شنیدم می گفت: برستی که ابو الصلت «ثقه و مأمون علی الحدیث، إلا أنه یحب آل رسول الله - صلی الله علیه - و کان دینه و مذهبه حب آل محمّد علیه و علیهم السلام» ولی یحیی بن معین براستگویی او را ستوده است، و از حاکم نیشابوری صاحب مستدرک الصحیحین توثیق ابو الصلت را نقل کرده اند، و پاره ای از شیعیان او را سنی

دانند با اینکه توثیقش کرده اند».

(۱) ۲- حسین بن احمد بیهقی از صولّی از ابو ذکوان روایت کرده که گفت:

شنیدم ابراهیم بن عبّاس گفت: بیعت با علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در روز پنجم ماه مبارک رمضان سال دویست و یکم هجری قمری اتفاق افتاد، و مأمون دختر خود امّ حبیب را بوی تزویج کرد در اوّل سال دویست و دو، و در سال دویست و سه امام بطوس وفات کرد هنگامی که مأمون عازم عراق بود و در ماه رجب همان سال بسوی عراق حرکت کرد، و اما غیر از بیهقی برایم روایت کرده است که حضرت از دنیا رفت و از سنّ مبارکش چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود، و قول صحیح آنست که وفات آن حضرت در روز جمعه دهه آخر ماه رمضان نه روز به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۲

آخر ماه مانده اتفاق افتاد، در سال دویست و سه هجری قمری.

### **باب ۶۴ خبر هرثمه بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار**

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از هرثمه ابن أعین روایت کرد که گفت: من شبی در حضور مأمون بودم چون چهار ساعت از شب گذشت اذن رفتن داد و من بخانه خود رفتم، نیمه شب که شد صدای کوفتن در شنیدم غلامم پاسخ داد، کوبنده به غلام گفت: هرثمه را بگوی آقایت تو را می طلبد خود را فوری بدو برسان، هرثمه گفت: من بی درنگ برخاستم و لباس بر تن کردم و با سرعت خود را به خانه حضرت رسانیدم، غلام در پیش روی من بود او داخل شد و بعد من وارد شدم و امام را در صحن

منزل نشسته دیدم، چون چشمش بمن افتاد گفت: ای هرثمه! عرض کردم لیک یا مولای، فرمود: نزد من بنشین، من نشستم، بمن فرمود: خوب گوش کن که چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۳

می گویم، (۱) اکنون زمان مرگ من رسیده و باید بسوی خدا رحلت کنم، به جد و پدرانم ملحق گردم، و عمرم با آخر رسید و نامه عملم پایان یافته است، و بتو میگویم: این مرد (مأمون) ستمکار قصد آن کرده است که مرا با انگور و انار مسموم سازد، و رشته ای را بزهر آلوده و آن را بسوزن کرده و در حبه انگور فرو برده و آن را زهر آگین کرده، و امّا طریقه آلوده کردن انار بسمّ بدین صورت بود که: سمّ را در کف دست یکی از غلامانش ریخته تا بدان بیاید و با همان دست آلوده انار را حبه حبه کند و آن را چنگ زند تا سمّ بخورد آن رود. و فردا مرا دعوت میکند و آن انار و انگور را برسم پذیرائی نزد من مینهد، و از من میخواهد که آن را بخورم، و من آن را میخورم، و سپس آنچه خدا تقدیر و حکم کرده انجام می شود، پس چون من از دنیا رفتم، مأمون خواهد گفت: خودم باید او را با دست خویش غسل دهم، چون چنین گوید، تو محرمانه از قول من بگوشش بگو: بمن گفته است تا بتو بگویم این کار را نکنی که عذاب الیمی که قرار است مدّتی بعد بر تو نازل شود به جلو افتاده و بزودی فرود می آید، و آنچه از آن حذر میکنی با شتاب بتو خواهد رسید، و او از تو پذیرفته

دست از این کار بر میدارد، هرثمه گوید: عرض کردم: ای سرور من بروی چشم، فرمود: چون برای تغسیل من تو را بگمارد، و خود در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۴

محل مرتفعی که مشرف بر آنجا که مرا غسل میدهی بنشیند که ناظر عمل تو باشد، (۱) اقدام بآن مکن و متصدی شستن من مشو تا اینکه خیمه سفیدی در کنار خانه ببینی، چون آن خیمه را دیدی مرا با همان لباسم که در آن از دنیا رفته ام بدرون آن خیمه بر و در پشت آن با همکارانت به انتظار بایست، و خیمه را بالا نزن که مرا ببینی چون هلاک خواهی شد، بعد مأمون نزدیک تو آید و گوید: ای هرثمه آیا شما نمی گوید که امام را جز امام غسل نمی دهد؟ پس این ابو الحسن علی بن موسی را چه کسی غسل داد در حالی که فرزندش محمّد اکنون در مدینه است و آن از شهرستانهای حجاز است، و ما اکنون در طوس هستیم؟ و چون چنین چیزی بتو گفت، در پاسخش بگو: امام را نباید و واجب نیست کسی غسل دهد مگر امام پس از او، ولی اگر کسی تعدی کرد و این عمل را انجام داد امامت امام برای تجاوز کاری غسل دهنده باطل نخواهد شد، و همچنین امامت امام پس از وی هم باطل نمی گردد با اینکه دیگری بر او غلبه کند و نگذارد او پدرش را غسل دهد و اگر علی بن موسی در مدینه بود و از دنیا میرفت پسرش محمّد در ظاهر او را غسل میداد و این طور که اکنون شد او را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۵

خفا

و پنهانی غسل همی داده، (۱) و چون خیمه برداشته شود تو مرا خواهی دید که در کفن پوشیده شده ام، پس مرا بردار و در تابوت بنه و حمل کن، و چون بخواهد قبر مرا آماده کند، میخواهد قبر پدرش هارون را قبله قبر من قرار دهد، و این هرگز نخواهد شد و چون کلنگها را بر زمین کوبند، هیچ گونه بر زمین تأثیر نکند و باندازه پشت ناخنی زمین را حفر نمایند، و هر گاه برای کندن زمین کوشش خود را نمودند و نتوانستند کاری از پیش برند از قول من بمأمون بگو: بمن امر کرده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت هارون بر زمین زنم و چون زدم قبری ساخته و آماده آشکار می شود، و چون پذیرفت و قبر پیدا شد، مرا در آن نگذارید تا از ته قبر آب سفیدی بیرون آید که قبر را پر کند تا آب مساوی با روی زمین گردد، سپس در آن ماهی بطول قبر نمایان شود و بحرکت آید، و تا ماهی در حرکت است مرا بقبر نبرید تا اینکه ماهی نهان گردد و آب فرو نشیند، پس مرا در قبر بر، و لحد بگذار، و مگذار کسی بر روی من خاک ریزد، زیرا قبر خود بخود پر و پوشیده شود، هر ثمه گوید:

عرضکردم ای سالار من! هر چه فرمودی اطاعت میکنم، پس حضرت فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۶

آنچه را که بتو گفتم بخاطر بسپار و بدان عمل کن و مخالفت منما، عرضکردم ای آقای من! به خدا پناه میبرم اگر اوامر شما را مخالفت کنم.

(۱) هر ثمه گوید: از نزد امام با حالتی محزون

و گریان و نالان چون دانه در تابه بریان بیرون شدم و جز خدا کسی از دل من آگاه نبود، چون روز شد مأمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستادم، آنگاه گفت: ای هرثمه برو و سلام مرا به امام برسان و بگو اگر بر شما سخت نیست نزد من بیایید، و اگر نه من خدمت شما آیم و چنانچه آمدن را پذیرفت اصرار کن زودتر بیاید، چون بخدمت آن جناب رسیدم قبل از آنکه سخنی بگویم حضرت فرمود: ای هرثمه آیا سفارشات مرا بخاطر سپرده ای؟ گفتم آری، پس کفش خود را طلبید و گفت: من میدانم پیغام او چیست و تو را برای چه نزد من فرستاده است، گوید: نعلین حضرت را حاضر کردم و پوشیده براه افتاد و بسوی مأمون شد، چون بمنزل او رسید، مأمون از جا برخاسته ایستاد و با آن جناب معانقه نموده پیشانی حضرت را بوسید و او را در کنار خویش بر تخت نشانید، و شروع کرد با وی گفتگو کردن و از هر سو بسخن پرداخت تا روز بالا آمد، پس یکی از غلامان را گفت که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۷

انگور و انار آورد، (۱) هرثمه گفت: چون این را شنیدم نتوانستم طاقت آورم و لرزه بر اندامم افتاد، و چون نخواستم حالت من بر مأمون ظاهر شود، رو گردانیده آرام آرام از مجلس بیرون شدم و خود را در گوشه ای از حیات قصر افکندم، چون زوال ظهر نزدیک شد حس نمودم که سرورم از نزد مأمون خارج شده و به خانه خود رفته است، سپس دیدم از سوی مأمون امر صادر شده است؟

که طیبیان و پرستاران را خوانند و بیالین حضرت برند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند:

مرضی بر آن جناب عارض شده است و مردم در شک و تردید بودند ولی من میدانستم از چیست و یقین داشتم چون از او مرا آگاهی بود، هرثمه گفت:

چون ثلث آخر شب شد صدای ناله و شیون از خانه آن حضرت برخاست و من خود فغان را شنیدم و با شتاب در میان خلق که بدان سو میرفتند خود را به آنجا رسانیدم و نظر کردم و مأمون سر برهنه با تکمه های باز روی پا ایستاده میگریست و نوحه میکرد، من در میان مردم ایستادم و نفسهای بلند می کشیدم چون از شدت حزن نفس در سینه ام حبس شده بود، باری صبح کردیم و فردای آن شب مأمون برای تعزیه داری نشست، بعد برخاست و سر جنازه آقایم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۸

علیه السلام آمد، و گفت: (۱) محلی آماده کنید میخوام خود جنازه او را غسل دهم، من پیش رفتم و آنچه حضرت بمن گفته بود از غسل و تکفین و دفن بدو گفتم، گفت: من متعرض غسل او نمی شوم تو خود میدانی ای هرثمه، گوید: من ایستاده بودم تا اینکه دیدم خیمه ای بر پا شد، و من و کسانی که در آنجا حاضر بودند در پشت خیمه بودیم، و صدای تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا إلهَ إِلَّا اللهُ) و تسبیح، و حرکت ظرفها و ریختن آب بگوشم میرسید و بوئی خوش و مطبوع بمشام میرسید که هرگز از آن خوشتر، بوئی استشمام نکرده بودم.

هرثمه گفت: ناگاه دیدم مأمون از بالای ایوان خانه مرا بانگ زده گفت:

شما که می پنداشتید امام



را غیر امام مثل او غسل نمی دهد، پس کجا است محمّد بن علیّ فرزندش که حاضر آید او را غسل دهد، او که اکنون در مدینه است و این در طوس؟ گوید: گفتم ای امیر! ما می گوئیم: امام را واجب نیست غسل دهد مگر امامی مثل او، پس اگر ستمکاری تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نمی گردد زیرا که غسل تعدّی کرده است، و امامت امام بعد هم، از او باطل نمی شود، زیرا به او ظلم شده و او را از تغسیل پدرش منع نموده اند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۰۹

(۱) و اگر ابو الحسن علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام در مدینه مقیم بود فرزندش محمّد او را غسل میداد، و اکنون اگر چه بظاهر او را غسل نمی دهد ولی در خفا و باطن او را غسل داده است، مأمون ساکت شد و چیزی نگفت، و خیمه برداشته شد، چون نظر کردم مولای خود را در کفنهایش پیچیده دیدم او را در عماری گذارده و مأمون با جمیع حاضران بر جنازه آن حضرت نماز خواندند، و جنازه را برداشتیم تا بموضع قبر رسیدیم، جماعتی را دیدیم که کلنگ بدست گرفته نزدیک قبر هارون بر زمین میزنند و میخواهند قبر هارون را قبله قبر آن حضرت قرار دهند، ولی هر چه کلنگ بر زمین می کوبند جستن میکند و ذره ای در خاک تأثیر نمی کند، مأمون گفت: ای هرثمه وای بر تو آیا زمین را نمی بینی چگونه از کندن قبر برای او امتناع میورزد؟! من گفتم: ای امیر خود او بمن گفته است کلنگی بطرف پیش روی قبر پدرت بر زمین زنم و غیر

از یک بار آن را بر زمین نکوبیم، مأمون گفت: تو یک کلنگ زنی تا چه شود؟! گفتم: آن بزرگوار خبر داده است که جایز نیست قبر پدرت رشید قبله قبر او باشد، و اگر من کلنگی بر زمین کوبم قبری آماده و مهیا پدید آید که لازم بکندن و خاک برداری نیست، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۰

ضریحی وسیع در میان آن نمایان شود، (۱) مأمون گفت: سبحان الله! چقدر عجیب است این گفتار از ابو الحسن، هرثمه تو کلنگ را بزن تا ما ببینیم چه می شود، گوید: من کلنگ را در دست گرفته در سمت قبله قبر هارون بر زمین کوفتم، پس قبری کنده و آماده پدیدار شد، مأمون گفت: ای هرثمه جنازه را در قبر گذار، گفتم: ای امیر او امر کرده است در این کار شتاب نکنم تا از زمین قبر، آبی سفید پدید آید و قبر تا برابر زمین پر گردد، و ماهی بطول قبر در آن نمایان شود و در آن بحرکت در آید، و چون آن ماهی غایب شد و آن آب فرو نشست او را در کنار قبر برم و رها کنم، و مأمون گفت: هر چه دستور داری عمل کن، هرثمه گوید: من منتظر پیدا شدن آب و ماهی بودم که پدیدار شد و غایب گشت و آب قبر فرو نشست و مردم همه می دیدند، جنازه شریف را بکنار قبر بردم و ناگهان دیدم پرده سفیدی بر روی قبر کشیده شد که من قبر را نمی دیدم، و آن را بر قبر نکشیده بودم، سپس جنازه را کسی غیر ما حاضران برداشته بداخل قبر برد و لحد

گذارد، و از ما کسی فعالیتی نداشت، و مأمون بمردم اشاره کرد که بر وی از خاک بریزید، من گفتم: این کار را نمی‌کنیم ای امیر، گفت: وای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۱

بر تو پس چه کسی قبر را پر کند، (۱) گفتم: او مرا گفته است که کسی بر روی او خاک نریزد، و خبر داده که قبر خود بخود پر خواهد شد، و پس از آن بالا- می آید و چهار گوش می شود، مأمون بمردم گفت: بر وی خاک نریزند، و خاکهائی که برداشته بودند بر زمین ریختند و قبر پر شد و از زمین برجسته گشت و مربع شد، مأمون باز گشت و مرا طلبید و با من خلوت کرده و گفت:

ای هرثمه از تو سؤال می‌کنم و بخدا سوگندت میدهم که آنچه از آن حضرت شنیده ای برایم راست بگو، هرثمه گوید: آنچه آن بزرگوار فرموده بود برای او گفتم، گفت: بخدا سوگندت میدهم راست بگو دیگر غیر آنچه بمن گفتمی چه چیزها بتو خبر داد، گفتم: ای امیر از هر چه بررسی جوابت را راست می‌گویم، پرسید آیا غیر از این بتو در پنهانی چیزی گفت؟ گفتم آری، گفت: آن چیست؟ گفتم: حکایت انگور و انار را بمن خبر داد، گوید: رنگ مأمون تغییر کرد و رنگ برنگ میگردد گاهی زرد و گاهی سرخ و گاهی تیره می‌گشت، سپس خمیازه ای کشید و غش کرد و بیهوش شد و در حالت بیهوشی میگفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۲

(۱) وای بر مأمون از خدا و رسول! وای بر مأمون از علی بن ابی طالب! وای بر مأمون از فاطمه زهرا! وای بر مأمون از حسن و حسین!

وای بر مأمون از علی بن الحسین! وای بر مأمون از محمد بن علی! وای بر مأمون از جعفر بن محمد! وای بر مأمون از موسی بن جعفر! وای بر مأمون از علی بن موسی الرضا! این است بخدا سوگند خسران مبین! و این کلمات را مکرر میگفت، و من چون دیدم تغییر حالت او بطول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و در کناری از قصر نشستم، گوید: او بهوش آمد و نشست و مرا خواند، بر او وارد شدم دیدم در جای خود چون شخص مست نشسته، و بمن گفت: بخدا سوگند تو در نزد من از او عزیزتر نیستی، بلکه جمیع اهل زمین و آسمان از او نزد من عزیزتر نیستند، بخدا اگر بمن برسد که از آنچه از آن جناب دیده و شنیده ای چیزی را بدیگری گفته ای و باز گو نموده ای ترا هلاک می کنم، گفتم: ای امیر اگر بر چیزی از ناحیه من از اینها اطلاع یافتی خونم بر تو حلال باشد، گفت: بخدا قسم نمی پذیرم مگر با یاد کردن سوگند، عهد و پیمان بندی که این واقعه را پوشیده داری و آن را کتمان نمائی، و از من أخذ پیمان کرد و میثاق با سوگند گرفته گفت: و چون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۳

من بیرون شدم (۱) دو دست خویش را بر یک دیگر میکوفت و این آیه را میخواند:

يَسْتَتَخِفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَتَخِفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ - تا آخر یعنی (از مردمان پنهان میکنند و از خداوند پنهان نتوانند کرد و خداوند با ایشان و ضمائر و اسرارشان است و هنگامی که بشب تدبیر و تزویر میکنند کاری را

که خداوند نمی پسندد و او بجمیع آنچه از آنها سر میزند کاملاً آگاه است - نساء:

(۱۰۸).

و برای آن حضرت از فرزند، «محمد» - علیه السلام - امام بود، و پدرش امام رضا علیه السلام او را: صادق، صابر، فاضل، نور دیده مؤمنان و مایه غیظ و خشم ملحدان لقب داد.

مترجم گوید: «باید توجه داشت که هرثمه بن أعین که از سرداران مأمون بود به اتفاق مورّخین در سنه دویست هجری در زندان مأمون کشته شده است، و در همان سال مأمون رجاء بن أبی ضحاک را به مدینه برای آوردن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بطوس فرستاده است و در سال دویست و دو با او بولایتعهدی بیعت کرده و در سال دویست و سه امام را مسموم نموده و سه سال قبل از فوت آن حضرت، هرثمه بن اعین بقتل رسیده بود، و این خبر سندش بواسطه تمیم قرشی چندان اعتبار ندارد هر چند محمد بن یحیی که در پاره ای از نسخ محمد بن عیسی و در پاره دیگر محمد بن - مثنی است و نیز محمد بن خلف طاطری همه مجهول الشّخص یا مجهول الحالند، و بنظر میرسد موضوع شهادت حضرت رضا علیه السلام را که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۴

مسلم است، بصورت داستانی خواندنی و جالب توجه ساخته اند، نه آنکه همه مطالبش واقعیت داشته باشد - خدا دانا است. و اگر گویند تمیم بن عبد الله در این کتاب همه جا مترضیا نامبرده شده، گوییم رسم صدوق این بوده که برای شناخت مشایخش که کدام شیعه و کدام سنی هستند، همه جا شیعیان را با کلمه - رضی الله عنه - یا - رحمه الله - مشخص نموده و ربطی

بمدح و ذمّ مصطلح ندارد».

## باب ۶۵ بعضی مراثی که در باره حضرت رضا - علیه السلام - سروده اند

(۱) ۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابن - مشیح اشعاری را در مرثیه حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که می آید:

یا بقعه مات بها سیدما مثله فی الناس من سید تا آخر شش بیتی که در متن ذکر شده است و ترجمه آن چنین است:

۱- ای مزار و بارگاهی که در او دفن شده است بزرگی که مانند او در میان مردم جهان نبوده است.

۲- آنکه پس از او هدایت و جود و فضل و خیر بکلی رخت بر بست و منقطع گشت و مرگ در بردن این صفات از میان خلق دامن بکمر زد و به او اقتدا نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۵

(۱) ۳- ای مدفن شریف! پیوسته ریزش باران رحمت الهی بر تو باد در هر صبح و در هر شامگاهی.

۴- او خود برای ما مردم، باران رحمتی بود که از وجودش سیراب میشدیم، چون ستاره درخشانی بود که از نورش همیشه راه می یافتیم.

۵- آری، علی بن موسی علیهما السلام وفات یافت و او و بزرگی و بزرگواری در یک قبر دفن شدند.

۶- اکنون ای دیده! پس از، از دست دادن او بر عزت و شرف خون گریه کن چرا که هر دو منقرض گشتند.

و علی بن عبد الله خوافی را مرثیه ای است برای آن حضرت علیه السلام که ترجمه آن چنین است:

۱- ای سرزمین طوس خداوند تو را از باران رحمتش سیراب کند، که چقدر از خیر و برکت و خوبی در برداری ای طوس.

۲- پاک و پاکیزه باد در دنیا قطعات زمین تو ای طوس، و این

پاکی و طهارت برای آن شخصی است که در سناباد اقامت گزیده و بخاک سپرده شده است.

۳- کسی که بسیار گران بود مرگش برای اسلام و او خود در رحمت خداوند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۶

اکنون غرق و غوطه ور است.

(۱) ۴- ای آرامگاهی که او را در بر گرفته ای بدان که در میان تو حلم و علم و طهارت و قداست دفن شده است.

۵- بناز ای قبر زیرا همه سرزمینها برای آن کس که در برداری بر تو رشک می برند، و اینکه فرشتگان مقرب دربار الهی از تو حراست و نگهبانی می کنند.

۲- حسین بن احمد بیهقی بسند مذکور در متن از دعلب بن علی روایت کرد که گفت: خبر مرگ حضرت رضا علیه السلام در شهر قم بمن رسید و قصیده رائیه را در مرثیه آن حضرت سرودم، ترجمه آن چنین است:

۱- من بنی امیه را در کشتن اولاد فاطمه علیهم السلام معذور می بینم (چون دشمنی با اولاد هاشم را از جدّ خود به ارث برده اند) اما برای اولاد عباس عذری نمی یابم.

۲- فرزندان حرب و مروان و خاندان بنو معیط، اهل کینه و بغض و دشمنی با آل محمدند.

۳- قومی که با سران آنان به مبارزه پرداختید تا ناگزیر از دشمنی و عناد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۷

دست برداشتند و فرصت مینجستند، همین که قدرت یافتند، بر کفر و ستیز خود ادامه دادند.

(۱) ۴- بشهر طوس بر کوی و مزار پاک و مطهر او منزل گزین! اگر در دین خود بر آئین فطرت که دین حق است برقراری، [یا به آرزو و هدف خواهی رسید (بنا بر نسخه ای که «علی وطر» دارد)].

۵- دو قبر در طوس

است، یکی قبر بهترین خلق، خداوند (علی بن - موسی) و دیگری گور شریفترین مردم جهان (هارون الرشید)، و این بسیار موجب تعجب و عبرت است.

۶- فائده و نفعی برای شخص پلید نخواهد داشت اینکه گورش در قرب قبر پاک و پاکیزه ترین خلق باشد، و همچنین ضرر و زیانی برای فرد پاک و مطهر ندارد که مدفنش در کنار گور شخص پلید و ناپاکی باشد.

۷- هیئات! بدون شک و تردید هر کس در گرو عمل خویش خواهد بود، پس تو اگر میخواهی این را بپذیر و اگر میخواهی واگذار و رها کن، حق همین است که گفته شد.

صولی گوید: عون بن محمد گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه این اشعار را از ابو محمد یزیدی نقل کرد و گفت که گفته است: چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام دار فانی را وداع گفت، من مرثیه ای از برای فوت آن حضرت سرودم که: ما لطوس - تا آخر در متن مندرج است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۸

(۱) ۱- شهر طوس را چه شده است، خدایش گرامی ندارد، هر روز گوهری گرانبها و نفیس را میرباید و فرو میبرد.

۲- ابتدا رشید را شکار کرد و سپس علی بن موسی را «۱» - علیهما السلام -.

۳- نه امامی عادی را بلکه امامی که بمانند جمله امامان دیگر فضل و برتری و عظمت داشت، و سعد روزگار بواسطه از دست دادن او مبدل به نحسی گشت.

و در کتاب محمد بن حبيب ضبی این اشعار را یافتیم:

۱- قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است، و زیارت او بر ما حتمی و لازم است.

۲- قبری



است که دار السّلام بهشت بدان بر پا است، و یا آنکه محل درود و سلام است، و هر روز مرتب تحیّت و سلام بدان اهداء می گردد.

۳- قبریست که انوارش سر باسّمان کشیده و دیده نابینا را نور، و خاک کویش، مرضها را شفا می بخشد.

۴- قبری که رسول خدا و وصیّش را در دیده مؤمن زائری که در آنجا توقّف کند

---

(۱) - ابو محمد یزیدی یا هر کس که این مرثیه را گفته قطعاً حق و باطل را نمی شناخته چون هم رشید را که برای نافرمانی و خیانت یکتن، جعفر برمکی، ریختن خون همه برامکه را حلال میدانند گوهری گرانبها میدانند، و هم علی بن موسی علیهما السّلام را که خداوند رحمه للعالمینش قرار داده است!!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۱۹

مجسم میسازد.

(۱) ۵- چشمها از هیبت و بزرگی که از والائی مقام آنان در اندیشه و فکر خود دارد خاضع و خاشع شدند.

۶- مزاری که زوّارش چون در کنار آن آیند و بر آن وارد گردند، هنگامی که بیرون میروند گناهانشان ریخته شود.

۷- کسانی که به آن محلّ قدم نهادند و قصد زیارت داشتند، توشه ایمنی از عذاب الهی را بهره برند و نیز از آنکه روزی به تهیدستی گرفتار شوند امّیت یابند.

۸- خداوند از جانب صاحب قبر، ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته، و بدین سبب قلم از ایشان برداشته شده است و زلّات ایشان را نویسندگان اعمال ننویسند، (البته زوار واقعی معصیت و گناه نمی کنند، و اگر غفلتی روی دهد و گناهی از ایشان سر زند، بی درنگ توبه کرده و از خدایشان عذر می خواهند).

۹- اگر اکنون از باریدن باران بی نیاز شده ایم این از برکت

آن قبر شریف است که اگر نبود ابرها بر این بلاد باران نمی بارید.

۱۰- قبری که علی بن موسی علیهما السلام را در بر دارد بر حلّ و حرم یعنی بر سرزمین حرم مکه فخر میکند.

۱۱- زیارت آن قبر رفتن فرض و واجب است، همچنان که زیارت حرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۰

کعبه واجب است و بر هر کس که در کنار آن منزل گزید احترام و تعظیم آن لازم و سزاوار است.

(۱) ۱۲- هر کس بقصد قربت مطلقه، عارفا بحقه او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد.

۱۳- و یقین فردای قیامت، وی دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام و جایگاهی دارد.

۱۴- و خداوند برای او این مقام را وفاکننده و ضامن است، سوگند بآن کس خورده که همه سوگندها باو میرسد و به او بازگشت میکند.

۱۵- و خدا رحمت فرستد و فرستاده است بر محمد پیامبر، و مقام علی را برومندی و سلامت نفسش بلند گردانید، ۱۶- و همچنین پیوسته درود فراوان بر زهرای مرضیه فرستد برای ادای حقه چون که حق او را میشناسد و او علام الغیوب است.

۱۷- و بر او و بر فرزندش حسن، اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است.

۱۸- و بر علی بن الحسین که صاحب تقوی است و بر فرزندش محمد باقر و بر هر یک از اینان درود و صلوات که بزرگ و محترمند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۱

(۱) ۱۹- و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمد بهترین سلام و درود باد، اگر چه ناکسان و فرومایگان از آن ابا دارند.

۲۰- آن راستگوئی که تمامی علوم اسلامی

در میان شما از او مأثور است و از او روایت شده است و بدان همه اقوام شیعه تمسک می جویند.

۲۱- و همچنین درود بر موسی پدرت، و پس از وی درود و رحمت خدا بر تو تا رحمت را دوا می باشد- یعنی ابدی است-.

۲۲- و بر فرزندت محمد زکی که پاک و پاکیزه بود از هر پلیدی و دو چندان باد، و بر فرزندش علی تا مادامی که سخن برقرار است، یعنی تا مخلوقی و بشری در جهان هست و از او سخن در میان است.

۲۳- و بر آن پسندیده فرزند پسندیده، حسن بن علی که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت.

۲۴- و درود بر جانشین او حجت خدا بر روی زمین، (و آن) کسیست که نظام، بدو وجود یابد و در او عدل و امامت تمامیت یابد.

۲۵- پس اوست آنکه آرزو است که هدایت بوجودش از نو شکوفا گردد و احکام و فرامین الهی در جهان استوار شود.

۲۶- اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین میرفت، و اسلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۲

مغلوب واقع میشد (یعنی کفر و شرک همه جا مسلط بود).

(۱) ۲۷- هر یک از ائمه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید.

۲۸- ای فرزند پیامبر، و ای حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه بسبب وجود تو بر پا است.

۲۹- هیچ امامی از شما غایب نشد و از دنیا نرفت مگر آنکه بجای او جانشینی و امامی بود که امراض و نابسامانیها و مفاسد بوجود او دفع میشد و صحت می یافت.

۳۰- در امامت و علم و کمال

مساوی هستند چه در پیروی به امامت رسند و چه نوجوان باشند.

۳۱- شما هستید وسیله و راهنما بسوی خدا، و شمائید آنان که راه حقّ و هدایت را شناختند و خود از نشانه های هدایت و نور آن بودند.

۳۲- شمائید که اولیای خدائید در دین و دنیا هر دو، و آن کسان که از جانب خدا صاحبان حرمت و مورد توجه و دارای اعتبار و اختیارند.

۳۳- از گروه مردم، انسان کسیست که بفضل و برتری و مزیت شما اعتراف داشته باشد، و منکران فضل شما، حیوانات و چهارپایانند.

۳۴- بلکه از حیوانات هم گمراه تر و پست ترند بجهت کفر و عنادی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۳

دارند، و کسانی که به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی میکنند هدف تیر باشند.

(۱) ۳۵- از بهره دنیائی شما استفاده میکنند، و در انکار آنان فضل و کرم شما را مانند حیوان و چارپایانند.

۳۶- ای نعمت و برکتی که خداوند به هر کس که بخواهد ارزانی داشته است (ای آقا! نعمت امامت تو را خداوند بر شیعیان مرحمت فرموده).

۳۷- ای فرزند موسی! اگر چه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد، اما روح تو موجب آرامش و زندگی و روان ما است (یا مراد شاعر حضرت صاحب الامر است).

۳۸- ارواح شما همه بعینه موجود است، اگر چه از دیده ما جسمتان پنهان و غایب میباشد.

۳۹- فرق میان تو (ای عزیز) و میان پیغمبر تنها نبوت است، و منهای نبوت، تو در فعل و صفت با وی همگامی.

۴۰- دو قبر در طوس است که هدایت در یکی مدفون است، و گمراهی و ضلالت در دیگری که شعله آتش آن را

می بیند.

۴۱- دو قبر در کنار یک دیگرند، این گلزار و یا روضه ای است بهشتی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۴

امامی در آن زیارت شود.

(۱) ۴۲- و نیز آن دیگر حفره و گودالی است از جهنم که همواره برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است.

۴۳- نزدیکی گور آن گمراه ضالّ به روضه آن پاک و مطهر موجب دو چندان شدن عذاب اوست و بر خلاف میل او- که این باعث کم شدن عذاب بشود- ۴۴- اگر چه در ظاهر دو قبر بهم نزدیکند، لکن در عالم باطن، بسیار از یک دیگر دورند، و بر گور آن ظالم، خلعتهای عذاب متراکم.

۴۵- و همچنین ضرر نمیرساند بتو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای زبر و نرم آن را بتو نزدیک کرده است (یعنی خشت و گل ساختمان و جای قبر که نزدیک هم است ضرری نمی رساند).

۴۶- این نزدیکی دو قبر ضرری نمیرساند که هیچ، بلکه بر تو حسرت فراوان او را مینمایاند، چون تو مورد اکرام و احترام واقع میشوی و آن لعین مورد هتک و شتم، ۴۷- و بدی عذاب هر آن اضافه میگردد در ساعات و روزها و سالها مدام.

۴۸- ای کاش میدانستم فردا پس از قیام قائمتان علیه السّلام آیا من هستم؟! و آیا شمشیر بدست من برای قلع و قمع دشمنان خواهد افتاد یا نه؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۵

(۱) ۴۹- دو دست من با آن شمشیر در باره دشمنان در میان شما ظاهر آید، در حالی که لبانم تشنه باشد و سیراب نگردد تا آنکه بمقصود خود برسد.

۵۰- آری قبور شما خاندان، مرا بجوش و خروش می آورد، در حالی که دیگران را

پرچمهای افراشته بر خیمه ها بخروش می آورد.

۵۱- هر کس به ثناگوئی و چکامه سرائی برای مالداران و توانگران میکوشد و افتخار مینماید، ولی من بمدح گوئی و ثناخوانی شما اهل بیت عشق میورزم و فخر میکنم.

۵۲- و به ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام آن را اهداء میکنم، تا مورد پسند افتد و افکار و اندیشه ها از آن لذت برند.

۵۳- این هدیه ناقابل را از این چاکر و بنده ناچیز خود «ضبی» بپذیر، آنکه او در دوستی و محبت شما خاندان هر نکوهش و ملامت و سرزندی را با جان و دل میپذیرد و شکوه ای ندارد.

۵۴- اگر نسبت به مدحت حق خدا را رعایت نمودم از برای آنست که میدانم مهمان را بر میزبان حقی است اگر چه بتأخیر اندازد.

۵۵- پس قبول این مهمانداری را از جانب نیت و قصد من بپذیر، نه از آنچه گفتم، که اگر همان قصد من قبول گردد من به نتیجه دلخواهم رسیده ام.

۵۶- اگر دیگران به تعلیم و آموختن، دوستی شما را درک کرده اند، اما من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۶

از راه الهام خداوندی محبت شما را دارا شده ام.

### **باب ۶۶ ثواب زیارت امام علی بن موسی الرضا - علیهما السلام -**

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرده گوید: علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمودند: برای زیارت هیچ قبری بار و بنه نبندید و سفر نکنید مگر برای زیارت قبور ما اهل البیت، آری بدانید که من با زهر شهید خواهم شد، و محل دفنم در غربت خواهد بود، پس هر کس برای زیارت من سفر کند دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

(۲) ۲- علی بن احمد دقاق

و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله و زاق و حسین بن ابراهیم بن هشام - رضی الله عنهم - بسند مذکور در متن روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس مرا با دوری راه زیارت کند و از

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۷

راه دور زیارت من آید در روز قیامت در سه موقف بیاری او خواهیم آمد تا او را از ناراحتیهای آن حال نجات دهیم:

اول- در آن هنگام که نامه های اعمال پخش می شود از جانب راست و از جانب چپ (که فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا هر کس که نامه عملش بدست راستش داده شود با نرمی و سهولت بحساب او رسند؛ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أُدْرَ مَا حِسَابِيهِ - إِلَى - هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (و اما آنکه کتابش را بدست چپش دهند خواهد گفت که ای کاش نامه اش را بدو نمی دادند، و بحسابش نمی رسیدند).

دوم- در آن هنگام که از صراط میگذرد.

سوم- در آن وقت که پیاپی میزان عمل میرسد و عمل او را بررسی کرده می سنجند.

(۱) ۳- محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که میفرمود: مردی از اولاد فرزندان موسی که همنام جدم امیر المؤمنین علیه السلام است را بطوس خراسان برند و در آنجا با زهر کشته شود و بحال غربت او را بخاک سپارند، هر کس مزار او را زیارت کند و بحق او عارف باشد (امامت او را تصدیق دارد) خداوند عزّ و جلّ باو پاداشی دهد همانند پاداش آن کس که

پیش از فتح مکه در راه خدا انفاق کرده و در راه خدا با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۸

دشمن جنگیده است.

(۱) ۴- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن عماره از پدرش روایت کرده که امام صادق علیه السلام از پدران خود از جدّش امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد که فرمود: بزودی پاره ای از تن من بسرزمین خراسان مدفون میگردد، هیچ مؤمنی زیارت او نرود جز آنکه خداوند عزّ و جلّ بهشت را برای او واجب و آتش دوزخ را بر وی حرام کرده است.

(۲) ۵- احمد بن حسن قطنان، و محمّد بن احمد لیثی، و محمّد بن ابراهیم طالقانی، و محمّد بن بکران نقاش جملگی گفتند: احمد بن محمّد ابن عقده به سند مذکور در متن از حسن بن فضال روایت کرد که ابو الحسن علی بن - موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بدرستی که در سرزمین خراسان بقعه ای است که زمانی محل رفت و آمد فرشتگان گردد، و مرتّب فوجی از فرشتگان فرود آیند، و فوجی بسوی آسمان پرواز کنند تا روزی که در صور دمیده شود. از آن حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۲۹

پرسیدند که یا ابن رسول الله این بقعه کدام است، فرمود: آن بقعه در سرزمین طوس است، و بخدا سوگند آن گلزاری است از گلستانهای بهشت، هر کس مرا زیارت کند در آن مکان، اجرش همانند کسیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است، و خداوند متعال برای او ثواب هزار حجّ مبرور و صحیح و هزار عمره مقبول



و درست بنویسد، و من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت باشیم.

(۱) ۶- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم میفرمود:

براستی که در میان دو کوه شهر طوس، مثنی خاک بهشت است، هر کس در آن دشت وارد شود، روز رستاخیز در امان خدا خواهد بود.

(۲) ۷- محمّد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کرده است که امام جواد علیه السلام فرمود: من برای آن کس که مزار پدرم علیه السلام را در طوس زیارت کند در صورتی که عارف بحق او باشد ضامن بهشت میباشم از جانب خداوند متعال.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۰

(۱) ۸- و با سند قبل، از حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده است که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السلام عرض کردم: متحیر مانده ام که قبر سالار شهیدان ابو عبد الله الحسین علیه السلام را زیارت کنم، یا بطوس رفته و قبر پدرت علیه السلام را زیارت نمایم، نظر شما چیست؟ بمن فرمود: اندکی صبر کن و همین جا بایست تا بازگردم، بعد به اندرون خانه رفت و با چشمی گریان که اشک بر رخسار مبارکش میریخت بیرون آمد، و گفت: زوّار قبر ابو عبد الله علیه السلام بسیارند، ولی زوّار پدر من علیه السلام در طوس بسیار اندکند.

(۲) ۹- محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو صلت هروی روایت کرد که گفت: از حضرت

رضا

علیه السلام شنیدم میفرمود:

بخدا قسم هیچ یک از ما ائمه نیست مگر آنکه بقتل میرسد و شهید میگردد، از او سؤال شد: چه کسی (شخص) شما را بقتل میرساند ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من مرا با خوراندن زهر میکشد، سپس مرا در خانه ای تنگ در شهری غریب دفن میکند، آگاهی میدهم که هر کس مرا در غریبم زیارت کند، خداوند متعال اجر یک صد هزار شهید، و یک صد هزار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۱

صدیق، و یک صد هزار حاج و معتمر (کسی که بحج و عمره رفته) و یک صد هزار مجاهد و مبارز در راه حق در نامه عمل او بنویسد، و او را در زمره ما محشور فرماید، و در بهشت او را رفیق ما در درجات بلند قرار دهد.

(۱) ۱۰- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمد بن زینب روایت کند که گفت: در نامه حضرت رضا علیه السلام خواندم که مرقوم داشته بود: بشیعیان من این پیام را برسان که زیارت من معادل یک هزار حج است، گوید: به فرزندش امام جواد علیه السلام عرض کردم: آیا هزار حج؟! فرمود: آری بخدا قسم هزار هزار حج است برای کسی که او را زیارت کند و بحق او عارف باشد.

(۲) ۱۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن فضال روایت کند که گفت: مردی خراسانی بحضرت علی بن موسی- الرضا علیهما السلام گفت: یا ابن رسول الله! من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که گویا بمن

میگفت: چگونه است حال شما هر گاه در سرزمین شما مدفون گردد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۲

پاره تن من، و از شما بخواهند حفظ و نگهداری امانت مرا، و غایب و پنهان شود در تربت شما، ستاره من؟ حضرت فرمودند: من هستم آن کس که در سرزمین شما مدفون میگردد، و منم پاره تن پیامبر شما، و منم آن امانت و منم آن ستاره و کوکب (که جدم فرمودند). آگاه باشید و بدانید که هر کس مرا زیارت کند، و او بداند آنچه را که خداوند متعال واجب ساخته است از حقّ و طاعت من، پس من و پدران بزرگوارم شفیع های متعدّدی برای او در روز قیامت باشیم، و هر کس که ما شفیع او شویم و لو مثل گناه جنّ و انس، وزر و وبال بر او باشد نجات خواهد یافت. آری پدرم برای من از جدم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام بازگو کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس مرا در خواب زیارت کند بی تردید مرا زیارت کرده است، زیرا شیطان نمیتواند بصورت و شمایل من در آید و همچنین به صورت و شکل هیچ یک از اوصیای من، و نه بصورت احدی از شیعیان اوصیاء من، و اینکه رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

مترجم گوید: «باید دانست که سند این خبر کاملاً معتبر است، و در متن آن دو مطلب شایان دقت است: اول اینکه فرمود: شیطان نمیتواند بصورت و شکل ما خاندان در آید؛ معنیش این نیست که هر کس بخواب من و شما در آید و ادعا کند که من پیامبر و یا

امام و یا شیخ مفید یا امثال اویم راست گفته است و باید از او پذیرفت، نه این طور نیست، بلکه هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۳

بیداری دیده است یا یکی از معصومین علیهم السّلام را در حال بیداری دیده و میشناسد اگر در خواب دید درست همو است و شیطان بصورت آن معصوم مجسم نگشته است، چون قدرت این کار را ندارد، پس هر کس بخواب انسان آمد و خود را امام یا پیامبر یا یکی از بزرگان معرفی نمود هنگامی قابل قبول است که او را در بیداری دیده باشد و بشناسد، نه آنکه ندیده ادّعی او را بپذیرد.

دوم آنکه زائر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام مادامی مورد شفاعت امامان علیهم السّلام واقع می شود که از نظر ایمان و عمل، قابلیت زیر سایه شفاعت رفتن را دارا باشد، زیرا طبق آیه شریفه *مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ* (ستمکاران را دوستی مشفق و دلسوز و نیز مولا و شفיעی که شفاعتش مورد قبول باشد نخواهد بود- غافر: ۱۸) و زیارت پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السّلام در حیاتشان هم برای بسیاری سودی نداشت، و در حال ممات آنان هم بسیاری از مخالفان هر روز قبورشان را زیارت می کنند، و منافقین و طرفداران احمقشان نیز هر روز بارها قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت میکردند ولی مسلماً فائده ای برای آنان نداشت تا که مورد شفاعت واقع شوند و نخواهد هم داشت، چون از شرائط زیارت «عارف بحقّ آنان بودن است» و هر کس که پیامبر و

امام بحق و بحقیقت را بشناسد و بداند که آنان قربانیان راه حق و فضیلتند و از خون خود در این راه - که ابلاغ دین و اوامر حق، و جلوگیری از ستم و ناروا و معصیت خدا میباشد - گذشتند، و هر کس که این گونه این اعلام دین را بشناسد هرگز از دستورات آنان سرپیچی نمی‌کند و نافرمانی خدای را نمی‌نماید، و چنانچه مرتکب گناه شود توبه نموده و از خداوند عذر می‌خواهد و استغفار می‌کند و مورد عفو در این جهان و شفاعت در آن جهان واقع می‌شود، و اگر توبه نکرد و از گناه دست برنداشت، طبق روایات رسیده آنقدر در آتش می‌سوزد تا از گناه پاک شود آن وقت مورد شفاعت واقع شده و بشفاعت اولیاء، از دوزخ نجات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۴

می‌یابد، و اگر گنااهش باندازه ثقلین (جن و انس) هم باشد پس از آنکه عقوبت آن را در دوزخ دید، آن شفاعت او را نجات خواهد داد - و السلام».

(۱) ۱۲- پدرم - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد الرحمن بن ابی - نجران روایت کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم میفرمائی چه ثوابی برای کسی که پدرت را زیارت کند میباشد؟ فرمود: بخدا قسم بهشت.

(۲) ۱۳- محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از علی بن اسباط روایت کرد که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السلام پرسیدم:

چه ثوابی برای کسی است که پدرت را در خراسان زیارت کند؟ فرمود: بخدا سوگند بهشت، بخدا سوگند بهشت.

(۳) ۱۴- احمد بن زیاد همدانی - رضی الله عنه - بسند مذکور در

متن از قبیصه از جابر جعفی روایت کند که گفت: از وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم میفرمود:  
پدرم سید العابدین علی بن الحسین از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۵

پدرش سید الشهداء حسین بن علی از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام حدیث کرد که گفت: رسول  
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پاره ای از تن من در سرزمین خراسان بخاک سپرده می شود، که هیچ دردمندی او را  
زیارت نمی کند

«إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كَرْبَتَهُ»

مگر اینکه خداوند ناراحتی و غم او را برطرف میکند، و هیچ گنهکاری نیست که بزیارت او نائل شود، جز اینکه خداوند از  
گناهان او درگذرد. (یعنی موقف به توبه می شود.)

(۱) ۱۵- جعفر بن علی بن حسین - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از محمد بن سلیمان روایت کند که گفت: از ابو جعفر  
محمد بن علی الرضا علیهما السلام پرسیدم از مردیکه بحج خانه خدا مشرف شده و حج الاسلام را بجای آورده، و به نیت  
حج تمتع وارد شده و اعمال حج بجای آورده و خداوند او را موقف بحج و عمره نموده، سپس بمدینه آمده و زیارت رسول  
خدا صلی الله علیه و آله را انجام داده و آنگاه به کوفه رفته و زیارت جدت امیر مؤمنان علیه السلام را بجای آورده و بحق او  
عارف بوده و او را امام و حجّت خدا بر خلق و باب راهیکه بندگان باید از آن درب برحمت خدا وارد شوند میدانسته، و بر او  
سلام داده، سپس زیارت سالار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۶

شهیدان ابو عبد الله الحسین بن علی

عليهما السلام موقَّع گشته و بر او سلام داده، آنگاه بی‌غداد آمده و بر جدّت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شده و او را زیارت کرده و بعد از آن بشهر و دیار خویش رفته، و خداوند در این وقت بار دیگر حجّ خانه را روزی او کرده است، آیا این شخص که حجّ واجب خود را انجام داده، بار دیگر بحجّ رود، یا اینکه زیارت پدرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بخراسان سفر کند و به او سلام دهد و او را زیارت کند، و بمکه برای حجّ نرود؟ نظر شما چیست و کدام را بهتر میدانید؟ فرمود: بلی بخراسان رود و بر پدرم سلام کند افضل است، لکن این باید در ماه رجب انجام گیرد، و سزاوار نیست که در این روزگار این ماه (ذی الحجّه) را زیارت خانه خدا نروید و بخراسان زیارت پدرم روید، زیرا زمان، زمان تقیّه است و از ناحیه دولت این کار را بر ما و شما عیب میگیرند و فضیحت بیار می آورند.

(۱) ۱۶- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کنند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: مرا زیارت نکند احدی از شیعیانم در حالی که عارف بحق من باشد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۷

جز آنکه او را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد.

(۱) ۱۷- علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از نعمان ابن سعد روایت کند که گفت: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: از فرزندان من مردی در

سرزمین خراسان با زهر بقتل میرسد از روی ستم و ظلم، که نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران، موسی علیه السلام است، اعلام میکنم آگاه باشید، هر کس او را در آن غربت زیارت کند، خداوند تعالی او را بیامرزد و از گناهان اولین و آخرین او درگذرد، هر چند بعدد نجوم و قطرات باران و برگ درختان باشد (یعنی زیارت او حکم توبه را دارد).

(۲) ۱۸- حسین بن ابراهیم ناتانه، و حسین بن ابراهیم مکتب و احمد بن علی ابن ابراهیم، و محمّد بن ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و علی بن هبه الله و راق- رضی الله عنهم- همگی بسند مذکور در متن از حمزه بن حرمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۸

روایت کرده اند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: نوه من در خراسان در شهری بنام طوس بقتل می رسد، هر کس زیارت او رود و بحق او عارف باشد (مقام او را بشناسد) روز قیامت من دست او را گرفته داخل بهشتش خواهم کرد، هر چند از اهل گناهان بزرگ باشد، گوید: عرض کردم فدایت شوم عرفان حق او چیست؟ فرمود: بداند که او امام مفترض الطاعه است (یعنی مقام امامت و حجّیت او را معتقد باشد)، و بداند که او را شهید کرده اند، و هر کس با این شناخت او را زیارت کند، خداوند اجر هفتاد هزار شهید از شهدائی که براستی و حقیقت در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده اند به او عطا خواهد فرمود.

و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: از این- و با



دست اشاره بفرزندش موسی علیه السّلام کرد- فرزندی در طوس بقتل میرسد و کسی او را زیارت نمی کند مگر افراد کمی و کمتری.

مترجم گوید: باید توجّه داشت که زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السّلام با شرط تولّی و تبّری و معرفت، بسوی حقّ و حقیقت رو آوردن، و به باطل و ناحقّ پشت کردن است، و این خود حکم توبه و انابه و رو بخدا آوردن را دارا است، و نباید از اینکه فرمود: «ما دست او را گرفته به بهشت داخل می کنیم و لو از اهل گناهان کبیره باشد» تعجب کنیم، زیرا خود زیارت معنی توبه و انابه بدرگاه خدا را دارد و فرد زائر که بعنوان تقرّب این دستور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۳۹

را انجام میدهد مورد عفو و بخشش قرار گرفته، و گناهانش در همین جهان مورد عفو قرار می گیرد، و معنی دستگیری امام از او و وارد کردن او به بهشت همین است که در این دنیا او را از شرور نجات داده و در راه بهشت انداخته است، و مطلب دیگر اینکه در ثواب زیارت قبور ائمه اطهار که بعد تواتر تقریباً در روایات رسیده است یک نکته را باید در نظر داشت و آن اینکه ثواب بحسب زمان و شخص تفاوت می کند، مثلاً در زمانی که دشمن میکوشیده تا مردم شخص مزور را فراموش کنند و او را از یاد ببرند- تا در نتیجه جنایتی که دشمن در حق او کرده و مردم بدان پی برده اند و ستمکاری او را فهمیده اند از یادها برود و بر قدرت او افزوده شود و بظلم و ستم ادامه دهد، چنان که یزید

و بنی امیه می کردند- در چنین موقعیت حسّاسی که غالباً منع از رفتن بزیارت می کردند معلوم است زیارت کننده ثوابش مانند ثواب کسی است که جهاد در راه خدا می کند و از دین و آئینش دفاع می نماید که بر او واجب شده بوده است، لذا از ثواب هزاران حجّ زیادت‌تر خواهد بود، چون زیارت صحیح حجّ بقایش وابسته به بقای آئین آن مزور و اقوال و روایات او است، که اگر آن فراموش شود حجّی که در آئین خدا بوده بصورت حجّ زمان جاهلی باز می گردد، و نوعی تفریح و بازی می شود نه عبادت مقرب بخدا، و گاهی زمان آن طور نیست و وضع عادی است و دشمن در این مقام نیست که مزور را از یاد ببرد تا در نتیجه دین و آئین رفته رفته محو و نابود شود، در چنین زمانی ثوابش کاهش می یابد و تا حدّ یک عمل عبادی مستحب میرسد، و زائر نباید مغرور شود، و بدون هیچ رنج و زحمتی با کمال خوشگذرانی بلکه بعضاً برای تفریح بزیارت برود و ثواب چنان بزرگی را که در موقع صدور خبر بوده برای خود فرض کند، و یکی از معانی عارف بحق بودن همین است که بدانند زیارت امام علیه السّلام در نظام اجتماع چه نقش مهمّی را عهده دار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۰

است. و این را هم فراموش نکنیم که در آن زمان با پای پیاده یا با شتر و چهارپا فرسنگها راه را برای زیارت طی میکردند و مسلماً مشقّت راه با این زمان که با وسائل موتوری سریع السیر مسافرت میکنند فرق دارد. در نتیجه ثواب زیارت آن زمان مناسب

با مشقت راه آن زمان بود و زیارت این زمان مطابق مشقت راه این زمان، و در آخر توجه به این نکته بسیار ضروری است که معرفت زائر در هر زمانی در ثواب دخالت دارد، کسی که تنها برای تقرب زیارت می‌رود، با کسی که برای تفریح و کسب و تجارت و گرفتن حاجت زیارت می‌رود زمین تا آسمان فرق دارد».

(۱) ۱۹- احمد بن محمد بن یحیی العطار- رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح روایت کند که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس قبر و مزار پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان گذشته (پیشین و پسین) او را خواهد آمرزید، و چون روز قیامت شود روبروی منبر و کرسی سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او کرسی نصب کنند و وی در آن قرار گیرد تا خداوند حساب خلائق را رسیدگی کند و تمام شود.

(۲) ۲۰- جعفر بن محمد بن مسرور- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص روایت کند که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۱

می‌فرمود: هر کس قبر فرزندان علی را زیارت کند برای او در نزد خداوند ثواب هفتاد حج خالص باشد، عرض کردم: هفتاد حج؟ فرمود: بلکه هفتاد هزار حج، و افزود: چه بسا حجی است که مورد قبول نباشد، و هر کس زیارت کند او را و یک شب را در کنار آن مزار بسر برد مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است، عرض کردم خدا را در عرش

زیارت کرده است؟ فرمود:

آری چون روز قیامت شود بر عرش خداوندی چهار تن از اولین و چهار تن از آخرین قرار گیرند، اما چهار نفر اول: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام باشند، و اما چهار تن آخرین: محمّد و علیّ و حسن و حسین که درود و سلام خدا بر ایشان باد باشند، آنگاه ریسمانی در اطراف عرش بکشند و حصاری معین کنند و ما با زوّار قبور امامان بنشینیم، آگاهی میدهم که درجه و مقام زائر قبر فرزند من از دیگران بالا-تر است، و عطایش از تمامی زوّار ائمه دیگر، نزدیکتر و بهتر است. (مراد از نزدیکتری عطا، قرب منزلت است) مؤلف این کتاب که خداوند او را رحمت کند گوید: معنی قول او که فرموده: «مانند کسی باشد که خدا را در عرش زیارت کرده»، تشبیه نیست که از آن جسم بودن و بر عرش قرار گرفتن خدا فهمیده شود، بلکه عرش منسوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۲

بخداوند است و محلّ زیارت است، زیرا فرشتگان، عرش را زیارت می کنند و بدان پناه جسته و گردش طواف میکنند و میگویند: عرش خدا را زیارت کردیم، آنچنان که ما میگوئیم: خانه خدا را زیارت کردیم، چرا که خداوند را مکانی نیست و برتر است از اینکه نیازی بمکان داشته و بمکان وصف شود، برتری بی حدّ و بسیار.

(۱) ۲۱- تمیم بن عبد الله قرشی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو الصلت هروی روایت کرده که گفت: من در نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم که جماعتی از اهل قم بر آن حضرت وارد شدند و سلام کردند،

و امام سلامشان را جواب داد و آنان را مقرب داشت و اکرام کرده فرمود: خوش آمدید مرحبا، شما بحق از شیعیان ما هستید، و روزگاری بیاید که شما شیعیان، مرا در طوس زیارت کنید، آگاه باشید که هر کس مرا با غسل زیارت کند از تمامی گناهان پاک می شود آنچنان که گویی از مادر متولد شده و هیچ گونه بگناه آلودگی ندارد.

(۲) ۲۲- محمد بن احمد سنائی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کند که گفت: از علی بن محمد عسکری

عیون أخبار الرضا علیه السلام / ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۳

(امام دهم) علیه السلام شنیدم میفرمود: اهل قم و اهل آبه (که دهی است بین قم و ساوه) چون جدم را زیارت می کنند و بمشهد جدم زیارت میروند مورد آمرزش پروردگارند، بدانید که هر کس او را زیارت کند و در راه، قطره بارانی از آسمان بدو رسد خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام میفرماید.

(۱) ۲۳- احمد بن هارون فامی - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم فرمود: بدرستی که فرزندم از روی ظلم و ستم با زهر کشته می شود، و در کنار قبر هارون در طوس بخاک سپرده خواهد شد، هر کس او را زیارت کند مانند فردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.

(۲) ۲۴- محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کند که گفت: از ابو الحسن الرضا علیه السلام شنیدم میفرمود: همانا

برای هر امامی عهدیست بر ذمه دوستان و شیعیانش، و از تمام کردن عهد و اداء کردن آن بتمام، زیارت قبور ایشانست، پس هر کس با عشق و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۴

علاقه قبور آنان را زیارت کند و بپذیرد آنچه را که آنان بدان رغبت داشتند و انجام دهد، امامان او شفیعش باشند در روز رستاخیز.

(۱) ۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: من به امام هادی علیه السّلام نامه نوشتم و از حضرت سؤال کردم از زیارت حضرت سیّد الشهداء ابو عبد الله الحسین علیه السّلام و زیارت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر و امام جواد علیهم السّلام که کدامیک ثوابش زیادتیر است؟ در پاسخ نامه ام مرقوم فرموده بود: زیارت ابی عبد الله مقدّم است، و این زیارت جامعتر و اجرش بیشتر خواهد بود.

مترجم گوید: ظاهراً لفظ «ابی الحسن» بر مصنّف مشتبه شده است، و زیارت کاظمین علیهما السّلام مراد باشد یعنی: امام کاظم موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السّلام، همچنان که ابن قولویه و کلینی- رحمهما الله- در باب «فضل زیارت کاظمین» آورده اند.

(۲) ۲۶- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن مهزیار روایت کرده که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرض کردم:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۵

فدایت کردم زیارت حضرت رضا علیه السّلام افضل است یا زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام؟ فرمودند: زیارت پدرم افضلست، و این بدان جهت است که ابو عبد الله الحسین را تمامی مردم مسلمان از سنّی و شیعی زیارت

می کنند، ولی پدرم را جز جمعی از خواصّ شیعیان زیارت نمی کنند.

(۱) ۲۷- محمّد بن حسن بن ولید- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کند که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: من بزودی مظلومانه با زهر کشته می شوم از روی ستم، پس هر کس با شناخت حقّ من، مرا زیارت کند خداوند گناهان مقدّم (پیشین) و مؤخّر (پسین) او را می بخشد.

مترجم گوید: «تقدّم» و «تأخّر» هر دو فعل ماضی است، یعنی گناهان گذشته او را می آمرزد نه گناهان آینده او را، چون اگر آینده مراد بود میفرمود: «ما يتأخّر» بصورت فعل مضارع و کسانی که گناهان آینده معنی کرده اند دقت در لفظ ننموده اند، و عقلا هم درست نیست که خداوند گناهان نکرده کسی را بیامرزد، مگر اینکه بگوئیم بعد از این هم هر گناهی که کرد مورد عفو واقع می شود، و این در حقیقت رفع تکلیف است و عقیده ملاحظه که گویند اگر چنین و چنان عقیده پیدا کنی تکلیف از تو ساقط می شود «فاعمل ما شئت» هر کار که میخواهی بکن که گناهی بر تو نوشته نخواهد شد- عصمنا الله منهم و من الحادهم».

(۲) ۲۸- محمّد بن احمد سنائی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۶

اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه از شما کسی بحجّ میرود و مناسک خود را بجای می آورد به مدینه آید، و ما اهل بیت را زیارت کند، زیرا این کار از تمامیت حجّ است؛ یعنی جزء آخر حجّ و مناسک آن است.

(۱) ۲۹- محمّد بن علی ماجیلویه-

رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از جابر (جعفی) از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: تمام بودن حجّ زیارت امام است.

(۲) ۳۰- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مردمان مأمور شده اند که بدان سنگها خود را نزدیک کنند و گرد آن طواف نمایند، آنگاه بسوی ما آیند و دوستی و متابعت خود را بما اعلام نمایند و نصرت و یاری خود را نسبت بما عرضه دارند.

(۳) ۳۱- پدرم- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از زید شحام روایت کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۷

که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چیست برای کسی که یکی از شما ائمه را زیارت کند؟ گفت: مانند همان که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند.

(۱) ۳۲- حسین بن ابراهیم مکتب، و محمّد بن علی ماجیلویه، و احمد بن- علی بن ابراهیم، و حسین بن ابراهیم ناتانه، و علی بن عبد الله وراق- رضی الله عنهم- بسند مذکور در متن از صقر بن دلف روایت کرده اند که گفت: شنیدم سرورم علی بن محمّد (امام هادی) علیهما السّلام میفرمود: هر کس بسوی خداوند حاجتی دارد پس بطوس زیارت جدّم علی بن موسی الرضا علیهما السّلام رود، و با غسل و طهارت باشد و بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه در قنوت نماز از خداوند متعال حاجت خویش را طلب کند، خدا حاجتش را در صورتی که گناه یا قطع رحم نباشد برخواهد آورد، و بدرستی که محلّ قبر آن حضرت یکی از کاخهای



بهشت است، و مؤمنی آن را زیارت نکند جز آنکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد کند، و داخل در خانه همیشگی بهشت نماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۸

(۱) ۳۳- محمد بن ابراهیم طالقانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از علی بن فضال از پدرش روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیدم میفرمود: آری من با زهر شهید میشوم، و در سرزمین غربت و دور از وطن بخاک سپرده میشوم، این مطلب را پدرم از پدران بزرگوارش از علی بن- ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسلا بعد النسل برآز گرفته اند و عهد معهود آنان بوده، و آگاهی میدهم شما را که هر کس در آن سرزمین غربت زیارت من آید، من و پدرانم در روز قیامت شفعاى او باشیم، و هر آن کس که ما شفیع او باشیم نجات خواهد یافت، و لو اینکه سنگینی بار گناهش باندازه بار جنّ و انس باشد مترجم گوید: «قبلا گذشت هر گاه وضع طوری باشد که منجر بخروج مردم از دین و آئین حق شود باید اموری عملی گردد که از آن فساد پیشگیری کند و مردم را در صراط حق باقی گذارد و لو آلوده بگناه باشند، و پر واضح است که زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام این پست مهمّ را در هر کجا عهده دار است، لذا ترغیب به آن عملی که عهده دار این جلوگیری از خروج دین و تبلیغات دشمن مفسد میکند، ضروری و از أهم امور است، و بنظر میرسد ثواب زیارت ائمه علیهم السلام که تا این حدّ عظیم در

روایات آمده است سرّش این باشد، و از خبر ۲۶ که فرمود: ابو عبد الله حسین بن علیّ علیهما السّلام زائر فراوان دارد ولی پدرم زائری جز افراد معدودی از شیعیان ندارد این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۴۹

مطلب تأیید می شود، و الله العالم.

(۱) ۳۴- حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب (که همان مکّتب است) و علیّ بن عبد الله وراق- رضی الله عنهما- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرده اند که گفت: دعبل خزاعی در آن هنگام که حضرت در مرو نزول اجلال فرموده بود بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شد و به امام گفت:

یا ابن رسول الله من قصیده ای ساخته و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان آن را، دعبل شروع کرد بخواندن قصیده ای که یک سطرش این است خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱» تا بدان جا رسید که:

أری فیئهم فی غیرهم متقسماو أیدیهم من فیئهم صفرات «۲» حضرت علیه السّلام گریست، و فرمود: راست گفتی ای خزاعی همین طور است،

---

(۱)- مدارس و محافلی که در آن قرآن خوانده و تفسیر و تدریس میشد، اکنون خالی است، و محلّ نزول وحی چون صحرائی بی آب و علف و خشک افتاده است.

(۲)- غنائم و بیت المال مسلمین را می بینم که در میان دیگران تقسیم می شود، و مینگرم که دستهای ایشان (آل محمّد علیهم السلام، از آن خالی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۰

(۱) و چون دعبل به این بیت رسید که:

إذا وتروا مدّوا إلى و اتریهم أكفا عن الاوتار منقبضات «۱» امام علیه السلام کف دو دستش را

میچرخانید و زیر و رو میکرد و میفرمود: آری این چنین است، دستها بسته است، و چون باین بیت رسید:

لقد خفت في الدنيا و ايام سعيها و انى لأرجو الا من بعد وفاتي «۲» فرمود: خداوند تو را از فزع اکبر که قیامت است از عذاب در امان دارد، و چون به این بیت از قصیده رسید:

و قبر ببغداد لنفس زكيتها تضمنها الرحمن في الغرفات «۳» امام علیه السلام گفت: آیا در اینجا دو بیت بقصیده ات بیفزایم تا کامل

---

(۱) - هر گاه هدف حربه تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع میشوند، دستهای تهی از حربه و بسته را بسوی دشمن میکشایند.

(۲) - من چون دارای محبت شما خاندانم همه عمر در ترس و وحشت زندگی کردم، امّا امید من همه این است که پس از وفاتم دیگر از عذاب در امان باشم.

(۳) - و قبری در بغداد از آن نفس زکیّه ای است که خداوند در یکی از غرفات بهشت او را مأوا داده است (مراد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۱

گردد؟ (۱) دعبل عرضکرد: یا ابن رسول الله بفرمایید.

حضرت این دو بیت را اضافه کرد:

و قبر بطوس یا لها من مصیبهتوقد فی الأحشاء بالحرقات

إلی الحشر حتی یبعث الله قائمافرّج عنا الهمّ و الکربات

«۱» دعبل گفت: یا ابن رسول الله بفرمائید که در طوس قبر کیست؟ حضرت فرمودند: آن قبر من است که روزگاری نمی گذرد مگر اینکه طوس محل آمد و رفت شیعیان و زوّار قبر من می شود، و اعلام میکنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند او در درجه من با من همدم خواهد بود

در حالی که خداوند او را از گناه پاک و آمرزیده باشد.

سپس حضرت پس از اینکه قصیده دعبل پایان رسید از جای برخاست و دعبل را گفت که بر جای خود بماند، و به درون خانه رفت، و ساعتی گذشت خادم آن حضرت با کیسه ای از زر که دارای یک صد دینار بود بیرون آمد، و آن را به دعبل داد- و سکه آن دینارها بنام حضرت بود- و به دعبل گفت: مولایت فرموده است: این کیسه زر را نفقه خود کن، دعبل گفت: بخدا سوگند من

---

(۱)- و قبری در شهر طوس است که وا مصیبتا از غم و اندوهش که آتش مصیبت فاجعه مرگش در اعضا و رگ و ریشه بدن شعله میزند تا روز حشر، مگر خداوند قائمی برانگیزد و بر ستم و ستمکاران پیروز شود و درد و رنج ما را تا حدی آرام بخشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۲

برای اخذ صله بدینجا نیامده ام (۱) و این قصیده را بطمع مال نسروده ام، و مال را نستاند و ردّ کرد، و تقاضای جامه ای از جامه های آن حضرت را نمود که بدان تیرک جسته و خود را مشرف بآن جامه نماید، پس امام علیه السلام جبّه ای خزّ با همان کیسه زر توسط خادمش به او عطا فرمود، و خادم را دستور داد به دعبل بگوید که این مال را بپذیرد زیرا بدان محتاج خواهد شد، و آن را باز نگرداند، دعبل سرّه زر را با آن جبّه پذیرفت، و بسوی مرو با قافله ای بیرون آمد، و چون به «میان» قوهان رسیدند- که نام موضعی است نزدیک طوس-، راهزنان قافله را ربودند و تمامی

اموال را تصرف کردند، و اهل قافله را اسیر کرده کتفهای آنان را بستند، و دعبل خود از کسانی بود که دستگیر شده و کتف او را بسته بودند، و حرامیان مشغول تقسیم اموال شدند. در میان دزدان مردی باین شعر دعبل تمثّل جست:

أری فیئهم فی غیرهم متقسّماو أیدیهم من فیئهم صفرات دعبل از وی این شعر را شنید، از آن مرد پرسید این شعر از کیست؟  
مرد گفت: از یک شخصی است که از قبیله خزاعه میباشد و او را دعبل بن علیّ

---

(۱) - لفظ «میان» بکسر میم پیشوندی است که به مواضعی در نیشابور اطلاق میشد که قصرهای آل طاهر بن الحسین (ذو الیمینین) در آنجا بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۳

گویند، (۱) گفت آن خزاعی من هستم و نامم دعبل است و این قصیده را من سروده ام که یک بیتش اینست که تو بدان تمثّل جستی، آن مرد فوری خود را برئیسشان در حالی که بالای تپه ای مشغول نماز بود رسانید- و او از طرفداران اهل بیت بود- و ماجرا را بوی خبر داد، رئیسشان نیز شخصا بیای خویش نزد دعبل آمد و ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری، مرد گفت: قصیده را برایم بخوان، دعبل قصیده را بتمامه برای او خواند، مرد کتف او را باز کرد و دستور داد کتف تمامی قافله را باز کردند و آزاد نمودند و از برای احترام دعبل تمامی اموال را به آنان ردّ کردند، و دعبل براه افتاد و آمد تا بشهر قم رسید، اهل آنجا از وی تقاضا کردند که قصیده خود را برای ایشان بخواند، دعبل گفت: همگی بمسجد جامع

بیائید! و وقتی همه در مسجد جمع شدند آنگاه بمنبر رفته و قصیده خود را برای اهل قم خواند، و مردم برای او صلّه آوردند از مال و خلعت بسیار، و خبر از جبهه یافتند، از او درخواست کردند که آن را بهزار دینار زر به آنان بفروشد، دعبل حاضر نشد، از او خواستند که قطعه و پاره ای از آن را بهزار دینار بدیشان بفروشد، باز حاضر نشد، و از قم رهسپار شهر و دیار خویش گشت، و چون از آبادیهای قم بیرون شد، عدّه ای جوان عرب از پشت سر به او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۴

رسیدند، و جبهه را از وی بستاندند، (۱) دعبل ناچار به قم بازگشت، و از آنان بالتماس، جبهه را طلب کرد، جوانان از دادن آن امتناع ورزیدند، و بزرگتران را که نظر داشتند جبهه را به او باز پس دهند نافرمانی کردند، بدعبل گفتند: راهی برای گرفتن آن جبهه نداری، قیمتش را از ما بستان، هزار دینار زر بگیر و برو، دعبل قبول نمیکرد، تا اینکه از بازپس دادن آنان مأیوس گشت، ناچار درخواست کرد که پاره ای از آن را به وی دهند، جوانان این پیشنهاد را پذیرفتند، و بعضی آن را بوی تسلیم کردند و قیمت باقی آن را هزار دینار به او دادند، دعبل عزیزت نموده روانه شهر خویش گشت، و چون بمنزل رسید دید هر چه داشته است دزدان ربوده اند، لذا آن یک صد دیناری که امام به او داده بود هر دیناری را به یک صد درهم فروخت، و ده هزار درهم بدست آورد، آنگاه بیاد گفتار امام علیه السلام افتاد که فرموده بود: «تو

بدان دینارها محتاج خواهی شد»، و کنیزی داشت که او را سخت دوست میداشت، آن کنیز را چشم درد حاصل شد، چشم دردی سخت، و طیبیان را به بالین او آورده به او نظری کردند و گفتند: اما چشم راستش معالجه پذیر نیست و کور شده است و اما چشم چپش را معالجه میکنیم و میکوشیم که بهبود یابد، و امیدواریم معالجه شود، دعبل سخت ناراحت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۵

شده و اندوهی گران او را فرا گرفت و بیتاب شد (۱) و بیادش آمد که رشته ای از آن جبهه نزد اوست، آن را بیاورد و دو چشم جاریه را در اوّل شب با آن ببست و چون صبح شد چشمان کنیز ببرکت حضرت رضا- علیه السلام- از اوّل بهتر و سالمتر شده بود.

نویسنده کتاب- رحمه الله- گوید: من این خبر را در این باب آوردم چون متضمّن ثواب زیارت آن حضرت بود و خبری از دعبل در باره قائم علیه السلام است که می آید.

(۲) ۳۵- احمد بن زیاد همدانی- رضی الله عنه- بسند مذکور در متن از عبد السلام بن صالح روایت کند که گفت: از دعبل بن علی شنیدم میگفت:

چون برای حضرت رضا علیه السلام این قصیده را خواندم که مطلع آن این بود:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱»

---

(۱)- ترجمه بیت گذشت ولی آن مطلع قصیده نیست، بلکه مطلعش این شعر است:

تجاوبن بالارنان و الزّفرات نوائج عجم اللفظ و التّطقات نوحه گران الفاظ و کلام و گفتگو، خود بشیون و فغان و ناله در آیند در دادن پاسخ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۶

(۱) تا بدینجا رسیدم که گفته بودم:

خروج امام لا

يَمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقْمَاتِ « ۱ » امام عليه السلام (پس از شنیدن این اشعار) بسختی گریست، آنگاه سر خویش را بسوی من بالا برد و فرمود: ای خزاعی روح القدس از زبان تو این دو بیت را سرود و سخن را گفت، آیا میدانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام می کند؟ عرض کردم: خیر ای سرورم، جز اینکه شنیده ام امامی از شما خاندان خروج میکند و روی زمین را از فساد پاک و جهان را پر از عدل و داد می نماید، آن جناب فرمود: ای دعبل، امام پس از من فرزندم محمّد است، و پس از محمّد پسرش علی و پس از وی فرزندش حسن و پس از او ولدش حجت قائم که در زمان غیبتش انتظار او را کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همه جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند، آن

---

(۱) - یعنی بیقین وقوع خروج امامی که ناچار خارج شود و بنام خدا همه برکات را به خود می آورد حتمی است و در میان ما هر حقی را از باطل جدا میسازد و بر نیکی و بدی جزا میدهد، هر کس عملی نیکو کرد پاداش خیر، و هر که بدی کرد سزای بد باو میدهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۷

یک روز را طولانی میکند (۱) تا او خارج شود و روی زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و اما کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد



داد؟ این مانند از خبر دادن بوقت قیامت است، و پدرم برای من از پدرش از اجداد بزرگوارش حدیث کرد که برسول خدا گفتند: یا رسول الله چه وقت قائمی که از ذرّیه شماست خروج می کند؟ فرمود: مثل آن مثل ساعت قیامت است که آشکار نکند آن را مگر خداوند، بسیار گران است آن بر اهل آسمانها و اهل زمین، نمی آید آن مگر ناگهان، یعنی همان طور که قیامت وقتش برای احدی معلوم نیست این قیام نیز بر کسی معلوم نخواهد بود اما آمدنش برای بسیاری از مردم گران تمام خواهد شد.

(۲) خبر دعبل در حال وفاتش ۳۶- ابو علی احمد بن محمد هرمزی بیهقی گوید: از داود بگری شنیدم میگفت: از علی فرزند دعبل شنیدم گفت: پدرم در هنگام مرگ رخسارش دگرگون گردید و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد، و نزدیک بود که من مذهب او را رها کنم، تا سه روز بدین حال گذشت، بعد او را در خواب دیدم که جامه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۸

سفید در بر دارد و کلاهی سفید بر سر نهاده، (۱) باو گفتم: ای پدر! خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخم گفت: ای فرزند عزیز! آنچه تو دیدی از تغییر رنگ رخسارم و سیاهی آن و بند آمدن زبان، همه از این جهت بود که من در دنیا شراب می خوردم و دائما در حال اعتیاد بشرابخواری میزیستم تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لباسی سپید در بر و کلاهی سپید بر سر داشت و بمن فرمود: آیا تو دعبلی؟

عرضکردم آری ای پیامبر خدا من دعبل خزاعی هستم، فرمود:

آن شعری که در باره اولاد من سرودی برای من بخوان، من این شعرم را برای او خواندم:

لا أضحك الله سنّ الدهر إن ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر «۱» حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن فرمود: احسنت، آفرین، و در باره من شفاعت کرد و لباسهای خود را بمن داد و آن این است که می بینی و لباسهای سفیدش را بمن بنمود.

---

(۱) - خداوند دندان روزگار را بخنده آشکار نکند اگر بخواهد بخندد در حالی که آل پیامبر ستم شده و مظلوم گردیده اند، همه از خانه و کاشانه اصلی خود رانده شده که گویی - العیاذ بالله - از آنان فساد و جنایتی سر زده است که قابل بخشش نیست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۵۹

(۱) آنچه بر سنگ مزار دعبل نوشته یافتند:

۳۷- از ابو نصر محمد بن حسن کرخی شنیدم میگفت: روی سنگ قبر دعبل بن علی این ابیات نوشته شده بود:

اعد لله يوم يلقاه دعبل أن لا إله إلا هو

يقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القيامة الله

الله مولاة و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاة یعنی: آماده گردانید دعبل، برای روزی که خدا را ملاقات میکنند و از دنیا رخت برمییندد ذخیره خود کلمه «لا إله إلا الله» را، و آن را از روی کمال اخلاص و حقیقت شهادت میداد بامید آنکه خداوند او را از سختیهای قیامت نجات بخشد، خداوند مولای اوست، و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصی رسول خدا مولای او خواهد بود.

مترجم گوید: شرح حال دعبل خزاعی را ابن خلکان در وفیات الأعیان، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و

غیر این دو به اختصار آورده اند، و گویند: وی ابراهیم بن مهدی عبّاسی را هجو کرده و او شکایت بمأمون برده، مأمون گفته است: دعبل مرا هم هجو کرده و بیتی چند در هجو مأمون از وی ذکر نموده اند، باری او در سال ۱۴۸ بدینا آمده و در سال ۲۴۶ وفات نموده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۰

### باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السلام

(۱) ۱- پدرم، و محمّد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهما - بسند متن از سعد بن سعد روایت کرده اند که گفت: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از زیارت خواهرش فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السلام پرسیدم، فرمود: هر کس او را زیارت کند ثوابش بهشت خواهد بود.

### باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

#### اشاره

(۲) استاد محمّد بن حسن - رحمه الله - در کتاب جامع خود آورده است که هر گاه بخواهی مزار ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام را در طوس زیارت کنی، پس در وقت بیرون شدن غسل کن و در حین غسل این دعا که ترجمه اش چنین است بخوان: «خداوندا مرا از گناه و زشتیهای اخلاق و عمل پاک گردان، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۱

افکار و اندیشه هایم را نیز پاکیزه گردان، و بمن شرح صدر عطا فرما، و مدح و ثنای خویش را بر زبانم جاری ساز، زیرا هیچ قدرتی برای احدی نیست مگر بتو و از سوی تو، خداوندا این شستن را برای من پاکی از گناهان و شفای از امراضم قرار ده».

چون بیرون آئی پس از «بسم الله» بگو: «بسم الله و بالله - تا آخر» ترجمه:

«بنام خدا و بحکم خدا و بسوی خدا قصد میکنم، و زیارت فرزند رسول خدا میروم، و خدا خود مرا کفایت می کند، و بدو توکل نموده ام، پروردگارا رویم بسوی تو است، قصدم بجانب تو است، و در این زیارت قرب تو را میطلبم».

و چون از منزل بیرون آمده بر در خانه بایست و این دعا را بخوان: (یعنی) «پروردگارا! بسوی تو رو کرده ام، و اهل و مال و فرزندان و آنچه بمن داده ای را

بتو سپرده ام و همه اعتماد و اطمینانم بتو است، بی بهره ام مگردان ای آنکه بی بهره نگردد هر کس بدو رو کند و او را بخواهد، و ضایع نگرداند هر کس را که در کنف عنایت گیرد، بر محمّد و آل او درود فرست، و مرا از جمیع آفات محفوظ بدار، چرا که هر کس در ظلّ نگهبانی تو واقع گردد و تو نگهبانش باشی هیچ گونه آسیبی نبیند». و چون با تن سالم به طوس رسیدی (و دیده ات بر آن روضه افتاد اظهار ادب کرده) غسل کن و این دعا را بخوان که ترجمه قسمت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۲

آخر دعا چنین است: (۱) «البتّه من میدانم که قوت و قوام و استواری و صحتّ دینم، تسلیم امر تو بودن، و متابعت سنّت پیغمبرت را کردن است، و گواهی دادن بر مخلوقات جملگی، پس ای خدای عزیز آن را برای من شفا و نور قرار ده، زیرا تو بر هر چیزی توانائی».

و پاکیزه ترین لباس خود را بر تن کن و با پای برهنه در حاله ای از سکینه و وقار گام بردار، و زبان به تکبیر و تهلیل و تمجید حقّ بگشا، و قدمها را نزدیک بردار، و چون داخل حرم شدی بگو: «بسم الله و بالله و علی ملّه رسول الله - تا - و اشهد أنّ علیاً ولیّ الله». و تا کنار مزار پیش رو و روبروی او پشت به قبله بایست و بگو:

«أشهد أنّ لا اله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا - تا - و احوال یوم القیامه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۳

مترجم گوید: «متن زیارت عربی در بالا ذکر شده و نیازی

هم بترجمه ندارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۴

(۱) آنگاه نزد سر مبارک بر زمین نشسته میگوئی: «السَّلامُ علیک یا ولیَّ اللّٰه- تا- لعن اللّٰه امه أَسَّست اساس الظلم و الجور و البدعه علیکم اهل البيت».

آنگاه قدری فراز آمده و میگویی: «اللّٰهُمَّ الیک صمدت من ارضی- تا- عند اللّٰه و جیه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۵

(۱) آنگاه دست راست را بلند و دست چپ را باز بر قبر نهاده میگویی: «اللّٰهُمَّ إِنِّی اتقرب إلیک بحبّهم- الی- یا رحمان».  
سپس به پایین پا رفته و میگوئی: «صَلِّی اللّٰه علیک- تا- و الألسن».

پس هر دو دست را بلند کرده و بر قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان حضرت مجتبی و سید الشهداء لعن میکنی، و همین طور بر تمامی دشمنان اهل بیت رسول خدا صَلِّی اللّٰه علیه و آله.

آنگاه بجانب سر مبارک بازمی گردی و دو رکعت نماز در پشت سر آن حضرت علیه السَّلام میگزاری، و در رکعت اول حمد و سوره یاسین، و در رکعت دوم «حمد» و سوره «الرَّحْمَن» را و اگر از بر نداشتی سوره «توحید» را بجای آنها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۶

قراءت کرده (۱) و در دعا و تضرع اصرار میورزی، و برای خود و پدر و مادر و جمیع برادران خویش و مؤمنین، مردان و زنان دعا میکنی، و در بالای سر (در صورت امکان و عدم مزاحمت دیگران) آنچه خواهی درنگ مینمائی و نماز زیارت را نزد قبر بجای می آوری.

## زیارت وداع

(۲) و چون خواستی وداع کنی میگویی: «السَّلام علیک یا مولای و ابن مولای- الی- إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۷

آنگاه میگوئی: «استودعک اللّٰه و استرعیک- تا- عباد اللّٰه الصالحین».

چون از حرم خارج شدی از آن حضرت روی نمیگردانی تا از نظرت بیرون و قبر از دیده ات پنهان شود.

(۱) باب زیارتی که میتوان برای هر یک از ائمه- علیهم السلام- خواند ۱- استادم ابن ولید از صفار از علی بن حسان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام راجع به زیارت قبر پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال شد، فرمود: در رواقهای اطراف یا مساجد اطراف آن نماز میگزایید- و کفایت می کند در هر یک از آنها- (رواقها یا مساجد اطراف آن قبر) میگوی:

«السَّلامُ عَلٰی اَوْلِیاءِ اللّٰهِ و اَصْفِیائِهِ- تا- صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِینَ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۸

و این در همه زیارات و مشاهد مشرفه کافی است، و بسیار صلوات فرست بر محمد و آل او، و ائمه اطهار با بردن نامشان یکی پس از دیگری، و اظهار براءت کن از دشمنانشان، و هر چه از دعا و نیاز برای خود و دیگر مؤمنان که خواستی اختیار کن.

### زیارت دیگری برای حضرت علی بن موسی الرضا و جمیع ائمه- علیهم السلام-

(۱) ۱- علی بن احمد دقاق و محمد بن احمد سنائی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم مکتب جملگی بسند مذکور در متن از موسی بن عمران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۶۹

نخعی نقل کرده اند که گفت: از حضرت هادی امام علی النقی علیه السلام درخواست نمودم که زیارتی بلیغ بمن بیاموز که هر یک از امامان را با آن زیارت کنم، فرمود:

چون به در حرم رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل داشته باشی، و چون داخل شدی و چشمت بقبر افتاد بایست و بگو: الله اکبر، و آن را تا سی

بار تکرار کن، سپس آرام آرام گام کوتاه بردار و با کمال سنگینی و آرامش پیش رو تا در برابر قبر رسی، آنگاه بایست و باز سی بار دیگر تکبیر بگو و بقبر نزدیک شو و در اینجا چهل بار دیگر تکبیر را تکرار کن تا یک صد بار تمام شود، آنگاه بگو: «السَّلامُ علیکم یا اهل بیت التَّبَّوّه و موضع الرِّسَاله- تا آخر زیارت که کلمه «و نعم الوکیل» باشد، و ترجمه آن چنین است:

«سلام بر شما ای خاندان نبوت، و موضع رسالت، و محل آمد و شد- فرشتگان، و جایگاه نزول وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران علم، و آخرین درجات حلم، و اصول کرم و رهبران امت، و اولیاء نعم، و عناصر ابرار، و سران و سروران اختیار، و تدبیرکنندگان شئون بندگان، و ارکان بلاد، و دروازه های شهر ایمان و أمناء رحمان، و فرزندان انبیاء و برگزیدگان مرسلین، و عترت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۰

پیمبر برگزیده ربّ العالمین و رحمت و برکات او نیز. (۱) سلام بر پیشوایان هدایت، و چراغهای محیط ظلمت، و پرچمهای تقوی و اندیشمند، و صاحبان عقل، و پناهگاه همگان، و وارثان انبیاء، و نمونه های والا، و دعوت حسنی (دعوت ابراهیم علیه السلام) و حجّتهای خدا بر مردم دنیا و آخرت، و رحمت و برکات او.

سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا، و حافظان کتاب خدا، و اوصیاء پیمبر خدا، و ذریّه رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و رحمت و برکات او.

سلام بر خوانندگان خلق بسوی خدا، و راهنمایان ایشان بسر منزل رضای خدا، و

ثابت قدمان در امر خدا، و کامل شدگان در محبت خدا، و مخلصان در توحید خدا، و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و بندگان منزّه و معظّم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمیگیرند، و فرمان او را بکار می بندند، و نیز رحمت و برکات او.

سلام بر پیشوایان دعوت کننده، و زمامداران راه نماینده، و سروران و سرپرست مؤمنین، و مدافعین شریعت سید المرسلین، و حامیان حقوق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۱

مستضعفین، (۱) و اهل ذکر، و اولی الأمر، و رحمت باقیه حق، و برگزیده و حزب او و خزانه علم و حجت و صراط و نور و برهان خدا، و رحمت و برکات او.

شهادت میدهم که معبود حقیّی جز «الله» نیست، که شریکی ندارد، همان گونه که خداوند خود در باره خویش شهادت داده، و فرشتگانش و اولو العلم از خلقش بر آن شهادت داده اند.

هیچ معبود حقیّی جز او نیست که عزیز و حکیم است، و شهادت میدهم که محمّد بنده برگزیده و پیمبر پسندیده او است، که او را با هدایت و دین حقّ فرستاده است تا دین او را بر همگی ادیان پیروز سازد، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، و شهادت میدهم که شما پیشوایان هدایت یافته معصوم مکرم مقرب متقی صادق، برگزیده مطیع خدا، و بپا دارندگان امر او، و عمل کننده به اراده او، و دست یابندگان بکرامت او هستید، او شما را بعلم خود برگزیده، و برای خزانه داری مخازن دین خود پسندیده، و برای پاسداری سرّ خود انتخاب کرده، و بقدرت خود اختیار فرموده، و بهدایت خود عزیز ساخته، و برهان خود اختصاص داده، و برای



مشعلداری نور خود بر گماشته، و بروح خود تأیید فرموده، و بخلاف شما در زمین خودش رضایت داده، و شما را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۲

حجت‌های خود بر خلق خویش (۱) و یاران دین و حافظان سرّ و خازنان علم، و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید، و شاهدان بر خلق، و نشانه‌های راهنما برای بندگان، و نورافکن‌ها در شهرها، و راهنمایان بصراط خود قرار داده است. او شما را از لغزشها مصون داشته، و از دستبرد فتنه‌ها ایمنی بخشیده، و از پلیدیها پاک ساخته، و ناپاکی را از ساحت قدستان ای اهل بیت دور گردانده، و شما را بی نهایت پاکیزه داشته، و از این رو شما جلالش را عظیم داشتید، و شأنش را بزرگ شناختید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را دوام بخشیدید، و پیمانش را مؤکّد نمودید، و پیوند طاعتش را محکم گردانید، و در نهان و آشکار، شرط اخلاص را برای او بکار بستید، و به آئین حکمت و موعظه حسنه براه او فرا خواندید، و جانتان را در راه رضای او بذل نمودید، و در برابر شدائد و مصائبی که در راه اطاعت او بشما پیوست شکیبامانید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید و بر انجام معروف امر کردید، و از ارتکاب منکر باز داشتید، و در راه خدا چنان که حقّ جهاد و کوشش است جهاد و کوشش کردید، تا دعوتش را آشکار نمودید، و فرائضش را مبین کردید، و حدودش را بپا داشتید و شرایع احکامش را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۳

گسترش دادید، و سنتش را بیان کردید، (۱) و در این

راه بسوی رضای او رهسپار گشتید، و بقضای او تسلیم شدید و پیمبران گذشته اش را مورد تصدیق قرار دادید.

پس کسی که از سوی شما روی برتابد از دین خارج می شود و کسی که ملازم شما گردد بشما می پیوندد، و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد بمهلکه می افتد، و حق با شما و در خاندان شما، و از جانب شما، و بازگردنده بسوی شما است و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوّت نزد شما، و بازگشت خلق بسوی شما و حسابشان بر عهده شما، و حجّت فاصل و فارق بین حقّ و باطل نزد شما و آیات خدا پیش شما، و وفاء بعهدها و پیمانهای او در متابعت شما، و نور و برهان او در خاندان شما، و امر او مفوّض بسوی شما است. هر کس که شما را دوست بدارد بی گمان خدا را دوست داشته است، و هر کس که شما را دشمن بدارد بیقین خدا را دشمن داشته، و هر کس که محبّت شما را در دل داشته باشد محبّت خدا را در دل داشته، و هر کس که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده، و هر کس که بدامن شما در آویزد بدامن لطف خدا در آویخته است.

شمائید آن مستقیم ترین راه بسوی خدا، و شاهدان سرای فنا، و شفیعان دار بقاء، و رحمت پیوسته، و آیت اندوخته، و امانت محفوظ، و همان دری که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۴

(همچون باب حطّه بنی اسرائیل) مردم در ورود به آن آزمایش میشوند، (۱) هر کس که بسوی شما آمد نجات یافت، و هر کس که بسوی شما نیامد

هلاک شد، شما بسوی خدا میخوانید و بر او دلالت میکنید و به او میگرید و در برابر او تسلیم میشوید و فرمان او را بکار می بندید و براه او رهبری میکنید، و بقول او حکم میرانید.

بخدا قسم! هر که دوست شما شد سعادت مند گشت، و هر که با شما دشمنی کرد هلاک شد، و هر کس که شما را انکار کرد نومید شد، و هر کس که از شما جدا شد گمراه شد و هر کس که بشما تمسک نمود رستگار شد، و هر کس که بشما پناه برد ایمن شد، و هر کس که شما را تصدیق کرد سالم ماند، و هر کس که دست بدامن شما زد هدایت یافت. هر که پیروی شما کرد موایش بهشت است. و هر که مخالفت شما کرد جایگاهش جهنم است. و هر که شما را انکار کرد کافر است، و هر که با شما بجنگ برخاست مشرکست، و هر که شما را رد کرد جایش در پست ترین درک جهنم است، شهادت میدهم که این احکام در ادوار گذشته برای شما ثابت و سابق بوده، و در اعصار بجای مانده بر شما جاریست. و شهادت میدهم که ارواح شما و نور شما و خمیر مایه شما یکی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۵

است، (۱) هر یک از شما پاکیزگی و پاکی را از آن دیگر گرفته است. خدا شما را بصورت انواری بیافرید، و آنگاه پیرامون عرش خود قرار داد، تا آنگاه که بوسیله وجود شما بر ما منت نهاد، و شما را در خانه هایی جای داد که اذن داد تا رفعت یابد و نام او در

آن خانه ها برده شود، و درودهایی را که ما بر شما میفرستیم، و ولایت شما را که بما اختصاص داده است، موجب حسن خلق ما و پاکی نفوس ما و تزکیه ما و کفّاره گناهان ما قرار داده است، زیرا که ما در پیشگاه او به اعتراف نسبت به برتری شما مشخّص، و بتصدیق نسبت بمقام و منزلت شما معروف بوده ایم. پس در برابر این بهره که بما بخشیدید خدای عزّ و جلّ شما را بشریفترین محلّ مکرمین و بالاترین منازل مقربین و والاترین درجات مرسلین برسانید! بجائی که هیچ لاحقی به آن نپیوندد، و هیچ فائقی بر آن تفوّق نیابد، و هیچ سبقت گیرنده ای بر آن سبقت نگیرد، و هیچ طمعکاری در دست یافتن به آن طمع نبندد، چندان که هیچ ملک مقربّی، و پیمبر مرسلی، و صدیقی، و شهیدی، و عالمی، و جاهلی، و فرومایه ای و بلند پایه ای، و مؤمن صالحی، و فاجر طالحی، و جبار عنیدی، و شیطان نافرمان پلیدی، و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۶

و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما، (۱) و کمال نور شما، و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و خصوصیاتتان در بارگاه او، و قرب منزلتان نسبت به او را بایشان شناساند.

پدر و مادرم و خانواده و مال و خاندانم فدای شما! خدا را و شما را گواه میگیرم که من بشما و آنچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، و از دشمن شما و آنچه شما از

آن بیزارید بیزارم، بشان و مقام شما و بگمراهی مخالفینتان بصیرم، دوست شما و دوستانتانم، کینه ور نسبت بدشمنان شما و معاند ایشانم، با هر که با شما بر سر آشتی باشد در آشتی بسر میبرم، و با هر که با شما سر جنگ دارد در حال جنگم، هر چه را شما حق بدانید حق میدانم، و هر چه را شما باطل بشناسید باطل میشناسم، مطیع شما و عارف بحق شما، و مقرّ بفضل شما، و حافظ علم شما، و پوشیده بیوشش امان شما، و معترف بشما، و معتقد بیازگشت شما، و مصدّق رجعت شما و منتظر امر شما، و مترصد دولت شما، و پذیرای قول شما، و عامل به فرمان شما، و پناهنده بشما، و زائر شما، و ملتجی و پناه جوی قبور شما، و مسألت کننده شفاعت از جانب خدای عزّ و جلّ و تقرّب جوینده بسوی او بوسیله شما، و در همگی احوالم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۷

کلّیه امورم، (۱) مقدّم دارنده شما در پیشاپیش خواهشم و حوائجم و اراده ام، و مؤمن بنهان و آشکارتان، و حاضر و غائبتان، و اوّلتان و آخرتان، و در همگی این مراتب و احوال تفویض کننده کارها بشما و واگذار کننده آنها بخدا بیروی از واگذار کردن شما هستم، قلبم تسلیم اراده شما، و رأیم تابع رأی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا آنکه خدا دینش را بوسیله شما زنده سازد، و شما را در ایام خود باز گرداند، و برای اجراء عدالتش پیروز سازد، و در زمین خودش تسلط و تمکّن بخشد.

پس با شمایم با شما، نه با دشمن شما. بشما ایمان آوردم، و آخرتان را

بر همان اساس دوست میدارم که اولتان را، و بسوی خدای عز و جل از دشمنانتان بیزاری جسته ام، و از جبت و طاغوت، و از شیاطین و حزبشان که در باره شما ستم کردند، و حق شما را منکر شدند، و از حوزه ولایتان خارج گشتند، و میراثتان را غصب کردند، و در مقامات شما دستخوش شک و تردید شدند، و از شما منحرف گشتند، همچنین بیزاری جسته ام از هر معتمدی غیر شما، و هر فرمانروائی بجز شما، و از پیشوایانی که بدوزخ دعوت میکنند.

پس تا زنده باشم خدا مرا بر یاری شما و دوستی شما و دین شما ثابت و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۸

استوار بدارد، (۱) و برای طاعتتان موفق فرماید و شفاعتتان را روزیم سازد، و مرا از جمله دوستان شما، که پیرو دعوت شمایند، قرار دهد، و بزمه کسانی در آورد که در پی شما گام همی سپارند، و براه شما روند، و در پرتو هدایت شما راه همی جویند، و در جمع شما محشور میشوند، و در رجعت شما برای پیکار بر ضد دشمنانتان باز میگردند، و در دولت شما بحکومت میرسند، و در جوی از سلامت و عافیت شما بشرف و علو مقام نائل میشوند، و در ایام شما عزت و تمکن و ثبات می یابند، و فردا چشمشان بدیدار شما روشن میگردد.

پدرم و مادرم و جانم و خانواده ام و مالم فدای شما! هر که خدا را خواست بوسیله شما آغاز کرد، و هر که او را یکتا و بی همتا شناخت از ناحیه شما آن را پذیرفت، و هر که آهنگ او کرد بوسیله شما توجیه شد.

ای سروران من، ثنای

شما را به احصاء نمی آورم، و با زبان مدح بکنه عظمت شما و از طریق وصف بقدر و منزلت شما نمیرسم، و شما نور اختیار، و هادیان ابرار، و حجّتهای خدای جبارید. خدا بشما آغاز کرده است، و بشما پایان می بخشد، و بیمن وجود شما باران را فرو میبارد، و آسمان را از سقوط بزمین بدون اذنش باز میدارد، و بوسیله الطاف شما غبار اندوه را از دلها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۷۹

همی زداید، (۱) و سختی زندگی و بدی حال را برطرف میسازد، و آنچه فرستادگانش فرود آورده اند و فرشتگانش نازل کرده اند نزد شما است، و «روح الأمين» بسوی جدّ شما فرستاده شده است.

(و اگر این زیارت را برای امیر المؤمنین علیه السلام میخوانی بگو:

«روح الأمين بسوی برادرت فرستاده شده است»).

خداوند چیزهایی بشما عطا کرده است که بهیچ یک از مردم جهان عطا نفرموده است، هر شریفی در برابر شرف شما سربزیر افکنده، و هر متکبری در مقام طاعت شما خاضع گشته، و هر جباری در برابر فضل شما خضوع کرده و هر چیزی در مقابل اراده شما رام و فرمانبردار شده، و زمین بنور شما روشن گشته، و رستگاران با تمسک بحبل ولایت شما رام و رستگار شده اند، بوسیله شما بیهشت رضوان راه میتوان یافت، و خدای رحمان بر کسی که ولایت شما را انکار کند خشم گرفته است.

پدرم و مادرم و جانم و خانمانم و مالم بفدایتان! گویندگان از شما نیز چون دیگران سخن بمیان می آورند، و نامتان را در میان نامهای دیگر بر زبان میرانند و پیکرهای شما در میان پیکرها و ارواحتان در میان ارواح، و نفوستان

عیون أخبار الرضا علیه

در میان نفوس، (۱) و آثارتان در میان آثار، و قبورتان در میان دیگر قبور است، ولی چه شیرین و دلپذیر است نامهای شما! و چه مکرم است نفوستان! و چه عظیم است شأنتان! و چه با جلال است شرف و منزلتان! و چه توأم با وفا است عهدتان! سختتان نور، و امرتان هدایت، و سفارشتان تقوی و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خویتان کرم، و شأنتان حق و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر بمیان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آنید.

پدرم و مادرم و جانم بفدای شما! چگونه حسن ثنایتان را وصف کنم و جمیل بلایتان را بشماره در آورم در صورتی که خدا ما را بوسیله شما از حضيض ذلت برآورده، و غبار متراکم اندوه را از ما برطرف کرده، و ما را از پرتگاه مهالک و از آتش دوزخ نجات داده است.

پدر و مادر و جان و خانمانم فدای شما! بیمن دوستی شما خدا رموز دینمان را بما آموخت، و آنچه را از دنیا مان که فاسد شده بود بصلاح آورد، و از برکت دوستی شما «کلمه توحید» کمال یافته، و نعمت، عظمت گرفته، و پراکنندگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۱

به الفت مبدل شده، (۱) و بدوستی شما است که طاعت مفروض قبول می شود. و موذت واجب، و درجات رفیع، و مقام محمود، و مکان معلوم نزد خدای عز و جل، و آبروی عظیم و شأن کبیر، و شفاعت مقبول، مخصوص شما است.

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم،



و از پیمبر پیروی نمودیم، پس ما را با شاهدان به این حقیقت مکتوب و محسوب دار، پروردگارا! پس از آنکه ما را بصراط مستقیم دین خود هدایت فرمودی دلهامان را منحرف مساز، و از سوی خود رحمتی بما ارزانی دار، زیرا توئی آن بسیار بخشنده کریم.

پروردگار ما از خلف وعده منزّهست، و بیگمان وعده او عملی است».

ای ولیّ خدا! میان من و خدا گناہانی هست که جز رضای شما آن را محو نمیکند، پس بحق کسی که شما را امین سرّ و محرم راز خود ساخته، و کار خلق را برعایت و عنایت شما سپرده، و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده، بخشودگی گناہان ما را از خدا بخواهید، و شفیع من باشید، زیرا که من مطیع شمایم، هر که شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که سر از فرمان شما بتابد خدا را نافرمانی نموده و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۲

(۱) خدایا! بیگمان اگر من شفیعی نزدیکتر بتو از محمّد و اهل بیت برگزیده اش (آن امامان ابرار و پیشوایان اخیار نیکوکار) می یافتم هر آینه ایشان را شفیع خود میساختم، پس تو را به آن حقّ ایشان که برای آنان بر خود واجب ساخته ای مسألت میکنم که مرا از جمله عارفان نسبت به ایشان و بحقّشان، و در زمره و گروه امیدواران بفیض شفاعتشان در آور، زیرا که تو مهربانترین مهربانانی، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ [و صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

## زیارت وداع

(۲) و چون خواستی بازگردی پس بایست و بگو: «السَّلامُ علیکم یا اهل بیت النَّبِوه- الی- و نعم الوکیل» که ترجمه آن چنین است: «سلام بر شما ای اهل بیت نبوت، و سلام به درودکننده ای که ناگزیر است قرب شما را ترک کند، اما نه از قرب جوار شما خسته و دلسرد شده، و نه خوشدارد که دور شود، بلکه بزبان حال میگوید: «میروم و از سر حسرت بقفا مینگرم» و نه از ادامه بقرب و مجاورت شما ملول گشته است، و رحمت حق و برکاتش بر شما باد ای اهل بیت نبوت! او است بیقین ستوده، و با عظمت و بزرگی و شرف.

سلام بر شما، سلام دوستی از دوستان که نه از شما روی بر میتابد، و نه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۳

دیگری را بجای شما برمیگزیند و نه شما را رها کرده او را اختیار می کند، و نه از قرب و همجواری شما سیر می شود.

(۱) پروردگار این بار را آخرین زیارت من از قبور شما و تشرّف بمشاهد و مزار شما قرار ندهد، درود بر شما، و خدایم مرا در جمع شما و از واردین بر کوثر شما و حزبتان قرار دهد، و شما را از من راضی بگرداند، و در دوران حکومت الهی شما مرا از سلطه و قدرتی برخوردار سازد، و در رجعت حکومت شما زنده گرداند، و مرا در عصر فرمانروائی شما مالک امری قرار دهد و مأموریتی نصیبم گرداند، سعی و فعالیتیم را در زمان فرماندهی شما از برکات شما مشکور دارد، و گناهانم را با شفاعت شما بیامرزد، و به یمن محبتتان از تقصیرات و لغزشهایم چشم

پوشد، و به ولأ شما مقام قریب را رفیع سازد، و مرا در پرتو هدایت و راهنمایی شما والامقام و عزیز گرداند، و با بهترین پاداش و ره آوردی از رستگاری و کامیابی، و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و نیل بخشودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او بسوی وطن بازگرداند. چونان که از زائرین و دوستان و شیعیان شما با اندوختن آن موهبات بوطن باز میگردد، مرا بشهر و دیارم باز گرداند.

(۲) و تا هر زمان که خداوند مرا زنده بدارد همیشه آمدن زیارت شما را خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۴

برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزیم فرماید. خداوندا! این بار را آخرین نوبت زیارت من از ایشان و از یاد ایشان و تقدیم درود و صلوات بر ایشان قرار مده، و آمرزش و رحمت و خیر و برکت و کامیابی و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، بدان گونه برای من حتمی ساز که برای دوستان، و اولیاءت که بحقّ اهل بیت عارفند- آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و زیارت ایشان سخت شیفته و شائق و مایلند- حتم ساخته و بدان زیارت بدرگاه تو و ایشان تقرّب می جویند.

پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستیم بقدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت و توجّه خود قرار دهید، و در حزب خود پذیرید، و مشمول شفاعتشان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمّد و آل محمّد رحمت فرست،

و سلام مرا بروان پاک آنان و جسم مطهرشان در هر کجا باشند برسان. و سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمد و آتش بسیار و افزون باد، و خدا برای قضاء مهمات و بر طرف کردن نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل و پشتیبان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۵

### **باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجاب دعا در آن بقعه**

(۱) ۱- ابو طالب حسین بن عبد الله طائی گوید: از محمد بن عمر نوقانی شنیدم که میگفت: من شبی تار در شهر خود «نوقان» در بالا- خانه ای بخواب بودم، یک مرتبه از خواب پریدم و نظر کردم در آن ناحیه ای که قبر علی بن موسی - الرضا علیهما السلام در سناباد بود، دیدم نوری بلند شده تا با آسمان و تمام آن ناحیه را چون روز روشن نموده، من در مورد امامت آن حضرت علیه السلام در شک بودم و باور نمی‌کردم که او حق باشد، مادرم- که او نیز در امر امامت او مخالف بود و او را باور نداشت- گفت: تو را چه می شود؟ گفتم نوری ساطع میبینم که تمامی جو را گرفته است و آن مشهد از پرتو آن پر شده است، سپس مادرم گفت: چنین چیزی امکان ندارد و جز این نیست که این خود از (وسوسه) شیطان است. و گفت: در شب دیگری که تاریکی آن شدیدتر از شب اول بود مانند همان که در آن شب دیده بود تکرار شد و آن مشهد از نور پر شده بود، در این حال مادرم را با خبر ساخته و بدان جا آوردم تا اینکه او نیز آنچه من دیده

بودم دو مرتبه او با چشم خویش دید که تمام آن منطقه در سناباد از نور پر شده است، آن را عجیب دانست و بنا کرد حمد خدا گفتن، الا اینکه مانند من درست ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۶

نیاورد، (۱) پس من قصد زیارت آن حضرت کردم و چون بدان جا آمدم در حرم را بسته و قفل شده دیدم، با خدای خود گفتم: پروردگارا! اگر امر رضا حق است این در را باز کن، آنگاه با دست بر در زدم در گشوده شد، در دل گفتم: شاید این در قفل نبوده و من اشتباه کردم، پس در را بستم آنچنان که بدون کلید باز شدنش امکان نداشت، آنگاه گفتم: خداوندا! چنانچه امر امامت رضا حق است این در را برای من بگشا، سپس دست بر در گذاردم و فشار دادم، در باز گردید و من داخل شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم، و در امر آن بزرگوار دلم بیدار شد و آگاهی یافتم، و از آن پس در هر شب جمعه از نوقان زیارت آن حضرت میروم و در آنجا نماز می خوانم، تا این زمان.

(۲) ۲- باز همان شخص طائی گوید: از ابو منصور بن عبد الرزاق شنیدم به حاکم طوس که معروف به بیوردی است میگفت: آیا تو فرزندی داری؟ او میگفت: نه، ابو منصور به او میگفت: پس چرا زیارت مشهد رضا علیه السلام نمیروی و در آنجا دعا نمیکنی تا اینکه خداوند پسری روزی و نصیب تو گرداند؟ من در آنجا (مشهد رضا علیه السلام) دعاها کردم و از خداوند عز و جل چیزها خواستم همه

عیون أخبار الرضا علیه

را اجابت فرمود، و حاجتم روا شد، (۱) حاکم گفت: من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد نمودم و در آن مشهد و مزار حضرت رضا علیه السّلام دعا کردم و از خداوند عزّ و جلّ خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، خداوند فرزندی پسر روزیم فرمود، پس بسوی ابو منصور رفتم و مطلب را بدو گزارش دادم و گفتم که خداوند دعایم را در این بقعه مستجاب کرد و بمن پسری داد و مرا اکرام فرمود.

مؤلف این کتاب- رحمه الله- گوید: در سال ۳۵۲ من از رکن الدّوله تقاضای جواز برای رفتن زیارت حضرت رضا علیه السّلام کردم، در ماه رجب آن سال جواز من صادر شد و بدست من داد، چون بیرون آمدم مرا باز خواند و گفت:

این زیارتگاه مبارکی است و من آنجا زیارت رفته ام، و از خدا حاجتهائی خواسته ام و همه را اجابت فرموده، از تو میخواهم که مرا در آنجا از دعا برایم کوتاهی نکنی و از جانب من نیز آن حضرت را زیارت کن، زیرا دعا در آن مکان مستجاب است، من این را برای او تعهد کردم، و بدان وفا نمودم، چون از آنجا- که بر ساکن آن درود و سلام باد- باز گشتم و بر رکن الدوله وارد شدم، از من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۸

پرسید: آیا ما را دعا کردی و از جانب ما زیارت نمودی؟ گفتم: آری، گفت:

احسنت! آفرین! بمن ثابت شده است که دعا در آن مزار شریف مستجاب است.

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن حسن ضبّی - که من کسی را از او ناصبی تر ندیده بودم، و از شدت دشمنیش با

اهل بیت در صلوات میگفت: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ تَنهًا» و بر آل آن حضرت صلوات نمی فرستاد- گوید: شنیدم ابو بکر حمّامی فزّاء که از محدّثین آن سرزمین است در «سکّه الحرب»- که نام محلی است در نیشابور- میگفت: از بعض مردم نزد من مالی بودیعه بود، و من آن را در زمین پنهان کردم، و بعد موضع آن را فراموش کردم، و متحیر شدم چه کنم، و صاحب آن ودیعه مرا ببردن مال متهم ساخت، با کمال اندوه و غم از منزل بیرون آمدم و حیران ماندم که چه بایدم کرد، در آن حال جماعتی دیدم که بسوی مزار علی بن موسی الرضا علیه السّلام میروند و قصد زیارت آن حضرت را دارند و من با ایشان رهسپار شدم و بمشهد آمده زیارت کردم و دعا کردم که خداوند عزّ و جلّ محلّ ودیعه مزبور را بمن یاد آورد، در آنجا شبی در خواب دیدم مثل اینکه کسی آمد و بمن گفت: ودیعه را در فلان موضع دفن کردی، من بصاحب ودیعه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۸۹

مراجعه کرده گفتم: مال تو در فلان مکان است و آنجا که در خواب بمن گفته بودند بدو نشان دادم در حالی که خود چندان بخوابم عقیده نداشتم، وی بدان جا رفت و زمین را حفر کرده و مال ودیعه را با همان مهری که خود بر آن زده بود یافت، و از آن پس ماجرا را در مجالس نقل میکرد و مردم را بزیارت آن قبر که بر ساکنش درود و سلام باد تشویق مینمود.

(۱) ۴- محمد بن ابی القاسم تمیمی هروی- رحمه الله- گوید: از علی

بن - حسن قهستانی شنیدم میگفت: من «مرورود» بودم، در آنجا مردی از اهالی مصر را دیدم که نامش حمزه بود و از آن سرزمین میگذشت، برای من نقل کرد که او بقصد زیارت مشهد حضرت رضا علیه السلام از مصر بسوی طوس خارج شده است، و چون بمزار و حرم داخل شده هنگام غروب بوده و حضرت جز او کسی را زائر نداشته، وی زیارت میکند و نماز مغرب را بجا می آورد و میماند تا نماز عشا را نیز انجام میدهد، خادم قبر مطهر میخواهد او را از حرم بیرون کرده و در را بسته قفل کند، از خادم درخواست می کند که در را بروی او قفل نماید و او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۰

در حرم رها کند تا بیتوته کرده شب را به عبادت و نماز، بصبح آورد، (۱) چون از راه بسیار دور آمده است و نیازی به خارج کردن او از حرم نیست در صورتی که درب را قفل کند، خادم او را در حرم باقی گذارده و درب را بسته و قفل کرده رفت، و او در حرم مطهر تا پاسی از شب مشغول بنماز شده تا خسته گشته و در کناری نشسته و سر بر زانو نهاده تا ساعتی استراحت کند، و چون قدری از خستگی در آمد سر برداشته و بر سطح دیواری که روبروی او بوده دو بیت شعر، نوشته دیده که ترجمه آن چنین است: هر کس دوست دارد که قبری را زیارت کند که خداوند از زائر آن رفع هم و غم و حزن کرده و فرجی در کار او دهد پس بیاید این قبر



که خداوند یکتا از دودمان محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آن مسکن داده زیارت کند. مرد مصری گفت: برخاستم و بنماز ادامه دادم تا وقت سحر شد، آنگاه مانند اول نشستم و سر بر زانو نهادم و چون سر برداشتم چیزی نوشته بر دیوار ندیدم و آن نوشته را هم چنان دیدم که هنوز خشک نشده بود که گویا تازه نوشته بودند، گوید: صبر کردم و صبح دمید و خادم در را باز کرد، و از در خارج شدم.

مترجم گوید: «باید توجه داشت که این مطالب، حدیث مروی از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۱

معصوم نیست که نیازی بدقت کامل داشته باشد و شناخت راوی آن ضروری باشد و آن در حدّ یک حکایت بیشتر نیست، و همچنین بقیه أخبار باب، و زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و دلائل امامتش به اخبار صحیح، ثابت و مبرهن است، و این اخبار اگر موجب واهی کردن احادیث درست و صحیح در معجزات امام علیه السلام نباشد، فائده ای هم نخواهد داشت، یعنی اگر ضرر نداشته باشد فائده ای هم ندارد، و مؤلف در این کتاب نظر بنقل آنچه نوشته اند داشته نه آنکه همه را صحیح بدانند».

(۱) ۵- ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی معاذی نیشابوری گفت:

ابو الحسن علی بن احمد معدّل نقل کرد که مردی از صالحان، پیغمبر اکرم را در خواب دید و از آن حضرت پرسید یا رسول الله قبر کدامیک از فرزندان تو را زیارت کنم؟ فرمود: پاره ای از اولادم را که با زهر بقتل رسانده اند نزد من آمدند، و پاره ای نیز که با شمشیر بقتل رسانده

بودند بنزد آمدند، عرضکردم کدامیک را زیارت کنم ای پیامبر خدا با دور بودن [مکان] هر کدام از یک دیگر، فرمود: کسی را زیارت کن که بتو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری، و بزمین غربت بخاک سپرده شده است، گوید: عرضکردم یا رسول الله مرادتان رضا علیه السلام است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگو صلی الله علیه، صلی الله علیه، صلی الله علیه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۲

(۱) ۶- ابو علی محمد بن احمد معاذی گفت: ابو عمرو محمد بن عبد الله حاکم نوقان نقل کرد که دو نفر از شهر ری نامه ای از بعض سلاطین برای امیر بخارا نصر بن احمد آورده بودند، یکی از آن دو تن اهل ری بود و دیگری اهل قم، و آن شخص قمی از مخالفین اهل بیت علیهم السلام بود و مذهب ناصیان را داشت ولی آن دیگری اهل ری و شیعه بود، و چون به نیشابور رسیدند، آن مرد که از اهل ری بود به آن قمی گفت: آیا اول زیارت حضرت رضا علیه السلام نرویم و بعد ببخارا؟ شخص قمی گفت: ما مأموریم از طرف سلطان که ببخارا رویم و نامه او را ببخارا رسانیم، و بر ما جایز نیست که غیر این مأموریت را انجام دهیم و بکاری غیر آن پردازیم تا آنکه مأموریت انجام شود، آنگاه بکار خود پردازیم، هر دو بسوی بخارا رفتند و رساله سلطان را رسانیده بازگشتند و مقابل طوس رسیدند، مرد رازی به قمی گفت: آیا زیارت نکنیم حضرت علیه السلام را؟ قمی گفت: من از قم سنی مذهب بیرون آمده ام و رافضی بدان

جا باز نمی‌گردد، مرد رازی تمام اثاث و امتعه خود را نزد قمی گذارد و خود چهارپائی سوار شده و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۳

قصد حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام را کرد، (۱) و به خادمان آن بقعه گفت: مرا امشب در حرم باقی گذارید و کلیدها را بمن دهید، آنان پذیرفتند و حرم را بدو سپردند، گوید: من در حرم رفتم و درب را از پشت بستم و زیارت کردم و بالای سر امام رفته و مشغول نماز شدم و الی ما شاء الله نماز خواندم و بعد شروع کردم بخواندن قرآن از ابتدای آن، گوید: صدای صوت قرآن را همچنان که خود میخواندم شنیدم، قراءت قرآن را رها کرده مشغول زیارت شدم و هر گوشه از حرم را گشتم و کسی را نیافتم، باز در مکانم به قراءت قرآن نشستم و شروع به خواندن کردم از ابتداء قرآن، باز آن صوت را چنان که خود میخواندم شنیدم که قطع نمی‌شد، ساکت شدم و گوش فرا داشتم و دیدم صوت از ناحیه قبر است، و آنچه را خوانده بودم می‌شنیدم تا به آخر سوره مریم رسیدم و این آیه را تلاوت کردم: *يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً* شنیدم که آواز قبر چنین نمود که: *يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً* و *يساق المجرمون إلى جهنم وريثاً* و چون من قراءت را تمام کردم او نیز ختم کرد، چون صبح شد به نوقان باز گشتم، و از قاریان آن سامان پرسیدم این قراءت (بصیغه مجهول) چگونه است؟ گفتند: درست است اما ما آن را نمی‌شناسیم و

عیون أخبار الرضا

از احدی از قراء که چنین قراءت کرده باشد خبر نداریم، (۱) من به نیشابور آمدم و از قاریانی که در آنجا میزیستند پرسیدم، هیچ یک از آنان آن را نشناخت، تا اینکه به شهر ری مراجعت کردم و از پاره ای از قراء ری از این قراءت پرسیدم و گفتم قراءت یوم یحشر المّتقون الی الرّحمن وفدا، و یساق المجرمون الی جهنّم وردا چگونه است؟ وی پرسید: این را از کجا نقل میکنی و از چه کسی آورده ای؟ گفتم: مرا امری رخ داده که ناچار شده ام آن را بشناسم، گفتم: این قراءت رسول الله صلی الله علیه و آله است که از طریق اهل بیتش نقل شده است، آنگاه از من پرسید: حکایت تو چه بوده، بگو بدانم چیست؟ من قصه خود را برای وی شرح دادم، و این قراءت را هم صحیح دانسته برای خود اختیار کردم.

(۲) ۷- ابو علی معاذی از ابو الحسن هروی روایت کند که گفت: مردی از اهالی بلخ با غلامش بزیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمدند، و هر دو مشغول زیارت شده و پس از آن، مرد بیالای سر حضرت و غلام بسمت پائین پا رفته مشغول نماز شدند و چون نماز انجام شد بسجده رفتند و بسیار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۵

سجده شان طولانی شد تا اینکه آن مرد سر از سجده برداشته و غلام خود را در حال سجده دید، او را بخواند، غلام سر از سجده برداشت، و گفت: لَبیک آقای من چه می فرمایید؟ مرد گفت: میخواهی تو را آزاد کنم؟ آیا در سجده ات (همین را) از خدا خواستی؟ غلام گفت: بلی،

مرد گفت: ترا در راه خدا آزاد نمودم، و آن کنیزی که در بلخ دارم نیز آزاد کرده برای خشنودی خداوند بتو تزویج نمودم و مهریه او را فلان مبلغ معین برای او از جانب تو بر ذمه گرفتم، و فلان ملک که در فلان محل دارم برای شما دو تن و اولادتان نسلی بعد از نسل وقف کردم، و این امام را شاهد گرفتم، غلام شروع کرد بگریستن و سوگند یاد کرد و گفت: بخداوند تعالی و این امام بزرگوار قسم که من در سجده ام چیزی جز این که شده است از خدا نخواسته بودم، و اکنون سرعت اجابت دعا را دریافتم.

(۱) ۸- ابو علی معاذی گوید: ابو نصر مؤذن که از اهل نیشابور بود برای من نقل کرده گفت: بمرضی سخت مبتلا شدم چندان که زبانم سنگین شده و قدرت تکلم را از دست دادم، با خود فکر کردم بزیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۶

و در حرم مطهرش از خداوند شفای خود را بخواهم و آن امام را بدرگاه خدا شفیع آورم، تا اینکه خداوند مرا شفا بخشد و از این مرض نجات یابم و زبانم باز گردد، پس بر چهارپایی سوار شدم و قصد مشهد کردم و موفق شده و قبر امام رضا علیه السلام را زیارت کردم، و در نزد سر مبارک آن حضرت ایستاده دو رکعت نماز زیارت خواندم، و بسجده رفته پس آنچه توانستم دعا کردم و از خدا خواستم که زبان مرا شفا دهد و صاحب آن مزار را در نزد خدا شفیع آوردم و عافیت خود را طلب کردم، پس در

آن حالت از هوش رفتن و در خواب دیدم که گویا قبر شکافته شد، و مردی سالدار سخت گندم گون از آن بیرون آمد و بمن نزدیک شد، و گفت: ای ابا نصر بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» من اشاره کردم و به ایما گفتم که چگونه بگویم و حال آنکه زبانم بسته است و یارای تکلم ندارد؟! گوید:

او صیحه ای بر من زد که قدرت خداوند را منکر میشوی، بگو: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» من ناگهان زبانم باز شد و گفتم «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و پای پیاده به منزلم باز گشتم در حالی که میگفتم: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! زبانم باز شد! و دیگر پس از آن عافیت یافتم و بسته نشد.

(۱) ۹- ابو علی محمد بن احمد معاذی گفت: از ابو نصر مؤذن نیشابوری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۷

شنیدم که گفت: سیلی عظیم از ناحیه سناباد بسوی مشهد سرازیر شد که خوف آن میرفت بقعه و مزار را ویران نماید، اما بخواست خدا در راه مسیل منحرف شد و بالا گرفت و در قناتی که از محلّ مشهد بلندتر بود ریخت و آسیبی به مشهد امام علیه السلام وارد نیامد.

(۱) ۱۰- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمد بن احمد سنائی برای من نقل کرده گفت: من در خدمت سرلشکر ابو نصر صغانی فرمانده سپاه بودم و او مرا احسان میکرد، و در رکاب او تا صغانیان (که شهریست در ما وراء النهر و امروزه ظاهرا جزء تاجیکستان است) بودم، و از جهت اکرامی که بر من مینمود، اطرافیان بر من حسد میبردند، و گاهی بمن امانتی میداد، که از جمله وقتی کیسه ای مختوم

که در آن سه هزار درهم بود بمن داد که آن را بخزانه اش تسلیم کنم، و من آن کیسه را گرفته در جایی که دربان او نشست نشستم و کیسه را در برابر خود نهادم و بنا کردم راجع به کار خود با دیگران صحبت کردن که یک بار دیدم کیسه پول نیست و آن را سرقت کرده اند و ندانستم چه کنم، و امیر، غلامی داشت بنام خطلخ تاش و او در آنجا حاضر بود، و چون نظر کردم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۸

کیسه را ندیدم و بآنان گفتم، (۱) همگی منکر شدند و گفتند: ما از آن خبر نداریم، و تو چنین کیسه ای در اینجا نگذاشته ای و این افترائی است که بر ما می بندی، اما من از حسادت ایشان خبر داشتم، و از ترس اینکه مرا متهم نماید خوش نداشتم که این قضیه را برای امیر ابو نصر بگویم، در حیرت بودم که چه کنم، نمیدانستم که چاره ام چیست و چه کسی کیسه پول را ربوده است، ولی پدرم هر گاه امری او را محزون میساخت و گرفتاری پیدا میکرد، بمشهد حضرت علیه السلام رفته و زیارت میکرد و در آن مکان مقدس دعا میکرد که خداوند گرفتاری او را فرج بخشد و هم او را برطرف سازد، و بمقصد میرسید و حاجتش روا میشد، من فردای آن روز بر امیر ابو نصر وارد شدم و برای رفتن بطوس از او اذن خواستم و گفتم: در آنجا کاری دارم، پرسید کارت چیست؟ گفتم: من غلامی دارم که از اهل طوس است، و فرار کرده و من کیسه پولی که برای رد کردن بخازن

مرحمت کرده بودید گم کرده ام، و گمانم اینست که او آن را ربوده است، امیر گفت: متوجه باش موقعیتت در نزد ما بفساد نگراید، گفتم: پناه میبرم بخدا از چنین چیزی، گفت: چه کسی ضامن تو می شود اگر بتأخیر اندازی پرداخت آن وجه را؟ گفتم تا چهل روز اگر بازنگشتم خانه و ملک من در اختیار شما است، امیر نامه ای به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۶۹۹

ابو الحسن خزاعی نوشت که جمیع ما یملک مرا در طوس متصرف شود، (۱) و بمن هم اذن رفتن داد، من بسوی طوس رفتم، و منزل بمنزل چارپای سواری کرایه میکردم تا بطوس - که بر ساکنش سلام خدا باد- رسیدم، و قبر حضرت را زیارت کردم و در آنجا در بالای سر مبارک حضرت دعا کردم و از خداوند خواستم که مرا بر موضع آن مال مطلع سازد، در آنجا مرا خواب ربود و در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم میفرمود: برخیز حاجتت روا شد، از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و اِلی ما شاء الله نماز خواندم و دعا کردم باز چشمان مرا خواب ربود و در حالت رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم بمن فرمود: آن کیسه را خطلخ تاش دزدیده، و در زیر اجاق خانه اش دفن کرده و آن کیسه در آنجا بمهر امیر ابو نصر صغانی موجود است، گوید: بسوی امیر بازگشتم، در حالی که هنوز چهل روز تمام نشده و سه روز باقی بود، و چون بر امیر داخل شدم، گفتم:

حاجتم روا شد، گفت: خدا را شکر، بیرون آمدم و لباس سفر را عوض



کرده و خود را مرتب نموده بر او وارد شدم، پرسید اکنون کیسه کجا است؟ گفتم:

نزد خطلخ تاش است، پرسید: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در

عیون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۰

خواب در کنار قبر رضا علیه السلام بمن خبر داد، (۱) (امیر) بدنش بلرزه در آمد و در حال خطلخ تاش را طلبید و گفت: کیسه ای که برداشته ای در کجاست؟! او انکار کرد- و از عزیزترین غلامان او بود- امر کرد که او را بزدن تهدید کنند تا بگوید کیسه کجا است، من گفتم: ای امیر لازم نیست بفرمائی او را بزنند زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جای کیسه را بمن خبر داده است، گفت: آن کجا است؟

گفتم: در خانه اش در زیر اجاق با همان مهر امیر دفن شده است، کسی را که مورد اعتمادش بود فرستاد، و دستور داد که آنجا را حفر کند، و آن مرد بخانه او آمد و آنجا را حفر کرد و کیسه را سر بمهر یافت و آن را برداشته نزد امیر آورد و بر زمین نهاد، چون امیر نظرش بر آن کیسه افتاد و مهر خود را بر آن دید، رو بمن کرده گفت: ای ابو نصر، من پیش از این فضل و موقعیت تو را نمی شناختم و بزودی بر حقوق و احسان تو و احترام می افزایم، و تو را بر سایر افراد پادگانم مقدم میدارم، و اگر میدانستم قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای سواری خود سوار میکردم، ابو نصر گوید: من از ترکان دستگاه او ترسیدم از این وضع و موقعیت من نزد امیر که

حسدشان بر من افزونی گیرد و مرا در گرفتاری شدیدی اندازند، لذا از امیر اذن گرفتم و به نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۱

و بکاه فروشی خود ادامه دادم و تا اکنون بهمینکار مشغولم، و لا قوه إلا بالله.

(۱) ۱۱- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری- رضی الله عنه- گوید: از حاکم رازی دوست ابی جعفر عتبی شنیدم گفت: ابو جعفر عتبی مرا بنزد ابو منصور بن عبد الزّزاق فرستاد، و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم که زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم، گفت: بشنو برای تو در امر این مشهد و زیارتگاه مقدّس چیزی بگویم، آنگاه گفت: من در ایام جوانی نادان بودم و بر زوار و اهل این مشهد آزار میرساندم و راه را بر زوار آن می بستم و متعرّض زائران میشدم و آنان را لخت میکردم و اموالشان را میربودم، پس روزی بشکار رفته بودم و آهوئی را دیدم و تازی (سگ شکاری) خود را در پی آن فرستادم و پیوسته آن تازی او را تعقیب میکرد تا اینکه آهو بداخل محیط آن مشهد پناه برد و ایستاد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک آن نمیرفت، و من آنچه میکردم که سگ نزدیک بآن شود، نمیشد، و چون آهو از جای خود حرکت میکرد تازی آن را دنبال مینمود تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع بایستاد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۲

داخل نشد، (۱) پس آهو داخل حجره ای از حجره های صحن مقدّس شد و من بصحن داخل شدم و آهو را ندیدم، از ابو نصر قاری پرسیدم:

آهوئی که الان داخل صحن شد کجا رفت؟ گفت: آن را ندیدم، در مکانی که آهو داخل آن شده بود رفتم، پشک و اثر آمدن آهو را دیدم اما خود آن را ندیدم، با خدا عهد کردم که از آن پس زوار را اذیت نکنم و متعرض آنان نشوم مگر برای کار خیر و رفع حاجتشان، و پس از آن هر گاه برای من مشکلی روی میداد زیارت آن حضرت میرفتم و در آنجا دعا و ناله و زاری میکردم و حاجت خود را از خداوند میخواستم و خداوند حاجت مرا مرحمت میفرمود، و در آنجا از خداوند خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، دعایم مستجاب شد و دارای پسری شدم و چون بحد رشد و بلوغ رسید، او را کشتند، من باز بمشهد رفته و از خداوند خواستم پسری بمن روزی کند، خداوند فرزندی پسر برای بار دوم بمن عطا فرمود، و تاکنون در آنجا حاجتی از خدا نخواسته ام جز اینکه خداوند بمن عطا فرموده است، و این آن چیزی است که برای من از برکت این مرقد مطهر - که خداوند بر ساکنش درود فرستد - بظهور رسیده است.

(۲) ۱۲- محمد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمد بن ابی الفضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۳

سلیطی گفت: حمویه صاحب و امیر لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید (یا حسین بن زید) بود تا کسانی که با او از صاحب منصبان در باب عقیل بودند بیند و پیش از آن هم امر کرده بود در آنجا بیمارستانی بسازند، مردی بر او بگذشت، حمویه غلامی را دستور داد او را دنبال کند، و

بخانه امیر برد تا خود باز گردد، غلام مأموریت خود را انجام داد، و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه خود بازگشت و همین که بر سر سفره غذا نشستند امیر آن مرد را خواست و از غلام خود پرسید که آن مرد کیجاست، غلام گفت: او دم درب ایستاده است، گفت: او را بیاور، چون مرد وارد شد امیر حمویه دستور داد لگن آب آوردند و گفت: دست این مرد را بشوئید و او را بر سر سفره بنشانید، و چون از غذا فارغ شدند، به آن مرد گفت:

آیا تو برای رفتن چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپائی به او دادند، پرسید: آیا پولی برای مخارج خود به همراه داری؟ مرد گفت: نه، فرمانداد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه برای او مهیا کردند، و خرجینی و لوازم سفر و لوازم دیگر که گفت برای او آماده نمودند و به او تسلیم کردند، و آنگاه امیر حمویه رو بدیگر صاحب منصبان کرده گفت: آیا میدانید که این مرد کیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۴

(۱) گفتند نمی دانیم، امیر گفت: بدانید من در سنّ جوانی حضرت رضا علیه السّلام را زیارت میکردم و لباسهای مندرس و کهنه ای در بر داشتم و این مرد را در حرم در کنار خود دیدم، و مشغول دعا بودم و در نزد مرقد مطهر از خداوند میخواستم که والی خراسانم گرداند و امارت آن اقلیم را روزی من گرداند، و این مرد هم در کنار من دعا میکرد که خداوند این اسباب و آلاتی که امروز من برای او مهیا کردم به او اعطا کند، و

من چون حسن اجابت دعایم را از خداوند دیده ام که در آن مشهد مقدّس دعایم به اجابت رسید، بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد و دعای او را بدست من حواله کند و دعایش را مستجاب گرداند، و لیکن میان من و او تقاصی هست، صاحب منصبان پرسیدند که آن چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با آن لباسهای کهنه و مندرس دید، و دعاهایم را می شنید که مطلب بزرگی از خداوند خواستارم، بسیار محلّ مرا در نزد خود کوچک دید که توقعات بیجا مینمایم و با پای خود تپائی بمن زد، و گفت: مثل توئی با این سر و وضع طمع بیجائی دارد، توقع امارت خراسان و ریاست لشکررداری و آرزوی آن را در سر میپورانی، صاحب منصبان گفتند: ای امیر از او درگذر، و او را ببخش تا اینکه محبت را در حق او تمام کرده باشی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۵

امیر گفت: البتّه از او در گذشتم.

(۱) و این حمویه پس از آن زیارت حضرت علیه السّلام میرفت، و دختر خود را به زید بن محمد بن زید علوی داد پس از آنکه پدرش محمد بن زید- رضی الله عنه- در گرگان بقتل رسیده بود، و او را بقصر خود انتقال داد، و آنچه انعام باید به او دهد تسلیم وی کرد، و تمامی این امور بواسطه برکتی بود که از مرقد مطهر حضرت رضا علیه السّلام دیده بود انجام شد.

و زمانی که ابو الحسین محمّد بن احمد بن زیاد علوی- رحمه الله- خروج کرد و قریب بیست هزار تن از اهل نیشابور با او بیعت کرده بودند،

خلیفه او را در آنجا دستگیر کرد و به بخارا فرستاد، و حمویه بر او وارد شد و غلّ و زنجیر از گردنش باز کرد، و به امیر خراسان گفت: اینان فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشند و گرسنگی میکشند، بر تو واجب است که از ایشان نگهداری کنی و امورشان را کفایت نمائی تا به خروج برای طلب معاش ناچار نشوند، و برای محمد بن احمد علویّ مقرری قرار داد که هر ماه به او داده شود، و او را آزاد کرده به نیشابور بازگردانید، و این عمل سبب شد که در بخارا سادات را وظیفه میدادند، و این از برکت این مرقد شریف- که بر ساکنش درود باد- شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۶

(۱) ۱۳- ابو العباس احمد بن محمد حاکم- رضی الله عنه- گوید: از عامر بن عبد الله بیوردی که حاکم مرو بود- و او از جمله محدّثین بشمار میرفت- شنیدم میگفت: در طوس زیارت مرقد شریف علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفتم، و در آنجا مردی ترک زبان را دیدم که بقبّه وارد شد و بالین سر امام ایستاد و شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن و بزبان ترکی دعا میکرد و میگفت: پروردگار من اگر فرزندم زنده است فاصله میان من و او را برگیر و مرا باو و او را بمن برسان، و اگر از دنیا رفته است مرا از خبر او و محلّ دفنش آگاه ساز، و چون من ترکی میدانستم حاجت او را فهمیدم، پیش رفته پرسیدم تو را چه شده چرا بیتابی میکنی؟ گفت: من فرزندی داشتم که در حرب

اسحاق آباد با من بود، و او را گم کردم و ندانستم چه شد، و سالهاست که از او خبری ندارم، و مادرش شبانه روز مرتب در غم او میگرید و ناله می کند، و من آمده ام اینجا و دعا میکنم که خداوند این مشکلم را حل کند، چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر بن عبد الله گوید: من بحال او رقت کردم و دست او را گرفته از حرم بیرون بردم تا بخانه برم و از او پذیرائی کنم، و چون از آن مسجد خارج شدیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه، ج ۲، ص: ۷۰۷

(۱) جوانی بما برخورد که قامتی کشیده داشت و تازه پشت لبش سبز شده بود و جامه ای وصله دار بر تن داشت، چون آن مرد چشمش بدو افتاد برجست و او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هر دو یکدیگر را شناختند، و این همان پسرش بود که سالها انتظار دیدن او را داشت و در حرم دعا میکرد که خدا او را بوی برساند یا از خبرش آگاه کند، گوید: از او پرسیدم چگونه تو به اینجا آمدی؟ گفت: پس از قضیه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از اهل دیلم مرا بخانه خود برد و تربیت کرد، و اکنون چون بسن بلوغ رسیدم، بسراغ پدر و مادرم که از آن دو هیچ گونه خبری نداشتم بیرون آمدم، و چون راه را نمیدانستم با گروهی که بدین سوی رهسپار بودند همراه شدم و به اینجا رسیدم، آن مرد ترک زبان گفت: از برای من از این مرقد شریف چیزی که یقین مرا محکم نمود دیدم، و اکنون

قسم یاد میکنم و بر خود واجب میگردانم که از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و الحمد لله اولا و آخرا، و ظاهرا و باطنا، و الصیلاه و السیلام علی محمد المصطفی و آله و سلم تسلیما کثیرا. مترجم: علی اکبر

غفاری ۱۳۷۲-۱۴۱۴



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

